۲۴

زیر نظر: استاد محقق

آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۲۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

اشاره

(۶۰) سوره ممتحنه این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۳ آیه است

اشاره

ص :۳۰

محتوای سوره ممتحنه

این سوره در حقیقت از دو بخش تشکیل می گردد:

بخش اول:از مساله"حب فی اللّه"و"بغض فی اللّه"و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن می گوید،و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر بزرگ خدا ابراهیم ع دعوت می کند،و خصوصیات دیگری را در این زمینه بر می شمرد.

این معنی همانگونه که در آغاز سوره آمده است در پایان سوره نیز تکرار و تاکید شده.

بخش دوم:پیرامون زنان مهاجر و آزمایش امتحان آنها و احکام دیگری در این رابطه بحث می کند،و انتخاب نام"ممتحنه"برای این سوره نیز به خاطر همین مساله امتحان است که در آیه ۱۰ آمده است (۱).

نام دیگری برای سوره ذکر شده و آن سوره مودت است به خاطر نهی از مودت مشرکان در نخستین آیه سوره.

***

فضیلت تلاوت سوره ممتحنه

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:" من قرء سوره الممتحنه کان المؤمنون و المؤمنات له شفعاء یوم القیامه ":"هر کس سوره ممتحنه را قرائت کند تمام مؤمنین و مؤمنات،شفیعان او در روز قیامت خواهند بود" ۱. در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین ع آمده است:" من قرء سوره الممتحنه فی فرائضه و نوافله امتحن اللّه قلبه للایمان،و نور له بصره، و لا یصیبه فقر ابدا،و لا جنون فی بدنه،و لا فی ولده: "کسی که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و نافله بخواند،خداوند قلبش را برای ایمان، خالص و آماده می کند،نور بصیرت به او می بخشد،و هرگز فقر دامان او را نمی گیرد،و خود و فرزندانش به جنون گرفتار نمی شوند" ۲. ناگفته پیدا است اینهمه فضیلت و افتخار از آن کسانی است که آیات این سوره را در زمینه"حب فی اللّه"و"بغض فی اللّه"و"جهاد در راه خدا"و به کار بستن محتوای آن،مورد توجه قرار می دهند،و تنها به تلاوت بی روح و فاقد علم و عمل قناعت نکنند.

---

۱ - ۱) بعضی آن را"ممتحنه"(به فتح حاء)خوانده اند،به اعتبار زنان مهاجری که مورد امتحان قرار می گرفتند،و بعضی ممتحنه(به کسر حاء)خوانده اند به خاطر این که خود سوره که وسیله امتحان است.

این سوره در حقیقت از دو بخش تشکیل می گردد:

بخش اول:از مساله"حب فی اللّه"و"بغض فی اللّه"و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن می گوید،و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر بزرگ خدا ابراهیم ع دعوت می کند،و خصوصیات دیگری را در این زمینه بر می شمرد.

این معنی همانگونه که در آغاز سوره آمده است در پایان سوره نیز تکرار و تاکید شده.

بخش دوم:پیرامون زنان مهاجر و آزمایش امتحان آنها و احکام دیگری در این رابطه بحث می کند،و انتخاب نام"ممتحنه"برای این سوره نیز به خاطر همین مساله امتحان است که در آیه ۱۰ آمده است (۱).

نام دیگری برای سوره ذکر شده و آن سوره مودت است به خاطر نهی از مودت مشرکان در نخستین آیه سوره.

***

فضیلت تلاوت سوره ممتحنه

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:" من قرء سوره الممتحنه کان المؤمنون و المؤمنات له شفعاء یوم القیامه ":"هر کس سوره ممتحنه را قرائت کند تمام مؤمنین و مؤمنات،شفیعان او در روز قیامت خواهند بود" ۱. در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین ع آمده است:" من قرء سوره الممتحنه فی فرائضه و نوافله امتحن اللّه قلبه للایمان،و نور له بصره، و لا یصیبه فقر ابدا،و لا جنون فی بدنه،و لا فی ولده: "کسی که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و نافله بخواند،خداوند قلبش را برای ایمان، خالص و آماده می کند،نور بصیرت به او می بخشد،و هرگز فقر دامان او را نمی گیرد،و خود و فرزندانش به جنون گرفتار نمی شوند" ۲. ناگفته پیدا است اینهمه فضیلت و افتخار از آن کسانی است که آیات این سوره را در زمینه"حب فی اللّه"و"بغض فی اللّه"و"جهاد در راه خدا"و به کار بستن محتوای آن،مورد توجه قرار می دهند،و تنها به تلاوت بی روح و فاقد علم و عمل قناعت نکنند.

ص :۶

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۲۶۷.

[سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيٰاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمٰا جٰاءَكُمْ مِنَ اَلْحَقِّ يُخْرِجُونَ اَلرَّسُولَ وَ إِيّٰاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهٰاداً فِي سَبِيلِي وَ اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمٰا أَخْفَيْتُمْ وَ مٰا أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ اَلسَّبِيلِ (۱) إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدٰاءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحٰامُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳)

ص: ۷

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید،در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند،و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می رانند،اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید،شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می کنید از همه بهتر می دانم،و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده.

۲-اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمنتان خواهند بود،و دست و زبان خود را به بدی بر شما می گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید.

۳-هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت،و در قیامت میان شما جدایی می افکند،و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.

شان نزول:

غالب مفسران تصریح کرده اند که این آیات(یا آیه اول)در باره"حاطب ابن ابی بلتعه"،نازل شده است(البته با تفاوتهای مختصری)و ما ذیلا آنچه را مرحوم طبرسی در مجمع البیان آورده است،ذکر می کنیم:جریان چنین بود که زنی بنام"ساره"که وابسته به یکی از قبائل مکه بود از مکه به مدینه

خدمت رسول خدا ص آمد،پیامبر ص به او فرمود:آیا مسلمان شده ای و به اینجا آمده ای؟عرض کرد نه،فرمود:به عنوان مهاجرت آمده ای؟ گفت:نه.

فرمود:پس چرا آمدی؟ عرض کرد:شما اصل و عشیره ما بودید،و سرپرستان من همه رفتند،و من شدیدا،محتاج شدم نزد شما آمده ام تا عطائی به من کنید و لباس و مرکبی ببخشید.

فرمود:پس جوانان مکه چه شدند؟(اشاره به اینکه آن زن خواننده بود و برای جوانان خواننده گی می کرد).

گفت:بعد از واقعه بدر،هیچکس از من تقاضای خواننده گی نکرد، (و این نشان می دهد ضربه جنگ بدر تا چه حد در مشرکان مکه سنگین بود).

حضرت ص به فرزندان عبد المطلب،دستور داد،لباس و مرکب و خرج راهی به او دادند،و این در حالی بود که پیامبر ص آماده فتح مکه می شد.

در این موقع "حاطب بن ابی بلتعه"(یکی از مسلمانان معروف که در جنگ بدر و بیعت رضوان شرکت کرده بود)نزد"ساره"آمد و نامه ای نوشت و گفت:آن را به اهل مکه بده و ده دینار و بقولی ده درهم نیز به او داد،و پارچه بردی نیز به او بخشید.

"حاطب"در نامه به اهل مکه چنین نوشته بود رسول خدا ص قصد دارد به سوی شما آید،آماده دفاع از خویش باشید! "ساره"نامه را برداشت و از مدینه به سوی مکه حرکت کرد.

جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر ص رسانید،رسول خدا،علی ع و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابو مرثد را دستور داد که سوار بر مرکب شوند و به سوی مکه حرکت کنند و فرمود در یکی از منزلگاههای وسط راه به زنی می رسید که حامل نامه ای از "حاطب"به مشرکین مکه است،نامه

را از او بگیرید.

آنها حرکت کردنـد و در همان مکان که رسول خـدا ص فرموده بود به او رسـیدند،او سوگنـد یاد کرد که هیچ نامه ای نزد او نیست،اثاث سـفر او را تفتیش کردنـد و چیزی نیافتنـد،همگی تصـمیم بر بازگشت گرفتنـد،ولی علی ع فرمود:نه پیامبر ص به ما دروغ گفته،و نه مـا دروغ می گـوئیم،شمشـیر را کشـید و فرمود نـامه را بیرون بیـاور،و الاـ به خـدا سوگنـد گردنت را می زنم! "سـاره"هنگامی که مساله را جـدی یافت نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد،آنها نامه را خـدمت پیامبر ص آوردند.

حضـرت ص به سـراغ"حـاطب"فرسـتاد،فرمود این نـامه را می شناسـی؟! عرض کرد:بلی،فرمود:چه چیز موجب شـد به این کار اقـدام کنی؟! عرض کرد ای رسول خدا!به خدا سوگند از آن روز که اسـلام را پذیرفته ام لحظه ای کافر نشده ام،و هرگز به تو خیـانت ننموده ام،و هیچگـاه دعوت مشـرکان را از آن زمـان که از آنها جـدا شـدم اجابت نکردم،ولی مساله این است که تمام مهاجران کسانی را در مکه دارنـد که از خانواده آنها در برابر مشـرکان حمایت می کند،ولی من در میان آنها غریبم و خانواده من در چنگال آنها گرفتارند،خواستم از این طریق حقی به گردن آنها داشته باشم تا مزاحم خانواده من نشوند،در حالی که می دانستم خداوند سرانجام آنها را گرفتار شکست می کند،و نامه من برای آنها سودی ندارد.

پیامبر ص عذرش را پذیرفت،ولی عمر برخاست و گفت:ای رسول خدا! اجازه بده گردن این منافق را بزنم! پیامبر ص فرمود:از جنگجویان بدر است،و خداوند نظر لطف خاصی به آنها دارد(اینجا بود که آیات فوق نازل شد و درسهای مهمی در زمینه

ترک هر گونه دوستی نسبت به مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان داد) (۱).

***

تفسیر سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا

چنـان که در شـان نزول دانستیم حرکتی از نـاحیه یکی از مسـلمانان صادر شـد که هر چنـد به قصـد جاسوسـی نبود ولی اظهار محبتی به دشـمنان اسـلام محسوب می شـد،لـذا آیات فوق نازل شـد و به مسـلمانان هشـدار داد که از تکرار اینگونه کارها در آینده بپرهیزند.

نخست می فرمایـد:ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد!دشـمن من و خود را دوست خویش قرار ندهیـد"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیٰاءَ) یعنی آنها فقط دشـمنان خدا هسـتند که با شما نیز عداوت و دشمنی دارند، با این حال چگونه دست دوستی به سوی آنها دراز می کنید؟! سپس می افزاید:"شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه از حق برای شـما آمـده(اسـلام و قرآن)کافر شده اند،و رسول خدا و شـما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شـما است از شـهر و دیارتـان بیرون می راننـد"(تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِمٰا جٰاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیّٰاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّکُمْ) (۲).

---

۱ - ۱) "مجمع البیان"جلـد ۹ صـفحه ۲۶۹(بـا کمی تلخیص)این شـان نزول را بخـاری در صـحیح خود(جلـد ۶ صـفحه ۱۸۵ و ۱۸۶)و"فخر رازی"در تفسـیر خود،و همچنین در تفسـیر"روح المعـانی"و"روح البیـان"و"فی ظلال"و"قرطبی"و"مراغی"و غیر اینها با تفاوتهایی نقل کرده اند.

۲ - ۲) جملـه" تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ "را حـال از ضـمیر" لاٰ تَتَّخِذُوا "یـا جملـه استینـافیه دانسـته انـد(کشـاف جلـد ۴ صفحه ۵۱۲)و"باء"در" بِالْمَوَدَّهِ "یا زائده و برای تاکید است،مانند" وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ "یا"سببیه"است با حذف مفعول،و در تقدیر چنین است"تلقوا الیهم اخبار رسول اللّه بسبب الموده التی بینکم و بینهم"(همان مدرک).

آنها هم در عقیده با شما مخالفند،و هم عملا به مبارزه برخاسته اند،و کاری را که بزرگترین افتخار شما است،یعنی ایمان به پروردگار،برای شما بزرگترین جرم و گناه شمرده اند،و به خاطر همین شما را از شهر و دیارتان آواره کردند،با این حال آیا جای این است که شما نسبت به آنها اظهار محبت کنید،و برای نجاتشان از چنگال مجازات الهی به دست توانمند رزمندگان سپاه اسلام تلاش کنید؟! سپس برای توضیح بیشتر می افزاید:"اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید" (إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِی سَبِیلِی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِی) (۱).

اگر به راستی دم از دوستی خدا می زنید و به خاطر او از شهر و دیار خود هجرت کرده اید،و طالب جهاد فِی سَبِیلِ اللّٰهِ و جلب رضای او هستید این مطلب با دوستی دشمنان خدا سازگار نیست.

سپس برای توضیح بیشتر می افزاید:"شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می سازید،در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می کنید از همه بهتر می دانم"!(تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ) (۲)(۳).

ص: ۱۲

۱- ۱) جمعی از مفسران معتقدند که این جمله شرطیه جزای محذوفی دارد که از جمله قبل استفاده می شود و در تقدیر چنین است"ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی لا تتولوا اعدائی".

۲- ۲) جمله فوق یک جمله استینافیه است.

۳- ۳) تعبیر به" بِما أَخْفَیْتُمْ "بجای"ما اسررتم"از این نظر است که مبالغه بیشتری را می رساند،زیرا اخفاء مرحله عمیقتری از پنهانکاری است(تفسیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث).

بنا بر این مخفی کاری چه فایده ای دارد با علم خداوند به غیب و شهود.

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید قاطع می فرماید:"هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست منحرف و گمراه شده است" (وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ السَّبِیلِ).

هم از راه معرفت خدا منحرف گشته که گمان کرده چیزی بر خدا مخفی می ماند،و هم از راه ایمان و اخلاص و تقوی که طرح دوستی با دشمنان خدا ریخته،و هم تیشه به ریشه زندگانی خود زده است که دشمنش را از اسرارش با خبر ساخته و این بدترین انحرافی است که ممکن است به شخص مؤمن بعد از وصول به سرچشمه ایمان دست دهد.

*** در آیه بعد برای تاکید و توضیح بیشتر می افزاید:شما برای چه طرح دوستی با آنها می ریزید؟با این که"اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمن شما خواهند بود، و دست و زبان خود را به هر گونه بدی بر شما می گشایند"(إِنْ یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ أَعْدٰاءً وَ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ) (۱).

شما برای آنها دلسوزی می کنید در حالی که عداوتشان با شما آن چنان ریشه دار است که اگر بر شما دست یابند از هیچ کاری فروگذاری نمی کنند، و شما را با دست و زبان خود مورد هر گونه آزار قرار می دهند،آیا دلسوزی برای چنین جمعیتی سزاوار است.

و از همه بدتر این است که"آنها دوست دارند شما از اسلام به سوی کفر باز گردید"و بزرگترین افتخار خود یعنی گوهر ایمان را از دست دهید وَ وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ).

ص :۱۳

۱- ۱) "یَثْقَفُوکُمْ "از ماده"ثقف و ثقافه"به معنی مهارت در تشخیص یا انجام چیزی است،به همین جهت به معنی فرهنگ و یا تسلط ماهرانه بر چیزی نیز به کار می رود.

و این درست دردناکترین ضربه ای است که می خواهند بر شما وارد کنند.

*** در آخرین آیه مورد بحث به پاسخگویی افرادی مانند"حاطب بن ابی بلتعه"پرداخته که در جواب پیامبر ص که فرمود چرا اسرار مسلمانان را در اختیار مشرکان مکه قرار دادی؟گفت:خویشاوندان و بستگانی در مکه دارم که در دست کفار گرفتارند،می ترسم آسیبی به آنها برسانند،خواستم از این طریق آنها را حفظ کنم،می فرماید:"هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت" (لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحامُكُمْ وَ لاَ أَوْلاَدُكُمْ).

چرا که اگر اولاد و بستگان بی ایمان باشند نه آبرو و سرمایه ای برای این دنیا خواهند بود و نه وسیله نجاتی در آخرت،پس چرا افراد مؤمن به خاطر آنها کاری کنند که موجب خشم خدا و بریدن از اولیاء او گردد؟! سپس می افزاید:"خداوند روز قیامت میان شما و آنها جدایی می افکند" (يَوْمَ الْقِيامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ) (1)اهل ایمان به سوی بهشت می روند،و اهل کفر به سوی دوزخ،و این در حقیقت دلیلی است برای آنچه قبلا گفته شد،یعنی آنجا که از یکدیگر جدا می شوید و پیوندها به کلی بریده می شود آنها چه سودی برای شما خواهند داشت؟! این آیه در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۳۶-۳۴ سوره عبس آمده است

ص:۱۴

۱- ۱) بسیاری از مفسران" يَوْمَ الْقِيامَةِ "را متعلق به"یفصل"دانسته اند،ولی بعضی آن را متعلق به" لَنْ تَنْفَعَكُمْ "می دانند و نتیجه هر دو نزدیک بهم است.هر چند معنی اول مناسبتر به نظر می رسد،این نکته نیز قابل توجه است که بعضی"یفصل"را به معنی جدایی انداختن تفسیر نکرده اند،بلکه از"فصل"به معنی قضاوت و داوری می دانند ولی معنی اول در اینجا صحیحتر است.

که می فرماید: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ :

"روزی که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می کند"! و در پایان آیه بار دیگر به همگان هشدار می دهد که"خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است"(وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

هم از نیات شما آگاه است،و هم از اعمالی که به طور سری انجام می دهید، و اگر در مواردی اسرار شما را مانند"حاطب بن ابی بلتعه"فاش نمی کند روی مصالحی است،نه اینکه نداند و آگاه نباشد.

در حقیقت علم خدا به غیب و شهود و سر و علن وسیله مؤثری برای تربیت انسان است که در همه حال خود را در پیشگاه او ببیند و سراسر جهان را محضر حق بشمرد،و مراقب گفتار و رفتار و حتی نیات خود باشد،و این است که می گوئیم معرفت کامل خدا سرچشمه زاینده تقوی است.

***

[سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۴ تا ۶]

اشاره

قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا
بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ اَلْعَداوَةُ وَ اَلْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اَللّهِ مِنْ شَیْءٍ
رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ اَلْمَصِیرُ (۴) رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۵)
لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اَللّهَ وَ اَلْیَوْمَ اَلْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْغَنِیُّ اَلْحَمِیدُ (۶)

ص: ۱۶

ترجمه:

۴-برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت،هنگامی که به قوم مشرك خود گفتند:ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم،ما نسبت به شما کافریم،و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است، و این وضع هم چنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید،جز آن سخن ابراهیم که به پدرش(عمویش آزر)وعده داد که برای تو طلب آمرزش می کنم،و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالك چیزی نیستم.

پروردگارا!ما بر تو توکل کرده ایم،و به سوی تو بازگشتیم،و سرانجام همه به سوی تو است.

۵-پروردگارا!ما را مایه گمراهی کافران قرار مده،و ما را ببخش ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی.

۶-برای شما در برنامه زندگی آنها اسوه حسنه ای بود برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند،و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است،زیرا خداوند بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است.

تفسیر:

ابراهیم برای همه شما اسوه بود

از آنجا که قرآن مجید،در بسیاری از موارد.برای تکمیل تعلیمات خود از الگوهای مهمی که در جهان انسانیت وجود داشته شاهد می آورد، در آیات مورد بحث نیز به دنبال نهی شدیدی که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده سخن از ابراهیم ع و برنامه او به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام،مخصوصا قوم عرب،بوده به میان می آورد و می فرماید:

"برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی وجود داشت"

(قَدْ کٰانَتْ لَکُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرٰاهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ) (۱).

ابراهیم ع بزرگ پیامبران که زندگیش سرتاسر،درس بندگی و عبودیت خدا،جهاد فی سبیل اللّه،و عشق به ذات پاک او بود،ابراهیم که امت اسلامی از برکت دعای او،و مفتخر به نامگذاری او می باشد،می تواند برای شما سرمشق خوبی در این زمینه گردد.

منظور از تعبیر" وَ الَّذِینَ مَعَهُ "(آنها که با ابراهیم بودند)مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می کردند،هر چند قلیل و اندك بودند،و این احتمال که منظور پیامبرانی است که با او همصدا شدند،یا انبیاء معاصر او-چنان که بعضی احتمال داده اند-بعید به نظر می رسد،به خصوص که مناسب این است که قرآن در اینجا پیامبر اسلام ص را به"ابراهیم"،و مسلمانان را به اصحاب و یاران او،تشبیه کند،در تواریخ نیز آمده است که گروهی در بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم به او ایمان آوردند،و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند،و این نشان می دهد که او یاران وفاداری داشته است (۲).

سپس در توضیح این معنی می افزاید:"آن روز که به قوم مشرك و بت پرستشان گفتند:ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم"!(إِذْ قٰالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّٰا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمّٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ).

ما نه شما را قبول داریم،و نه آئین و مذهبتان را،ما هم از خودتان و هم

۱- ۱) مفسران در ترکیب این جمله،احتمالاتی داده اند،ولی ظاهر این است که " أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ "،اسم"کان"،و"لکم"خبر آن،و" فِی إِبْرٰاهِیمَ "متعلق به" أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ "می باشد،ضمنا باید توجه داشت که"اسوه"به معنی"تاسی" و پیروی کردن گاه در کارهای خوب است و گاه در کارهای بد،و لذا در آیه فوق،مقید به"حسنه"شده است.

۲- ۲) "کامل ابن اثیر"جلد ۱ صفحه ۱۰۰.

از بتهای بی ارزشتان متنفریم.

و باز برای تاکید افزودند:"ما نسبت به شما کافریم"(کَفَرْنا بِکُمْ).

البته این کفر همان کفر برائت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر به آن اشاره شده است (۱).

و سومین بار برای تاکید بیشتر افزودند:"در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است"(وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً).

و این وضع هم چنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید(حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ).

و به این ترتیب با نهایت قاطعیت و بدون هیچگونه پرده پوشی اعلام جدایی و بیزاری از دشمنان خدا کردند،و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدید نظر نیست،و تا ابد ادامه دارد،مگر این که آنها مسیر خود را تغییر دهند و از خط کفر به خط ایمان روی آورند.

ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنایی داشته که آنهم به خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته،به دنبال آن می فرماید:آنها هر گونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آنها نگفتند:"جز این سخن ابراهیم که به پدرش(عمویش آزر) وعده داد که برای تو از خداوند طلب آمرزش می کنم،ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست او است" (إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ) (۲).

این در حقیقت استثنایی است از مساله قطع هر گونه ارتباط ابراهیم

۱- ۱) "براء"جمع"بری"مانند"ظرفاء"و"ظریف".

۲- ۲) "اصول کافی"طبق نقل تفسیر"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۰۲.

و یارانش از بت پرستان که آن هم دارای شرائط و مصلحت خاصی بود،زیرا قرائن نشان می دهد که ابراهیم احتمالا آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود ولی آزر از این مساله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ابراهیم به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می کنم،و به این وعده خود نیز عمل کرد،ولی آزر ایمان نیاورد،و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او دشمن خدا است و هرگز ایمان نمی آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.

و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و آزر اجمالا- با خبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه ای شود برای افرادی همچون"حاطب ابن ابی بلتعه" که با کفار سر و سری برقرار نمایند،قرآن می گوید این استثنا در شرائط خاصی صورت گرفته،و وسیله ای برای جلب آزر به ایمان بوده،نه برای اهداف دنیوی،و لذا در"آیه ۱۱۴ سوره توبه"می فرماید: وَ مٰا کٰانَ اسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِیمٌ :"استغفار ابراهیم برای پدرش(عمویش آزر)فقط بخاطر وعده ای بود که به او داده بود(تا وی را به سوی ایمان جذب کند)اما هنگامی که برای او مسلم شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست،چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود".

ولی جمعی از مفسران آن را استثناء از"اسوه بودن ابراهیم"دانسته اند، و گفته اند باید در همه چیز به او اقتدا کرد جز استغفارش برای عمویش آزر.

این معنی گرچه در کلام عده ای از مفسران آمده،ولی بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا"اولا"او در همه چیز"اسوه"بود،حتی در این برنامه،چرا که اگر همان شرائط"آزر"در بعضی از مشرکان پیدا می شد اظهار محبت نسبت به او برای جلب و جذب وی به سوی ایمان کار خوبی بود،"ثانیا"ابراهیم ع

یک پیامبر معصوم،و از انبیای بزرگ و مجاهد بود،و همه افعالش سرمشق است، معنی ندارد که این مساله را استثنا کنیم.

کوتاه سخن این که ابراهیم و پیروانش قویا با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آنها سرمشق گرفت،و داستان آزر شرائط خاصی داشته که اگر برای ما هم پیدا شود قابل تاسی است (۱).

و از آنجا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت مخصوصا در زمانی که آنها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست،در پایان آیه می افزاید:آنها گفتند:پروردگارا!ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و رجوع نهایی همه سرانجام به سوی تو است" (رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ).

در حقیقت آنها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند:

نخست توکل بر ذات او،و دیگر توبه و بازگشت به سوی او،و سپس توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی او است که علت و معلول یکدیگرند،ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می گردد و توبه روح توکل را در انسان زنده می کند (۲).

***

ص: ۲۱

۱- ۱) از آنچه گفته شد روشن می شود که"استثناء"در اینجا متصل است،و"مستثنی منه"جمله محذوفی است که صدر آیه بر آن دلالت دارد،و در تقدیر چنین است:ان ابراهیم و قومه تبرءوا منهم و لم یکن لهم قول یدل علی المحبه الا قول ابراهیم... ولی طبق تفسیر دوم استثناء منقطع خواهد بود و این خود اشکال دیگری بر آن است.
۲- ۲) از آنچه گفتیم روشن شد که این جمله گفتار ابراهیم و یاران او است،هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله مستقلی است به عنوان تعلیم به مسلمانان که در لابلای این آیات نازل شده،ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

در آیه بعد به یکی دیگر از درخواستهای ابراهیم و یارانش را که در این زمینه،حساس و چشمگیر است اشاره کرده،می گوید:پروردگارا!ما را مایه گمراهی کافران قرار مده"(رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا).

این تعبیر ممکن است اشاره به اعمالی مانند اعمال"حاطب ابن ابی بلتعه" باشد که گاهی از افراد بیخبر سر می زند و کاری می کنند که سبب تقویت گمراهان می گردد در حالی که گمان می کنند کار خلافی نکرده اند.

و یا اشاره به این است ما را در چنگال آنها گرفتار مکن،و در برابر آنها مغلوب مساز،مبادا بگویند:اگر اینها بر حق بودند هرگز گرفتار شکست نمی شدند،و این مایه گمراهی آنها می گردد.

یعنی اگر آنها از شکست و تسلط کفار می ترسند نه به خاطر خودشان است، بلکه به خاطر این است که آئین حق زیر سؤال نرود،و پیروزی ظاهری مشرکان دلیل بر حقانیت آنها تلقی نشود،و این است راه و رسم یک مؤمن واقعی که هر چه می خواهد برای خدا می خواهد،از همه بریده و به خدا پیوسته است و همه چیز را برای رضای او می طلبد. سوی تو کردیم روی و دل به تو بستیم از همه باز آمدیم با تو نشستیم هر چه نه پیوند یار بود بریدیم هر چه نه پیمان دوست بود گسستیم و در پایان آیه می افزاید:"پروردگارا!اگر لغزشی از ما سر زد ما را ببخش"(وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا).

"تو عزیز و حکیمی"(إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

قدرتت شکست ناپذیر است و حکمتت نافذ در همه چیز.

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که اگر در خلال زندگی ما نشانه ای از تمایل و محبت و دوستی به دشمنان تو وجود داشته این لغزش را بر ما ببخش،و این درسی است برای مسلمانان که آنها نیز سرمشق گیرند و اگر

حاطبی در میان آنها پیدا شد استغفار کنند و به سوی خدا باز گردند.

*** در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می کنـد که در نخستین آیه تکیه شـده بود،می فرماید:"برای شما مسـلمانان در برنامه زندگی آنها اسوه و الگوی نیکویی بود،برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند" (لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ) (۱).

نه تنها برائت و بیزاریشان از بت پرسـتان و خط کفر،بلکه دعاهای آنها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا که نمونه هایی از آن در آیات قبل گذشت نیز برای همه مسلمانان سرمشق است.

این سـرمشق را تنها کسانی می گیرند که دل به خدا بسـته اند،و ایمان به مبدء و معاد قلبشان را روشن ساخته،و در طریق حق به حرکت در آمده اند.

بدون شک این تاسی و پیروی نفعش قبل از هر کس به خود مسلمانان باز می گردد لذا در پایان می افزاید:"هر کس سرپیچی کنـد و طرح دوستی بـا دشـمنان خـدا بریزد،به خودش ضـرر زده،و خداونـد نیـازی به او نـدارد،چرا که او از همگـان بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است"(وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ).

زیرا طرح دوستی با دشـمنان خدا آنها را تقویت می کند،و قوت آنها باعث شـکست خود شـما است،و اگر آنها بر شـما مسلط گردند بر صغیر و کبیر رحم نخواهند کرد (۲).

ص: ۲۳

۱- ۱) بعضـی از مفسـران گفته اند که"لمن"در آیه فوق بدل از"لکم"است (تفسـیر فخر رازی و روح المعانی ذیل آیات مورد بحث).

۲- ۲) بنا بر این جمله" مَنْ یَتَوَلَّ "جمله شرطیه است و جزای آن محذوف و در تقدیر چنین است من یتول فقد اخطا حظ نفسه و ذهب عما یعود نفعه الیه(مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۷۲).

نکته ها:

اشاره

۱-الگوهای جاویدان

برنامه های عملی،همیشه مؤثرترین برنامه ها است،چون عمل حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می کند،و سخنی که از دل برآید لا جرم بر دل نشیند.

همیشه وجود الگوها و سرمشقهای بزرگ در زندگی انسانها،وسیله مؤثری برای تربیت آنها بوده است،به همین دلیل،پیامبر و پیشوایان معصوم مهمترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می دادند،و لذا هنگامی که سخن از"سنت"به میان می آید،گفته می شود سنت عبارت است از"قول"و"فعل" و"تقریر"معصوم،یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنما است،و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان، شرط است تا الگوهایی در همه زمینه ها باشند.

قرآن نیز بر این مساله مهم،صحه گذارده،الگوها و سرمشقهایی در همه زمینه ها برای مؤمنان معرفی می کند،از جمله در آیات مورد بحث،دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می گوید،و در سوره احزاب،شخص پیامبر ص به عنوان الگو و اسوه،به مسلمانان معرفی می نماید.

(باید توجه داشت،"اسوه"معنی مصدری دارد،و به معنی تاسی کردن و پیروی عملی است،هر چند در استعمالات روزمره فارسی به معنی کسی است که مورد تاسی قرار می گیرد).

در جنگ پر مخاطره احزاب،در ایامی که مسلمانان،سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند،و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه در می آورد، خداوند پیامبر ص را به عنوان الگو و اسوه ای از استقامت و پایمردی و ایمان

ص: ۲۴

و اخلاص،و آرامش در میان طوفان،معرفی می کند،و البته این امر منحصر به میدان "احزاب "نبود که در همه جا پیامبر ص سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می شد.

شعار "کونوا دعاه الناس باعمالکم و لا تکونوا دعاه بالسنتکم ":

"مردم را به اعمال خویش دعوت به سوی خدا کنید نه به زبان خود"که از حدیث امام صادق ع گرفته شده (1)،دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز به نوبه خود باید الگو و اسوه برای دگران باشند،و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند که اگر این کار می شد،اسلام دنیاگیر شده بود! ***

۲-خداوند از همگان بی نیاز است.

در قرآن مجید کرارا روی این نکته تکیه شده که اگر خداوند دستورهایی به شما می دهد،و گاه مشکل و شاق به نظر می رسد،فراموش نکنید تمام منافع آن به خود شما بازمی گردد،چرا که دریای بیکران هستی خدا کمبودی ندارد تا از شما کمک بگیرد،بعلاوه شما چیزی ندارید که به او بدهید بلکه هر چه دارید از او است.

در احادیث قدسی آمده است:"بندگان من!شما هرگز نمی توانید به من زیانی برسانید و یا نفعی بدهید،بندگانم!اگر اولین و آخرین و جن و انس پاکترین قلب را داشته باشند،ذره ای بر ملک من نمی افزاید،و اگر اولین و آخرین و انس و جن،ناپاکترین قلب را داشته باشند،از ملک من چیزی نمی کاهد".

"بندگانم!اگر اولین و آخرین و انس و جن در میدانی جمع شوند و هر چه

۱- ۱) سفینه البحار جلد ۲ ص ۲۷۸(ماده عمل).

می خواهند از من بخواهند و همه آن را به آنها بدهم چیزی از خزائن من کاسته نمی شود،و درست مانند رطوبتی است که یک ریسمان از دریا برمی گیرد".

"بندگانم!من اعمال شما را احصا می کنم،سپس به شما باز می گردانم، کسی که نیکی بیابد خدا را شکر کند،و کسی که غیر آن را ببیند جز خویشتن را ملامت ننماید (۱).

***

۳-اصل اساسی"حب فی اللّه و بغض فی اللّه"

پیوند مکتبی مهمترین پیوندی است که انسانها را با یکدیگر مربوط می سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است.

این سخنی است که قرآن بارها روی آن تاکید کرده است،و اگر این پیوند تحت تاثیر روابط دوستی و خویشاوندی و منافع شخصی قرار گیرد ارکان مذهب متزلزل خواهد شد.

بعلاوه ارزش نهایی در ایمان و تقوا است،چگونه ممکن است با کسانی که فاقد این دو هستند ارتباط برقرار سازیم؟ لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

من احب للّه و ابغض للّه، و اعطی للّه جل و عز فهو ممن کمل ایمانه :"کسی که برای خدا دوست دارد، و برای خدا دشمن دارد،و برای خدا ببخشد،از کسانی است که ایمانش کامل شده" (۲).

در حدیث دیگری از همان حضرت ع می خوانیم:

من اوثق عری الایمان ان تحب فی اللّه،و تبغض فی اللّه،و تعطی فی اللّه،و تمنع فی اللّه:

"از محکمترین دستگیره های ایمان این است که برای خدا دوست داری،

۱- ۱) "روح البیان"جلد ۹ صفحه ۴۷۹.

۲- ۲) "اصول کافی"جلد ۲ باب الحب فی اللّه حدیث ۱ و ۲.

و برای خدا دشمن داری،و برای خدا ببخشی،و برای خدا منع کنی (1).

احادیث در این زمینه بسیار فراوان است،برای آگاهی بیشتر به جلد دوم اصول کافی "باب الحب فی اللّه "مراجعه شود،مرحوم کلینی در این باب ۱۶ حدیث در این زمینه نقل کرده است.

و نیز برای توضیح بیشتر در زمینه "حب فی اللّه و بغض فی اللّه "به جلد ۲۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۲ سوره مجادله مراجعه شود.

***

۱- ۱) "اصول کافی "جلد ۲ باب الحب فی اللّه حدیث ۱ و ۲.

[سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۷ تا ۹]

اشاره

عَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اَلَّذِينَ عٰادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اَللّٰهُ قَدِيرٌ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) لاٰ يَنْهٰاكُمُ اَللّٰهُ عَنِ اَلَّذِينَ لَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ فِي اَلدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيٰارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُقْسِطِينَ (۸) إِنَّمٰا يَنْهٰاكُمُ اَللّٰهُ عَنِ اَلَّذِينَ قٰاتَلُوكُمْ فِي اَلدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيٰارِكُمْ وَ ظٰاهَرُوا عَلىٰ إِخْرٰاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۹)

ترجمه:

۷-امید است خدا میان شما و دشمنانتان(از طریق اسلام)پیوند محبت برقرار کند، و خداوند قادر و آمرزنده و مهربان است.

۸-خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند،چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.

۹-تنها شما را از دوستی کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند،و شما را

ص: ۲۸

از خانه هایتان بیرون راندند،یا به بیرون راندن شما کمک کردند از اینکه با آنها دوستی کنید،و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است.

تفسیر:

محبت به کفاری که سر جنگ ندارند

در این آیات بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون"حب فی اللّه و بغض فی اللّه"و قطع رابطه با مشرکان آمده ادامه می یابد،و از آنجا که این قطع رابطه یک نوع خلاء عاطفی برای جمعی از مسلمانان ایجاد می کرد،و با این حال مؤمنان راستین و یاران رسول خدا ص در این مسیر ثبات قدم نشان دادند خداوند برای پاداش آنها و رفع این کمبود به آنها بشارت می دهد که غم مخورید وضع چنین نخواهد ماند می فرماید:

"امید است خدا میان شما و دشمنانتان پیوند محبت و دوستی(از طریق پذیرش اسلام)برقرار سازد"(عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَجْعَلَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الَّذِینَ عٰادَیْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً).

و این امر سرانجام تحقق یافت،سال هشتم هجری فرا رسید و مکه فتح شد و اهل مکه به مصداق یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللّٰهِ أَفْوٰاجاً گروه گروه مسلمان شدند،ابرهای تیره و تار دشمنی و عناد از آسمان زندگی آنها کنار رفت و آفتاب ایمان با گرمی محبت و دوستی تابیدن گرفت.

بعضی از مفسران این جمله را اشاره به ازدواج پیامبر اسلام ص با"ام حبیبه"دختر ابو سفیان می دانند که اسلام اختیار کرده بود،و همراه شوهرش عبید اللّه بن جحش (۱)به اتفاق مهاجران حبشه،به حبشه رفته بود،همسرش

۱- ۱) "عبید اللّه بن جحش"برادر"عبد اللّه بن جحش"است،عبید اللّه متاسفانه بر اسلام باقی نماند،و در حبشه آئین مسیحیت اختیار کرد،و به همین دلیل"ام حبیبه"از او جدا شد،اما برادرش"عبد اللّه"بر اسلام باقی ماند و از مجاهدان احد بود و هم در آن میدان شربت شهادت نوشید.

در آنجا از دنیا رفت،پیغمبر اسلام ص کسی را نزد نجاشی فرستاد و او را به همسری خود در آورد،و از آنجا که رابطه دامادی در میان عرب سبب کاهش عداوتها می شد این مساله در ابو سفیان و اهل مکه اثر گذاشت.

ولی این احتمال بعید به نظر می رسد،چرا که آیات مورد بحث در آستانه فتح مکه نازل شده،زیرا"حاطب بن ابی بلتعه"هدفش از نامه نگاری به مشرکان مکه این بود که آنها را از این ماجرا آگاه کند،در حالی که می دانیم جعفر بن ابی طالب و یارانش مدتی قبل از این ماجرا(مقارن فتح خیبر)به مدینه بازگشتند (۱).

به هر حال اگر کسانی که مورد علاقه مسلمانان هستند از خط مکتبی آنان جدا شوند نباید از بازگشت آنها مایوس شد،چرا که خداوند بر همه چیز قادر است،او است که می تواند دلها را دگرگون سازد،و او است که گناهان و خطاهای بندگانش را می بخشد،لذا در پایان آیه می افزاید:"و خدا قادر و توانا،و غفور و رحیم است"(وَ اللّٰهُ قَدِیرٌ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

کلمه"عسی"در لغت عرب در مواردی گفته می شود که امید به تحقق چیزی می رود و از آنجا که این معنی احیانا توأم با"جهل"یا"عجز"است بسیاری از مفسران آن را در قرآن مجید به معنی امید دیگران از خدا تفسیر کرده اند،ولی چنان که سابقا نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که این واژه در کلام خداوند همان معنی اصلیش را داشته باشد،زیرا گاه برای وصول به یک هدف شرائطی لازم است،هر گاه بعضی از شرائط حاصل نباشد این تعبیر به کار می رود (دقت کنید).

***

۱- ۱) خلاصه این ماجرا را بسیاری از مفسران نقل کرده اند،ولی مشروح آن را در"اسد الغابه فی معرفه الصحابه"جلد ۵ صفحه ۵۷۳ مطالعه فرمائید.

آیات بعد شرح و توضیحی است بر مساله ترک رابطه دوستی با مشرکان، می فرماید:"خداوند از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند" (لا یَنْهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ).

"چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد"(إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ).

*** "خدا شما را تنها از دوستی کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه و دیارتان آواره نمودند،یا کمک به بیرون راندن شما کردند آری خدا شما را از هر گونه پیوند دوستی با اینها نهی می کند" (إِنَّما یَنْهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ وَ ظاهَرُوا عَلی إِخْراجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ).

"و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است"(وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ).

به این ترتیب افراد غیر مسلمان به دو گروه تقسیم می شوند:گروهی که در مقابل مسلمین ایستادند و شمشیر به روی آنها کشیدند،و آنها را از خانه و کاشانه شان به اجبار بیرون کردند،و خلاصه عداوت و دشمنی خود را با اسلام و مسلمین در گفتار و عمل آشکارا نشان دادند،تکلیف مسلمانان این است که هر گونه مراوده با این گروه را قطع کنند،و از هر گونه پیوند محبت و دوستی خودداری نمایند که مصداق روشن آن مشرکان مکه مخصوصا سران قریش بودند،گروهی رسما دست به این کار زدند و گروهی دیگر نیز آنها را یاری کردند.

اما دسته دیگری بودند که در عین کفر و شرک کاری به مسلمانان نداشتند، نه عداوت می ورزیدند،نه با آنها پیکار می کردند،و نه اقدام به بیرون راندنشان

از شهر و دیارشان نمودند،حتی گروهی از آنها پیمان ترک مخاصمه با مسلمانان بسته بودند،نیکی کردن با این دسته اظهار محبت با آنها بی مانع بود،و اگر معاهده ای با آنها بسته بودند باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند.

مصداق این گروه طائفه"خزاعه"بودند که با مسلمین پیمان ترک مخاصمه داشتند.

بنا بر این جایی برای گفتار جمعی از مفسران باقی نماند که این دستور را منسوخ دانسته،و ناسخ آن را آیه ۵ سوره توبه ذکر کرده اند که می گوید: فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ :"هنگامی که ماههای حرام پایان گیرد بت پرستان را هر کجا دیدید به قتل برسانید"چرا که این آیه سوره توبه فقط از مشرکانی سخن می گوید که پیمان شکنی کرده، و به مخالفت علنی در برابر اسلام و مسلمین برخاسته بودند به گواهی آیات بعد از آن (۱).

بعضی از مفسران در مورد این آیه روایت کرده اند که همسر مطلقه ابو بکر برای دخترش"اسماء"هدایایی از مکه آورد"اسماء"از پذیرش آن امتناع کرد، و حتی اجازه ورود به مادرش نداد،آیه فوق نازل شد و پیامبر ص به او دستور داد مادرش را بپذیرد و هدیه اش را قبول کند و او را مورد اکرام و احسان قرار دهد (۲).

این روایت نشان می دهد که تمام مردم مکه نیز مشمول این حکم نبودند،

ص: ۳۲

۱- ۱) بعضی از مفسران احتمال داده اند که اجازه دوستی در باره مؤمنان باشد که اسلام را پذیرفته بودند،ولی در مکه باقی مانده،و اقدام به هجرت ننموده بودند،اما لحن آیات کاملا نشان می دهد که تمام این گفتگوها در باره غیر مسلمین است.

۲- ۲) روح البیان جلد ۹ صفحه ۴۸۱-این روایت در صحیح بخاری و بسیاری از کتب تفسیر نیز با تفاوتهایی آمده است.

بلکه در میان آنها اقلیتی بودند که موضع خصمانه ای در برابر مسلمانان نداشتند.

به هر حال از این آیات "یک اصل کلی و اساسی "در چگونگی رابطه مسلمانان با غیر مسلمین استفاده می شود،نه تنها برای آن زمان که برای امروز و فردا نیز ثابت است،و آن اینکه مسلمانان موظفند در برابر هر گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها داشته باشند و بر ضد اسلام و مسلمین قیام کنند،یا دشمنان اسلام را یاری دهند سرسختانه بایستند،و هر گونه پیوند محبت و دوستی را با آنها قطع کنند.

اما اگر آنها در عین کافر بودن نسبت به اسلام و مسلمین بی طرف بمانند و یا تمایل داشته باشند،مسلمین می توانند با آنها رابطه دوستانه برقرار سازند البته نه در آن حد که با برادران مسلمان دارند،و نه در آن حد که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد.

و اگر جمعیت یا دولتی جزو گروه اول باشند و تغییر موضع دهند و یا به عکس در گروه دوم باشند و مسیر خود را تغییر دهند باید وضع فعلی آنها را معیار قرار داد و طبق آیات فوق با آنها عمل کرد.

***

[سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۱]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا جاءَکُمُ اَلْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اَللّهُ أَعْلَمُ بِإِیمانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَی اَلْکُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ یَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُمْ ما أَنْفَقُوا وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ إِذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ اَلْکَوافِرِ وَ سْئَلُوا ما أَنْفَقْتُمْ وَ لْیَسْئَلُوا ما أَنْفَقُوا ذلِکُمْ حُکْمُ اَللّهِ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ وَ اَللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۰) وَ إِنْ فاتَکُمْ شَیْءٌ مِنْ أَزْواجِکُمْ إِلَی اَلْکُفّارِ فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا اَلَّذِینَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا وَ اِتَّقُوا اَللّهَ اَلَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱)

ص: ۳۴

ترجمه:

۱۰-ای کسانی که ایمان آورده ایـد هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شـما آیند آنها را آزمایش کنید-خداوند از ایمـان آنهـا آگاهتر است-هر گاه آنان را مؤمن یافتیـد آنها را به سوی کفار بازنگردانیـد،نه آنها برای کفار حلالنـد، و نه کفار برای آنهـا حلال،و آنچه را همسـران آنها(برای ازدواج با این زنان) پرداخته انـد به آنها بپردازیـد،و گناهی بر شـما نیست که با آنها ازدواج کنید هر گاه مهرشان را به آنها بدهید،و هرگز همسران کافره را در همسری خود نگه ندارید (و اگر کسی از زنان شما کافر شـد به بلاد کفر فرار کرد)حق داریـد مهری را که پرداخته ایـد مطالبه کنید،همانگونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنان جدا شده اند از شـما مطالبه کنند،این حکم خداوند است که در میان شـما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است.

۱۱-و اگر بعضـی از همسـران شـما از دسـتتان بروند(و به سوی کفار بازگردند)و شما در جنگی به آنان پیروز شدید و غنائمی گرفتیـد به کسانی که همسـرانشان رفته انـد هماننـد مهری را که پرداخته اند بدهید،و از مخالفت خداوندی که همه به او ایمان دارید بپرهیزید.

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول این آیات چنین آورده اند که:رسول خدا ص در حدیبیه با مشرکان مکه پیمانی امضاء کرد که یکی از مواد پیمان این بود که هر کس از اهل مکه به مسـلمانان بپیونـدد او را بازگردانند،اما اگر کسـی از مسـلمانان اسـلام را رها کرده به مکه بازگردد می توانند او را برنگردانند.

در این هنگام زنی به نام"سبیعه"اسـلام را پذیرفت،و در همان سـرزمین حدیبیه به مسلمانان پیوست،همسرش خدمت پیامبر ص آمد و گفت:ای محمد!همسرم را به من بازگردان،چرا که این یکی از مواد پیمان ما است، و هنوز مرکب آن خشک نشده،آیه فوق نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند(ابن عباس می گوید امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد

کنند هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر،یا علاقه به سرزمین جدید،و یا هدف دنیوی نبوده بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است).

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است.در اینجا رسول خدا ص مهریه ای را که شوهرش پرداخته بود و هزینه هایی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود:طبق این ماده قرارداد تنها مردان را باز می گرداند نه زنان را (۱).

***

تفسیر:

جبران زیانهای مسلمین و کفار

در آیات گذشته سخن از "بغض فی اللّٰه"و قطع پیوند با دشمنان خدا بود، اما در آیات مورد بحث سخن از "حب فی اللّٰه"و برقرار ساختن پیوند با کسانی است که از کفر جدا می شوند و به ایمان می پیوندند.

در نخستین آیه از زنان مهاجر،سخن می گوید،و جمعا هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتا در باره زنان مهاجر،و قسمتی نیز در باره زنان کافر است.

۱-نخستین دستور در باره آزمایش "زنان مهاجرات"است،روی سخن را به مؤمنان کرده،می فرماید:ای کسانی که ایمان آورده اید!هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند،آنها را از خود نرانید،بلکه آزمایش کنید"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا جٰاءَکُمُ الْمُؤْمِنٰاتُ مُهٰاجِرٰاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ).

دستور به امتحان،با اینکه آنها را مؤمنان نامیده به خاطر آن است که

---

۱ - ۱) شان نزول فوق در بسیاری از کتب تفسیر آمده،و ما از مجمع البیان با کمی تلخیص و اقتباس در بالا آوردیم"طبرسی"این حدیث را از"ابن عباس"نقل کرده است.

آنها ظاهرا شهادتین را بر زبان،جاری می کردند و در سلک اهل ایمان بودند، اما امتحان برای این بود که اطمینان حاصل شود که این ظاهر با باطن هماهنگ است.

اما نحوه این امتحان چنان که گفتیم به این ترتیب بود که آنها را سوگند به خدا می دادند که مهاجرتشان جز برای قبول اسلام نبوده،و آنها باید سوگند یاد کنند که به خاطر دشمنی با همسر و یا علاقه به مرد دیگری،یا علاقه به سرزمین مدینه و مانند آن هجرت ننموده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه دوازدهم همین سوره تفسیری باشد بر کیفیت امتحان زنان مهاجر که(طبق آن باید)با پیغمبر اسلام ص بیعت کنند که راه شرک نپویند،و گرد سرقت و اعمال منافی عفت،و کشتن فرزندان، و مانند آن نروند،و سر تا پا تسلیم فرمان رسول خدا ص باشند.

البته ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند اما مقید بودن بسیاری از مردم حتی مشرکان در آن زمان به مساله بیعت و سوگند به خدا سبب می شد که افراد کمتر دروغ بگویند،و به این ترتیب امتحان مزبور،گرچه همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آنها نبود اما غالبا می توانست بیانگر این واقعیت باشد.

لذا در جمله بعد می افزاید:"خداوند از درون دل آنها و ایمانشان آگاهتر است"(اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِهِنَّ).

۲-در دستور بعد می فرماید:"هر گاه از عهده این امتحان برآمدند و آنها را مؤمن واقعی دانستید،آنها را به سوی کفار بازنگردانید"(فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنٰاتٍ فَلاٰ تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفّٰارِ).

درست است که یکی از مواد تحمیلی پیمان حدیبیه این بود که افرادی را که به عنوان مسلمان از مکه به مدینه هجرت می کنند به مکه بازگردانند،

ولی این ماده شامل زنان نمی شد،و لذا پیامبر ص هرگز آنها را به کفار باز نگرداند،کاری که اگر انجام می شد با توجه به ضعف فوق العاده زنان در آن جامعه سخت خطرناک بود.

۳-در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل اضافه می کند:"نه این زنان بر آنها حلالند،و نه آن مردان کافر بر این زنان با ایمان" (لاٰ هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لاٰ هُمْ یَحِلُّونَ لَهُنَّ).

باید هم چنین باشد چرا که ایمان و کفر در یک جا جمع نمی شود،و پیمان مقدس ازدواج نمی تواند رابطه در میان مؤمن و کافر برقرار سازد،چرا که اینها در دو خط متضاد قرار دارند،در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم سازگار نیست.

البته در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود زوجهایی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود،و پیامبر از آن نهی نمی کرد تا اسلام ریشه دوانید،ولی ظاهرا بعد از صلح حدیبیه دستور جدایی کامل داده شد و آیه مورد بحث یکی از دلائل این موضوع است.

۴-از آنجا که معمول عرب بود که مهریه زنان خود را قبلا می پرداختند در چهارمین دستور می افزاید:"به همسران کافر آنها آنچه را در طریق این ازدواج انفاق کرده اند بپردازید"(وَ آتُوهُمْ مٰا أَنْفَقُوا).

درست است که شوهرشان کافر است اما چون اقدام بر جدایی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش پرداخته شود.

آیا منظور از انفاق در اینجا تنها مهر است،و یا سایر هزینه هایی را که در این راه متحمل شده نیز شامل می شود؟غالب مفسران معنی اول را برگزیده اند،و

قدر مسلم از آیه نیز همین است،هر چند بعضی مانند"ابو الفتوح رازی" در تفسیرش نفقات دیگر نیز گفته است (۱).

البته این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در حدیبیه یا غیر آن امضاء کرده بودند.

اما چه کسی باید این مهر را بپردازد؟ظاهر این است که این کار بر عهده حکومت اسلامی و بیت المال است،چرا که تمام اموری که مسئول خاصی در جامعه اسلامی ندارد بر عهده حکومت است و خطاب جمع در آیه مورد بحث گواه این معنی است(همانگونه که در آیات حد سارق و زانی دیده می شود).

۵-حکم دیگر که به دنبال احکام فوق آمده این است که می فرماید:

"گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هر گاه مهر آنها را بپردازید" (وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

مبادا تصور کنید که چون قبلا مهری از شوهر سابق گرفته اند و معادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده اکنون که با آنها ازدواج می کنید دیگر مهری در کار نیست و برای شما مجانی تمام می شود!نه،حرمت زن ایجاب می کند که در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی برای او در نظر گرفته شود.

باید توجه داشت که در اینجا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عده نگهدارد.

فقیه معروف"صاحب جواهر"در شرح کلام محقق در شرایع که گفته است"در غیر زن و مردی که اهل کتاب هستند هر گاه یکی از دو همسر اسلام را پذیرا شود اگر قبل از دخول باشد عقد بلافاصله فسخ می شود و اگر بعد از دخول باشد منوط به گذشتن عده است"می فرماید:"هیچگونه اختلافی در این احکام

۱- ۱) "تفسیر ابو الفتوح رازی "جلد ۱۱ صفحه ۱۲۶.

نیست و روایات و فتاوای فقها در این باره هماهنگ است" (۱).

۶-اما هر گاه قضیه بر عکس باشد یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند،در اینجا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود، چنان که در ادامه همین آیه می فرماید:"همسران کافره را در همسری خود نگه ندارید"(وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوٰافِرِ).

"عصم"جمع"عصمت"در اصل به معنی منع و در اینجا-چنان که گفته اند و قرائن گواهی می دهد-به معنی نکاح و زوجیت است(البته بعضی تصریح کرده اند که منظور نکاح دائم است،و تعبیر به عصمت نیز مناسب همین معنی است چرا که زن را از ازدواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع می کند).

"کوافر"جمع"کافره"به معنی زنان کافر است.

در این که آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است،و یا اهل کتاب،مانند زنان مسیحی و یهودی را نیز شامل می شود،در میان فقهاء محل بحث است، و روایات در این زمینه مختلف است که شرح آن را باید در کتب فقه بررسی کرد ولی ظاهر آیه مطلق است و همه زنان کافر را شامل می شود و شان نزول آن را محدود نمی کند اما مساله عده در اینجا به طریق اولی برقرار است،چرا که اگر فرزندی از آن زن متولد شود فرزندی است مسلمان زیرا پدرش مسلمان بوده.

۷-در آخرین حکم که در آیه ذکر شده سخن از مهر زنانی است که از اسلام جدا شوند و به اهل کفر بپیوندند،می فرماید:"هر گاه کسی از زنان شما از اسلام جدا گشت شما حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید،

۱- ۱) "جواهر الکلام"جلد ۳۰ صفحه ۵۴.

همـانگونه که آنها حق دارنـد مهر زنانشان را که از آنها جـدا شـده و به اسـلام پیوسـته انـد مطالبه کننـد"(وَ سْئَلُوا مٰا أَنْفَقْتُمْ وَ لْيَسْئَلُوا مٰا أَنْفَقُوا).

و این مقتضای عدالت و احترام به حقوق متقابل است.

و در پایان آیه به عنوان تاکید بر آنچه گذشت می فرماید:"اینها حکم الهی است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است"(ذٰلِكُمْ حُكْمُ اللّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته،و آمیخته با حکمت است و حقوق همه افراد در آن در نظر گرفته شده،و با اصل عدالت و قسط اسلامی کاملا هماهنگ است،و توجه به این حقیقت که همه از سوی خدا است بزرگترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می شود.

*** در دومیـن و آخریـن آیـه مـورد بحـث در ادامـه همیـن سـخن می فرمایـد:"اگر بعضـی از همسـران شـما از دسـت شـما رفتند،اسـلام را رها کرده به کفار پیوسـتند سـپس شـما در جنگی بر آنها پیروز شدید و غنائمی به دست آوردید،به کسانی که همسـران خود را از دست داده انـد هماننـد مهری را که پرداخته انـد از غنـائم بپردازیـد" (وَ إِنْ فٰاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ إِلَى الْكُفّٰارِ فَعٰاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوٰاجُهُمْ مِثْلَ مٰا أَنْفَقُوا).

طبق آیه گذشته مسلمانان می توانستند مهر اینگونه زنان را از کفار بگیرند همانگونه که آنها حق داشتند مهر همسرانشان را که به اسلام پیوسته و به مدینه هجرت کرده اند از مسلمانان دریافت دارند.

ولی طبق بعضـی از روایات در عین اینکه مسـلمانان به این حکم عادلانه عمل کردند مشرکان مکه سر باز زدند،لذا دستور داده شد برای عدم تضییع حق این

افراد هر گاه غنائمی به دست آمد اول حق آنها را بپردازند سپس غنائم را تقسیم کنند.

این احتمال نیز وجود دارد که حکم فوق مربوط به اقوامی باشد که مسلمانان با آنها پیمان نداشتند،و طبعا حاضر نبودند مهر اینگونه زنان را به مسلمانان باز پس دهند،جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است "عاقبتم"از ماده"معاقبه"در اصل از"عقب" (بر وزن کدر)به معنی "پاشنه پا"است،و به همین مناسبت کلمه"عقبی"به معنی"جزا"و"عقوبت" به معنی کیفر کار خلاف آمده است،و روی همین جهت"معاقبه"به معنی کیفر دادن و قصاص کردن به کار می رود،و گاه این واژه(معاقبه)به معنی"تناوب" در امری نیز استعمال شده،زیرا افرادی که متناوبا کاری را انجام می دهند هر یک عقب سر دیگری فرا می رسند.

لذا" فَعاقَبْتُمْ "در آیه فوق به معنی پیروز شدن مسلمانان بر کفار و کیفر و مجازات آنها و ضمنا گرفتن غنائم تفسیر شده است و هم به معنی"تناوب"چرا که یک روز نوبت کفار است و روز دیگری نوبت به مسلمانان می رسد و بر آنها غالب می شوند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله رسیدن به عاقبت و پایان کار است،و منظور از پایان کار در اینجا گرفتن غنائم جنگی است.

هر کدام از این معانی که باشد نتیجه یکی است،فقط راههای وصول به این نتیجه متفاوت ذکر شده است(دقت کنید).

و در پایان آیه،همه مسلمانان را به تقوی دعوت کرده،می فرماید:"از خدایی که همه به او ایمان آورده اید بپرهیزید و راه مخالفت او را نپوئید" (وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

دستور به تقوی در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که معمولا در تشخیص

مقدار مهریه به گفته همسران اعتماد می شود،چون راهی برای اثبات آن جز گفته خود آنها وجود ندارد،و امکان دارد وسوسه های شیطانی سبب شود که بیش از مقدار واقعی ادعا کنند،لذا آنها را توصیه به تقوی می نماید.

در تواریخ و روایات آمده است که این حکم اسلامی تنها شامل شش زن شد که از همسران مسلمان خود بریدند و به کفار پیوستند و پیامبر ص مهر همه آنها را از غنائم جنگی به شوهرانشان بازگرداند.

***

نکته:

عدالت حتی در باره دشمنان

دقت در آیات فوق و لطافت و ظرافت و نکته سخن خاصی که در احکام مزبور به کار رفته نشان می دهد که اصل عدالت و قسط تا چه حد در تشریع احکام اسلامی مورد توجه بوده است که حتی در مواقع بحرانی و طوفانی نیز تلاش می شود ضرر و زیان به کسی حتی به کفار نرسد.

این در حالی است که معمول دنیا این است که در بحرانها همه می گویند شرائط فوق العاده است و باید به آن تن درداد،و جای احقاق حق نیست و هر گونه نابسامانی را باید تحمل کرد،قرآن می گوید حتی در سختترین شرایط باید تلاش کرد که حقی بر باد نرود،نه تنها از دوستان که اگر دشمنان هم حقی داشته باشند باید رعایت گردد.

این گونه احکام اسلامی نوعی اعجاز،و نشانه حقانیت دعوت پیامبر ص است که در چنان محیطی که نه مال احترامی داشت و نه جان ارزشی،تا این حد در احقاق حقوق کوششی به خرج می دهد.

***

ص:۴۳

[سوره الممتحنه (۶۰): آیه ۱۲]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ إِذٰا جٰاءَكَ اَلْمُؤْمِنٰاتُ يُبٰايِعْنَكَ عَلىٰ أَنْ لاٰ يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئاً وَ لاٰ يَسْرِقْنَ وَ لاٰ يَزْنِينَ وَ لاٰ يَقْتُلْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ وَ لاٰ يَأْتِينَ بِبُهْتٰانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لاٰ يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبٰايِعْهُنَّ وَ اِسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲)

ترجمه:

۱۲-ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آینـد و با تو بیعت کننـد که چیزی را شـریک قرار خـدا ندهند دزدی نکنند،آلوده زنا نشوند،فرزندان خود را نکشـند، تهمت و افترایی پیش دست و پای خود نیاورند،و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند،با آنها بیعت کن،و برای آنها از درگاه خداوند طلب آمرزش نما که خدا آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

شرایط بیعت زنان

در تعقیب آیـات گذشـته که احکـام زنـان مهـاجر را بیـان می کرد در نخستین آیه مورد بحث حکم بیعت زنان را با پیامبر ص شرح می دهد.

به طوری که مفسران نوشته اند این آیه روز فتح مکه نازل شد،هنگامی

که پیامبر ص بر کوه صفا قرار گرفته بود از مردان بیعت گرفت،زنان مکه که ایمان آورده بودند برای بیعت خدمتش آمدند،آیه فوق نازل شد و کیفیت بیعت با آنان را شرح داد.

روی سخن را به پیامبر ص کرده،می فرماید:"ای پیامبر!هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با این شرائط با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند،دزدی نکنند،آلوده زنا نشوند،فرزندان خود را به قتل نرسانند،و تهمت و افترایی پیش دست و پای خود نیاورند،و در هیچ دستور شایسته ای نافرمانی تو نکنند،با آنها بیعت کن و طلب آمرزش نما،که خداوند آمرزنده و مهربان است"(یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذٰا جٰاءَکَ الْمُؤْمِنٰاتُ یُبٰایِعْنَکَ عَلیٰ أَنْ لاٰ یُشْرِکْنَ بِاللّٰهِ شَیْئاً وَ لاٰ یَسْرِقْنَ وَ لاٰ یَزْنِینَ وَ لاٰ یَقْتُلْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ وَ لاٰ یَأْتِینَ بِبُهْتٰانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لاٰ یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبٰایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

و به دنبال این ماجرا پیامبر ص از آنها بیعت گرفت.

در مورد چگونگی بیعت بعضی نوشته اند که پیامبر ص دستور داد ظرف آبی آوردند،و دست خود را در آن ظرف آب گذارد و زنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف می گذاردند،و بعضی گفته اند پیامبر ص از روی لباس با آنها بیعت می کرد.

قابل توجه این که در آیه فوق شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آنها باید همه را پذیرا شوند:

۱-ترک هر گونه شرک و بت پرستی-این شرط اساس اسلام و ایمان است.

۲-ترک سرقت و شاید بیشتر ناظر به اموال شوهر باشد،چرا که وضع بد مالی آن زمان،و سختگیری مردان،و پائین بودن سطح فرهنگ،سبب می شد که زنان از اموال همسران خود سرقت کنند،و احتمالا به بستگان خود دهند،

ص: ۴۵

داستان هند که بعدا خواهد آمد،نیز شاهد این معنی است،ولی به هر حال مفهوم آیه،وسیع و گسترده است.

۳-ترک آلودگی به زنا،چرا که تاریخ می گوید:در عصر جاهلیت انحراف از جاده عفت بسیار زیاد بود.

۴-عدم قتل اولاد که به دو صورت انجام می شد،گاه به صورت"سقط جنین" بود و گاه به صورت"وئاد"(زنده به گور کردن دختران و پسران)! ۵-ترک بهتان و افترا-بعضی آن را چنین تفسیر کرده اند که فرزندان مشکوکی را از سر راه برمی داشتند،و مدعی می شدند که این فرزند از همسرشان است(این امر در غیبتهای طولانی شوهر بیشتر امکان پذیر بود).

بعضی نیز آن را اشاره به عمل شرم آوری دانسته اند که باز از بقایای عصر جاهلی بود که یک زن خود را در اختیار چند مرد قرار می داد،و هنگامی که فرزندی از او متولد می شد،به هر یک از آنها که مایل بود،فرزند را به او نسبت می داد.

ولی با توجه به اینکه مساله زنا قبلا ذکر شده و ادامه چنین امری در اسلام امکان پذیر نبود،این تفسیر بعید به نظر می رسد،و تفسیر اول مناسبتر است هر چند گستردگی مفهوم آیه هر گونه افتراء و بهتان را شامل می شود.

تعبیر" بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ "(پیش دست و پاهایشان)ممکن است اشاره به همان فرزندان سرراهی باشد که به هنگام شیر دادن در دامان آنها قرار می گرفت و طبعا پیش پا و دست آنها بود.

۶-نافرمانی نکردن در برابر دستورات سازنده پیامبر ص این حکم نیز گسترده است،و تمام فرمانهای پیامبر را شامل می شود هر چند بعضی آن را اشاره به بعضی از اعمال زنان در جاهلیت مانند نوحه گری با صدای بلند بر مردگان و پاره کردن گریبان و خراشیدن صورت و مانند آن دانسته اند ولی منحصر به اینها نیست.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا بیعت با زنان مشروط به این شرائط بود،در حالی که بیعت با مردان،تنها بر اسلام و جهاد بود.

در پاسخ می توان گفت:آنچه در مورد مردان در آن محیط از همه مهمتر بوده،همان ایمان و جهاد بوده است،و در مورد زنان،چون جهاد،مشروع نبود،شرائط دیگری ذکر شده که مهمتر از همه بعد از توحید اموری بوده که زنان در آن جامعه گرفتار انحراف،از آن بودند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها

در تفسیر سوره فتح(ذیل آیه ۱۸)بحث مشروحی پیرامون بیعت و شرائط و خصوصیات آن در اسلام داشتیم که نیاز به تکرار آن نمی بینیم (۱)،آنچه یادآوری آن در اینجا لازم است،مساله بیعت پیامبر ص با زنان است،آنهم با شرائطی مفید و سازنده که در آیه فوق آمد.

این مساله نشان می دهد که بر خلاف گفته بیخبران یا مغرضانی که می گویند اسلام برای نیمی از جامعه انسانی یعنی زنان،ارزشی قائل نشده و آنها را به حساب نیاورده است،دقیقا آنها را در مهمترین مسائل به حساب آورده است،از جمله مساله"بیعت"است که یک بار در حدیبیه(در سال ششم هجرت)و یک بار در فتح مکه انجام گرفت،و آنها نیز دوش بدوش مردان در این پیمان الهی وارد شدند، و حتی شرائط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند،شرائطی که هویت انسانی زن را زنده می کرد،و او را از اینکه تبدیل به متاع بی ارزش یا وسیله ای

۱- ۱) به جلد ۲۲ تفسیر نمونه صفحه ۶۹ تا ۷۸(ذیل آیه ۱۸ سوره فتح)مراجعه فرمائید

برای کامجویی مردان بو الهوس گردد نجات می داد.

***

۲-ماجرای بیعت هند همسر ابو سفیان

در جریان فتح مکه از جمله زنانی که آمدند و با پیامبر ص بیعت کردند "هند"همسر ابو سفیان بود،زنی که تاریخ اسلام ماجراهای دردناکی از او به خاطر دارد،از جمله ماجرای شهادت حمزه سید الشهداء در میدان احد با آن وضع غم انگیز است.

گرچه او سرانجام ناچار شد در برابر اسلام و پیامبر ص زانو بزند و ظاهرا مسلمان شود،ولی ماجرای بیعتش نشان می دهد که در واقع هم چنان به عقائد سابقش وفادار بود،و لذا جای تعجب نیست که دودمان بنی امیه و فرزندان او بعد از پیامبر ص چنان جنایاتی را مرتکب شوند که سابقه نداشت.

به هر حال مفسران چنین نوشته اند که هند نقابی بر صورت پوشیده بود، و خدمت پیامبر ص آمد در حالی که حضرت بر کوه صفا قرار داشت،جمعی از زنان نیز با او بودند،هنگامی که پیامبر ص فرمود من با شما زنان بیعت می کنم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید،هند اعتراض کرد و گفت:

"تعهدی از ما می گیری که از مردان نگرفتی"(زیرا در آن روز بیعت مردان تنها بر ایمان و جهاد بود).

پیغمبر ص بی آنکه اعتنایی به گفته او کند ادامه داد،فرمود و سرقت هم نکنید:

هند گفت:ابو سفیان مرد ممسکی است و من از اموال او چیزهایی برداشته ام، نمی دانم مرا حلال می کند یا نه،ابو سفیان حاضر بود و گفت آنچه را از اموال من در گذشته برداشته ای همه را حلال کردم(اما در آینده مواظب باش)!

ص:۴۸

اینجا بود که پیامبر ص خندید و هند را شناخت فرمود تویی هند؟ عرض کرد:آری ای پیامبر خدا!گذشته را ببخش خدا تو را ببخشد!.

پیامبر ص ادامه داد:"و آلوده زنا نشوید".

هند از روی تعجب گفت:"مگر زن آزاده هرگز چنین عملی انجام می دهد"؟!بعضی از حاضران که در جاهلیت وضع او را می دانستند از این سخن خندیدند،زیرا سابقه هند بر کسی مخفی نبود.

باز پیامبر ص ادامه داد و فرمود:و فرزندان خود را به قتل نرسانید".

هند گفت:"ما در کودکی آنها را تربیت کردیم،ولی هنگامی که بزرگ شدند شما آنها را کشتید!و شما و آنها خود بهتر می دانید"(منظورش فرزندش "حنظله"بود که روز بدر به دست علی ع کشته شده بود).

پیامبر ص از این سخن تبسم کرد،و هنگامی که به این جمله رسید که فرمود:"بهتان و تهمت روا مدارید"هند افزود بهتان قبیح است،و تو ما را جز به صلاح و خیر و مکارم اخلاق دعوت نمی کنی".

و هنگامی که فرمود:"باید در تمام کارهای نیک فرمان مرا اطاعت کنید" هند افزود"ما در اینجا ننشسته ایم که در دل قصد نافرمانی تو داشته باشیم" (در حالی که مسلما مطلب چنین نبود ولی طبق تعلیمات اسلام پیامبر ص موظف بود این اظهارات را بپذیرد) (۱).

***

۳-اطاعت در معروف

از نکته های جالبی که از آیه فوق استفاده می شود این است که اطاعت از

---

۱ - ۱) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۲۷۶"قرطبی"نیز در تفسیرش همین داستان را با تفاوت مختصری آورده است،و همچنین "سیوطی"در"در المنثور"و"ابو الفتوح" در تفسیر"روح الجنان"(ذیل آیات مورد بحث).

پیامبر ص را مقید به معروف کرده،با اینکه پیامبر معصوم است و هرگز امر به منکر نمی کند،ولی این تعبیر ممکن است به عنوان الگویی برای تمام اوامری باشد که از زمامداران اسلامی صادر می شود این اوامر در صورتی محترم و قابل اجرا است که با تعلیمات قرآن و اصول شریعت اسلام سازگار باشد و مصداق لاٰ یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ گردد.

و چه دورند کسانی که اوامر زمامداران را واجب الاطاعه می دانند هر چه باشد و از هر کس که باشد،چیزی که نه با عقل سازگار است و نه با حکم شرع و قرآن.

امیر مؤمنان علی ع در نامه معروفی که به مردم مصر در باره فرمانروایی مالک اشتر نوشت با تمام توصیفهای والایی که در مورد مالک فرمود،در پایان چنین گفت:

فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق،فانه سیف من سیوف اللّه: "سخنش را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید،در آنچه مطابق حق است، که او شمشیری از شمشیرهای خدا است" (۱).

***

۱- ۱) نهج البلاغه نامه ۳۸(این نامه کوتاهی است که امام به مردم مصر نوشته غیر از فرمان معروف مالک اشتر است).

[سوره الممتحنه (۶۰): آیه ۱۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اَللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ اَلْآخِرَهِ كَمَا يَئِسَ اَلْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ اَلْقُبُورِ (۱۳)

ترجمه:

۱۳-ای کسانی که ایمان آورده اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید،آنها از آخرت مایوسند همانگونه که کفار مدفون در قبرها مایوس می باشند.

تفسیر:

با این قوم مغضوب علیم طرح دوستی نریزید.

چنان که دیدیم این سوره با مساله قطع رابطه از دشمنان خدا آغاز شد و با همین امر نیز پایان می گیرد،و به تعبیر دیگر پایان سوره بازگشتی است به آغاز آن،می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید"(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

شما نباید آنها را به دوستی برگزینید و اسرار خود را در اختیار آنها بگذارید.

در اینکه"قوم مغضوب علیهم"چه اشخاصی هستند بعضی صریحا آن را ناظر به یهود می دانند چرا که در آیات دیگر قرآن از آنها به این عنوان یاد شده است(چنان که در آیه ۹۰ بقره در مورد یهود می خوانیم: فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلىٰ غَضَبٍ).

این تفسیر با شان نزولی که برای آیه ذکر کرده اند نیز سازگار است چه اینکه گفته اند جمعی از فقراء مسلمین بودند که اخبار مسلمانان را برای یهود

می بردند و در مقابل آنها از میوه های درختان خود به آنان هدیه می کردند،آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد (۱).

ولی با اینهمه تعبیرات آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه کفار و مشرکین را شامل می شود،و تعبیر به غضب در قرآن مجید منحصر به"یهود" نیست،بلکه در مورد منافقان نیز آمده است(فتح-۶)و شان نزول نیز مفهوم آیه را محدود نمی کند.

بنا بر این آنچه در آیه آمده هماهنگ با مطلب گسترده ای است که در نخستین آیه سوره تحت عنوان دوستی با دشمنان خدا آمده است.

سپس به ذکر مطلبی می پردازد که در حکم دلیل بر این نهی است،می فرماید:

"آنها به کلی از نجات در آخرت مایوسند همانگونه که کافران مدفون در قبرها مایوس می باشند"(قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمٰا يَئِسَ الْكُفّٰارُ مِنْ أَصْحٰابِ الْقُبُورِ) (۲).

زیرا مردگان کفار در جهان برزخ نتائج کار خود را می بینند و راه بازگشت برای جبران ندارند لذا به کلی مایوسند،این گروه از زندگان نیز به قدری آلوده گناهند که هرگز امیدی به نجات خویش ندارند،درست همانند مردگان از کفار.

چنین افرادی مسلما افرادی خطرناک و غیر قابل اعتمادند،نه به قول آنها اعتمادی است،و نه برای صداقت و صمیمیتشان اعتباری،آنها مایوس از رحمت

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۲۷۶.

۲- ۲) بعضی احتمالات دیگری در تفسیر این آیه داده اند از جمله اینکه:آنها از ثواب آخرت مایوسند همانگونه که مشرکان از زنده شدن اصحاب قبور مایوسند،ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم مناسبتر است(توجه داشته باشید طبق تفسیر اول" مِنْ أَصْحٰابِ الْقُبُورِ "وصف برای کفار است و طبق تفسیر اخیر متعلق به"یئس"می باشد).

حقند و به همین دلیل دست به هر جنایتی می زنند،با این حال چگونه بر آنها اعتماد می کنید،و طرح دوستی با آنان می ریزید؟! ***خداوندا!هرگز ما را از لطف بی پایانت محروم و مایوس مگردان.

پروردگارا!چنان توفیقی رحمت فرما که همیشه با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمن و در طریق دوستیت ثابت قدم باشیم.

بارالها!ما را به تاسی کردن به اولیاء و انبیاء گرامت موفق دار.

آمین یا رب العالمین ۵ رمضان المبارک ۱۴۰۶ ۲۵\۲\۶۵

(۶۱) سوره صف این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۴ آیه است

اشاره

ص: ۵۵

محتوای سوره صف

این سوره در حقیقت بر دو محور اساسی دور می زند:یکی برتری اسلام بر تمام آئینهای آسمانی،و تضمین بقاء و جاودانگی آن از سوی خداوند،و دیگر لزوم جهاد در طریق حفظ و پیشرفت این آئین.

اما در یک نظر تفصیلی می توان آن را به هفت بخش تقسیم کرد.

۱-آغاز سوره که از تسبیح خداوند عزیز و حکیم شروع می شود و آمادگی پذیرش حقایق بعد را در قلوب ایجاد می کند.

۲-دعوت به هماهنگی گفتار و کردار و پرهیز از سخنان بی عمل.

۳-دعوت به جهاد با عزم راسخ و اتحاد کامل.

۴-یادآوری از پیمان شکنی بنی اسرائیل و بشارت مسیح به ظهور اسلام.

۵-تضمین پیروزی اسلام بر همه ادیان.

۶-دعوت مؤثر به سوی جهاد و ذکر پاداشهای دنیوی و اخروی مجاهدان راه حق.

۷-اشاره فشرده ای به زندگی حواریین مسیح و الهام از آنها.

ولی محور اصلی همانطور که گفتیم اسلام و جهاد است.

و انتخاب نام"صف"برای سوره به خاطر تعبیری است در آیه چهارم این سوره آمده است،گاهی نیز به عنوان سوره"عیسی"و یا سوره"حواریین" نامیده شده است.

مشهور و معروف این است که این سوره کلا در مدینه نازل شده،وجود آیات جهاد در این سوره نیز مؤید همین معنی است،زیرا می دانیم جهاد هرگز

در مکه تشریع نشده بود.

***

فضیلت تلاوت سوره صف

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم: من قرأ سوره عیسی کان عیسی مصلیا علیه مستغفرا له ما دام فی الدنیا و هو یوم القیمه رفیقه: "هر کس سوره عیسی(سوره صف)را بخواند حضرت مسیح بر او درود می فرستد و تا در دنیا زنده است برای او استغفار می کند و در قیامت رفیق او است" ۱. در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم: من قرأ سوره الصف و ادمن قراءتها فی فرائضه و نوافله صفه اللّه مع ملائکته و انبیائه المرسلین "هر کس سوره صف را بخواند،و در نمازهای واجب و مستحبّ به آن ادامه دهد، خداوند او را در صف فرشتگان و پیامبران مرسل قرار می دهد" ۲.

ص :۵۸

[سوره الصف (۶۱): آيات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۱) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اَللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلَّذِينَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيٰانٌ مَرْصُوصٌ (۴)

ترجمه:

۱-آنچه در آسمانها و زمين است همه تسبيح خدا می گويند و او قدرتمند و آگاه است.

۲-ای كسانی كه ايمان آورده ايد!چرا سخنی می گوئيد كه عمل نمی كنيد؟ ۳-نزد خدا بسيار موجب خشم است كه سخنی بگوئيد كه عمل نمی كنيد؟ ۴-خداوند كسانی را دوست می دارد كه در راه او پيكار می كنند همچون بنائی آهنين.

ص :۵۹

شان نزول:

مفسران برای آیه لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ ،شان نزولهای متعددی ذکر کرده اند که تفاوت زیادی با هم ندارد از جمله اینکه:

۱-جمعی از مؤمنان بودند که می گفتند:بعد از این هر وقت با دشمن روبرو شویم پشت نخواهیم کرد،و فرار نمی کنیم،ولی به گفته خود وفا نکردند،و در روز احد فرار نمودند،تا آنجا که پیشانی پیامبر ص و دندان مبارک او شکسته شد.

۲-هنگامی که خداوند ثواب شهدای بدر را بیان کرد،جمعی از صحابه گفتند:حال که چنین است ما در جنگهای آینده،تمام نیروی خود را به کار خواهیم گرفت،ولی در احد فرار کردند،آیه فوق نازل شد و آنها را سرزنش نمود.

۳-جمعی از مؤمنان پیش از آنکه حکم جهاد نازل شود می گفتند:ای کاش خداوند بهترین اعمال را به ما نشان می داد تا عمل کنیم،چیزی نگذشت که خداوند به آنها خبر داد که"افضل اعمال ایمان خالص و جهاد است"،اما این خبر آنها را خوش نیامد،و تعلل ورزیدند،آیه نازل شد و آنها را ملامت کرد (۱).

***

تفسیر:

پیکارگرانی همچون سد فولادین!

آغاز این سوره نیز از تسبیح خداوند است و به همین جهت آن را جزء سوره های "مسبحات"(سوره هایی که با تسبیح خدا شروع می شود)شمرده اند.

ص : ۶۰

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۲۷۸-سایر مفسران نیز این شان نزولها را با تفاوتهایی ذکر کرده اند.

می فرمایـد:"آنچه در آسـمانها و آنچه در زمین است،همه تسبیح خدا می گویند"(سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ) (۱).

چرا تسبیح او نگویند و از هر عیب و نقصی منزهش نشـمرند با اینکه"او قادری است شکست ناپذیر،و حکیمی است آگاه از همه چیز"(وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

چنـان که قبلاـ نیز گفتیم این سوره،سوره ایمـان و توحیـد و معرفت است، توجه به مسـاله تسبیـح عمومی موجودات که با زبان حـال و قـال صورت می گیرد، و نظام شـگفت انگیز حاکم بر آنها که بهترین دلیل بر وجود خالق عزیز و حکیم است پایه های ایمان را در قلوب مستحکم می سازد،و راه را برای فرمان جهاد استوار می کند.

*** سپس به عنوان ملامت و سرزنش از کسانی که به گفته های خود عمل نمی کنند،می فرماید"ای کسانی که ایمان آورده اید!چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید"؟!(يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ) (۲).

گرچه مطابق شان نزول،این آیات در مورد گفتگوهای جهاد،و سـپس فرار در روز جنگ احد نازل شده،ولی می دانیم هیچگاه شان نزولها مفهوم گسترده آیات را محـدود نمی کنـد،بنا بر این هر گونه گفتار بی عمل درخور سـرزنش و ملامت است،خواه در رابطه با پایمردی در میدان جهاد باشد،و یا

۱- ۱) در بـاره کیفیت تسبیـح عمومی موجودات جهـان،بارها در این تفسـیر سـخن گفته ایم، از جمله ذیل آیه ۴۴ اسراء(تفسیر نمونه ۱۲ صفحه ۱۳۳)و ذیل آیه ۴۱ نور(جلد ۱۴ صفحه ۴۹۷).

۲- ۲) "لم"در اصـل"لمـا"بـوده(مرکب از لاـم جـاره و مـاء اسـتفهامیه)سـپس الف آن به خـاطر کـثرت اسـتعمال و یـا تفـاوت میان"اخبار"و"استفهام"افتاده است.

در هر عمل مثبت و سازنده دیگر.

بعضی از مفسران،مخاطب را در این آیات مؤمنان ظاهری و منافقان واقعی دانسته اند،در حالی که خطاب "یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا "و تعبیرات آیات بعد همگی نشان می دهد که مخاطب مؤمنان واقعی هستند اما مؤمنانی که هنوز به سر حد کمال ایمان نرسیده و گفتار و کردارشان هماهنگ نشده است.

*** سپس در ادامه همین سخن می افزاید:"این کار موجب خشم عظیم نزد خدا است که سخنانی بگوئید که عمل نمی کنید"(کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ) (۱).

در مجالس انس می نشینید و داد سخن می دهید،اما هنگامی که میدان عمل فرا می رسد هر کس به گوشه ای فرار کند.

از نشانه های مهم مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صد در صد هماهنگ باشد،و هر قدر انسان از این اصل دور شود از حقیقت ایمان دور شده است.

"مقت"در اصل به معنی"بغض شدید است نسبت به کسی که کار قبیحی انجام داده است"و لذا در میان عرب جاهلی کسی که همسر پدرش را به نکاح خود در می آورد"نکاح مقت"می گفتند،در جمله" کَبُرَ مَقْتاً "واژه"مقت" با"کبر"که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است توام شده و دلیل بر خشم عظیم خدا است نسبت به گفتار خالی از عمل.

"علامه طباطبائی"در"المیزان"می گوید:"فرق است بین اینکه انسان سخنی را بگوید که انجام نخواهد داد،و بین اینکه انجام ندهد کاری که

۱- ۱) بعضی از مفسران"کبر"را جزء"افعال مدح و ذم"دانسته اند(تفسیر روح البیان ذیل آیات مورد بحث)و بعضی از آن معنی تعجب فهمیده اند(تفسیر کشاف).

می گوید،اولی دلیل بر نفاق است و دومی دلیل بر ضعف اراده" (۱).

ظاهرا منظور این است که گاه انسان سخنی می گوید که از اول تصمیم دارد انجام ندهد این یک نوع نفاق است،اما گاه از اول تصمیم بر عمل دارد ولی بعدا پشیمان می شود،این دلیل ضعف اراده است.

به هر حال آیه فوق هر گونه تخلف از عهد و پیمان و وعده،و حتی به گفته بعضی نذر را نیز شامل می شود،و لذا در فرمان مالک اشتر می خوانیم که علی ع به او فرمود:

ایاک...ان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک...و الخلف یوجب المقت عند اللّه و الناس،قال اللّه تعالی:" کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ ":"از اینکه به مردم وعده بدهی و تخلف کنی سخت بپرهیز،زیرا این موجب خشم عظیم در نزد خدا و مردم خواهد شد،چنان که قرآن می گوید: کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ " (۲).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

عده المؤمن اخاه نذر لا کفاره فیه،فمن اخلف فبخلف اللّه بدأ و لمقته تعرض،و ذلک قوله،"یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ ":"وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است،هر چند کفاره ندارد، و هر کس خلف وعده کند با خدا مخالفت کرده،و خویش را در معرض خشم او قرار داده،و این همان است که قرآن می گوید:"یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ " (۳).

*** در آیه بعد مساله اصلی را که مساله"جهاد است پیش کشیده،می فرماید:

ص :۶۳

۱- ۱) "المیزان"جلد ۱۹ صفحه ۲۸۷.

۲- ۲) "نهج البلاغه"نامه ۵۳(صفحه ۴۴۴ صبحی صالح).

۳- ۳) "اصول کافی"جلد ۲ باب خلف الوعد.

"خداونـد کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کننـد همچون بنائی آهنین و سـدی فولادین"(إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ) (۱).

بنـا بر این نفس پیکـار مطرح نیست،آنچه مهم است اینکه پیکـار" فِی سَبِيلِ اللّهِ "باشـد،و آنهم با اتحاد و انسـجام کامل هماننـد سدی فولادین.

"صف"در اصل معنی مصدری دارد،و به معنی قرار دادن چیزی در خط صاف است،ولی در اینجا معنی اسم فاعل را دارد.

"مرصوص"از ماده"رصاص"به معنی سـرب است،و از آنجا که گاه برای استحکام و یکپارچگی بناها سرب را آب می کردند و در لابلای قطعات آن می ریختنـد به طوری که فوق العاده محکم و یکپارچه می شـد به هر بنای محکمی "مرصوص"اطلاق می شود.

و در اینجا منظور این است که مجاهدان راه حق در برابر دشـمن یک دل و یک جان و مسـتحکم و اسـتوار بایستند،گویی همه یک واحد بهم پیوسـته اند که هیچ شـکافی در میان آن نیست.لذا در تفسـیر علی بن ابراهیم می خوانیم که در توضـیح این آیه فرمود:یصطفون کالبنیان الذی لا یزول:"مجاهدان راه خدا صف می کشند همانند بنائی که هرگز ویران نمی گردد" (۲).

در حدیثی آمده است که أمیر مؤمنان علی ع در میدان"صفین"هنگامی که می خواست یاران خود را آماده پیکار کند فرمود:

"خداوند عز و جل شـما را به این وظیفه راهنمایی کرده است...و فرموده إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ، بنا بر این صفوف خود را همچون یک بنای آهنین محکم کنید،آنها که زره

۱- ۱) "صفا"در اینجا منصوب است به عنوان حال.

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۱۱.

پوشند مقدم شوند،و آنها که بی زره اند پشت سر آنان قرار گیرند،دندانها را محکم به هم بفشارید که...و در برابر نیزه ها در پیچ و خم باشید که برای رد کردن نیزه دشمن مؤثرتر است،به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلبتان قوی تر و روحتان آرامتر باشد،سخن کمتر بگوئید که سستی را دور می کند، و با وقار شما مناسبتر است،پرچمهای خود را کج نکنید و آنها را از جا تکان ندهید،و جز به دست دلیران مسپارید" (۱)! ***

نکته ها:

اشاره

۱-ضرورت وحدت صفوف

از مهمترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان انسجام و به هم پیوستگی صفوف در میدان نبرد است،نه تنها در نبردهای نظامی که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت کاری ساخته نیست.

در حقیقت قرآن دشمنان را به سیلاب ویرانگری تشبیه می کند که تنها با سد فولادین آنها را می توان مهار کرد،تعبیر به" بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ "جالب ترین تعبیری است که در این زمینه وجود دارد،در یک بنا یا سد عظیم هر کدام از اجزاء نقشی دارند،ولی این نقش در صورتی مؤثر می شود که هیچگونه فاصله و شکاف در میان آنها نباشد،و چنان متحد گردند که گویی یک واحد بیش نیستند، همگی تبدیل به یک دست و یک مشت عظیم و محکم شوند که فرق دشمن را درهم می کوبد و متلاشی می کند! افسوس که این تعلیم بزرگ اسلام امروز فراموش شده،و جامعه بزرگ

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۰۱-شبیه همین معنی در"نهج البلاغه"خطبه ۱۲۴ نیز آمده است.

اسلامی نه تنها شکل " بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ "ندارد،بلکه به صفوف پراکنده ای تبدیل گشته که در مقابل هم ایستاده اند،و هر کدام هوایی در سر،و هوسی در دل دارند.

باید توجه داشت که وحدت صفوف با گفتار و شعار به دست نمی آید، نیاز به"وحدت هدف"و"وحدت عقیده"دارد،و این چیزی است که بدون خلوص نیت و معرفت واقعی و تربیت صحیح اسلامی و احیای فرهنگ قرآن ممکن نیست.

اگر خدا مجاهدینی را دوست دارد که همچون بنیان مرصوصند،پس این جمعیتهای پراکنده را دشمن می دارد،و هم اکنون آثار خشم خدا و غضب الهی را در این جامعه چند صد ملیونی،با چشم خود می بینیم که یک نمونه آن تسلط گروه کوچک"صهیونیستها"بر سرزمینهای اسلامی است، خدایا!به ما آگاهی و بیداری و آشنایی به قرآن و تعلیمات حیات بخش آن مرحمت فرما.

***

۲-گفتار بی عمل

زبان ترجمان دل است،و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود نشانه نفاق است،و می دانیم یک انسان منافق از سلامت فکر و روح برخوردار نیست.

از بدترین بلاهایی که ممکن است بر یک جامعه مسلط شود بلای سلب اطمینان است،و عامل اصلی آن جدایی گفتار از کردار است،مردمی که می گویند و عمل نمی کنند هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند،هرگز برادری و صمیمیت در میان آنها حاکم نخواهد شد،هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت،و هیچ دشمنی از آنها حساب نمی برد.

هنگـامی که غـارتگران لشـکر شـام مرزهـای عراق را مورد تـاخت و تاز خود قرار دادنـد و خبر به گوش علی ع رسـید سـخت ناراحت شد،خطبه ای خواند و چنین فرمود:

ایها الناس المجتمعه ابدانهم المختلفه اهواؤهم،کلامکم یوهی الصم الصلاب،و فعلکم یطمع فیکم الاعداء،تقولون فی المجالس کیت و کیت،فاذا جاء القتال قلتم حیدی حیاد!:

علی ع در این گفتار که از سوز دل مبارکش حکایت می کند به مردم عراق می گوید:"ای مردمی که بدنهایتان جمع و دلها و افکارتان پراکنده است،سـخنان داغ شـما سنگهای سخت را درهم می شکند،ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع وا می دارد،در مجالس و محافل چنین و چنان می گوئید و اما به هنگام پیکار فریاد می زنید که ای جنگ از ما دور شو" (۱).

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

یعنی بالعلمـاء من صـدق فعله قوله،و من لم یصـدق فعله قوله فلیس بعـالم: "عـالم کسـی است که عملش، گفتارش را تصـدیق کند،و هر کس عملش گفتارش را تصدیق نکند،عالم نیست" (۲).

یکی از شـعرای معاصـر سـرنوشت ملتهایی را که اهل سـخنند و نه اهل عمل، و به همین دلیل همیشه اسیر چنگال دشمنانند در داسـتان زیبـایی که از زبـان بلبـل و بـاز شـکاری مطرح کرده مجسم سـاخته است: دوش می گفت بلبلی بـا بـاز کز چه حال تو خوشتر است از من! تو که زشتی و بـد عبوس و مهیب تو که لالـی و گنگ و بسـته دهن! مست و آزاد روی دست شـهان با دو صد ناز می کنی مسکن!

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۲۹.

۲- ۲) اصول کافی جلد اول(باب صفه العلماء حدیث ۲).

من بدین ناطقی و خوشخوانی

با خوش اندامی و ظریفی تن

قفسم مسکن است و روزم شب

بهره ام غصه است و رنج و محن!

باز گفتا که راست می گویی

لیک سرش بود بسی روشن:

دأب تو گفتن است و ناکردن

خوی من کردن است و ناگفتن!

***

ص :۶۸

[سوره الصف (۶۱): آیات ۵ تا ۶]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَيْكُمْ فَلَمّٰا زٰاغُوا أَزٰاغَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْفٰاسِقِينَ (۵) وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶)

ترجمه:

۵-بیاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت ای قوم من!چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت،و خدا فاسقان را هدایت نمی کند.

۶-و به یاد آورید هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت:ای بنی اسرائیل!من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده یعنی تورات می باشم،و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید،

و نام او احمد است،هنگامی که او(احمد)با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکار!

تفسیر:

من بشارت ظهور احمد را آورده ام!

در تعقیب دو دستوری که در آیات قبل در باره"هماهنگی گفتار و کردار" و"وحدت صفوف"آمده بود در این آیات برای تکمیل این معنی به گوشه ای از زندگی دو پیامبر موسی ع و مسیح ع اشاره می کند که متاسفانه نمونه های روشنی از"جدایی گفتار و عمل"و"عدم انسجام صفوف"در زندگی پیروان آن دو دیده می شود،با سرنوشت شومی که به دنبال آن پیدا کردند.

نخست می فرماید:"به یاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت:

ای قوم من!چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم"؟! (وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِی وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ).

این آزار ممکن است اشاره به تمام مخالفتها و بهانه جویی هایی باشد که بنی اسرائیل در طول حیات موسی ع با این پیامبر بزرگ داشتند،و یا اشاره به ماجرایی همچون ماجرای"بیت المقدس"که به موسی گفتند ما حاضر نیستیم وارد این شهر شویم و با"عمالقه"که جمعی نیرومند و جبارند بجنگیم،تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید تا ما وارد شویم!(مائده-۲۴):

و همین امر سبب شد که سالیان دراز در وادی"تیه"بمانند،و طعم تلخ ادعاهای واهی و سستی در امر جهاد را بچشند.

ولی با توجه به آنچه در آیه ۶۹ سوره احزاب وارد شده به نظر می رسد که این ایذا،و آزار اشاره به نسبتهای ناروایی است که به موسی می دادند و خداوند

موسی را از آن مبرا ساخت،در این آیه می خوانیم یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسی فَبَرَّأَهُ اللّهُ مِمّا قالُوا وَ کانَ عِنْدَ اللّهِ وَجِیهاً :

"ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را(از آنچه در حق او می گفتند)مبرا ساخت".

این نسبتها بسیار بود،گاه او را متهم به قتل برادرش هارون کردند! و گاه(العیاذ باللّه)به روابط نامشروع با یک زن بدکار(توطئه ای که توسط قارون حیله گر چیده شده بود تا زیر بار فرمان زکات نرود!)و گاه او را متهم به سحر و جنون،و یا پاره ای از عیوب جسمانی که شرح آن ذیل آیه فوق در سوره احزاب آمده است کردند (۱).

چگونه ممکن است کسی مدعی ایمان به پیامبری باشد،و چنین نسبتهایی را به او بدهند؟آیا این روشنترین نمونه جدایی گفتار از کردار نیست؟و لذا موسی می گوید:با اینکه شما یقین دارید من رسول خدا هستم این سخنان ناروا چیست؟! ولی این عمل بدون مجازات نماند چنان که در پایان آیه مورد بحث می خوانیم:"هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت،و خدا فاسقان را هدایت نمی کند(فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ).

چه مصیبتی از این بزرگتر؟که انسان از هدایت الهی محروم گردد و قلبش از حق منحرف شود (۲)؟ از این تعبیر استفاده می شود که هدایت و ضلالت،هر چند از ناحیه خداوند است اما زمینه ها و مقدمات و عوامل آن،از ناحیه خود انسان است،زیرا از یک سو

ص:۷۱

۱- ۱) "تفسیر نمونه"جلد ۱۷ صفحه ۴۴۴-۴۴۶.

۲- ۲) "زاغوا"از ماده"زیغ"به معنی انحراف از طریق مستقیم است.

می فرمایـد:"هنگامی که آنها از حق منحرف شدند،خداوند قلوب آنها را منحرف ساخت"یعنی گام اول را آنها برداشـتند،و از سوی دیگر می گوید:

"خداونـد قوم فاسق را هـدایت نمی کنـد"نخست فسق و گناهی سـرمی زنـد که انسان مسـتحق سـلب توفیق و هدایت الهی می گردد و سپس گرفتار این محرومیت بزرگ می شود.

بحث مشـروحی در ایـن زمینه در ذیـل آیه ۳۶ سوره زمر آمـده است(به جلـد ۱۹ تفسـیر نمونه از صـفحه ۴۶۱ تا ۴۶۸ مراجعه فرمائید).

*** در آیه بعد به مساله رسالت حضرت عیسی ع و کارشکنی و تکذیب بنی اسرائیل در مقابل او اشاره کرده،می افزاید:"و به یاد آوریـد هنگامی را که عیسـی بن مریم گفت:ای بنی اسـرائیل!من فرسـتاده خـدا به سوی شـما هسـتم، این در حالی است که تصـدیق کننده کتابی که قبل از من فرسـتاده شده(تورات)، می باشم"(وَ إِذْ قالَ عِیسَـی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْـرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراهِ).

"و نیز بشـارت دهنـده به رسولی هسـتم که بعـد از من می آیـد و نام او"احمـد"است" (وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْـدِی اسْـمُهُ أَحْمَدُ).

بنا بر این من حلقه اتصالی هستم که امت موسی و کتاب او را،به امت پیامبر آینده(پیامبر اسلام)و کتاب او،پیوند می دهم.

به این ترتیب،حضرت مسیح ع ادعایی جز رسالت الهی،آن هم در مقطع خاصی از زمان نداشت،و آنچه به او در باره الوهیت یا فرزند خدا بودن بسته اند، همه کذب و دروغ است.

گرچه جمعی از بنی اسرائیل به این پیامبر موعود ایمان آوردند،اما گروه عظیمی سرسختانه در برابر او ایستادند،و حتی معجزات آشکار او را انکار

کردند و لذا در پایان آیه می افزاید:"هنگامی که او(احمد)با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفتند:این سحری است آشکار"!(فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ).

عجب اینکه:طایفه یهود،قبل از مشرکان عرب،این پیامبر ص را شناخته بودند و حتی برای شوق دیدار او ترک وطن نموده،و طوائفی از آنها در سرزمین مدینه ساکن شدند،اما با اینهمه بسیاری از بت پرستان،سرانجام این پیامبر موعود را شناخته و ایمان آوردند ولی بسیاری از یهود بر لجاج و عناد و انکار باقی ماندند.

گروهی از مفسران ضمیر در فَلَمّا جاءَهُمْ را به پیامبر اسلام(احمد) همانگونه که در بالا آوردیم،برگردانده اند،ولی بعضی معتقدند که ضمیر به حضرت عیسی ع برمی گردد،یعنی هنگامی که عیسی ع معجزات روشن را برای بنی اسرائیل آورد آن را انکار کرده،سحرش خواندند.

ولی آیات بعد نشان می دهد که تفسیر اول صحیحتر است،چرا که در این آیات تکیه روی اسلام و پیامبر اسلام ص شده است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-رابطه بشارت و تکامل دین

تعبیر"بشارت"در مورد خبر دادن مسیح ع از ظهور اسلام اشاره لطیفی به تکامل این آئین نسبت به آئینهای پیشین است،بررسی آیات قرآن و مقایسه معارف و تعلیمات اسلام در زمینه عقائد،احکام،قوانین و مسائل اخلاقی و اجتماعی با آنچه در کتب عهدین(تورات و انجیل)آمده است این برتری را به وضوح نشان می دهد.

گرچه در آیه فوق ذکری از این سخن به میان نیامده که این بشارت

در متن کتاب آسمانی مسیح بوده یا نه،ولی آیات دیگر قرآن گواه بر ذکر آن در خود انجیل است در آیه ۱۵۶ اعراف می خوانیم: اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰاهِ وَ الْإِنْجِیلِ... :"آنها که از فرستاده خدا،پیامبر امی پیروی می کنند،همان کس که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است مکتوب می بینند..."و بعضی آیات دیگر (۱).

***

۲-بشارات عهدین و تعبیر"فارقلیطا"

بدون شک آنچه امروز در دست یهود و نصاری به نام تورات و انجیل است کتابهای نازل شده بر پیامبران بزرگ خدا یعنی موسی و مسیح نیست،بلکه مجموعه ای است از کتبی که به وسیله یاران آنها یا افرادی که بعد از آنها پا به عرصه وجود گذاشتند تالیف یافته،یک مطالعه اجمالی در این کتابها گواه زنده این مدعا است،خود مسیحیان و یهود نیز ادعایی جز این ندارند.

ولی با این حال شک نیست که قسمتی از تعلیمات موسی و عیسی و محتوای کتب آسمانی آنها در ضمن گفته های پیروانشان به این کتابها انتقال یافته است، به همین دلیل نمی توان همه آنچه را در عهد قدیم(تورات و کتابهای وابسته به آن)و عهد جدید(انجیل و کتب وابسته به آن)آمده است پذیرفت،و نه همه آن قابل انکار است،بلکه مخلوطی است از تعلیمات این دو پیامبر بزرگ، با افکار و اندیشه های دیگران.

به هر حال در کتابهای موجود تعبیرات فراوانی که بشارت به ظهور بزرگی که نشانه های آن جز بر اسلام و آورنده آن تطبیق نمی کند دیده می شود.

قابل توجه اینکه:غیر از پیشگوییهایی که در این کتب دیده می شود، و بر شخص پیامبر اسلام ص صدق می کند،در سه مورد از انجیل"یوحنا"

ص: ۷۴

۱- ۱) "المیزان"جلد ۱۹ صفحه ۲۹۰.

روی کلمه"فارقلیط"تکیه شده است (۱)که در ترجمه های فارسی،به"تسلی دهنده"ترجمه شده است،اکنون به متن انجیل یوحنا توجه کنید:

"و من از پدر خواهم خواست و او"تسلی دهنده"دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند" (۲).

و در باب بعد آمده:"و چون آن"تسلی دهنده"بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد،یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او در باره من شهادت خواهد داد" (۳).

و در باب بعد نیز می خوانیم:"لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من نروم،آن"تسلی دهنده"به نزد شما نخواهد آمد،اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد" (۴)! مهم این است که در متن سریانی اناجیل که از اصل یونانی گرفته شده بجای تسلی دهنده"پارقلیطا"آمده،و در متن یونانی"پیرکلتوس"آمده که از نظر فرهنگ یونانی به معنی"شخص مورد ستایش"است معادل "محمد،احمد".

ولی هنگامی که ارباب کلیسا دیدند انتشار چنین ترجمه ای به تشکیلات آنها ضربه شدیدی وارد می کند،بجای"پیرکلتوس"،"پاراکلتوس" نوشتند!،که به معنی"تسلی دهنده"است،و با این تحریف آشکار،این سند زنده را دگرگون ساختند،هر چند با وجود این تحریف،نیز بشارت روشنی از یک ظهور بزرگ در آینده است (۵).

۱- ۱) این تعبیر در انجیل عربی چاپ لندن مطبعه ویلیام وطس سال ۱۸۵۷ آمده است.

۲- ۲) انجیل یوحنا باب ۱۴ جمله ۱۶.

۳- ۳) انجیل یوحنا باب ۱۵ جمله ۲۶.

۴- ۴) انجیل یوحنا باب ۱۶ جمله ۷.

۵- ۵) "الفرقان فی تفسیر القرآن"جلد ۲۷ و ۲۸ صفحه ۳۰۶ ذیل آیه مورد بحث- در آنجا متن سریانی جمله های فوق نیز دقیقا آمده است.

در جلد اول تفسیر نمونه،شهادت گویای یکی از کشیشان معروف مسیحی را که بعد از مدتی اسلام را پذیرا شده(فخر الاسلام نویسنده کتاب معروف انیس الاعلام)به نقل از استاد بزرگش در تفسیر"فارقلیطا"،نقل کردیم،که روشن می سازد،این بشارتها در باره شخصی به نام"احمد"و"محمد"ص بوده است (۱).

در اینجا شما را به ترجمه مطلبی که در دائره المعارف بزرگ فرانسه، در این باره آمده است جلب می کنیم:

"محمد مؤسس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است،کلمه"محمد" به معنی بسیار حمد شده است،و از ریشه"حمد"که به معنی تجلیل و تمجید است مشتق گردیده،و بر اثر تصادف عجیب،نام دیگری که آن هم از ریشه "حمد"است و مرادف لفظ محمد می باشد،یعنی"احمد"ذکر شده که احتمال قوی می رود،مسیحیان عربستان،آن لفظ را بجای"فارقلیط"به کار می بردند، احمد یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل،ترجمه لفظ"پیرکلتوس"است که اشتباها لفظ"پاراکلتوس"را جای آن گذاردند،به این ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده اند که مراد از این لفظ بشارت ظهور پیامبر اسلام است،قرآن مجید نیز آشکار در آیه شگفت انگیز سوره صف به این موضوع اشاره می کند" (۲).

کوتاه سخن اینکه معنی"فارقلیطا"روح القدس یا تسلی دهنده نیست، بلکه مفهومی معادل"احمد"دارد(دقت کنید).

***

۱- ۱) "تفسیر نمونه"جلد اول سوره بقره ذیل آیه ۴۱.

۲- ۲) "دائره المعارف بزرگ فرانسه"جلد ۲۳ صفحه ۴۱۷۶.

۳-مگر نام پیامبر اسلام"احمد"است؟

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که نام معروف پیامبر اسلام"محمد"می باشد،در حالی که در آیه مورد بحث به عنوان"احمد"ذکر شده، این دو چگونه با هم سازگار است؟ در پاسخ این سؤال لازم است به نکات زیر توجه شود:

الف-در تواریخ آمده است که پیامبر اسلام ص از کودکی دو نام داشت،و حتی مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند،یکی "محمد"و دیگری "احمد"اولی را جدش عبد المطلب برای او برگزیده بود و دومی را مادرش آمنه.

این مطلب در سیره حلبی مشروحا ذکر شده است.

ب-از کسانی که مکرر پیامبر اسلام ص را با این نام یاد کردند عمویش ابو طالب بود،هم امروز در کتابی که به نام"دیوان ابو طالب"در دست ما است اشعار زیادی دیده می شود که در آن از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان"احمد" یاد شده مانند: ارادوا قتل احمد ظالموهم و لیس بقتلهم فیهم زعیم "ستمگران آنها تصمیم قتل او را داشتند*ولی برای این کار رهبری نیافتند". و ان کان احمد قد جاءهم بحق و لم یاتهم بالکذب "قطعا احمد آئین حقی برای آنها آورد*و هرگز آئین دروغ نیاورد" (۱).

در غیر دیوان ابو طالب نیز اشعاری از ابو طالب در این زمینه نقل شده مانند: لقد اکرم اللّه النبی محمدا فاکرم خلق اللّه فی الناس احمد خداوند پیامبر خود محمد را گرامی داشت*و لذا گرامی ترین خلق خدا در میان مردم احمد است (۲).

ص: ۷۷

۱- ۱) دیوان ابو طالب صفحه ۲۵-۲۹.

۲- ۲) تاریخ ابن عساکر جلد ۱ صفحه ۲۷۵.

ج-در اشعار"حسان بن ثابت"شاعر معروف عصر پیامبر نیز این تعبیر دیده می شود: مفجعه قد شفها فقد احمد فظلت لالاء الرسول تعدد "مصیبت زده ای که فقدان احمد او را لاغر کرده بود*و پیوسته عطایا و مواهب رسول خدا را برمی شمرد" (۱).

اشعاری که از ابو طالب یا غیر او نام احمد(به جای محمد)در آن آمده آن قدر فراوان است که مجال نقل همه آنها در اینجا نیست،این بحث را با شعر جالب دیگری از فرزند ابو طالب یعنی علی ع پایان می دهیم:

ا تامرنی بالصبر فی نصر"احمد"

و و اللّه ما قلت الذی قلت جازعا

ساسعی لوجه اللّه فی نصر"احمد"

نبی الهدی المحمود طفلا و یافعا

"آیا به من می گویی در یاری احمد شکیبایی کنم؟*به خدا سوگند من آنچه را گفتم از روی جزع و بی صبری نگفتم".

"من برای خاطر خدا در یاری"احمد"می کوشم*همان پیامبر هدایت که در طفولیت و جوانی پیوسته محمود و ستوده بود" (۲).

د-در روایاتی که در مساله معراج وارد شده بسیار می خوانیم که خداوند پیامبر اسلام ص را در شب معراج بارها به عنوان"احمد"خطاب کرد،و شاید از اینجا است که مشهور شده نام آن حضرت در آسمانها"احمد"و در زمین "محمد"ص است.

در حدیثی از امام"باقر"ع نیز آمده است که پیامبر اسلام ص ده نام داشت که پنج نام آن در قرآن آمده"محمد"و"احمد"و" عَبْدُ اللّهِ "و" یس "و"ن" (۳).

۱- ۱) دیوان حسان بن ثابت صفحه ۵۹ تحقیق محمد عزت نصر اللّه.
۲- ۲) "الغدیر"جلد ۷ صفحه ۳۵۸.
۳- ۳) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۱۳-در تفسیر در المنثور نیز روایاتی در این زمینه آمده که نقل همه آنها به طول می انجامد.جلد ۶ صفحه ۲۱۴.

ه-هنگامی که پیامبر آیات فوق(آیات سوره صف را)برای مردم مدینه و مکه خواند و قطعا به گوش اهل کتاب نیز رسید هیچکس از مشرکان و اهل کتاب ایراد نکردند که انجیل بشارت از آمدن"احمد"داده نام تو"محمد" است،این سکوت خود دلیل بر شهرت این اسم در آن محیط است،زیرا اگر اعتراضی شده بود برای ما نقل می شد،چه اینکه اعتراضهای دشمنان،حتی در مواردی که بسیار زننده بوده،نیز در تاریخ ثبت است.

از مجموع این بحث نتیجه می گیریم که نام احمد از نامهای معروف پیامبر اسلام ص بوده است" (۱).

۱- ۱) در این بحث و بحث گذشته از کتاب"احمد موعود انجیل"و"تفسیر فرقان" نیز استفاده شده است.

[سوره الصف (۶۱): آیات ۷ تا ۹]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعىٰ إِلَى اَلْإِسْلاٰمِ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اَللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ اَللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْكٰافِرُونَ (۸) هُوَ اَلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ اَلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى اَلدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْمُشْرِكُونَ (۹)

ترجمه:

۷-چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد(و تکذیب کند)در حالی که دعوت به اسلام می شود،خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.

۸-آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند،ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! ۹-او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد،هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

تفسیر:

می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؟!

در آیات گذشته خواندیم که چگونه گروهی معاند و لجوج علی رغم بشارت پیامبر پیشین حضرت مسیح ع در باره ظهور پیامبر اسلام ص،و علی رغم

ص:۸۰

توام بودن دعوت پیامبر اسلام ص با"بینات"و دلائل روشن و معجزات، چگونه به مقابله و انکار برخاستند،در آیات مورد بحث عاقبت کار این افراد، و سرنوشت آنها را تشریح می کند.

نخست می فرماید:"چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ بندد در حالی که دعوت به سوی اسلام می شود"(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعىٰ إِلَى الْإِسْلاٰمِ).

آری چنین کسی که دعوت پیامبر الهی را دروغ،و معجزه او را سحر، آئین او را باطل،می شمرد ستمکارترین مردم است،چرا که راه هدایت و نجات را به روی خود و سایر بندگان خدا می بندد،و آنها را از این سرچشمه فیض الهی که ضامن سعادت ابدی آنها است محروم می سازد.

و در پایان آیه می افزاید:"خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند" (وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ).

کار خدا هدایت است،و ذات پاکش نور و روشنایی معنوی است" اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ "ولی هدایت زمینه می خواهد،و این زمینه در کسانی که دشمن حقیقت اند وجود ندارد.

این آیه بار دیگر تاکیدی است بر این حقیقت که هدایت و ضلالت هر چند از ناحیه خدا است ولی مقدمات آن از ناحیه خود انسان شروع می شود،و به همین دلیل هرگز جبر لازم نمی آید.

جمله"و هُوَ يُدْعىٰ إِلَى الْإِسْلاٰمِ "اشاره به این است که دعوت پیامبر ص متضمن سلامت دنیا و آخرت و نجات انسانها است،با اینحال چگونه انسان تیشه بر ریشه سعادت خویش می زند؟ تعبیر به مَنْ أَظْلَمُ (چه کسی ستمکارتر است...)پانزده بار در قرآن مجید تکرار شده که آیه مورد بحث آخرین آنها است،گرچه موارد آنها ظاهرا

متفاوت است،و همین امر ممکن است منشا این سؤال شود که مگر "ظالمترین مردم" بیش از یک گروه می تواند باشد؟ اما دقت در این آیات نشان می دهد که همه بازگشت به تکذیب آیات الهی و مانع شدن مردم از راه حق است و در واقع ستمی بالاتر از این نیست که مردم را از رسیدن به چنین برنامه ای که راه خوشبختی در همه زمینه ها است بازدارند.

*** سپس برای این که نشان دهد دشمنان حق قادر نیستند آئین او را برچینند ضمن تشبیه جالبی می فرماید:"آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند،ولی خداوند نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند"!(يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ).

آنها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالمتاب را با پف کردن خاموش سازد،آنها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند می توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند.

تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیشگویی بزرگ قرآن، چرا که از نخستین روز ظهور اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد:

گاه از طریق سخریه و ایذاء و آزار دشمنان.

گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی.

گاه از طریق تحمیل جنگهای گوناگون در میدان های احد و احزاب و حنین و...

گاه از طریق توطئه های داخلی منافقان.

ص :۸۲

گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین.

گاه از طریق جنگهای صلیبی.

گاه از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اول مسلمین.

گـاه از طریـق تقسـیم کشور عظیم اسـلامی به بیش از چهـل کشور! گـاه از طریق برنـامه تغییر خـط و بریـدن جوانـان اسـلام از فرهنگ کهن خویش.

گاه از طریق نشر فحشاء و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان.

گاه از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی.

و گاه از طرق دیگر...

ولی همانگونه که خداوند اراده کرده بود این نور الهی روزبه روز در گسترش است و دامنه اسـلام هر زمان به گذشـته وسیعتر می شـــود،و آمارهـــا نشـــان می دهـــد کـــه جمعیـــت مســـلمانان جهـــان علی رغـــم تلاشـــهای مشـــترک"صهیونیســـتها" و"صلیبیها"و"ماتریالیستهای شرق"رو به افزایش است،آری آنها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند اراده دیگری دارد.

و این یک معجزه جاودانی قرآن است.

قابل توجه اینکه این مضـمون دو بار در آیات قرآن مجیـد ذکر شـده با این تفاوت که در یک مورد" یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا "آمده است(توبه ۳۲)ولی در اینجا" یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا "می باشد.

"راغب"در"مفردات"در توضیـح این تفاوت می گوید:آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است،ولی دومی اشاره به خاموش کردن با توسل به مقدمات است.

ص :۸۳

یعنی خواه آنها مقدمه چینی کنند یا نکنند قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند! *** در آخرین آیه مورد بحث برای تاکید بیشتر با صراحت می گوید:"او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب کند،هر چند مشرکان کراهت داشته باشند"(هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ).

تعبیر به" أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ "به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است،زیرا در طبیعت"هدایت"و"دین حق"این پیروزی نهفته است،اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است،و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدی در این راه ایجاد کند.

جالب اینکه این آیه نیز با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده:

یک بار در سوره توبه(آیه ۳۳)و یک بار در سوره فتح(آیه ۳۸)و یک بار در همین سوره صف.

ولی نباید فراموش کرد که این تکرار و تاکید در زمانی بود که هنوز اسلام در جزیره عربستان جا نیفتاده بود،تا چه رسد به نقاط دیگر جهان،اما قرآن در همان وقت مؤکدا روی این مساله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگویی بزرگ را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق،و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد،و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است.

البته مرحله نهایی این پیشروی به عقیده ما با ظهور حضرت مهدی

ص :۸۴

ارواحنا فداه تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است.

در باره محتوای این آیه و اینکه منظور غلبه منطقی یا غلبه قدرت است؟ و ارتباط آن با ظهور حضرت مهدی ع چگونه است؟بحثهای بیشتری ذیل آیه ۲۳ سوره توبه آورده ایم (۱).

***

ص :۸۵

۱- ۱) به تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۶۸ تا ۳۸۹ مراجعه شود.

[سوره الصف (۶۱): آیات ۱۰ تا ۱۳]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ بِأَمْوالِكُمْ
وَ أَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِی
جَنّاتِ عَدْنٍ ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۱۲) وَ أُخْرىٰ تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۳)

ترجمه:

۱۰-ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی کنم که از عذاب دردناك شما را رهایی می بخشد؟! ۱۱- به خدا و رسول او ایمان بیاورید،و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید،این برای شما از هر چیز بهتر است بدانید.

۱۲-اگر این کار کنید گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند

ص :۸۶

که نهرها از زیر درختانش جاری است،و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد و این پیروزی عظیمی است.

۱۳-و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و مؤمنان را بشارت ده!

تفسیر:

تجارتی پر سود و بی نظیر!

همانگونه که در آغاز سوره گفتیم،یکی از اهداف مهم این سوره،دعوت به ایمان و جهاد است،آیات مورد بحث نیز تاکیدی است به این دو اصل، بامثال لطیفی که انگیزه حرکت الهی را در جان انسان به وجود می آورد، انگیزه ای که شرط پیروزی اسلام بر تمام ادیان است که در آیات قبل به آن اشاره شده بود.

نخست می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!آیا شما را به تجارتی دلالت کنم که از عذاب الیم،نجاتتان می دهد"؟(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ تِجٰارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ).

با اینکه"ایمان"و"جهاد"از واجبات قطعیه اند،ولی در اینجا آن را نه به صورت امر،بلکه به صورت پیشنهاد تجارت،مطرح می کند،آن هم آمیخته با تعبیراتی که از لطف بی پایان خدا حکایت دارد.

*** بدون شک"نجات از عذاب الیم"،از مهمترین خواسته های هر انسانی است،و لذا این سؤال که آیا می خواهید شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب الیم رهایی می بخشد؟برای همه،جالب توجه است.

هنگامی که با این سؤال دلها را به سوی خود جذب کرد،بی آنکه منتظر پاسخ آنها باشد،به شرح آن تجارت پرسود پرداخته،می افزاید:"و آن اینکه

به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید" (تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ) (۱).

بدون شک خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد،بلکه تمام منافع آن دربست به مؤمنان تعلق می گیرد،لذا در پایان آیه می فرماید:"این برای شما از هر چیز بهتر است اگر بدانید"(ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

قابل توجه اینکه مخاطب،مؤمنانند،به قرینه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا و در عین حال آنها را به دو اصل"ایمان"و"جهاد"دعوت می کند،ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که ایمان اسمی و سطحی کافی نیست،ایمان عمیق و خالص لازم است که بتواند سرچشمه ایثار و فداکاری و جهاد گردد،و نیز ممکن است ذکر ایمان به خدا و رسول در اینجا شرحی باشد بر ایمان که به طور اجمال در آغاز آیه گذشته آمده بود.

به هر حال،ایمان به پیامبر ص از ایمان به خدا جدا نیست،همانگونه که جهاد با جان،از جهاد با مال نمی تواند جدا باشد،زیرا تمام نبردها نیاز به وسائل و امکاناتی دارد که از طریق کمکهای مالی باید تامین شود،بعضی قادر بر هر دو نوع جهادند،و بعضی تنها قادر بر جهاد با مال و در پشت جبهه اند، و گاه تنها جان دارند و آماده بذل جان.

اما به هر صورت باید این دو نوع جهاد با یکدیگر توأم گردد تا پیروزی فراهم شود و اگر می بینیم جهاد با مال مقدم داشته شده نه به خاطر آن است که از جهاد با جان مهمتر می باشد،بلکه به خاطر این است که مقدمه آن محسوب می شود چرا که ابزار جهاد از طریق کمکهای مالی فراهم می گردد.

***

۱- ۱) جمله تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ... "جمله استینافیه"ای است که تجارت را تفسیر می کند،و بعضی آن را عطف بیان دانسته اند،و در هر حال این"جمله خبریه"معنی"امر"دارد.

تـا اینجـا سه رکن اساسـی از ارکان این تجارت بزرگ و بی نظیر مشـخص شـد:"خریـدار"خـدا است،و"فروشـنده"انسانهای با ایمان،"و متاع"جانها و اموالشان،اکنون نوبت به رکن چهارم می رسد که بهای این معامله عظیم است.

می فرماید:"هر گاه چنین کنید خداوند گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسـکنهای پـاکیزه در بهشت جاویـدان جـای می دهـد،و این پیروزی عظیمی است"(یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ) (۱).

در مرحله پاداش اخروی نخست به سـراغ آمرزش گناهان می رود چرا که بیشترین ناراحتی فکر انسان از گناهان او است،وقتی آمرزش و غفران مسـلم شد غصه ای ندارد،این تعبیر نشان می دهد که نخستین هدیه الهی به شـهیدان راهش این است که تمام گناهانشان را می بخشد.

امـا آیـا این تنهـا نـاظر به"حق اللّه"است،و یـا"حق النـاس"را نیز شامـل می شود؟مطلق بودن آیه دلیـل بر عمومیت است،ولی با توجه به اینکه خداوند حق الناس را به خود آنها واگذار کرده بعضی در عمومیت آیه تردید کرده اند.

به این ترتیب در آیـات فوق دو شـاخه از ایمـان(ایمـان به خـدا و رسول) و دو شاخه از جهاد(جهاد با مال و جان)و دو شاخه از پاداشهای اخروی

۱- ۱) جمله یَغْفِرْ لَکُمْ... به منزله"جزاء"برای"شرط"محذوفی است که از آیه سابق استفاده می شود،و در تقدیر چنین است"ان تؤمنوا باللّه و رسوله و تجاهـدوا فی سبیله... یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ... "این احتمال نیز داده شده که جواب"امر"باشد،همان امری که از جمله خبریه"تؤمنون"و"تجاهدون"استفاده می شود.

(آمرزش گناهان و دخول در بهشت جاودان)و چنان که خواهیم دید دو شاخه از مواهب الهی در دنیا نیز در آیه بعد آمده است.

*** آنجا که می فرماید:"و نعمت دیگری که آن را دوست دارید و مورد علاقه است به شما می بخشد،و آن یاری خداوند،و پیروزی نزدیک است"(وَ أُخْرىٰ تُحِبُّونَهٰا نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ) (۱).

چه تجارت پرسود و پربرکتی؟که سراسرش فتح و پیروزی و نعمت و رحمت است،و به همین دلیل از آن به عنوان"فوز عظیم"و پیروزی بزرگ یاد کرده.

سپس به همین دلیل به مؤمنان در مورد این تجارت بزرگ تبریک می گوید و بشارت می دهد و می افزاید:"و مؤمنان را بشارت ده"(وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

در حدیثی آمده است هنگامی که در"لیله عقبه"(شبی که پیامبر در نزدیکی مکه مخفیانه با جمعی از مردم مدینه ملاقات کرد و از آنان بیعت گرفت) میان رسول خدا ص و مسلمانان مدینه پیمان بسته شد"عبد اللّٰه بن رواحه" عرض کرد هر شرطی می خواهی در ضمن این پیمان برای پروردگارت و برای خودت بکن.

پیامبر ص فرمود:"اما برای پروردگارم شرط این است که به هیچوجه چیزی را شریک او قرار ندهید،اما برای خودم همانگونه که از خود و اموالتان دفاع می کنید از من نیز دفاع کنید".

"عبد اللّٰه"گفت:در مقابل آن به ما چه داده خواهد شد؟ پیامبر ص فرمود:بهشت!

۱- ۱) "اخری"صفت است برای موصوف محذوفی مانند نعمت یا خصلت،بعضی نیز گفته اند موصوف"تجارت"است ولی بعید به نظر می رسد.

عبد اللّه گفت:ربح البیع لا- نقیل و لا- نستقیل:"چه معامله پرسودی؟ نه ما از این معامله بازمی گردیم و نه اگر بازگشتی از ما بخواهند می پذیریم"! (نه فسخ می کنیم و نه فسخ را پذیرا می شویم) (۱)***

نکته ها:

اشاره

۱-" فَتْحٌ قَرِیبٌ "کدام است؟

پیروزی موعود در این آیات هم در جنبه های منطقی،و هم در میدانهای نبرد به طور مکرر عائد مسلمانان شد.

و در اینکه منظور از "فتح قریب"کدام فتح است مفسران احتمالات متعددی داده اند بسیاری آن را به"فتح مکه"تفسیر کرده اند،و بعضی به"فتح بلاد ایران و روم"و بعضی به کل فتوحات اسلامی که به فاصله نزدیکی به دنبال ایمان و جهاد مسلمین به دست آمد.

و از آنجا که مخاطب تنها اصحاب و یاران پیامبر ص نیستند،بلکه همه مؤمنان در طول تاریخ مخاطب به این خطاب می باشند،جمله" نَصْرٌ مِنَ اللّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ "معنی وسیع و گسترده ای دارد،و بشارتی است به همه آنها هر چند در عصر پیامبر ص و به هنگام نزول این آیات مصداق روشن آن فتح مکه بود.

***

۲- مَساکِنَ طَیِّبَهً چیست؟

در میان نعمتهای بهشتی در اینجا به خصوص روی مساله مسکن پاکیزه و مرفه،آنهم مسکنی در باغهای بهشت جاویدان تکیه شده،و این به خاطر آن

۱- ۱) "فی ظلال"جلد ۸ صفحه ۸۷.

است که یکی از شروط اساسی آسایش و آرامش انسان همان مساله مسکن است، آنهم مسکنی پاک و پاکیزه از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی که انسان با خیال راحت در آن بیارامد.

"راغب"در"مفردات"می گوید:معنی"طیب"در اصل چیزی است که حواس ظاهر و باطن از آن لذت برد،و این معنی جامعی است که همه شرائط مناسب یک مسکن را در بر می گیرد.

قابل توجه اینکه در قرآن سه چیز مایه آرامش شمرده شده است:تاریکی شب وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً (انعام-۹۶).

خانه های مسکونی وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً (نحل-۸۰).

و همسران یک دل، وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم-۲۱).

***

۳-دنیا تجارتخانه اولیاء خدا است

در نهج البلاغه می خوانیم علی ع در مقابل شخص پر ادعایی که به اصطلاح "جا نماز آب می کشید"و پشت سر هم مذمت دنیا می کرد، فرمود:اشتباه کردی دنیا برای آنها که بیدار و آگاهند سرمایه بزرگی است،و سپس شرحی در این زمینه بیان فرمود از جمله اینکه:دنیا"متجر اولیاء اللّه"و تجارتخانه دوستان خدا است (۱).

بنا بر این اگر در یک جا دنیا به"مزرعه"آخرت تشبیه شده،در اینجا به تجارتخانه تشبیه گردیده است که انسان سرمایه هایی را که از خدا گرفته به گرانترین قیمت به خود او می فروشد،و در برابر متاع ناچیزی بزرگترین نعمت را از او دریافت می دارد.

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۱۳۱(با تلخیص).

اصولاـ تعبیر به تجارت آنهم تجارتی پرسود برای تحریک مهمترین انگیزه های انسان است،انگیزه جلب منفعت و دفع ضرر،زیرا این تجارت الهی تنها سودآور نیست بلکه" عَذابٍ أَلِیمٍ "را نیز دفع می کند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۱۱ سوره توبه نیز آمده است إِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ :"خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند و در برابر آن بهشت به آنها می دهد".

شرح دیگری در این زمینه در تفسیر سوره توبه داده ایم (۱).

۱- ۱) جلد ۸ صفحه ۱۴۷(ذیل آیه ۱۱۱ توبه).

[سوره الصف (۶۱): آیه ۱۴]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصٰارَ اَللّٰهِ کَمٰا قٰالَ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوٰارِیِّینَ مَنْ أَنْصٰارِی إِلَی اَللّٰهِ قٰالَ اَلْحَوٰارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصٰارُ اَللّٰهِ فَآمَنَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ بَنِی إِسْرٰائِیلَ وَ کَفَرَتْ طٰائِفَةٌ فَأَیَّدْنَا اَلَّذِینَ آمَنُوا عَلیٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظٰاهِرِینَ (۱۴)

ترجمه:

۱۴-ای کسانی که ایمان آورده اید یاوران خدا باشید همانگونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت:چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟حواریون گفتند:ما یاوران خدا هستیم،و در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند،ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تایید کردیم و سرانجام بر آنها پیروز شدند.

تفسیر:

همچون حواریون باشید

در این آیه که آخرین آیه سوره صف می باشد باز تکیه و تاکید روی امر "جهاد"است که محور اصلی سوره را تشکیل می دهد،منتهی از طریقی دیگر این مساله را تعقیب می کند،و مطلبی مهمتر از عنوان بهشت و نعمتهای بهشتی

ص:۹۴

ارائه داده،می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!یاوران خدا باشید" (یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ).

آری یاوران خدا،خدایی که تمام قدرتها از او سرچشمه می گیرد و به او بازمی گردد،خداوندی که قدرتش بی پایان و شکست ناپذیر است،و عجب اینکه در اینجا بندگان را به یاری خود طلبیده است، و این افتخاری است بی مانند،هر چند معنی و مفهومش همان یاری پیامبر و آئین او است ولی لطف و رحمت شگرفی در آن نهفته است.

سپس به یک نمونه تاریخی اشاره می کند تا بدانند این راه بدون رهرو نبوده و نیست،می افزاید:"همانگونه که عیسی بن مریم بر حواریین گفت:

چه کسانی یاوران من به سوی خدا هستند"؟!(كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ).

و "حواریون"در پاسخ با نهایت افتخار عرض کردند:ما یاوران خدا هستیم"(قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ).

و در همین مسیر با دشمنان حق به مبارزه برخاستند"گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند(و به حواریین پیوستند)و گروهی کافر شدند"(فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ).

اینجا بود که نصرت و یاری ما به کمک آنها شتافت"ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنان تقویت کردیم،و سرانجام بر آنها غالب شدند" (فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ).

شما نیز حواریون محمد ص هستید،و به این افتخار مفتخرید که یاوران اللّه می باشید،و همانگونه که حواریون بر دشمنان غلبه کردند شما نیز پیروز خواهید شد،و سربلندی و افتخار در این جهان و جهان دیگر از آن شما خواهد بود.

این موضوع منحصر به یاران و اصحاب رسول اللّه ص نبود و همیشه طرفداران حق که در یک درگیری مستمر در برابر اهل باطل قرار دارند از یاوران خدایند و سرانجام پیروزی نصیب آنها خواهد بود. رگ رگ است این آب شیرین و آب شور بر خلائق می رود تا نفخ صور! ***

نکته:

حواریون کیانند؟

در قرآن مجید پنج بار از حواریون مسیح ع یاد شده که دو بار در همین سوره است،این تعبیر اشاره به دوازده نفر از یاران خاص حضرت مسیح ع است که نام آنها در انجیلهای کنونی(انجیل متی و لوقا باب ۶)ذکر شده است.

و به طوری که قبلا- نیز اشاره کرده ایم،این واژه از ماده"حور"به معنی شستن و سفید کردن است،و چون آنها قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در شستشوی روح و جان خود و دیگران تلاش و کوشش می کردند،این واژه بر آنها اطلاق شده.

در بعضی از روایات آمده است که حضرت مسیح ع هر یک از آنها را به عنوان نمایندگی خود به یکی از مناطق مختلف جهان فرستاد،آنها افرادی مخلص،ایثارگر و مجاهد و مبارز بودند،و سخت به مسیح ع عشق می ورزیدند.

ولی در روایات مسیحیان آمده است که یکی از آنها بنام"یهودای اسخریوطی" سرانجام به مسیح ع خیانت کرد و مطرود شد.

در این زمینه توضیحات بیشتری ذیل آیه ۵۲ سوره آل عمران داده شده

است (۱).

در حدیثی آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ص هنگامی که در عقبه با جمعی از اهل مدینه که برای بیعت آمده بودند روبرو شد فرمود:دوازده نفر از خودتان را انتخاب و به من معرفی کنید که اینها نماینده قوم خود باشند، همانگونه که حواریون نسبت به عیسی بن مریم بوده اند (۲)و این نیز اهمیت مقام آن بزرگواران را نشان می دهد.

***خداوندا!ما را توفیق ده،که در این تجارت پرسود که برای اولیایت فراهم کرده ای،شرکت جوییم و از برکات عظیم آن بهره مند شویم.

پروردگارا!اختلاف و پراکندگی صفوف مسلمین جهان را در برابر دشمنان،متزلزل ساخته،آن چنان آگاهی و بیداری مرحمت فرما که همه مسلمین دنیا در صف واحدی چون"بنیان مرصوص"در برابر دشمنان خونخوار گرد آیند.

بارالها!آئین تو بی یار و یاور نمی ماند،این افتخار را نصیب ما کن که در زمره آن یار و یاوران باشیم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره صف دهم رمضان المبارک ۱۴۰۶.

۱۳۶۵\۲\۳۰

ص: ۹۷

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۶.

۲- ۲) الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۲۱۴.

(۶۲) سوره جمعه این سوره در مدینه نازل شده و ۱۱ آیه است

اشاره

ص :۹۹

محتوای سوره جمعه

این سوره در حقیقت بر دو محور اصلی اساسی دور می زند:نخست توجه به توحید و صفات خدا و هدف از بعثت پیامبر اسلام ص و مساله معاد،و دیگری برنامه سازنده نماز جمعه و بعضی از خصوصیات این عبادت بزرگ.

ولی با نظر دیگر محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه کرد.

۱-تسبیح عمومی موجودات.

۲-هدف بعثت پیامبر اسلام ص از نظر بعد تعلیم و تربیت.

۳-هشدار به مؤمنان که از اصول آئین حق منحرف نشوند آن گونه که یهود منحرف شدند.

۴-اشاره ای به قانون عمومی مرگ که دریچه ای است به سوی عالم بقاء.

۵-دستور مؤکد برای انجام فریضه نماز جمعه و تعطیل کسب و کار برای شرکت در آن.

***

فضیلت تلاوت سوره جمعه

در فضیلت تلاوت این سوره روایات بسیاری وارد شده،چه مستقلا و یا در ضمن نمازهای یومیه. در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم: و من قرء سوره الجمعه اعطی عشر حسنات بعدد من اتی الجمعه،و بعدد من لم یاتها فی امصار المسلمین: "هر کس سوره جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند و کسانی که شرکت نمی کنند در تمام بلاد مسلمین به او ده حسنه می بخشد" ۱. در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه،سوره"جمعه"و" سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى "را بخواند،و در ظهر جمعه،سوره جمعه و منافقین را،و هر گاه چنین کند گویی عمل رسول اللّه ص را انجام داده،و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت است ۲. مخصوصا تاکید زیادی روی این مطلب شده که سوره"جمعه"و"منافقین"را در نماز جمعه بخوانند و در بعضی از این روایات آمده که حتی الامکان آن را ترک نکنند ۳و با این که عدول از سوره توحید و" قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ "به سوره های دیگر در قرائت نماز جائز نیست این مساله در خصوص نماز جمعه استثنا شده است و عدول از آنها به سوره"جمعه"و"منافقین"جایز بلکه مستحبّ شمرده است. و اینها همه نشانه اهمیت فوق العاده این سوره قرآن مجید است.

این سوره در حقیقت بر دو محور اصلی اساسی دور می زند:نخست توجه به توحید و صفات خدا و هدف از بعثت پیامبر اسلام ص و مساله معاد،و دیگری برنامه سازنده نماز جمعه و بعضی از خصوصیات این عبادت بزرگ.

ولی با نظر دیگر محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه کرد.

۱-تسبیح عمومی موجودات.

۲-هدف بعثت پیامبر اسلام ص از نظر بعد تعلیم و تربیت.

۳-هشدار به مؤمنان که از اصول آئین حق منحرف نشوند آن گونه که یهود منحرف شدند.

۴-اشاره ای به قانون عمومی مرگ که دریچه ای است به سوی عالم بقاء.

۵-دستور مؤکد برای انجام فریضه نماز جمعه و تعطیل کسب و کار برای شرکت در آن.

***

فضیلت تلاوت سوره جمعه

در فضیلت تلاوت این سوره روایات بسیاری وارد شده،چه مستقلا و یا در ضمن نمازهای یومیه. در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم: و من قرء سوره الجمعه اعطی عشر حسنات بعدد من اتی الجمعه،و بعدد من لم یاتها فی امصار المسلمین: "هر کس سوره جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند و کسانی که شرکت نمی کنند در تمام بلاد مسلمین به او ده حسنه می بخشد" ۱. در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه،سوره"جمعه"و" سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی "را بخواند،و در ظهر جمعه،سوره جمعه و منافقین را،و هر گاه چنین کند گویی عمل رسول اللّٰه ص را انجام داده،و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت است ۲. مخصوصا تاکید زیادی روی این مطلب شده که سوره"جمعه"و"منافقین"را در نماز جمعه بخوانند و در بعضی از این روایات آمده که حتی الامکان آن را ترک نکنند ۳و با این که عدول از سوره توحید و" قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ "به سوره های دیگر در قرائت نماز جائز نیست این مساله در خصوص نماز جمعه استثنا شده است و عدول از آنها به سوره"جمعه"و"منافقین"جایز بلکه مستحبّ شمرده است. و اینها همه نشانه اهمیت فوق العاده این سوره قرآن مجید است.

ص :

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ اَلْمَلِكِ اَلْقُدُّوسِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَكِيمِ (۱) هُوَ اَلَّذِي بَعَثَ فِي اَلْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ إِنْ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲) وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۳) ذٰلِكَ فَضْلُ اَللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ (۴)

ص :۱۰۳

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-آنچه در آسمانها و زمین است همواره تسبیح خدا می گویند،خداوندی که مالک و حاکم است،و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است.

۲-او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند،و آنها را پاکیزه کند،و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۳-و رسول بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند،و او عزیز و حکیم است.

۴-این فضل خدا است که به هر کس بخواهد(و شایسته بداند)می بخشد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

تفسیر:

اشاره

هدف بعثت پیامبر:

این سوره نیز با تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود،و به قسمتی از صفات جمال و جلال و اسماء حسنای او اشاره می کند که در حقیقت مقدمه ای است برای بحثهای آینده.

می فرماید:"آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پیوسته تسبیح خدا می گویند و با زبان حال و قال او را از تمام نقایص و عیوب پاک می شمرند" (يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ).

"همان خداوندی که مالك و حاکم است،و از هر عیب و نقصی مبرا است" (اَلْمَلِكِ الْقُدُّوسِ).

"خداوندی که عزیز و حکیم است"(اَلْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

و به این ترتیب نخست بر"مالکیت و حاکمیت"و سپس "منزه بودن او

از هر گونه ظلم و ستم و نقص "تاکید می کند،زیرا با توجه به مظالم بیحساب ملوک و شاهان واژه "ملک "تداعی معانی نامقدسی می کند که با کلمه "قدوس " همه شستشو می شود.

و از طرفی روی "قدرت "و "علم "که دو رکن اصلی حکومت است تکیه نموده،و چنان که خواهیم دید این صفات ارتباط نزدیکی به بحثهای آینده این سوره دارد،و نشان می دهد که انتخاب اوصاف حق در آیات مختلف قرآن روی حساب و نظم و رابطه خاصی است.

در باره تسبیح عمومی موجودات جهان قبلا بحثهای مشروحی داشته ایم (۱).

*** بعد از این اشاره کوتاه و پرمعنی به مساله توحید و صفات خدا به مساله بعثت پیامبر اسلام ص و هدف از این رسالت بزرگ که در ارتباط با عزیز و حکیم و قدوس بودن خداوند است پرداخته چنین می گوید:"او کسی است که در میان درس نخوانده ها رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند" (هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ).

و در پرتو این تلاوت "آنها را از هر گونه شرک و کفر و انحراف و فساد پاک و پاکیزه کند،و کتاب و حکمت بیاموزد "(وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ).

"هر چند پیش از آن در ضلال مبین و گمراهی آشکاری بودند "(وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ).

جالب اینکه بعثت پیامبر اسلام ص را با آن ویژگیهایی که جز از طریق اعجاز نمی توان تفسیر کرد نشانه عظمت خدا و دلیل بر وجود او گرفته،می گوید:

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۱۲ ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء و ذیل آیه ۴۱ نور(جلد ۱۴ صفحه ۴۹۷).

خداوند همان کسی است که چنین پیامبری را مبعوث کرد،و چنین شاهکاری را در آفرینش به وجود آورد! "امیین"جمع"امی"به معنی درس نخوانده است(منسوب به"ام" (مادر)یعنی مکتبی جز مکتب دامان مادرش را ندیده است)و بعضی آن را به معنی"اهل مکه"دانسته اند،زیرا"مکه"را" أُمَّ الْقُرىٰ "(مادر آبادیها) می نامیدند ولی این احتمال بعید به نظر می رسد،چرا که نه پیامبر اسلام ص تنها مبعوث به اهل مکه بود،و نه سوره جمعه در مکه نازل شده است.

بعضی از مفسران نیز آن را به معنی"امت عرب"در مقابل یهود و دیگران تفسیر کرده اند،و آیه ۷۵ سوره"آل عمران"را شاهد بر این معنی می دانند که می گوید: قٰالُوا لَيْسَ عَلَيْنٰا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ :"یهود گفتند ما در برابر امیین (غیر یهود)مسئول نیستیم".

اگر این تفسیر را هم بپذیریم به خاطر آن است که یهود خود را اهل کتاب و با سواد می دانستند و امت عرب را بیسواد و درس نخوانده.

بنا بر این تفسیر اول از همه مناسبتر است (۱).

قابل توجه اینکه می گوید:پیامبر اسلام از میان همین گروه و همین قشر درس نخوانده برخاسته تا عظمت رسالت او را روشن سازد،و دلیلی باشد بر حقانیت او،چرا که کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم،و فرهنگی چون فرهنگ اسلام،محال است زائیده فکر بشر باشد آن هم بشری که نه خود درس خوانده،و نه در محیط علم و دانش پرورش یافته است،این نوری است که از ظلمت برخاسته،و باغ سرسبزی است که از دل کویر سر برآورده،و این خود معجزه ای است آشکار و سندی است روشن بر حقانیت او.

ص:۱۰۶

۱- ۱) در باره معنی"امی"شرح بیشتری ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف آورده ایم(به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۴۰۰ مراجعه فرمائید).

در آیـه فـوق هـدف ایـن بعثـت را در سه امر خلاـصه کرده که یکی جنبه مقـدماتی دارد و آن تلاـوت آیـات الهی است،و دو قسمت دیگر یعنی "تهذیب و تزکیه نفوس"و"تعلیم کتاب و حکمت"دو هدف بزرگ نهایی را تشکیل می دهد.

آری پیامبر ص آمـده است که انسانها را هم در زمینه علم و دانش،و هم اخلاق و عمل،پرورش دهد،تا به وسـیله این دو بال بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند،و مسیر الی اللّه را پیش گیرند،و به مقام قرب او نائل شوند.

این نکته نیز شایان توجه است که در بعضـی از آیات قرآن"تزکیه" مقدم بر"تعلیم"و در بعضی"تعلیم"مقدم بر"تزکیه"شمرده شده،یعنی از چهار مورد در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم است،و در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم.

این تعبیر ضـمن اینکه نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تاثیر متقابل دارند(اخلاق زائیده علم است همانگونه که علم زائیده اخلاق است)اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته منظور علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم.

فرق میـان"کتـاب"و"حکمـت"ممکن است این باشـد که اول اشـاره به قرآن و دومی به سـخنان پیـامبر ص و تعلیمـات اوسـت که"سنت"نام دارد.

و نیز ممکن است"کتاب"اشاره به اصل دستورات اسلام باشد،و"حکمت" اشاره به فلسفه و اسرار آن.

ایـن نکتـه نیز قابـل تـوجه است کـه"حکمـت"در اصـل بـه معنی منع کردن بـه قصـد اصـلاح اسـت،و لجـام مرکـب را از این جهت"حکمت"گوینـد که او را منع و مهار کرده،و در مسـیر صـحیح قرار می دهـد،بنا بر این مفهوم آن دلائل عقلی است،و از اینجـا روشـن می شـود کـه ذکر کتـاب و حکمـت پشـت سـر یکـدیگر می توانـد اشـاره بـه دو سرچشـمه بزرگ شـناخت یعنی"وحی"و"عقل"بوده باشد،

یا به تعبیر دیگر احکام آسمانی و تعلیمات اسلام در عین اینکه از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل قابل سنجش و درک می باشد(منظور کلیات احکام است).

و اما" ضَلالٍ مُبِینٍ "(گمراهی آشکار)که در ذیل آیه به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده،اشاره سربسته و پرمعنایی است به عصر جاهلیت که گمراهی بر سراسر جامعه آنها حکمفرما بود،چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که:

بتهایی را که از سنگ و چوب با دست خود می تراشیدند پرستش می کردند و در مشکلات خود به این موجودات بی شعور پناه می بردند.

دختران خود را با دست خویش زنده به گور می کردند،سهل است به این عمل فخر و مباهات نیز می کردند که نگذاردیم ناموسمان دست بیگانگان بیفتد!.

مراسم نماز و نیایش آنها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانه کعبه بود،و حتی زنان بصورت برهنه مادرزاد بر گرد خانه خدا طواف می کردند و آن را عبادت می شمردند! انواع خرافات و موهومات بر افکار آنها حاکم بود،و جنگ و خونریزی و غارتگری مایه مباهاتشان زن در میان آنها متاع بی ارزشی بود که حتی روی آن قمار می زدند!و از ساده ترین حقوق انسانی محروم بود،کینه ها و عداوتها را پدران به ارث به فرزندانشان منتقل می کردند،و به همین دلیل خونریزی و کشت و کشتار یک امر عادی محسوب می شد.

آری پیامبر ص آمد و آنها را از این ضلال مبین به برکت کتاب و حکمت نجات داد،و تعلیم و تربیت نمود،و به راستی نفوذ در چنین جامعه گمراهی خود یکی از دلائل عظمت اسلام و معجزه آشکار پیامبر بزرگ ما است.

***

ص :۱۰۸

ولی از آنجا که پیامبر اسلام تنها مبعوث به این قوم"امی"نبود،بلکه دعوتش همه جهانیان را دربر می گرفت در آیه بعد می افزاید:"او مبعوث به گروه دیگری از مؤمنان نیز هست که هنوز ملحق به اینها نشده اند"، (وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ) (1).

اقوام دیگری که بعد از یاران پیامبر اسلام ص پا به عرصه وجود گذاردند،در مکتب تعلیم و تربیت پیامبر ص پرورش یافتند،و از سرچشمه زلال قرآن و سنت محمدی ص سیراب گشتند،آری آنها نیز مشمول این دعوت بزرگ بودند.

به این ترتیب آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر ص به وجود آمدند از عرب و عجم شامل می شود،در حدیثی می خوانیم هنگامی که پیغمبر اکرم ص این آیه را تلاوت فرمود سؤال کردند:اینها کیانند؟ پیامبر ص دست خود را بر شانه سلمان گذارد،و فرمود

لو کان الایمان فی الثریا لنالته رجال من هؤلاء :"اگر ایمان در ثریا(ستاره دوردستی که در این زمینه ضرب المثل است).باشد مردانی از این گروه(ایرانیان)به آن دست می یابند" (2).

و از آنجا که همه این امور از قدرت و حکمت خداوند سرچشمه می گیرد

ص: ۱۰۹

۱- ۱) "آخرین"عطف بر"امیین"است و ضمیر"منهم"به"مؤمنین" برمی گردد که از لابلای کلام استفاده می شود.بعضی نیز احتمال داده اند که عطف بر ضمیر"یعلمهم"بوده باشد،ولی معنی اول مناسبتر است.
۲- ۲) این حدیث را طبرسی در"مجمع البیان"علامه طباطبائی در"المیزان"و سیوطی در"در المنثور"زمخشری در"کشاف"قرطبی در تفسیرش،و مراغی در تفسیر خود،و سید قطب در"فی ظلال"ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند و در اصل از"صحیح بخاری"گرفته شده.

در پایان آیه می فرماید:"او عزیز و حکیم است"(وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

*** سپس به این نعمت بزرگ یعنی بعثت پیامبر گرامی اسلام ص و برنامه تعلیم و تربیت او اشاره کرده.می افزاید:"این فضل خدا است که به هر کس بخواهد و لایق ببیند می بخشد،و خداوند صاحب فضل عظیم است"(ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ).

در حقیقت این آیه همانند آیه ۱۶۴ سوره آل عمران است که می گوید: لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ و همه چیز آن تقریبا شبیه آیات مورد بحث است.

بعضی نیز احتمال داده اند که" ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ "(این فضل الهی است) اشاره به اصل مقام نبوت باشد که خداوند این مقام را به هر کس که شایسته بداند می دهد.

ولی تفسیر اول،مناسبتر است،هر چند جمع میان هر دو نیز ممکن است، که هم رهبری پیامبر ص برای امت فضل الهی است و هم مقام نبوت برای شخص پیامبر ص.

ناگفته پیدا است که تعبیر"من یشاء"(هر کس را بخواهد)مفهومش این نیست که خدا بی حساب،فضل و مرحمت خود را به کسی می دهد،بلکه مشیت در اینجا توأم با حکمت است،همانگونه که توصیف خداوند را به عزیز و حکیم در نخستین آیه سوره این مطلب را روشن ساخته.

امیر مؤمنان علی ع نیز در تشریح این فضل بزرگ الهی در نهج البلاغه می فرماید:

فانظروا الهی مواقع نعم اللّٰه علیهم،حین بعث الیهم رسولا فعقد بملته طاعتهم،و جمع علی دعوته الفتهم،کیف نشرت النعمه علیهم جناح

کرامتها،و اسالت لهم جداول نعیمها،و التفت المله بهم فی عوائد برکتها فاصبحوا فی نعمتها غرقین،و فی خضره عیشها فکهین :"به نعمتهای خداوند بر این امت بنگرید!در آن زمان که رسولش را به سوی آنها مبعوث کرد، اطاعت آنها را به آئینش جلب کرد،و با دعوتش آنها را متحد ساخت،بنگرید چگونه این نعمت بزرگ پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد،و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنان جاری ساخت،و آئین حق با تمام برکاتش آنها را در برگرفت،آنها در میان نعمتهایش غرقند،و در زندگانی خرمش شادمانند" (۱)***

نکته:

فضل الهی روی حساب است

در حدیثی آمده است که جمعی از فقرای امت خدمت رسول خدا ص رسیدند و عرض کردند:ای رسول خدا!ثروتمندان اموالی برای انفاق دارند و ما چیزی نداریم،وسیله برای حج دارند و ما نداریم،و امکانات برای آزاد کردن بردگان دارند و ما نداریم.

پیامبر ص فرمود:هر کسی صد بار"تکبیر"بگوید افضل است از آزاد کردن یک برده،و کسی که صد بار"تسبیح خدا"بگوید افضل است از اینکه یکصد اسب را برای جهاد زین و لجام کند،و کسی که صد بار" لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ " بگوید،عملش از تمام مردم در آن روز برتر است،مگر اینکه کسی بیشتر بگوید.

این سخن به گوش اغنیاء رسید،آنها نیز به سراغ این اذکار رفتند، فقرای امت خدمت پیامبر ص رسیدند و عرض کردند:سخن شما به گوش

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۹۲(خطبه قاصعه).

اینها رسیده و آنها نیز مشغول ذکر شده اند!پیامبر ص فرمود:

ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ

:"این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد"(اشاره به اینکه این برای امثال شما است که اشتیاق انفاق دارید و وسیله آن در اختیار ندارید،و اما برای آنها که ثروتمندند راه وصول به فضل الهی از طریق انفاق از ثروتهایشان است) (۱).

این حدیث نیز شاهد سخنی است که در بالا گفتیم که فضل الهی روی حساب حکیمانه است.

***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۲۸۴.

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۵ تا ۸]

اشاره

مَثَلُ اَلَّذِينَ حُمِّلُوا اَلتَّوْرٰاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهٰا كَمَثَلِ اَلْحِمٰارِ يَحْمِلُ أَسْفٰاراً بِئْسَ مَثَلُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۵) قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ هٰادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيٰاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ اَلنّٰاسِ فَتَمَنَّوُا اَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۶) وَ لاٰ يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ (۷) قُلْ إِنَّ اَلْمَوْتَ اَلَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاٰقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

ترجمه:

۵-کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا ننمودند مانند درازگوشی هستند که کتابهایی را حمل می کند،قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مثال بدی دارند،و خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی کند.

۶-بگو ای یهودیان!اگر گمان می کنید که شما دوستان خدا غیر از مردم هستید آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید!(تا به لقای محبوبتان برسید).

ص: ۱۱۳

۷-ولی آنها هرگز تمنای مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند،و خداوند ظالمان را بخوبی می شناسد.

۸-بگو این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد،سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار با خبر است برده می شوید و شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد.

تفسیر:

چارپایی بر او کتابی چند!

در بعضی از روایات آمده است که یهود می گفتند:اگر محمد به رسالت مبعوث شده رسالتش شامل حال ما نیست،لذا نخستین آیه مورد بحث به آنها گوشزد می کند که اگر کتاب آسمانی خود را دقیقا خوانده و عمل می کردید این سخن را نمی گفتید،چرا که بشارت ظهور پیامبر اسلام ص در آن آمده است.

می فرماید:"کسانی که تورات بر آنها نازل شد و مکلف به آن گشتند ولی حق آن را اداء ننمودند و به آیاتش عمل نکردند همانند درازگوشی هستند که کتابهایی بر پشت خود حمل می کند"(مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرٰاةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهٰا کَمَثَلِ الْحِمٰارِ یَحْمِلُ أَسْفٰاراً).

او از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی کند،و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتابهایی که دقیقترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه های زندگی در آن است.

این قوم از خود راضی که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه اندیشه در محتوای آن داشته باشند و عمل کنند همانند همین حیوانی هستند که در حماقت و نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است.

این گویاترین مثالی است که برای عالم بی عمل می توان بیان کرد که

سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد بی آنکه از برکات آن بهره گیرد،و افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند ولی از محتوا و برنامه عملی آن بیخبرند(و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین)مشمول همین آیه اند.

این احتمال نیز وجود دارد که یهود با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که از موهبت بعثت پیامبر ص سخن می گوید گفته باشند که ما نیز اهل کتابیم،و مفتخر به بعثت حضرت موسی کلیم هستیم،قرآن در پاسخ آنها می گوید:چه فائده؟که دستورهای تورات را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید.

ولی به هر حال هشداری است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند،این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده،و این قرآن مجید که بر آنها نازل گردیده،برای این نیست که تنها در خانه ها خاک بخورد،یا به عنوان"تعویذ چشم زخم"حمایل کنند،یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر آن رد شوند،یا برای میمنت و شگون خانه جدید همراه "آئینه"و"جاروب"!به خانه تازه بفرستند،و تا این حد آن را تنزل دهند،و یا آخرین همت آنها تلاش و کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد،ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد.

سپس در ادامه این مثل می افزاید:"قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مسلما مثال بدی دارند"(بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ).

چگونه آنها تشبیه به"حمار حامل اسفار"نشوند؟در حالی که نه تنها با عمل که با زبان هم آیات الهی را انکار کردند،چنان که در آیه ۸۷ سوره بقره در باره همین قوم یهود می خوانیم: أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ :"آیا هر زمان پیامبری بر خلاف

هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید،گروهی را تکذیب نمودید،و گروهی را به قتل رساندید"؟! و در پایان آیه در یک جمله کوتاه و پرمعنی می فرماید:"خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند"؟(وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ).

درست است که هدایت کار خدا است،اما زمینه لازم دارد،و زمینه آن که روح حق طلبی و حقجویی است باید از ناحیه خود انسانها فراهم شود،و ستمگران از این مرحله دورند.

*** گفتیم یهود خود را امتی برگزیده،و به اصطلاح تافته ای جدا بافته می دانستند،حتی گاهی ادعا می کردند که پسران خدا هستند!و گاه خود را دوستان خاص خداوند قلمداد می کردند،چنان که در آیه ۱۸ سوره مائده آمده است، وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ :"یهود و نصارا گفتند ما پسران خدا و دوستان خاص او هستیم".(هر چند منظورشان فرزندان مجازی باشد).

قرآن در مقابل این بلندپروازیهای بی دلیل،آنهم از ناحیه گروهی که حامل کتاب الهی بودند اما عامل به آن نبودند،می گوید:"به آنها بگو ای یهودیان اگر گمان می کنید که شما دوستان خدا غیر از مردم هستید پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید"(قُلْ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ هٰادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيٰاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النّٰاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ) (۱).

چرا که دوست همیشه مشتاق لقای دوست است،و می دانیم که لقای

۱- ۱) مِنْ دُونِ النّٰاسِ به گفته بعضی از مفسران حال برای اسم "ان"است،و به گفته بعضی دیگر صفت است برای"اولیاء".

معنوی پروردگار در قیامت رخ می دهد هنگامی که حجابهای عالم دنیا کنار رفت،و غبارهای شهوات و هوسها فرو نشست،پرده ها برداشته می شود،و انسان با چشم دل جمال دل آرای محبوب را می بیند،و بر بساط قربش گام می نهد،و به مصداق" فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ "به حریم دوست راه می یابد.

اگر شما راست می گوئید و دوست خاص او هستید پس چرا این قدر به زندگی دنیا چسبیده اید؟!چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟این دلیل بر این است که شما در این ادعای خود صادق نیستید.

قرآن همین معنی را به تعبیر دیگری در سوره بقره آیه ۹۶ بازگو کرده است می گوید: وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النّاسِ عَلی حَیاةٍ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ یُعَمَّرَ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ :"آنها را حریصترین مردم بر زندگی این دنیا می یابی، حتی حریصتر از مشرکان،تا آنجا که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند،در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب الهی باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است"! *** سپس به دلیل اصلی وحشت آنها از مرگ اشاره کرده می افزاید:"آنها هرگز آرزوی مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند" (وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ).

ولی"خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد"(وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ).

در حقیقت ترس انسان از مرگ به خاطر یکی از دو عامل است:یا به زندگی بعد از مرگ ایمان ندارد،و مرگ را هیولای فنا و نیستی و ظلمتکده عدم می پندارد،و طبیعی است که انسان از نیستی و عدم بگریزد.

ص: ۱۱۷

و یا اینکه به جهان پس از مرگ معتقد است اما پرونده اعمال خود را چنان تاریک و سیاه می بیند که از حضور در آن دادگاه بزرگ سخت بیمناک است.

و از آنجا که یهود معتقد به معاد و جهان پس از مرگ بودند طبعا علت وحشت آنها از مرگ عامل دوم بود.

تعبیر به"ظالمین"مفهوم وسیعی دارد که تمام اعمال ناروای یهود از کشتن پیامبران بزرگ الهی گرفته،تا نسبتهای ناروا به آنها و غصب حقوق و چپاول اموال و غارت سرمایه های مردم،و آلوده بودن به انواع مفاسد اخلاقی.

*** ولی مسلما این وحشت و اضطراب مشکلی را حل نمی کند،مرگ شتری است که بر در خانه همه خوابیده است لذا قرآن می گوید:"ای پیامبر!به آنها بگو این مرگی را که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد" (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ).

سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار با خبر است برده می شوید و شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد"(ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلیٰ عٰالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

قانون مرگ از عمومی ترین و گسترده ترین قوانین این عالم است،انبیاء بزرگ الهی و فرشتگان مقربین همه می میرند،و جز ذات پاک خداوند در این جهان باقی نمی ماند،" کُلُّ مَنْ عَلَیْهٰا فٰانٍ وَ یَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلاٰلِ وَ الْإِکْرٰامِ " (سوره رحمان آیه ۲۶ و ۲۷).

هم مرگ از قوانین مسلم این عالم است،و هم حضور در دادگاه عدل خدا و حسابرسی اعمال و هم خداوند از تمام اعمال بندگان دقیقا آگاه است.

بنا بر این تنها راه برای پایان دادن به این وحشت،پاک سازی اعمال،و

شستشوی دل از آلودگی گناه می باشد که هر کس حسابش پاک است از محاسبه اش چه باک است؟و تنها در این صورت است که علی وار می توان گفت:

هیهات بعد اللتیا و اللتی و اللّه لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه:

"هیهات بعد از آن همه جنگها و حوادث به خدا سوگند علاقه فرزند ابو طالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادرش بیشتر است"! (۱)و به هنگامی که فرق مبارکش با ضربه"اشقی الآخرین"از هم شکافته شد خروشی برآورد و فرمود،

فزت و رب الکعبه :"به پروردگار کعبه پیروز شدم و نجات یافتم".

***

نکته ها:

اشاره

۱-عالم بی عمل؟

بدون شک تحصیل علم،مشکلات فراوانی دارد،ولی این مشکلات هر قدر باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است،بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند،اما چیزی از برکاتش عائد او نشود،درست بسان چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می کند.بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات عالم بی عمل به"شجر بلا ثمر"(درخت بی میوه) یا"سحاب بلا مطر"(ابر بی باران)یا شمعی که می سوزد و اطراف خود را روشن می کند ولی خودش از بین می رود،یا چهارپایی که به"طاحونه" (آسیاب)می بندند و دائما زحمت می کشد و طی طریق می کند،اما چون به دور خود می گردد،هرگز راهی را طی نمی کند و به جایی نمی رسد و مانند این

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۵.

تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است.

در روایات اسلامی نیز در نکوهش این گونه عالمان،تعبیرات تکان دهنده ای آمده است:

از جمله:از رسول خدا ص نقل شده که فرمود:"هر کس علمش افزوده شود ولی بر هدایتش نیفزاید،این علم،جز دوری از خدا،برای او، حاصلی ندارد""

من ازداد علما و لم یزدد هدی لم یزدد من اللّه الا بعدا " (۱)در جای دیگر از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:"علم با عمل توأم است،هر کس چیزی را می داند باید به آن عمل کند و علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند،اگر به او پاسخ مثبت نداد،از آنجا کوچ می کند"!:

"

العلم مقرون بالعمل،فمن علم عمل، و العلم یهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل عنه " (۲).

اصولا از بعضی از روایات استفاده می شود که عالم بی عمل،شایسته نام "عالم"نیست،رسول خدا ص می فرماید:"

لا یکون المرء عالما حتی یکون بعلمه عاملا " (۳).

و از این بالاتر آنکه:او تمام مسئولیت عالم را بر دوش می کشد،بی آنکه از مزایای علم بهره مند باشد،لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که ضمن خطبه ای بر فراز منبر فرمود:

ایها الناس!اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون،ان العالم العامل بغیره کالجاهل الحائر الذی لا یستفیق عن جهله بل قد رأیت ان الحجه علیه اعظم و الحسره ادوم:

"ای مردم!هنگامی که چیزی را دانستید عمل کنید تا هدایت یابید،

۱- ۱،۳) "محجه البیضاء"جلد ۱ صفحه ۱۲۶ و ۱۲۵.

۲- ۲) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۳۶۶.

۳-

زیرا عـالمی که بر خلاـف علمش عمـل می کنـد،ماننـد جاهل سـر گردانی است که هر گز از جهلش هشـیار نمی شود،بلکه من حجت را بر چنین عالمی بزر گتر، و حسرت را پایدارتر می بینم" (۱).

و بدون شک وجود چنین علما و دانشمندانی،بزر گترین بلا برای یک جامعه،محسوب می شود،و سرنوشت مردمی که عالمشان چنیـن باشـد،سـرنوشت خطرنـاکی اسـت کـه بـه گفتـه شـاعر: و راعی الشـاه یحمی الـذئب عنهـا فکیـف اذا الرعـاه لهـا ذئـاب! :شبان،گوسفندان را از چنگال گر گ نجات می دهد اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گر گان باشند.

***

۲-چرا از مرگ بترسم؟

معمولاـ غـالب مردم از مر گ می ترسـند،تنهـا گروه انـدکی هسـتند که بر چهره مرگ لبخنـد می زننـد،و آن را تنگ تنگ در آغوش می فشارند،دلقی رنگ رنگ را می دهند و جانی جاودان می گیرند.

امـا ببینیم چرا مر گ و مظـاهر آن،و حتی نـام آن،برای گروهی،دردآور است؟دلیل عمـده اش،این است که به زنـد گی بعـد از مر گ،ایمان ندارند، و یا اگر ایمان دارند،این ایمان به صورت یک باور عمیق در نیامده و بر افکار و عواطف آنها حاکم نشده است.

وحشت انسـان از فناء و نیستی،طبیعی است،انسان حتی از تاریکی شب می ترسـد،چرا که ظلمت نیستی نور است،و گاه از مرده نیز می ترسد،چرا

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۱(باب استعمال العلم حدیث ۶).

که آن هم در مسیر فنا قرار گرفته.

اما اگر انسان با تمام وجودش باور کند که دنیا،زندان مؤمن،و بهشت کافر است"

الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر " (۱).

اگر باور کند که این جسم خاکی،قفسی است برای مرغ روح او که وقتی این قفس شکست آزاد می شود،و به هوای کوی دوست پر و بال می زند.

اگر باور کند"حجاب چهره جان می شود غبار تنش"مسلما در آرزوی آن دم است که از این چهره،پرده برفکند.

اگر باور کند مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست،و تنها"دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنش"؟ آری اگر دیدگاه انسان در باره مرگ چنین باشد هرگز از مرگ وحشت نمی کند،در عین اینکه زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل خواهان است.

لذا در حدیث عاشورا می خوانیم:هر قدر حلقه محاصره دشمن تنگ تر و فشار دشمن بر حسین ع و یارانش بیشتر می شد چهره های آنها برافروخته تر و شکوفاتر می گشت،و حتی پیر مردان اصحابش صبح عاشورا خندان بودند وقتی از آنها سؤال می شد چرا؟می گفتند:برای اینکه ساعاتی دیگر شربت شهادت می نوشیم و حور العین را در آغوش می گیریم! (۲).

علت دیگر برای ترس از مرگ دلبستگی بیش از حد به دنیا است،چرا که مرگ میان او و محبوبش جدایی می افکند،و دل کندن از آن همه امکاناتی که برای زندگی مرفه و پر عیش و نوش فراهم ساخته برای او طاقت فرسا است.

عامل سوم خالی بودن ستون حسنات و پر بودن ستون سیئات نامه عمل است.

۱- ۱) "سفینه البحار"ج ۱ صفحه ۶۰۳.

۲- ۲) "مقتل الحسین"مقرم صفحه ۲۶۳.

در حدیثی می خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد یا رسول اللّه ص من چرا مرگ را دوست نمی دارم؟ فرمود:آیا ثروتی داری؟ عرض کرد:آری.

فرمود:چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای؟ عرض کرد:نه.

فرمود:به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری(چون نامه اعمالت از حسنات خالی است) (۱).

دیگری نزد ابو ذر آمد و همین سؤال را کرد که ما چرا از مرگ متنفریم؟! فرمود:لانکم عمرتم الدنیا،و خربتم الآخره فتکرهون ان تنتقلوا من عمران الی خراب!:

"برای اینکه شما دنیا را آباد کرده اید،و آخرتتان را ویران،طبیعی است که دوست ندارید از نقطه آبادی به نقطه ویرانی منتقل شوید" (۲).

۱- ۱ و ۲) محجه البیضاء جلد ۸ صفحه ۲۵۸.

-۲

[سوره الجمعه (۶۲): آیات ۹ تا ۱۱]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا نُودِیَ لِلصَّلاٰهِ مِنْ یَوْمِ اَلْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلیٰ ذِکْرِ اَللّٰهِ وَ ذَرُوا اَلْبَیْعَ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذٰا قُضِیَتِ اَلصَّلاٰهُ فَانْتَشِرُوا فِی اَلْأَرْضِ وَ اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اَللّٰهِ وَ اُذْکُرُوا اَللّٰهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَهً أَوْ لَهْواً اِنْفَضُّوا إِلَیْهٰا وَ تَرَکُوکَ قٰائِماً قُلْ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَیْرٌ مِنَ اَللَّهْوِ وَ مِنَ اَلتِّجٰارَهِ وَ اَللّٰهُ خَیْرُ اَلرّٰازِقِینَ (۱۱)

ترجمه:

۹-ای کسانی که ایمان آورده اید!هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا بشتابید،و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید.

۱۰-و هنگامی که نماز پایان گرفت شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید،و خدا را بسیار یاد نمائید تا رستگار شوید.

ص:۱۲۴

۱۱-هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند،و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند،بگو آنچه نزد خدا است بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

شان نزول:

در شان نزول این آیات یا خصوص آیه" وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَةً "روایات مختلفی نقل شده که همه آنها از این معنی خبر می دهد که در یکی از سالها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند "دحیه"با کاروانی از شام فرا رسید و با خود مواد غذایی آورده بود،در حالی که روز جمعه بود و پیامبر ص مشغول خطبه نماز جمعه بود،طبق معمول برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را نواختند، مردم با سرعت خود را به بازار رساندند،در این هنگام مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه را رها کرده و برای تامین نیازهای خود به سوی بازار شتافتند،تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند(آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد)پیامبر ص فرمود:اگر این گروه اندک هم می رفتند از آسمان سنگ بر آنها می بارید (۱).

***

تفسیر:

بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

در آیات گذشته بحثهای فشرده ای پیرامون توحید و نبوت و معاد،و نیز مذمت یهود دنیاپرست آمده بود،آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون یکی از

۱- ۱) "مجمع البیان"ج ۹ صفحه ۲۸۷ و غالب تفاسیر دیگر.

مهمترین وظائف اسلامی که در تقویت پایه های ایمان تاثیر فوق العاده دارد،و از یک نظر هدف اصلی سوره را تشکیل می دهد،یعنی نماز جمعه و بعضی از احکام آن می پردازد.

نخست همه مسلمانان را مخاطب قرار داده می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا(خطبه و نماز)بشتابید و خرید و فروش را رها کنید،این برای شما بهتر است اگر می دانستید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

"نودی"از ماده"نداء"به معنی بانگ برآوردن است،و در اینجا به معنی اذان است،زیرا در اسلام ندایی برای نماز جز اذان نداریم،چنان که در آیه ۵۸ سوره مائده نیز می خوانیم: وَ إِذا نادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ :"هنگامی که مردم را به سوی نماز می خوانید(و اذان می گوئید)آن را به مسخره و بازی می گیرند،این بخاطر آن است که آنها قومی هستند بی عقل".

به این ترتیب هنگامی که صدای اذان نماز جمعه بلند می شود مردم موظفند کسب و کار را رها کرده به سوی نماز که مهمترین یاد خدا است بشتابند.

جمله ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ... اشاره به این است که اقامه نماز جمعه و ترک کسب و کار در این موقع منافع مهمی برای مسلمانان دربر دارد اگر درست پیرامون آن بیندیشند،و گرنه خداوند از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است.

این جمله یک اشاره اجمالی به فلسفه و منافع نماز جمعه است که به خواست خدا در بحث نکات از آن بحث خواهیم کرد.

البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می شود.

ص :۱۲۶

اما اینکه چرا روز"جمعه"را به این نام نامیده اند؟به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است،و این مساله تاریخچه ای دارد که در بحث نکات خواهد آمد.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات اسلامی در مورد نمازهای روزانه آمده است

اذا اقیمت الصلاه فلا تاتوها و انتم تسعون و أتوها و انتم تمشون و علیکم السکینه :"هنگامی که نماز(نمازهای یومیه)برپا شود برای شرکت در نماز ندوید،و با آرامش گام بردارید" (۱)ولی در مورد نماز جمعه آیه فوق می گوید:فاسعوا(بشتابید)و این دلیل بر اهمیت فوق العاده نماز جمعه است.

منظور از" ذِکْرِ اللّٰهِ "در درجه اول"نماز"است،ولی می دانیم که خطبه های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خدا است،در حقیقت بخشی از نماز جمعه است،بنا بر این باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد.

*** در آیه بعد می افزاید:"هنگامی که نماز پایان گیرد شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید،و خدا را بسیار یاد نمائید تا رستگار شوید" (فَإِذٰا قُضِیَتِ الصَّلاٰهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ).

گرچه جمله" اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ "(فضل خدا را طلب کنید)یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید شاید غالبا به معنی طلب روزی و کسب و تجارت آمده است،ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است،لذا بعضی آن را به معنی عیادت مریض،و زیارت مؤمن، یا تحصیل علم و دانش تفسیر کرده اند،هر چند منحصر به اینها نیز نمی باشد.

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۸ صفحه ۹۰.

ناگفته پیدا است که امر به"انتشار در زمین"و"طلب روزی"امر وجوبی نیست،بلکه به اصطلاح"امر بعد از حظر"و نهی است،و دلیل بر جواز می باشد،ولی بعضی از این تعبیر چنین استفاده کرده اند که تحصیل روزی بعد از نماز جمعه مطلوبیت و برکتی دارد،و در حدیثی آمده است که پیامبر بعد از نماز جمعه سری به بازار می زد.

جمله" وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيراً "اشاره به یاد خدا است در برابر آن همه نعمتهایی که به انسان ارزانی داشته،و بعضی"ذکر"را در اینجا به معنی"فکر" تفسیر کرده اند،آن چنان که در حدیث آمده

تفکر ساعه خیر من عباده سنه:

"یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است" (۱).

بعضی نیز آن را به مساله توجه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر کرده اند.

ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه اینها را در بر می گیرد،این نیز مسلم است که روح"ذکر""فکر"است،و ذکر بی فکر لقلقه زبانی بیش نیست،و آنچه مایه فلاح و رستگاری است همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است.

اصولا ادامه"ذکر"سبب می شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه های غفلت و بیخبری را که عامل اصلی هر گونه گناه است بسوزاند، و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت" لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ " حاصل گردد.

*** در آخرین آیه مورد بحث کسانی که پیغمبر اکرم ص را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از قافله تازه وارد به بازار شتافتند شدیدا مورد

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۲۸۹.

ملامت قرار داده می گوید:"هنگامی که تجارت یا لهوی را به بینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند،و تو را ایستاده(در حالی که خطبه نماز جمعه می خوانی)رها می کنند" (وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً).

ولی"به آنها بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است"(قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللّهُ خَيْرُ الرّازِقِينَ).

ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر ص و تربیت معنوی و روحانی عائد شما می شود قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست،و اگر از این می ترسید که روزی شما بریده شود اشتباه می کنید،خداوند بهترین روزی دهندگان است.

تعبیر به لهو اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه ای به مدینه می زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا،همانگونه که در دنیای امروز نیز در فروشگاههایی که به سبک غرب است نیز نمونه آن دیده می شود.

تعبیر به"انفضوا"به معنی پراکنده شدن و انصراف از نماز جماعت، و روی آوردن به کاروان است که در شان نزول گفته شد هنگامی که کاروان"دحیه" وارد مدینه شد(و او هنوز اسلام را اختیار نکرده بود)با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند،مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر ص بودند،به سوی او شتافتند،و تنها سیزده نفر،و به روایتی کمتر،در مسجد باقی ماندند.

ضمیر در"الیها"به تجارت بازمی گردد،یعنی به سوی مال التجاره شتافتند،این به خاطر آن است که لهو،هدف اصلی آنها نبود،بلکه مقدمه ای

بود برای اعلام ورود کاروان و یا سرگرمی و تبلیغ کالا در کنار آن.

تعبیر به "قائما" نشان می دهد که پیامبر ص ایستاده،خطبه نماز جمعه می خواند،چنان که در حدیثی از "جابر بن سمره" نقل شده که می گوید:

"هرگز رسول خدا ص را در حال خطبه نشسته ندیدم و هر کس بگوید نشسته خطبه می خواند،تکذیبش کنید" (۱).

و نیز روایت شده که از "عبد اللّه بن مسعود" پرسیدند: "آیا پیامبر ص ایستاده خطبه می خواند"؟ گفت: مگر نشنیده ای که خداوند می گوید: وَ تَرَكُوكَ قائِماً : "تو را در حالی که ایستاده بودی رها کردند" (۲)؟ در تفسیر "در المنثور" آمده است که اولین کسی که نشسته،خطبه نماز جمعه خواند،معاویه بود (۳)! ***

نکته ها:

اشاره

۱-نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه،پیش از آنکه پیامبر ص هجرت کند،با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه) خوبست ما هم روزی قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوئیم و شکر او را بجا آوریم،آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان "یوم العروبه" نامیده می شد،برای این هدف برگزیدند،و به سراغ

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۲۸۶.
۲- ۳) تفسیر "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۲۲۲-این روایت را مفسران دیگر مانند "آلوسی" در "روح المعانی" و "قرطبی" در تفسیرش نقل کرده اند.
۳-

"اسعد بن زراره"(یکی از بزرگان مدینه)رفتند،او نماز را به صورت جماعت با آنها بجا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز،"روز جمعه"نامیده شد،زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

"اسعد"دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود،چرا که تعداد مسلمانان در آن روز،بسیار کم بود...

و این نخستین جمعه ای بود که در اسلام تشکیل شد.

اما اولین جمعه ای که رسول خدا ص با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد،وارد مدینه شد،و آن روز روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود،حضرت،چهار روز در"قبا"ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند،سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله های داخل مدینه است)و به هنگام نماز جمعه به محله"بنی سالم"رسید،و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت،و این اولین جمعه ای بود که رسول خدا ص در اسلام بجا آورد،خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت در مدینه بود (۱).

یکی از محدثان از"عبد الرحمن بن کعب"نقل کرده که پدرم هر وقت صدای اذان جمعه را می شنید بر"اسعد بن زراره"رحمت می فرستاد،هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم گفت به خاطر آن است که او نخستین کسی بود که نماز جمعه را با ما بجا آورد گفتم آن روز چند نفر بودید گفت فقط چهل نفر (۲)! ***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۲۸۶.

۲- ۲) "روح المعانی"جلد ۲۸ صفحه ۸۸.

۲-اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است،که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند،و هر گونه کسب و کار برنامه مزاحم را ترک گویند،تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد به سراغ آن نروند،و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند.

در احادیث اسلامی نیز تاکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است از جمله:در خطبه ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام ص نقل کرده اند آمده:

ان اللّه تعالی فرض علیکم الجمعه فمن ترکها فی حیاتی او بعد موتی استخفافا بها او جحودا لها فلا جمع اللّه شمله،و لا بارک له فی امره،الا و لا صلاه له،الا و لا زکاه له،الا و لا حج له،الا و لا صوم له،الا و لا بر له حتی یتوب: "خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند خداوند او را پریشان می کند،و به کار او برکت نمی دهد،بدانید نماز او قبول نمی شود،بدانید زکات او قبول نمی شود،بدانید حج او قبول نمی شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند" (۱)! در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

صلاه الجمعه فریضه، و الاجتماع الیها فریضه مع الامام،فان ترک رجل من غیر عله ثلاث جمع فقد ترک ثلاث فرائض،و لا یدع ثلاث فرائض من غیر عله الا منافق :

"نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام(معصوم)فریضه است، هر گاه مردی بدون عذر سه جمعه را ترک گوید فریضه را ترک گفته و کسی

ص: ۱۳۲

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۵ صفحه ۷ باب وجوب صلاه الجمعه حدیث ۲۸.

سه فریضه را بدون علت ترک نمی گوید مگر منافق (۱).

و در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم:

من اتی الجمعه ایمانا و احتسابا استانف العمل: "کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت کند گناهان او بخشوده خواهد شد و برنامه عملش را از نو آغاز می کند" (۲).

روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می انجامد در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می دهیم.

کسی خدمت رسول خدا ص آمد،عرض کرد یا رسول اللّه!من بارها آماده حج شده ام اما توفیق نصیبم نشده فرمود:

علیک بالجمعه فانها حج المساکین:

"بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است"(اشاره به اینکه بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد) (۳).

البته باید توجه داشت که مذمتهای شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان جمعه در ردیف منافقان شمرده شده اند در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید و اما در زمان غیبت بنا بر اینکه واجب مخیر باشد(تخییر میان نماز جمعه و نماز ظهر)و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد مشمول این مذمتها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر در باره این مساله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

***

۳-فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه،قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دستجمعی است،و اثر عمومی

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۵ صفحه ۴ حدیث ۸.

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۱۰.

۳- ۳) همان مدرک صفحه ۵ حدیث ۱۷.

عبادات را که تلطیف روح و جان،و شستن دل از آلودگیهای گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می باشد در بردارد،بخصوص اینکه مقدمتا دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوی و پرهیزگاری است.

و اما از نظر اجتماعی و سیاسی،یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج،بزرگترین کنگره اسلامی می باشد،و به همین دلیل در روایتی که قبلا ـ از پیغمبر اکرم ص نقل کردیم آمده بود که جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.

در حقیقت اسلام،به سه اجتماع بزرگ اهمیت می دهد:

اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می شود.

اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است.

و اجتماع حج که در کنار خانه خدا هر سال یک بار انجام می گیرد نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است بخصوص اینکه یکی از برنامه های خطیب در خطبه نماز جمعه،ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می تواند منشا برکات زیر شود:

الف:آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی.

ب:ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند.

ج:تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان.

د:جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی.

به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام،از یک نماز جمعه جامع الشرائط که دستورهای اسلامی دقیقا در آن رعایت شود بیم داشته اند.

و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی

ص :۱۳۴

در دست حکومتها بوده است،منتها حکومتهای عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم ص از آن بهترین بهره برداریها را به نفع اسلام،و حکومتهای جور همانند بنی امیه از آن سوء استفاده برای تحکیم پایه های قدرت خود می کردند.

در طول تاریخ مواردی را مشاهده می کنیم که هر کس می خواست،بر ضد حکومتی قیام کند،نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می کرد،چنان که در داستان عاشورا می خوانیم که گروهی از شیعیان در خانه"سلیمان بن صرد خزاعی"جمع شدند،و نامه ای خدمت امام حسین ع از کوفه فرستادند،که در نامه آمده بود"نعمان بن بشیر"والی بنی امیه بر کوفه،منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی کنیم،و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده اید او را از کوفه بیرون خواهیم کرد (۱).

در صحیفه سجادیه از امام سجاد علی بن الحسین ع می خوانیم:

اللهم ان هذا المقام لخلفائک و اصفیائك و مواضع امنائک فی الدرجه الرفیعه التی اختصصتهم بها قد ابتزوها :"خداوندا!این(اشاره به نماز جمعه و عید قربان)مقامی است که مخصوص خلفاء و برگزیدگان و امناء بلندپایه تو است که ویژه آنها نمودی،و(خلفای جور بنی امیه)آن را به زور از اولیای حق گرفته و غصب کرده اند" (۲).

گاه می شود که دشمنان اسلام یک هفته تمام شبانه روز تبلیغات مسموم می کنند ولی با یک خطبه نماز جمعه و مراسم پرشکوه و حیاتبخش آن همه خنثی می شود،روح تازه ای در کالبدها دمیده،و خون تازه ای در عروق به حرکت درمی آید.

توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۳۳.

۲- ۲) صحیفه سجادیه دعای ۴۸.

بیش از یک نماز جمعه جائز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی(تقریبا ۱۱ کیلومتری)از محل انعقاد جمعه قرار دارند در آن نماز شرکت می کنند،روشن می شود که عملاـ در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد،بنا بر این اجتماعی چنین عظیمترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می دهد.

اما با نهایت تاسف این مراسم عبادی سیاسی که می تواند مبدأ حرکت عظیمی در جوامع اسلامی گردد به خاطر نفوذ حکومتهای فاسد در آن در بعضی کشورهای اسلامی چنان بی روح و بی رمق شده است که عملا هیچ اثر مثبتی از آن گرفته نمی شود و شکل یک برنامه تشریفاتی به خود گرفته،و به راستی این از سرمایه های عظیمی است که برای از دست رفتن آن باید گریه کرد.

مهمترین نماز جمعه سال نماز جمعه ای است که قبل از رفتن به عرفات در مکه انجام می گیرد که تمام حجاج خانه خدا از سراسر جهان در آن شرکت دارند که نماینده واقعی تمام قشرهای مسلمین در کره زمین هستند،سزاوار است که برای تهیه خطبه چنین نماز حساسی عده زیادی از دانشمندان هفته ها و ماهها مطالعه کنند و محصول آن را در آن روز حساس و خطبه تاریخی بر مسلمانان عرضه نمایند و مسلما می توانند به برکت آن آگاهی زیادی به جامعه اسلامی داده و مشکلات مهمی را حل کنند.

اما با نهایت تاسف در این ایام دیده می شود که مسائل بسیار پیش پا افتاده و مطالبی که تقریبا همه از آن آگاهی دارند مطرح می شود،و از مسائل اصولی ابدا خبری نیست؟آیا برای از دست رفتن چنین فرصتهای بزرگ و سرمایه های عظیم نباید گریست؟!و برای دگرگون ساختن آن نباید به پا خاست؟! ***

۴-آداب نماز جمعه و محتوای خطبه ها

نماز جمعه(با وجود شرائط لازم)بر مردان بالغ و سالم که قدرت بر شرکت در نماز را دارند واجب است،و بر مسافران و پیر مردان واجب نیست هر چند حضور در نماز جمعه برای مسافر جائز است،همچنین زنها نیز می توانند در نماز جمعه شرکت کنند،هر چند بر آنها واجب نیست.

کمترین عددی که نماز جمعه با آن منعقد می شود پنج نفر از مردان است.

نماز جمعه دو رکعت است و جای نماز ظهر را می گیرد،و دو خطبه ای که قبل از نماز جمعه خوانده می شود در حقیقت به جای دو رکعت دیگر محسوب می شود.

نماز جمعه همانند نماز صبح است و مستحبّ است حمد و سوره را در آن بلند بخوانند و نیز مستحبّ است سوره "جمعه"را در رکعت اول و سوره "منافقین"را در رکعت دوم قرائت کنند.

در نماز جمعه دو قنوت مستحبّ است یکی قبل از رکوع رکعت اول و دیگر بعد از رکوع رکعت دوم.

خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه واجب است همانگونه که ایستادن خطیب به هنگام ایراد خطبه نیز واجب می باشد،شخصی که خطبه می خواند حتما باید همان امام نماز جمعه باشد.

خطیب باید صدای خود را چنان بلند کند که مردم صدای او را بشنوند تا محتوای خطبه به گوش همگان برسد.

به هنگام ایراد خطبه باید خاموش بود،و به سخنان خطیب گوش داد،و رو به روی خطیب نشست.

شایسته است خطیب مردی فصیح و بلیغ و آگاه به اوضاع و احوال مسلمین و با خبر از مصالح جامعه اسلامی،و شجاع،و صریح اللهجه،و قاطع در اظهار

حق باشد.اعمال و رفتار او سبب تاثیر و نفوذ کلامش گردد،و زندگی او مردم را به یاد خدا بیاندازد.

شایسته است پاکیزه ترین لباس در تن بپوشد،و خود را خوشبو کند،و با وقار و سکینه گام بردارد،و هنگامی که بر فراز منبر جای گرفت بر مردم سلام کند،و رو به روی آنان بایستد،و بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند،نخست بر منبر بنشیند،تا اذان تمام شود،و بعد از فراغت از اذان شروع به خطبه کند.

محتوای خطبه نخست حمد خدا و درود بر پیامبر است(احتیاط این است که این قسمت به زبان عربی باشد ولی بقیه به زبان مستمعین خوانده می شود)سپس مردم را به تقوای الهی توصیه کند،و یکی از سور کوتاه قرآن را بخواند،و این امر را در هر دو خطبه رعایت کند،و در خطبه دوم بعد از درود بر پیامبر ص دعا بر ائمه مسلمین کند،و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار نماید.

و شایسته است در ضمن خطبه مسائل مهمی که با دین و دنیای مسلمین ارتباط دارد مطرح کند،و آنچه مورد نیاز مسلمین در داخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه می باشد مورد بحث قرار دهد،و مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویتها مطرح نماید،به مردم آگاهی بخشد و آنها را از توطئه های دشمنان با خبر بسازد،برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت برای حفظ جامعه اسلامی و خنثی کردن نقشه های مخالفان به آنها گوشزد کند.

خلاصه خطیب باید بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسائل اسلامی باشد،و از موقعیت این مراسم بزرگ حد اکثر استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و مسلمین بنماید (۱).

۱- ۱) البته در خصوصیات و جزئیات احکام نماز جمعه و خطبه ها اختلافات جزئی در فتاوای فقهاء می باشد و آنچه در بالا ذکر شد عصاره ای از فتاوای مختلف است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم:

انما جعلت الخطبه یوم الجمعه لان الجمعه مشهد عام،فاراد ان یکون للامیر سبب الی موعظتهم،و ترغیبهم فی الطاعه،و ترهیبهم من المعصیه، و توقیفهم علی ما اراد من مصلحه دینهم و دنیاهم،و یخبرهم بما ورد علیهم من الافاق من الاهوال التی لهم فیها المضره و المنفعه...و انما جعلت خطبتین لیکون واحده للثناء علی اللّه و التمجید و التقدیس للّه عز و جل و الأخری للحوائج و الاعذار و الانذار و الدعاء و لما یرید ان یعلمهم من امره و نهیه ما فیه الصلاح و الفساد:

"خطبه،برای این در روز جمعه تشریع شده است که نماز جمعه یک برنامه عمومی است،خداوند می خواهد به امیر مسلمین امکان دهد تا مردم را موعظه کند به اطاعت ترغیب نماید،و از معصیت الهی بترساند و آنها از آنچه مصلحت دین و دنیایشان است آگاه سازد،و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می رسد و در سود و زیان و سرنوشت آنها مؤثر است به اطلاعشان برساند...

و دو خطبه قرار داده شده تا در یکی حمد و ثنا و تمجید و تقدیس الهی کنند،و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند،و اوامر و نواهی و دستوراتی که باصلاح و فساد جامعه اسلامی در ارتباط است به آنها اعلام دارند" (۱).

***

۵-شرائط وجوب نماز جمعه

در اینکه امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد تردیدی نیست،ولی سخن در این است که شرائطی افزون بر این دارد یا نه؟ جمعی معتقدند این نماز از وظائف امام معصوم یا نماینده خاص او است، و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم ع است.

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد ۵ صفحه ۳۹.

در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است،ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می شود،و حق همین است، بلکه هر گاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام ع تشکیل گردد احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد،و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند.

در این زمینه و در مسائل دیگر مربوط به نماز جمعه سخن بسیار است که ذکر همه آنها از حوصله یک بحث تفسیری خارج و باید آنها را در کتب فقه و حدیث جستجو کرد. (۱)

***خداوندا!بما توفیقی مرحمت فرما که از این شعائر بزرگ اسلامی برای تربیت نفوس و نجات مسلمین از چنگال دشمنان حد اکثر بهره برداری را بنمائیم.

پروردگارا!ما را از کسانی قرار ده که مشتاق لقای تو باشیم و از مرگ نهراسیم.

بارالها!نعمت ایمان و تعلیم و تربیت انبیاء را هرگز از ما سلب نفرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره جمعه ۱۴\رمضان\۱۴۰۶

ص :۱۴۰

۱- ۱) مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۸۹ و ۹۰ را به این مساله مهم و سایر ویژگیهای جمعه پرداخته است.

(۶۳) سوره منافقین این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

اشاره

ص :۱۴۱

محتوای سوره منافقین

سوره منافقین از سوره های پر محتوا است که محور اصلی بحثهای آن را مسائل حساس مربوط به "منافقان"تشکیل می دهد،ولی در ذیل سوره آیاتی به عنوان اندرز به مسلمانان در زمینه های مختلف نیز آمده است.

روی هم رفته می توان محتوای آن را در چهار بخش خلاصه کرد:

۱-نشانه های منافقان که خود شامل چندین قسمت حساس است.

۲-بر حذر داشتن مؤمنان از توطئه های منافقان،و لزوم مراقبت دائم در این زمینه.

۳-هشدار به مؤمنان که مواهب مادی دنیا آنها را از ذکر خداوند غافل نکند.

۴-توصیه به انفاق در راه خدا،و بهره گیری از اموال پیش از آنکه مرگ فرا رسد و آتش حسرت به جان انسان بیفتد.

دلیل نامگذاری این سوره به "منافقین"نیز ناگفته پیدا است.

قابل توجه اینکه طبق آنچه در تفسیر سوره جمعه گفتیم یکی از آداب نماز جمعه این است که در رکعت اول سوره جمعه،و در رکعت دوم سوره منافقین خوانده شود،تا مسلمانان همه هفته در این مراسم بزرگ عبادی سیاسی توطئه های منافقان را مجددا به خاطر بیاورند و دائما مراقب تحریکها،تخریبها و نقشه های شوم آنها باشند.

***

ص :۱۴۳

فضیلت تلاوت سوره منافقین.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:" من قرأ سوره المنافقین برء من النفاق ":"کسی که سوره منافقین را بخواند از هر گونه نفاق پاک می شود" ۱. و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:"بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه سوره"جمعه"و" سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَى "بخواند، و در نماز ظهر جمعه سوره"جمعه"و"منافقین"را،سپس افزود فاذا فعل ذلک فکانما یعمل بعمل رسول اللّه(ص)و کان جزاؤه و ثوابه علی اللّه الجنه: "هنگامی که چنین کند گویی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است" ۲. کرارا بعد از ذکر فضائل سوره گفته ایم که این فضائل و آثار مهم نمی تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و عمل باشد،روایات فوق نیز شاهد این سخن است،چرا که هرگز خواندن این سوره بی آنکه برنامه زندگی بر آن تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد.

ص :۱۴۴

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذٰا جٰاءَكَ اَلْمُنٰافِقُونَ قٰالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اَللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ لَكٰاذِبُونَ (۱) اِتَّخَذُوا أَيْمٰانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ (۳) وَ إِذٰا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسٰامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ اَلْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قٰاتَلَهُمُ اَللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ (۴)

ترجمه:

ص: ۱۴۵

۱-هنگامی که منافقان نزد تو می آینـد می گویند ما شـهادت می دهیم که حتما تو رسول خدایی-خداوند می داند که تو قطعا رسول او هستی-ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند.

۲-آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا بازدارند،آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند.

۳-این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردنـد سـپس کافر شدند،لذا بر دلهای آنها مهر نهاده شده،و حقیقت را درک نمی کنند.

۴-هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شـگفتی فرو می برد،و اگر سـخن بگویند به سخنانشان گوش فرا می دهی،اما گویی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده،هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند، آنها دشمنان واقعی تو هستند از آنان بر حذر باش،خداوند آنها را بکشد چگونه از حق منحرف می شوند؟

تفسیر:

سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان!

قبل از ورود در تفسیر این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه مساله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر ص به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسـلام قوی،و پیروزی آن آشـکار شد،و گرنه در مکه تقریبا منافقی وجود نداشت،زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می خواستند آشکارا بر ضد اسلام می گفتند،و انجام می دادند،و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود.

اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسـلام در مـدینه دشـمنان را در ضـعف و ناتوانی قرار داد دیگر اظهار مخالفت به طور آشـکار مشکل،و گاه غیر ممکن بود،

ص: ۱۴۶

و لذا دشـمنان شـکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود تغییر چهره داده،ظاهرا به صفوف مسلمانان پیوستند،ولی در خفا به اعمال خود ادامه می دادند.

اصولا ـ طبیعت هر انقلابی چنین است که بعـد از پیروزی چشـمگیر با صـفوف منافقان روبرو خواهـد شـد،و دشـمنان سرسـخت دیروز به صورت عوامـل نفوذی امروز در لبـاس دوسـتان ظـاهری جلوه گر می شونـد،و از اینجـا است که می توان فهمیـد چرا اینهمه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه.

این نکته نیز قابـل توجه است که مسـاله نفاق و منافقان مخصوص به عصـر پیامبر ص نبود،بلکه هر جامعه ای-مخصوصا جوامع انقلابـی-بـا آن روبرو هسـتند،بـه همیـن دلیـل بایـد تحلیلهـا و موشـکافیهای قرآن را روی ایـن مسـاله نـه به عنـوان یـک مسـاله تـاریخی،بلکه به عنـوان یـک مسـاله مـورد نیـاز فعلی،مورد بررسـی دقیق قرار داد،و از آن برای مبـارزه بـا روح نفـاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت.

و نیز باید نشانه های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است دقیقا شـناخت،و از طریق این نشانه ها به خطوط و نقشه های آنها پی برد.

نکته مهم دیگر اینکه خطر منافقـان برای هر جـامعه از خطر هر دشـمنی بیشتر است،چرا که از یک سو شـناخت آنها غالبا آسان نیست،و از سوی دیگر دشـمنان داخلی هسـتند،و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کننـد که جـدا ساختن آنها کار بسـیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آنها با سایر اعضاء جامعه کار مبارزه را با آنها دشوار می سازد.

به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده،و نیز به همین دلیل قرآن سختترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده هیچ دشمنی را نکوبیده است.

ص :۱۴۷

با توجه به این مقدمه به تفسیر آیات باز می گردیم:

***نخستین سخنی را که قرآن در اینجا در باره منافقان مطرح می کند همان اظهار ایمان دروغین آنها است که پایه اصلی نفاق را تشکیل می دهد،می فرماید:

"هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند ما شهادت می دهیم که حتما تو رسول خدایی"!(إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ) (۱).

سپس قرآن می افزاید"خداوند می داند که تو فرستاده او هستی،ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند"(وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ).

و از اینجا نخستین نشانه نفاق،روشن می شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤکدا اظهار ایمان می کنند،ولی در دل آنها مطلقا خبری از ایمان نیست،این دروغگویی و کذب،این دوگانگی درون و برون محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد.

قابل توجه اینکه:صدق و کذب بر دو گونه است،صدق و کذب خبری، صدق و کذب"مخبری"،در قسم اول،معیار،موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم،موافقت و مخالفت با اعتقاد،مطرح می باشد،به این معنی که اگر انسان،خبری می دهد که مطابق با واقع است،ولی بر خلاف عقیده او،آن را کذب(مخبری)می نامیم،و اگر موافق عقیده او است،صدق.

روی این حساب،شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام ص از نظر

ص: ۱۴۸

۱- ۱) در اینجا"ان"به صورت مکسور ذکر شده،این به خاطر آن است که لام تاکید بر سر خبر آمده و در چنین صورتی در تقدیر،مقدم است(البیان فی غریب اعراب القرآن).

اخبار،هرگز کذب نبود،یک واقعیت بود.ولی از نظر گوینده و مخبر چون بر خلاف عقیده آنها بود کذب محسوب می شد،لذا قرآن می گوید،تو پیغمبر خدا هستی اما اینها دروغ می گویند! به تعبیر دیگر:منافقان نمی خواستند،خبر از رسالت پیامبر ص بدهند، بلکه می خواستند از اعتقاد خود به نبوت او خبر دهند،و مسلما در این خبر دروغگو بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که آنها در شهادت خود انواع تاکیدها را به کار برند (۱)و خداوند نیز با قاطعیت با همان لحن،آنها را تکذیب می کند، اشاره به اینکه در برابر آن قاطعیت،چنین قاطعیتی لازم است.

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که"منافق"در اصل از ماده"نفق" (بر وزن نفخ)به معنی نفوذ و پیشروی است،و"نفق"(بر وزن شفق)به معنی کانالها و نقبهایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بعضی از مفسران گفته اند بسیاری از حیوانات مانند موش صحرایی و روباه و سوسمار برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند:یکی آشکار که از آن وارد و خارج می شوند،و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کنند از آن می گریزند،این سوراخ پنهانی را"نافقاء"گویند (۲)و به این ترتیب"منافق"کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده،تا با مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند،و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید.

***

۱- ۱) استفاده از"جمله اسمیه"و همچنین"ان"و"لام تاکید".

۲- ۲) روح البیان"جلد ۹ صفحه ۵۲۹.

آیه بعد به دومین نشانه آنها پرداخته چنین می گوید:"آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند،تا مردم را از راه خدا بازدارند"(اِتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّهً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ).

"آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند"(إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

چرا که در ظاهر ابراز ایمان می کنند،و در باطن کفر می ورزند، و در طریق هدایت مردم به آئین حق،ایجاد مانع می نمایند،و چه عملی از این بدتر و زشت تر؟.

"جنه"از ماده"جن"(بر وزن فن)در اصل به معنی پنهان کردن چیزی از حس است،و"جن"(بر وزن سن)به خاطر اینکه موجودی است ناپیدا،این واژه بر او اطلاق می شود،و از آنجا که"سپر"انسان را از ضربات اسلحه دشمن،مستور می دارد در لغت عرب به آن،"جنه"گفته می شود،و باغهای پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمینهایشان،"جنت"می گویند.

به هر حال،این یکی از آثار نفاق است،که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند،و سوگندهای غلاظ و شداد،قرار می دهند تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند،عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آنها بپردازند و" فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ "کنند.

این تعبیر ضمنا نشان می دهد که آنها دائما با مؤمنان در حال جنگ و ستیزند،و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چرب زبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدانهای نبرد است.

درست است که در بعضی از مواقع،انسان چاره ای جز سوگند ندارد، و یا لا اقل سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می کند،ولی نه سوگند دروغ،و نه سوگند برای هر چیز و هر کار که این شیوه منافقان است.

در آیه ۷۴ سوره توبه می خوانیم یَحْلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا کَلِمَهَ

الْكَفْرِ :"آنها به خدا سوگند یاد می کنند که(سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته اند،در حالی که قطعا سخنان کفرآمیز گفته اند".

مفسران برای جمله" فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ "،دو معنی ذکر کرده اند:

نخست اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتن دیگران از این راه،گرچه جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان پذیر است،ولی با توجه به توسل آنها به سوگندهای دروغ،معنی دوم،مناسبتر به نظر می رسد،چرا که هدف از این سوگندها،اغفال دیگران است.

یک جا"مسجد ضرار"بر پا می کنند،و هنگامی که از آنها سؤال می شد هدفتان چیست؟سوگند یاد می کنند که جز هدف خیر ندارند! (توبه-۱۰۷).

در جای دیگر برای شرکت در جنگهایی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است اظهار آمادگی می کنند ولی برای شرکت در میدان "تبوک"که پر از مشکلات است هزار عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد می کنند که اگر توانایی می داشتیم همراه شما حرکت می کردیم!(توبه-۴۲).

آنها نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می کنند بلکه همانگونه که در آیه ۱۸ سوره مجادله آمده در عرصه محشر نیز در پیشگاه خداوند متوسل به سوگند دروغ می شوند!و این نشان می دهد که این عمل جزء بافت وجودشان شده است که حتی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز دست بردار نیستند!.

*** آیه بعد به علت اصلی این گونه اعمال ناروا پرداخته می افزاید:"این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند،سپس کافر شدند،و لذا بر دلهای آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند"(ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا

فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ

).

جمعی از مفسران معتقدند که منظور از این ایمان در اینجا ایمان ظاهری است،در حالی که در باطن کافر بودند.

ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها در آغاز حقیقتا مؤمن شدند،و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند راه کفر را پیش گرفتند،اما کفری توأم با نفاق،نه آشکارا و با صراحت،و همین سبب شد که خدا حس تشخیص را از آنها سلب کند،و از درک حقائق محروم بمانند،زیرا اگر از اول حق را تشخیص نداده بودند عذری داشتند،اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن اگر به آن پشت پا بزنند خداوند توفیق را از آنها سلب می کند.

در حقیقت منافقان دو گروهند،گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده،و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته اند سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته اند،ظاهر آیه مورد بحث گروه دوم را می گوید.

در حقیقت این آیه شبیه آیه ۷۴ سوره توبه است که می گوید: وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاٰمِهِمْ :"آنها پس از اسلام کافر شدند".

به هر حال این سومین نشانه از نشانه های آنها است که از درک حقائق روشن غالبا محرومند،و ناگفته پیدا است که این هرگز منتهی به جبر نمی شود چرا که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند.

*** آیه بعد نشانه های بیشتری را از آنها ارائه داده،می گوید:"هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد"(وَ إِذٰا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسٰامُهُمْ).

ص :۱۵۲

ظاهری آراسته و قیافه هایی جالب دارند.

علاوه بر این چنان شیرین و جذاب سخن می گویند که"وقتی حرف می زنند تو نیز به سخنانشان گوش فرا می دهی"!(وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ).

جایی که پیامبر ص ظاهرا تحت تاثیر جذابیت سخنان آنها قرار گیرد تکلیف دیگران روشن است.

این از نظر ظاهر و اما از نظر باطن"گویی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است"(کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ).

اجسامی بی روح،و صورتهایی بی معنی و هیکلهایی تو خالی دارند،نه از خود استقلالی،نه در درون نور و صفایی،و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند،درست همچون چوبهای خشک تکیه زده بر دیوار! بعضی از مفسران روایت کرده اند که"عبد اللّه بن ابی"سرکرده منافقان مردی درشت اندام،خوش قیافه و فصیح و چرب زبان بود،هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا ص می شد اصحاب از ظاهر آنها تعجب می کردند،و به سخنانشان گوش فرا می دادند ولی آنها(به خاطر غرور و نخوتی که داشتند)کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده،و مجلس را تحت تاثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند (۱)و آیه ناظر به حال آنها است.

سپس می افزاید:آنها چنان تو خالی و فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که"هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضد خود می پندارند" (یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ).

ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنها حکمفرما است،و یک حالت سوء ظن و بدبینی جانکاه سرتاسر روح آنها را فرا گرفته،و به حکم "الخائن خائف"از همه چیز،حتی از سایه خود می ترسند،و این است

۱- ۱) "کشاف"جلد ۴ صفحه ۵۴۰.

نشانه دیگری از نشانه های منافقان.

و در پایان آیه به پیامبر ص هشدار می دهد که"اینها دشمنان واقعی تواند از آنها بر حذر باش"(هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ).

سپس می گوید:"خدا آنها را بکشد،چگونه از حق منحرف می شوند"؟! (قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤْفَكُونَ).

روشن است که این تعبیر،اخبار نیست،بلکه به صورت نفرین است، و برای مذمت و سرزنش و تحقیر این گروه،ذکر شده،شبیه تعبیرات روزمره ای که انسانها در باره یکدیگر دارند،که قرآن با زبان خود مردم با آنها سخن می گوید:

به این ترتیب در آیه مورد بحث نشانه های دیگری از منافقان مطرح شده از جمله:

وضع فریبنده ظاهری توأم با خالی بودن درون،همچنین،ترس و وحشت و بد گمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه.

***

ص :154

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۵ تا ۸]

اشاره

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اَللّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ
تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اَللّهُ لَهُمْ إِنَّ اَللّهَ لا يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْفاسِقِينَ (۶) هُمُ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اَللّهِ حَتّى يَنْفَضُّوا
وَ لِلّهِ خَزائِنُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لكِنَّ اَلْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى اَلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ اَلْأَعَزُّ مِنْهَا اَلْأَذَلَّ وَ لِلّهِ
اَلْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ اَلْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ (۸)

ترجمه:

۵-هنگامی که به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا برای شما استغفار کند سرهای خود را(از روی استهزا و کبر و غرور)تکان می دهند،و آنها را می بینی که از

سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند.

۶-برای آنها تفاوت نمی کند خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی،هرگز خداوند آنها را نمی بخشد،زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند.

۷-آنها کسانی هستند که می گویند:به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند(غافل از اینکه)خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است ولی منافقان نمی فهمند.

۸-آنها می گویند:اگر به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند،در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است،ولی منافقان نمی دانند

شان نزول:

برای آیات فوق،شان نزول مفصلی در کتب تاریخ و حدیث و تفسیر آمده است که خلاصه آن چنین است:بعد از غزوه بنی المصطلق(جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین "قدید"واقع شد).

دو نفر از مسلمانان،یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، یکی قبیله انصار را به یاری خود طلبید،و دیگری مهاجران را،یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و"عبد اللّه بن ابی"که از سرکرده های معروف منافقان بود به یاری مرد انصاری شتافت،و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو درگرفت،عبد اللّه بن ابی،سخت، خشمگین شد،و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت:"ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می گوید:"سمن کلبک یاکلک"!(سگت را فربه کن تا تو را بخورد)! و اللّه لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ :"به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم،عزیزان،ذلیلان را بیرون خواهند کرد"و منظورش از عزیزان،خود و اتباعش بود و از ذلیلان مهاجران،سپس رو به اطرافیانش

کرد و گفت:این نتیجه کاری است که شما به سر خودتان آوردید،این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنها قسمت کردید:هر گاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد(اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند،از سرزمین شما می رفتند و به قبائل خود ملحق می شدند! در اینجا"زید بن ارقم"که در آن وقت جوانی نوخاسته بود،رو به "عبد اللّه بن ابی"کرد و گفت به خدا سوگند ذلیل و قلیل تویی!و محمد ص در عزت الهی و محبت مسلمین است،و به خدا قسم من بعد از این تو را دوست ندارم،"عبد اللّه"صدا زد خاموش باش تو باید بازی کنی ای کودک!زید بن ارقم خدمت رسول خدا ص آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر ص کسی را به سراغ"عبد اللّه"فرستاد فرمود:این چیست که برای من نقل کرده اند؟عبد اللّه گفت به خدایی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده من چیزی نگفتم!و"زید"دروغ می گوید.

جمعی از انصار که حاضر بودند عرض کردند ای رسول خدا ص"عبد اللّه" بزرگ ما است،سخن کودکی از کودکان انصار را بر ضد او نپذیر،پیامبر عذر آنها را پذیرفت در اینجا طائفه انصار"زید بن ارقم"را ملامت کردند.

پیامبر ص دستور حرکت داد،یکی از بزرگان انصار به نام"اسید" خدمتش آمد و عرض کرد ای رسول خدا!در ساعت نامناسبی حرکت کردی، فرمود:بله آیا نشنیدی رفیقتان عبد اللّه چه گفت او گفته است هر گاه به مدینه بازگردد عزیزان ذلیلان را خارج خواهند کرد.

اسید عرض کرد تو ای رسول خدا اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند،و اللّه تو عزیزی و او ذلیل است،سپس عرض کرد یا رسول اللّه با او مدارا کنید.

سخنان عبـد اللّه ابی به گوش فرزنـدش رسـید خـدمت رسول خـدا ص آمد و عرض کرد شـنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید،اگر چنین است به خود من دستور دهید سرش را جدا کرده برای شما می آورم!زیرا مردم می دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست،از این می ترسم دیگری او را به قتل برسانـد و من نتوانم بعـد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم،و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤمنی را کشته باشم و به دوزخ بروم!.

پیغمبر ص فرمود مساله کشتن پدرت مطرح نیست،مادامی که او با ما است با او مدارا و نیکی کن.

سپس پیامبر ص دستور داد تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند،فردا هنگامی که آفتاب برآمد دستور توقف داد،لشـکریان به قدری خسته شده بودند که همین که سر به زمین گذاشتند به خواب عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف عبد اللّه ابی را فراموش کنند...).

سرانجام پیامبر ص وارد مـدینه شـد،زیـد بن ارقم می گویـد من از شـدت انـدوه و شـرم در خانه مانـدم و بیرون نیامـدم،در این هنگـام سـوره منـافقین نـازل شـد، و زیـد را تصـدیق،و عبـد اللّه را تکـذیب کرد،پیـامبر ص گـوش زیـد را گرفت و فرمـود:ای جوان!خداونـد سـخن تو را تصدیق کرد همچنین آنچه را به گوش شـنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی،خداوند آیاتی از قرآن را در باره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.

در این هنگام"عبد اللّه ابی"نزدیک مدینه رسیده بود وقتی خواست وارد شهر شود پسرش آمد و راه را بر پدر بست،گفت وای بر تو چه می کنی؟پسـرش گفت:به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا ص نمی توانی وارد مدینه شوی و امروز میفهمی عزیز و ذلیل کیست؟!!

"عبد اللّه"شکایت پسرش را خدمت رسول خدا فرستاد،پیامبر ص به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت داخل شهر شود،فرزندش گفت:حالا که اجازه رسول خدا آمد مانعی ندارد.

عبد اللّه وارد شهر شد،اما چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت!(و شاید دق مرگ شد) هنگامی که این آیات نازل شد و دروغ عبد اللّه ظاهر گشت بعضی به او گفتند آیات شدیدی در باره تو نازل شده خدمت پیامبر ص برو تا برای تو استغفار کند،عبد اللّه سرش را تکان داد گفت:به من گفتید:ایمان بیاور آوردم،گفتید:

زکات بده،دادم،چیزی باقی نمانده که بگوئید برای محمد ص سجده کن! و در اینجا آیه وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا نازل گردید (۱).

***

تفسیر:

نشانه های دیگری از منافقان

این آیات هم چنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون آنها است،می فرماید:"هنگامی که به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا ص برای شما استغفار کند،سرهای خود را از روی استهزاء و کبر و غرور تکان می دهند و مشاهده می کنی که از سخنان تو اعراض کرده،تکبر ورزند" (وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ).

آری در برابر لغزشهایی که از آنها سرمی زند و فرصت توبه و جبران آن

ص:۱۵۹

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث-"کامل ابن اثیر"جلد ۲ صفحه ۱۹۲-"سیره ابن هشام"جلد ۳ صفحه ۳۰۲(با کمی تفاوت).

را دارنـد،کبر و غرور به آنـان اجـازه نمی دهـد که در مقـام جبران برآینـد،نمونه بارز این مطلب،همان عبـد اللّه بن أبی بود که مـاجرای عجیب او را در شـان نزول خوانـدیم،هنگـامی که آن سـخن بسـیار زشت و ناروا را در باره پیامبر ص و مؤمنان مهاجر گفت:که وقتی به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد،و آیات قرآن نازل شد و سـخت او را نکوهش نمود به او پیشـنهاد کردنـد که نزد رسول خـدا ص بیایـد تـا برای او از درگـاه خداونـد آمرزش بطلبـد سـخن ناروای دیگری گفت که حاصـلش این بود:گفتیـد:ایمان بیاورم، آوردم،گفتیـد زکات بـده،دادم،چیزی نمانـده که بگوئیـد برای محمـد ص سـجده کن! روشن است که روح اسـلام،تسـلیم در برابر حق است و کبر و غرور،همیشه مـانع این تسـلیم است،به همین دلیـل یکی از نشـانه های منافقان،بلکه یکی از انگیزه های نفاق را همین خودخواهی و خود برتربینی و غرور می توان شمرد.

"لوو"از مـاده"لی"در اصـل به معنی"تابیـدن طناب"است،و به همین مناسـبت به معنی برگردانـدن سـر و یا تکان دادن سـر،نیز آمده است.

یصـدون چنان که قبلا نیز گفتیم در دو معنی به کار می رود:"منع کردن" و"اعراض نمودن"بد و مناسب آیه مورد بحث،معنی دوم،و مناسب آیه گذشته، معنی اول است.

*** در آیه بعد برای رفع هر گونه ابهام در این زمینه،می افزاید:"به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها استغفار کنی،زمینه آمرزش در آنهـا وجـود نـدارد بنـا بر این"تفـاوتی نمی کنـد که برای آنهـا اسـتغفار کنی یـا نکنی،هرگز خداونـد آنهـا را نمی بخشد"!(سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ).

دلیل آن هم این است که"خداوند،قوم فاسق را هدایت نمی کند" (إِنَّ اللّهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ).

و به تعبیر دیگر استغفار پیامبر ص علت تامه برای آمرزش نیست،بلکه مقتضی است،و تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود،اگر به راستی آنها توبه کنند و تغییر مسیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند،استغفار پیامبر ص و شفاعت او مسلما مؤثر است،و در غیر این صورت کمترین اثری نخواهد داشت.

شبیه همین معنی در آیه ۸۰ سوره توبه نیز آمده است که در باره گروه دیگری از منافقان می گوید: اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللّهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ .

"چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی،تاثیری ندارد،حتی اگر هفتاد بار برای آنها،استغفار کنی خداوند آنها را نمی بخشد،چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند".

روشن است که عدد هفتاد عدد تکثیر است یعنی هر قدر هم برای آنها استغفار کنی سودی ندارد.

این نکته نیز معلوم است که منظور از فاسق هر گونه گناهکاری نیست، چرا که پیغمبر ص برای نجات گناهکاران آمده،بلکه منظور آن دسته از گناهکاران است که در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند،و در برابر حق مستکبرند.

*** سپس به یکی از گفته های بسیار زشت آنها که روشنترین گواه نفاق آنها محسوب می شود اشاره کرده،می فرماید:"آنها همان کسانی هستند که می گویند

به افرادی که نزد رسول خدا ص هستند انفاق نکنید،و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهید،تا پراکنده شوند"(هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لاَ تُنْفِقُوا عَلىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰى يَنْفَضُّوا).

"غافل از اینکه تمام خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است ولی منافقان درک نمی کنند"(وَ لِلّٰهِ خَزٰائِنُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لاٰ يَفْقَهُونَ).

ایـن بینواهـا نمی داننـد کـه هر کس هر چـه دارد از خـدا دارد،و همـه بنـدگان از خـوان گسـترده او روزی می خورنـد،اگر"انصار"می تواننـد به"مهاجران" پناه دهنـد و آنها را در اموال خود سـهیم کننـد این بزرگترین افتخاری است که نصیبشان شـده،نه تنها نبایـد منتی بگذارنـد،بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند،ولی همانگونه که در شان نزول خواندیم منافقان مدینه منطق دیگری داشتند.

*** سپس به یکی دیگر از نفرت انگیزترین سخنان آنها اشاره کرده،می افزاید:

"آنها می گویند اگر به مدینه بازگردیم،عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند"! (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنٰا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ).

این همان گفتاری است که از دهان آلوده"عبـد اللّٰه بن ابی"خارج شد، و منظورش این بود که ما ساکنان مدینه،رسول اللّٰه ص و مؤمنان مهاجر را بیرون می کنیم،و مراد از بازگشت به مدینه،بازگشت از غزوه"بنی المصطلق" بود که مشروحا در شان نزول به این مطلب اشاره شد.

درست است که این سخن از یک نفر صادر شد،ولی چون همه منافقان همین خط و مشی را داشتند قرآن به صورت جمعی از آن تعبیر می کند و می فرماید:

یقولون...(آنها می گویند).

سپس قرآن پاسخ دندان شکنی به آنان داده،می گوید:"عزت مخصوص

خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند"(وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ).

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند بلکه قبل از آنها نیز سران قریش در مکه می گفتند:اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم،یا از مکه بیرونشان کنیم،مطلب تمام است! امروز نیز دولتهای استعماری به پندار اینکه خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می گویند ملتهایی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند! این کوردلان تاریخ که شیوه آنها دیروز و امروز یکسان بوده و هست خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروتها و امکاناتشان بر باد می رود و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا می گردد.

به هر حال این طرز تفکر(خود را عزیز دانستن و دیگران ذلیل،و خود را ولی نعمت و دیگران محتاج شمردن)یک تفکر منافقانه است که از غرور و تکبر از یک سو،و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر،ناشی می شود، اگر آنها به حقیقت عبودیت آشنا بودند و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلم می دانستند هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی شدند.

قابل توجه اینکه در آیه قبل در مورد منافقان تعبیر به" لا یَفْقَهُونَ " (نمی فهمند)آمده،و در اینجا" لا یَعْلَمُونَ "(نمی دانند) این تفاوت تعبیر ممکن است برای پرهیز از تکرار که مخالف فصاحت است بوده باشد،و نیز ممکن است از این جهت باشد که درک مساله مالکیت خداوند نسبت به تمام خزائن آسمانها و زمین مطلب پیچیده تری است که احتیاج به دقت و فهم بیشتری دارد،

ص :۱۶۳

در حالی که اختصاص عزت به خدا و پیامبر و مؤمنان بر کسی مخفی نیست.

***

نکته ها:

اشاره

۱-ده نشانه منافق!

از مجموع آیات فوق،نشانه های متعددی برای منافقان،استفاده می شود که در یک جمع بندی می توان،آن را در ده نشانه،خلاصه کرد:

۱-دروغگویی صریح و آشکار(وَ اللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنٰافِقِینَ لَکٰاذِبُونَ).

۲-استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم(اِتَّخَذُوا أَیْمٰانَهُمْ جُنَّهً).

۳-عدم درک واقعیات،بر اثر رها کردن آئین حق،بعد از شناخت آن (لاٰ یَفْقَهُونَ).

۴-داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب،علی رغم تهی بودن درون و باطن (وَ إِذٰا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسٰامُهُمْ).

۵-بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق،همچون یک قطعه چوب خشک(کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَهٌ).

۶-بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَهٍ عَلَیْهِمْ).

۷-حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن(لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ).

۸-فسق و گناه(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ).

۹-خود را مالک همه چیز دانستن،و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لاٰ تُنْفِقُوا عَلیٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰی یَنْفَضُّوا).

۱۰-خود را عزیز و دیگران را ذلیل،تصور کردن(لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ

مِنْهَا الْأَذَلَّ

).

بدون شک نشانه های منافق منحصر به اینها نیست،و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه های متعدد دیگری برای آنها استفاده می شود،حتی در معاشرتهای روزمره می توان به اوصاف و ویژگیهای دیگری از آنها پی برد،ولی آنچه در آیات این سوره آمده،قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است.

در نهج البلاغه خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است،در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است:

"ای بندگان خدا شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان بر حذر می دارم،چرا که آنها گمراه و گمراه کننده اند،خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه ای درمی آیند،و به قیافه ها و زبانهای مختلف خودنمایی می کنند.

از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته اند.

بد باطن و خوش ظاهرند،و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.

گفتارشان به ظاهر شفابخش،اما کردارشان،دردی است درمان ناپذیر.

بر رفاه و آسایش مردم،حسد می ورزند،و اگر کسی گرفتار بلائی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را مایوس می کنند و همه جا آیه یاس می خوانند.

آنها در هر راهی کشته ای دارند!و برای نفوذ در هر دلی راهی!و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند!

ص :۱۶۵

مدح و ثنا به یکدیگر،قرض می دهند،و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.

در تقاضاهای خود اصرار می ورزند،و در ملامت پرده دری می کنند، و هر گاه حکمی کنند از حد تجاوز می نمایند.

در برابر هر حقی باطلی ساخته،و در مقابل هر دلیلی شبهه ای،برای هر زنده ای عامل مرگی،برای هر دری کلیدی،و برای هر شبی چراغی تهیه دیده اند! برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گرانترین قسمت تخم یاس در دلها می پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند،و در توصیفها راه فریب پیش می گیرند.

طریق وصول به خواسته ی خود را آسان،و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند،آنها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند!همانگونه که خداوند فرموده: أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ "آنها حزب شیطانند،بدانید حزب شیطان زیانکارند" (۱)! در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحثهای گذشته را تکمیل می کند.

***

۲-خطر منافقان

همانگونه که در مقدمه این بحث گفتیم منافقان خطرناکترین افراد

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۹۴(از ذکر متن خطبه برای رعایت اختصار صرفنظر شد).

هر اجتماعند چرا که"اولا"در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار با خبرند.

ثانیا-شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست،و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.

ثالثا-چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است.

رابعا-آنها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند(پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها)و وجود همین پیوندها مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد خامسا-آنها از پشت خنجر می زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است.

این جهات و جهات دیگری سبب می شود که آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند،و به همین دلیل برای دفع شر آنها باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت.

در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود:

انی لا اخاف علی امتی مؤمنا و لا مشرکا اما المؤمن فیمنعه اللّه بایمانه،و اما المشرک فیخزیه اللّه بشرکه، و لکنی اخاف علیکم کل منافق عالم اللسان،یقول ما تعرفون و یفعل ما تنکرون: "من بر امتم نه از مؤمنان بیمناکم،نه از مشرکان،اما مؤمن ایمانش مانع ضرر او است،و اما مشرک خداوند او را به خاطر شرکش رسوا می کند، ولی من از"منافق"بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد(و در قلبش کفر و جهل است)سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است،اما اعمالی(در خفا) انجام می دهد که زشت و بد است" (۱).

در باره منافقان بحثهای مشروح دیگری در جلد اول(ذیل آیات ۸ تا ۱۶

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد ۲ صفحه ۶۰۶ ماده"نفق"-شبیه همین معنی در"نهج البلاغه"نامه ۲۷ نیز آمده است.

بقره)و در جلد ۸ ذیل آیات ۶۰ تا ۸۵ سوره توبه(صفحه ۱۹ تا ۷۲)و در جلد ۱۷ ذیل آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره احزاب(صفحه ۲۲۴ تا ۲۳۲)و در جلد هفتم ذیل آیه ۴۳ تا ۴۵ سوره توبه(صفحه ۴۲۸ تا ۴۵۶)داشته ایم.

کوتاه سخن اینکه کمتر گروهی است که قرآن در باره آنها اینهمه بحث کرده باشد،و نشانه ها و اعمال و خطرات آنها را بازگو نموده باشد،این سرمایه- گزاری وسیع قرآن در این باره دلیل بر خطر فوق العاده منافقان است.

***

۳-منافق خشک و شکننده است

در طول زندگی طوفانهایی می وزد،و امواج خروشانی پدیدار می گردد.

مؤمنان با استفاده از نیروی ایمان و توکل،و نقشه های صحیح،گاه جنگ و گریز، و گاه حمله های پی در پی،آنها را از سر می گذرانند و پیروز می شوند،اما منافق یکدنده و لجوج می ایستد تا می شکند،در حدیثی(از پیغمبر گرامی اسلام)آمده:

مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله،و لا یزال المؤمن یصیبه البلاء،و مثل المنافق کمثل شجره الارز لا تهتز حتی تستحصد:

"مؤمن همچون ساقه های زراعت است،بادها او را می خواباند اما بعدا به پا می خیزد و پیوسته حوادث سخت و بلاها را تحمل کرده از سر می گذراند، اما منافق هماننـد درخت صنوبر است نرمشی از خود نشان نمی دهد و می ایستد تا از ریشه کنده شود" (۱)! ***

۴-عزت مخصوص خدا و دوستان او است

گرچه در فارسی روزمره"عزت"به معنی احترام و آبرو یا گرانبها

---

۱ - ۱) "صحیح مسلم"جلد ۴ صفحه ۲۱۶۳(باب مثل المؤمن کالزرع)شبیه همین مضمون با کمی تفاوت در تفسیر"روح البیان"جلد ۹ صفحه ۵۳۳ نیز آمده است.

بودن است،ولی در لغت عرب چنین نیست،بلکه عزت به معنی قـدرت شـکست- ناپـذیر است،قابل توجه اینکه در آیات فوق و در آیه ۱۰ سوره فاطر"عزت" منحصـرا از آن خـدا شـمرده شـده،و در آیات مورد بحث می افزاید:"و از آن رسول او و مؤمنان است"چرا که اولیاء و دوستان خدا نیز پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند.

به همین دلیل در روایات اسـلامی روی این مساله تاکید شده است که مؤمن نباید وسائل ذلت خود را فراهم سازد،خدا خواسته او عزیز باشد او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد.

در حدیثی از امام صادق ع در تفسیر همین آیه(وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ)می خوانیم:

فالمؤمن یکون عزیزا و لا یکون ذلیلا...المؤمن اعز من الجبل ان الجبل یستفل منه بالمعاول،و المؤمن لا یستفل من دینه شیء:

"مـؤمن عزیز است و ذلیـل نخواهـد بـود مـؤمن از کوه محکمـتر و پر صـلابت تر است چرا که کوه را بـا کلنگهـا ممکن اسـت سوراخ کرد ولی چیزی از دین مؤمن هرگز کنده نمی شود" (۱).

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم:

لا ینبغی للمؤمن ان یـذل نفسه قیل له و کیف یذل نفسه قال یتعرض لما لا یطیق! :"سـزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند،سؤال شـد چگونه خود را ذلیـل می کنـد!فرمود:به سـراغ کـاری می رود که از او ساخته نیست" (۲)! و بـاز در حـدیث سومی از آن حضرت آمده است

ان اللّه تبارک و تعالی فوض الی المؤمن اموره کلها و لم یفوض الیه ان یـذل نفسه ا لم تر قول اللّه سـبحانه و تعالی هاهنا" وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ "و المؤمن ینبغی ان یکون عزیزا و لا یکون ذلیلا :"خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده

۱- ۱ و ۲) "کافی"طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۳۳۶.

-۲

جز اینکه به او اجازه نـداده است که خود را ذلیل و خوار کنـد،مگر نمی بینی خداوند در این باره فرموده:عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد،و ذلیل نباشد" (۱).

در این زمینه ذیل آیه ۱۰ سوره فاطر(جلد ۱۸ صفحه ۱۹۷)بحث دیگری داشته ایم.

***

۱- ۱) کافی طبق نقل"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۳۶.

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۹ تا ۱۱]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُلْهِکُمْ أَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اَللّٰهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۹) وَ أَنْفِقُوا مِنْ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ اَلْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنِی إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ اَلصّٰالِحِینَ (۱۰) وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اَللّٰهُ نَفْساً إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهٰا وَ اَللّٰهُ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۱۱)

ترجمه:

۹-ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند، و هر کس چنین کند زیانکار است.

۱۰-از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید،پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد، و بگوید پروردگارا!چرا مرا مدت کمی به تاخیر نینداختی،تا صدقه دهم و از صالحان باشم! ۱۱-خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد به تاخیر نمی اندازد،و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است

تفسیر:

اشاره

اموال و فرزندان،شما را از یاد خدا غافل نکنند!

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق حب دنیا،و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است،در این آیات که آخرین آیات سوره"منافقین"است مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد،و می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ).

"و آنها که چنین کنند زیانکارانند"(وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ).

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند،ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود،اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگترین بلا محسوب می شوند، و چنان که در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم یکی از عوامل انحراف آنها همین حب دنیا بود.

در حدیثی از امام باقر ع این معنی به روشنترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می فرماید:

ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع،هذا فی اولها و هذا فی آخرها باسرع فیها من حب المال و الشرف فی دین المؤمن:

"دو گرگ درنده در یک گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد آن قدر ضرر نمی زنند که مال پرستی و جاه طلبی به دین مؤمن ضرر می رسانند" (۱)! در اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست؟مفسران احتمالات زیادی

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲ باب"حب الدنیا"حدیث ۳.

ذکر کرده اند بعضی آن را به نمازهای پنجگانه،و بعضی شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا،و بعضی حج و زکات و تلاوت قرآن،و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند،ولی روشن است ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر اینها را شامل می شود بنا بر این تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداقهای روشن است.

تعبیر به"خاسرون"(زیانکاران)به خاطر آن است که حب دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی اوهام و پندارها،صرف می کند و با دست خالی از این دنیا می رود در حالی که با داشتن سرمایه های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

*** سپس به دنبال این اخطار شدید به مؤمنان،دستور انفاق در راه خدا را صادر کرده،می فرماید:"از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید:پروردگارا!چرا مرگ مرا مدت کمی به تاخیر نینداختی تا انفاق کنم و از صالحان باشم"؟!(وَ أَنْفِقُوا مِنْ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنِی إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصّٰالِحِینَ) (۱).

گرچه بعضی امر به انفاق را در اینجا به معنی وجوب تعجیل در ادای زکات تفسیر کرده اند ولی روشن است که منظور آیه هر گونه انفاق واجب و مستحبّ را که وسیله نجات انسان در آخرت است،شامل می شود.

---

۱ - ۱) قابل توجه اینکه:در آیه فوق"اصدق"منصوب و"اکن"مجزوم است در حالی که عطف بر یکدیگر می باشد این به خاطر این است که"اکن"عطف بر محل "اصدق"است و در تقدیر چنین است"ان اخرتنی اصدق و اکن من الصالحین".

جالب اینکه:در ذیل آیه می گوید:"من انفاق کنم و از صالحان شوم" این تعبیر بیانگر تاثیر عمیق انفاق در صالح بودن انسان است،گرچه بعضی، صالح بودن را در اینجا به معنی انجام مراسم"حج"تفسیر کرده اند و در بعضی از روایات نیز،صریحا آمده ولی اینها نیز از قبیل ذکر مصداق روشن است.

جمله" مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ "اشاره به قرار گرفتن انسان در آستانه مرگ و ظاهر شدن علائم آن است،زیرا این سخن را انسان بعد از مرگ نمی گوید بلکه در آستانه مرگ می گوید.

تعبیر به" مِنْ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ "(از آنچه به شما روزی داده ایم)علاوه بر اینکه منحصر به اموال نیست،بلکه تمام مواهب را دربر می گیرد،بیانگر این حقیقت است که همه اینها از ناحیه دیگری است و"چند روزی این امانت نزد ما است"، بنا بر این بخل ورزیدن چه معنی دارد؟ به هر حال بسیارند کسانی که وقتی چشم برزخی پیدا می کنند و خود را در آخرین لحظات زندگی و در آستانه قیامت می بینند،و پرده های غفلت و بیخبری از جلو چشمان آنها کنار می رود،و می بینند باید اموال و سرمایه ها را بگذارند و بروند بی آنکه بتوانند از آن توشه ای برای این سفر طولانی برگیرند،پشیمان می شوند،و آتش حسرت به جانشان می افتد،و تقاضای بازگشت به زندگی می کنند،هر چند بازگشتن کوتاه و گذرا باشد،تا جبران کنند،ولی دست رد بر سینه آنها گذارده می شود،چرا که سنت الهی است که این راه،بازگشت ندارد! *** لذا در آخرین آیه با قاطعیت تمام،می فرماید:"خداوند هرگز مرگ کسی را،هنگامی که اجلش فرا رسد،به تاخیر نمی اندازد"!(وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللّٰهُ

ص:۱۷۴

نَفْساً إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهٰا

).

حتی یک ساعت،پس و پیش در کار نیست،چنان که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است،در آیه ۳۴ سوره اعراف می خوانیم: فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ یَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ یَسْتَقْدِمُونَ :"هنگامی که مرگ آنها فرا رسد،نه یک ساعت پیشی می گیرند نه یک ساعت،تاخیر می کنند".

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد:"خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است"(وَ اللّٰهُ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ).

و همه آنها را برای پاداش و کیفر،ثبت کرده و در برابر همه آنها به شما جزا می دهد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-راه غلبه بر نگرانیها

در حالات عالم بزرگ،"شیخ عبد اللّٰه شوشتری"که از معاصرین مرحوم "علامه مجلسی"است نوشته اند،فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه او بود، این فرزند،سخت بیمار شد،پدرش مرحوم شیخ عبد اللّٰه،هنگامی که برای اداء نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود،هنگامی که طبق دستور اسلامی،سوره منافقین را در رکعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید: یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُلْهِکُمْ أَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ :"ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندان شما نباید شما را از یاد خدا غافل کند"چندین بار آیه را تکرار کرد(تکرار آیات قرآن در نماز جایز است)هنگامی که از نماز فراغت یافت، بعضی از یاران از علت این تکرار سؤال کردند،فرمود:هنگامی که به این آیه رسیدم به یاد فرزندم افتادم و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاستم،

آن چنـان مبـارزه كردم كه فرض كردم فرزنـدم مرده،و جنازه اش در برابر من است، و من از خـدا غافل نيسـتم،آن گاه بود كه ديگر آيه را تكرار نكردم" (۱)! ***

۲-نفاق"اعتقادى"و"عملى"

نفاق معنى وسـيعى دارد كه هر گونه دوگانگى ظاهر و باطن را در بر مى گيرد،مصـداق بارز آن،نفاق عقيـدتى است،كه آيات منافقين معمولا ناظر به آن است و آن مربوط به كسانى است كه در ظاهر اظهار ايمان مى كنند،ولى در دل شرك و كفر،پنهان مى دارند.

اما نفاق عملى در مورد كسانى است كه اعتقاد باطنى آنها اسـلام است، ولى اعمالى بر خلاف اين تعهـد باطنى انجام مى دهند كه دوگانگى چهره درون و برون را نشان مى دهـد،ماننـد:پيمان شـكنى،دروغ،خيانت در امانت،لذا در حديثى از پيامبر گرامى اسلام ص آمده است:

ثلاث من كن فيه كان منافقا، و ان صام و صـلى،و زعم انه مسـلم:من اذ ائتمن خان،و اذا حـدث كـذب، و اذا وعد،اخلف :"سـه چيز است در هر كس باشـد منافق است،هر چند نماز بخواند و روزه بگيرد و خود را مسـلمان بداند:كسـى كه در امانت خيانت مى كند و به هنگام سخن گفتن دروغ مى گويد،و هر گاه وعده اى مى دهد،تخلف مى كند" (۲).

در حديث ديگرى از رسول خدا ص مى خوانيم:

ما زاد خشوع الجسد

۱- ۱) سـفينه البحار جلد ۲ صفحه ۱۳۱(مـاده عبـد)-اين عالم بزرگوار كه در علوم مختلف،صاحب نظر،و صاحب اثر است،در شب بيست و ششم ماه محرم سال ۱۰۲۱ نزديك صبح بعد از اداى نماز شب بدرود حيات گفت،مرحوم سيد داماد با جمعى از علماء بر او نماز خواند.

۲- ۲) "سفينه البحار"جلد ۲ صفحه ۶۰۵.

علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق :"هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است،افزون گردد او در نزد ما نفاق است" (۱).

و در جای دیگر از امام علی بن الحسین ع می خوانیم:

ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یامر بما لا یاتی :"منافق،نهی از منکر می کند،اما خود، آن را ترک نمی گوید،و امر به معروف می کند اما خودش انجام نمی دهد" (۲)! و از شعب مهم نفاق عملی،مساله شرک و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

***خداوندا!دامنه نفاق،وسیع و گسترده است و جز به لطف و مرحمتت راه نجات از آن نیست،ما را در این راه پرپیچ و خم یاری فرما! پروردگارا!ما را از کسانی قرار ده که به هنگام وداع با دنیا در آتش حسرت نمی سوزند و تقاضای بازگشت نمی کنند.

بارالها!خزائن آسمانها و زمین از آن تو است،و عزت مخصوص تو و اولیاء تو است.ما را به برکت ایمان،عزیز دار،و از خزائن بی پایانت نصیبی مرحمت کن- آمین یا رب العالمین ***(پایان سوره منافقین) ۱۸ رمضان ۱۴۰۶

ص: ۱۷۷

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲(باب صفه النفاق حدیث ۶).

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۳.

(۶۴) سوره تغابن این سوره در مدینه نازل شده و ۱۸ آیه است

اشاره

ص :۱۷۹

محتوای سوره تغابن

در اینکه این سوره در مدینه نازل شده یا در مکه؟در میان مفسران،سخت گفتگو است،هر چند مشهور مدنی بودن آن است،در حالی که بعضی آن را کلا،مکی،و بعضی،تنها سه آیه آخر را مدنی دانسته،و باقی را،مکی می دانند.

البته لحن آیات اخیر این سوره،با سوره های مدنی هماهنگ است،ولی صدر آن،با سوره های مکی موافقتر است،اما به هر حال ما مجموع آن را طبق مشهور،مدنی،تلقی می کنیم.

"ابو عبد اللّه زنجانی"در کتاب نفیس"تاریخ القرآن"،از فهرست"ابن ندیم"،نقل می کند که سوره تغابن بیست و سومین سوره ای است که در مدینه نازل شده است،و با توجه به اینکه سوره های مدنی کلا ۲۸ سوره است،لذا باید گفت این سوره از آخرین سوره هایی است که بر پیامبر ص نازل شده) (۱).

اما از نظر محتوی،این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱-آغاز سوره که از توحید و صفات و افعال خدا بحث می کند.

۲-به دنبال آن،با استفاده از علم خداوند،به مردم هشدار می دهد که مراقب اعمال پنهان و آشکار خود باشند،و سرنوشت،اقوام پیشین را فراموش نکنند.

۳-در بخش دیگری از سوره،سخن از معاد است.

و اینکه روز قیامت روز"تغابن"و مغبون شدن گروهی و برنده شدن گروه

۱- ۱) "تاریخ القرآن"صفحه ۵۴ و ۶۱.

دیگر است(نام سوره نیز از همین گرفته شده).

۴-در بخشی دیگر دستور به اطاعت خدا و پیامبر ص داده و پایه های اصل نبوت را تحکیم می بخشد.

۵-آخرین بخش سوره،مردم را به انفاق در راه خدا تشویق می کند و از اینکه فریفته اموال و اولاد و همسران شوند بر حذر می دارد،و سوره را با نام و صفات خدا پایان می دهد همانگونه که آغاز کرده بود.

***

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم: من قرأ سوره التغابن دفع عنه موت الفجاه :"هر کس سوره تغابن را بخواند مرگ ناگهانی از او دفع می شود" ۱. و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: من قرء سوره التغابن فی فریضته،کانت شفیعه له یوم القیامه و شاهد عدل عند من یجیز شهادتها ثم لا تفارقه حتی یدخل الجنه :"کسی که سوره تغابن را در نماز فریضه ای بخواند شفیع او روز قیامت خواهد شد،و شاهد عادلی است در نزد کسی که شفاعت او را اجازه می دهد،سپس از او جدا نمی شود تا داخل بهشت گردد" ۲. بدیهی است این تلاوت باید توأم با اندیشه باشد اندیشه ای که محتوای آن را در عمل منعکس کند،تا این همه آثار و برکات بر آن مترتب گردد.

ص :۱۸۲

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ لَهُ اَلْمُلْكُ وَ لَهُ اَلْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كٰافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ اَلْمَصِيرُ (۳) يَعْلَمُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۴) أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذٰاقُوا وَبٰالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۵) ذٰلِكَ بِأَنَّهُ كٰانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَقٰالُوا أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنٰا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اِسْتَغْنَى اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶)

ترجمه:

۱-آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند،مالکیت و حکومت از آن او است،و ستایش از آن او،و بر همه چیز توانا است.

۲-او کسی است که شما را آفرید(و به شما آزادی و اختیار داد)گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن هستند،و خداوند به آنچه می دهید بینا است.

۳-آسمانها و زمین را به حق آفرید و شما را تصویر کرد،تصویری زیبا و دلپذیر،و سرانجام بازگشت همه به سوی او است.

۴-آنچه را در آسمانها و زمین است می داند،و از آنچه پنهان یا آشکار می کنید با خبر است،و خداوند از آنچه در سینه است آگاه است.

۵-آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند به شما نرسیده است که چگونه طعم گناهان بزرگ خود را چشیدند،و عذاب دردناك برای آنها است؟! ۶-این به خاطر آن است که رسولان آنها با دلائل روشن به سراغشان آمدند،ولی آنها (از روی کبر و غرور)گفتند:آیا بشرهایی می خواهند ما را هدایت کنند؟! و به این ترتیب کافر شدند و روی برگرداندند،و خداوند(از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود،و خدا غنی و شایسته ستایش است.

ص :۱۸۴

تفسير:

او از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است

این سوره نیز با تسبیح خداوند آغاز می شود،خداوندی که مالک و حاکم بر کل جهان هستی،و قادر بر همه چیز است،می فرماید:"آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گویند"(يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ).

سپس می افزاید:"مالکیت و حاکمیت از آن او است"(لَهُ الْمُلْكُ).

"و(به همین دلیل)تمام حمد و ستایش نیز به ذات پاک او برمی گردد" (وَ لَهُ الْحَمْدُ).

"و او بر هر چیز توانا است"(وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

چون کرارا در باره تسبیح عمومی موجودات جهان سخن گفته ایم و تفسیرهای متعددی که برای این موضوع بیان شده آورده ایم نیاز به تکرار نیست.

این تسبیح و حمد در حقیقت لازمه قدرت او بر همه چیز،و مالکیت او نسبت به هر چیز است،زیرا تمام اوصاف جمال و جلالش در این دو امر نهفته است.

*** سپس به امر خلقت و آفرینش که لازمه قدرت است اشاره کرده،می فرماید:

"او کسی است که شما را آفرید"(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ).

و به شما نعمت آزادی و اختیار داد،لذا"گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن شدند"(فَمِنْكُمْ كٰافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ) (۱).

۱- ۱) ذکر"فاء"تفریع در اینجا از این جهت نیست که ایمان و کفر نیز مخلوق خدا است،بلکه از این جهت است که به دنبال خلقت به انسان آزادی اراده داده،و لازمه آن پیدایش دو گروه مؤمن و کافر است.

و به این ترتیب بازار امتحان و آزمایش الهی داغ شد و در این میان "خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است"(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

*** سپس مساله"خلقت"را با توضیح بیشتر،و با اشاره به هدف آفرینش در آیه بعد ادامه داده می فرماید:"خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید" (خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

هم در آفرینش آن،نظام حق و دقیقی است،و هم دارای هدف حکیمانه و مصالح حقی است،چنان که در آیه ۲۷ سوره"ص"نیز فرمود: وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا بٰاطِلاً ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا :"ما آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده نیافریدیم،این گمان کافران است".

بعد به آفرینش"انسان"پرداخته و ما را از سیر آفاقی به سیر انفسی دعوت کرده،می افزاید:"شما را تصویر کرد،تصویری زیبا و دلپذیر"(وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ).

به انسان،ظاهری آراسته،و باطنی پیراسته،عقلی فروزان و خردی نیرومند داد،و از آنچه در کل جهان هستی است،نمونه هایی در وجود او آفرید،آن چنان که "عالم کبیر"در این"جرم صغیر"خلاصه شده است.

ولی همان گونه که در پایان آیه می فرماید:"سرانجام بازگشت همه چیز به سوی او است"(وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

آری انسان که جزئی از مجموعه عالم هستی است،از نظر آفرینش با هدفدار بودن کل جهان هماهنگ است،از پست ترین مراحل،شروع به حرکت کرده و به سوی بی نهایت که وجود بی پایان حق و قرب به خدا است، پیش می رود.

ص :۱۸۶

تعبیر به" فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ "(صورت شما را نیکو آفرید)هم صورت ظاهر را شامل می شود،و هم صورت باطن را،هم از نظر جسم و هم از نظر جان، و به راستی یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان،نشان می دهد که زیباترین پدیده عالم هستی او است، و خدا در آفرینش این موجود،قدرت نمایی عجیبی کرده و سنگ تمام گذارده است! *** و از آنجا که انسان برای هدف بزرگی آفریده شده باید دائما تحت مراقبت پروردگار باشد،پروردگاری که،از درون و برون او با خبر است،لذا در آیه بعد می فرماید:"خداوند،آنچه را در آسمانها و زمین است می داند،و از آنچه شما پنهان یا آشکار می کنید با خبر است،و از عقائد و نیاتی که در درون سینه ها است،آگاه است"(يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ).

این آیه ترسیمی است از علم بی پایان خداوند،در سه مرحله:نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمانها و زمین،سپس علم او به همه اعمال انسانها و آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می سازند،و در مرحله سوم مخصوصا روی عقائد باطنی و چگونگی نیتها و آنچه بر قلب و جان انسان،حاکم است،تکیه می کند.

معرفت به این علم گسترده الهی،اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد، و به او هشدار می دهد که هر که باشی و به هر جا برسی،و هر عقیده ای در سر و هر نیتی در دل و هر اخلاقی در درون جان تو باشد،همه در پیشگاه علم بی پایان حق آشکار است،مسلما توجه به این حقیقت در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است،و اینها تعلیماتی است که انسان را برای وصول به هدف آفرینش و قانون تکامل آماده می سازد.

***

و از آنجا که یکی از مؤثرترین وسائل تربیت و طرق انـذار،توجه دادن به سـرنوشت اقوام و امتهای پیشـین است،آیه بعـد،یک نگاه اجمالی به زندگی آنها افکنده،سپس انسانها را مخاطب ساخته،می گوید:"آیا خبر کافرانی که قبل از شـما بودند،به شـما نرسیده است که چگونه طعم تلخ گناهان بزرگ خود را چشیدند و در آخرت نیز عـذاب دردناک از آن آنها است"؟!(أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ) (۱).

شما از کنار شـهرهای بلا دیـده و ویران شـده آنها،در مسیر خود به سوی شام و مناطق دیگر عبور می کنید،نتیجه کفر و ظلم و عصیانگری آنهـا را با چشم می بینیـد،و اخبار آنها را در تاریـخ می خوانیـد،همانها که طومار زنـدگانیشان با طوفان و سـیلاب درهم پیچیده شد،و یا صاعقه ها خرمن عمرشان را آتش زد، و یا زلزله های ویرانگر آنها را به کام زمین فرو کشـید،و یا تندباد سنگینی اجسـام آنهـا را چـون پر کـاه بـه هر سـو پرتـاب کرد،ایـن عـذاب دنیـای آنهـا بـود،در آخرت نیز عـذاب دردنـاکی در انتظارشان است.

*** آیه بعد به منشا اصلی این سرنوشت دردناک اشاره کرده می افزاید:"این به خاطر آن بود که رسولان آنها با دلائل روشن و معجزات بـه سـراغشان می آمدنـد ولی آنهـا از روی کـبر و غرور می گفتنـد:"آیـا انسانهـایی می خواهنـد مـا را هـدایت کنند"؟مگر چنین چیزی ممکن است؟(ذلِکَ بِأَنَّهُ کانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ یَهْدُونَنا).

و با این منطق پوشالی به مخالفت با آنها برخاستند"و کافر شدند و از قبول حق سر برتافتند"(فَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا).

---

۱ – ۱) "وبـال"از مـاده"وبـل"و"وابـل"بـه معنی بـاران سـنگینی اسـت و بـه هر موضـوع مهمی که انسـان از زیـان آن بیمنـاک است"وبال"گفته می شود.

"در حالی که خداوند هم از ایمان آنها بی نیاز بود و هم از طاعاتشان" (وَ اسْتَغْنَی اللّهُ).

و اگر آنهـا را موظف به ایمان و اطاعت و پرهیز از گناه فرمود تنها برای منفعت خودشان و سـعادت و نجاتشان در این جهان و جهان دیگر بود.

آری"خداوند بی نیاز است و شایسته هر گونه حمد و ستایش"(وَ اللّهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ).

اگر جمله کائنـات کـافر شونـد بر دامـان کبریائیش گردی نمی نشـیند، همانگونه که اگر همه مخلوقات مؤمن و مطیع فرمان او باشند چیزی بر جلالش افزوده نمی شود،این مائیم که نیازمند به این برنامه های تربیتی و سازنده و تکامل بخش هستیم.

تعبیر به" وَ اسْـتَغْنَی اللّهُ "(خداونـد بی نیـاز بود)آن چنان مطلق است که بی نیازی او از همه چیز حتی از ایمان و اطاعت انسانها را بیان می کنـد،تا تصور نشود که اینهمه تاکیـد و اصـرار به خاطر این است که سود این طاعت به خـدا باز می گردد،او هرگز آفریدگان را نیافرید تا سودی کند او می خواست بر بندگانش جودی کند.

بعضـی برای جمله وَ اسْـتَغْنَی اللّهُ تفسـیر دیگری ذکر کرده انـد،و آن اینکه خداونـد آن قـدر آیـات و دلائـل روشن و موعظه و اندرز کافی برای آنها فرستاد که از غیر آن بی نیاز بود.

***

ص :۱۸۹

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

زَعَمَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ ذلِکَ عَلَی اَللّهِ یَسِیرٌ (۷) فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلنُّورِ اَلَّذِی أَنْزَلْنا وَ اَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۸) یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ اَلْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ اَلتَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۹) وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ خالِدِینَ فِیها وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۱۰)

ص: ۱۹۰

ترجمه:

۷-کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد بگو آری به پروردگارم سوگند که همه شما(در قیامت)مبعوث خواهید شد،سپس آنچه را عمل می کردید به شما خبر می دهند و این برای خداوند آسان است.

۸-حال که چنین است به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید،و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۹-این در زمانی خواهد بود که همه شما را در آن"روز اجتماع"گردآوری می کند، آن روز روز تغابن است(روزی که معلوم می شود چه کسانی مغبون شده اند) و هر کس ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد گناهان او را می بخشد و او را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد می کند، جاودانه در آن می مانند و این پیروزی بزرگی است.

۱۰-اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اصحاب دوزخند،و جاودانه در آن می مانند،و سرانجام آنها سرانجام بدی است.

تفسیر:

روز تغابن و آشکار شدن غبن ها

در تعقیب بحثهایی که در آیات قبل،پیرامون هدف دار بودن آفرینش آمده در این آیات،مساله معاد و رستاخیز را که تکمیلی است بر بحث هدف آفرینش انسان،مطرح می کند.

نخست از ادعای بی دلیل،منکران رستاخیز،شروع کرده،می فرماید:

"کافران پنداشتند که هرگز مبعوث نخواهند شد" (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا).

"زعم"از ماده"زعم"(بر وزن طعم)به معنی سخنی است که احتمال یا یقین دروغ در آن است،و گاه به پندار باطل نیز اطلاق می شود،و در آیه

مورد بحث منظور همان معنی اول است.

از بعضـی از کلمـات لغویین نیز اسـتفاده می شود که این مـاده به معنی اخبار به طور مطلق نیز آمـده است [(۱)](#)هر چند از موارد استعمال این لغت و کلمات مفسران، استفاده می شود که این واژه با مفهوم دروغ آمیخته است،و لذا گفته اند"هر چیز کنیه ای دارد و"زعم"کنیه دروغ است".

به هر حال قرآن در تعقیب این سخن،به پیامبر اسلام ص دستور می دهد:

"بگو:آری به پروردگارم سوگند همه شـما برانگیخته خواهید شد،سپس آنچه را عمل کردید به شما خبر می دهند،و این برای خداوند آسان است" (قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمٰا عَمِلْتُمْ وَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ).

در حقیقت،نخست بـا لحن قـاطع،ادعـای بی دلیـل منکران قیامت را نفی می کنـد،لحنی مؤکـد و آمیخته با قسم،که حکایت از اعتقاد راسخ گوینده یعنی پیامبر دارد،سپس با جمله و ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ بر آن استدلال می کند،زیرا می دانیم مهمترین شبهه منکران معاد،این بود که چگونه اسـتخوانهای پوسـیده و خاک شـده به حیات مجـدد بازمی گردد،آیه فوق می گویـد:وقتی که کـار دست خداونـد قـادر متعـال است مشـکلی در میـان نخواهـد بود،چرا که در آغـاز آنهـا را از عـدم به وجود آورد و احیای مردگـان نسـبت به آن سـاده تر است بلکه به عقیـده بعضـی همـان سوگنـد" وَ رَبِّی "خود اشـاره لطیفی به دلیل معاد است،زیرا "ربوبیت"خداونـد،ایجاب می کنـد که این حرکت تکاملی انسان را در محـدوده زنـدگی بی ارزش دنیا،عقیم نگذارد،به تعبیر دیگر تا مساله معاد را نپذیریم ربوبیت خداوند در مورد انسان و تربیت و تکامل او،مفهوم نخواهد داشت.

بعضی از مفسران،جمله و ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ را مربوط به خصوص اخبار

۱- ۱) "مجمع البحرین"ماده"زعم".

خداوند از اعمال انسانها در قیامت که در جمله قبل آمده است می دانند،ولی ظاهر این است که به کل محتوای آیه برمی گردد(اصل رستاخیز و فرع آن که مساله اخبار به اعمال است،اخباری که مقدمه حساب و جزا است).

*** در آیه بعد چنین نتیجه گیری می کند:"اکنون که قطعا معادی در کار است،همه شما به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید" (فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنٰا).

و بدانید"خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است"(وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ).

به این ترتیب دستور می دهد که خود را برای رستاخیز از طریق ایمان و عمل صالح آماده کنند،ایمان به سه اصل به"خدا"و"پیامبر"و"قرآن"که اصول دیگر نیز در آن درج است.

تعبیر از قرآن به عنوان"نور"در آیات متعددی وارد شده و تعبیر به "انزلنا"(نازل کردیم)شاهد دیگری بر آن است،هر چند در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده"نور"در آیه مورد بحث به وجود "امام"ع تفسیر شده،این تفسیر ممکن است از این نظر باشد که وجود امام ع تجسم عملی کتاب اللّٰه محسوب می شود،و لذا گاه از پیامبر ص و امام ع به قرآن ناطق یاد می شود،در ذیل یکی از این روایات از امام باقر ع می خوانیم که در باره امامان می گوید:

و هم الذین ینورون قلوب المؤمنین :"آنها کسانی هستند که دلهای مؤمنان را نور و روشنایی می بخشند" (۱).

***

۱- ۱) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۴۱.

آیه بعد به توصیف روز قیامت پرداخته چنین می گوید:"این بعث و نشور و حساب و جزا در روزی خواهد بود که شما را در آن روز اجتماع،گردآوری می کند"(يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) (۱).

آری یکی از نامهای قیامت" لِيَوْمِ الْجَمْعِ "است که در آیات قرآن با تعبیرهای مختلف کرارا به آن اشاره شده است،از جمله در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره واقعه می خوانیم: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ :

"بگو تمام اولین و آخرین در میعاد روز معینی جمع می شوند"و از آن به خوبی استفاده می شود که رستاخیز همه انسانها در یک روز است.

سپس می افزاید:"آن روز،روز تغابن است"(ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغٰابُنِ).

روزی است که"غابن"(برنده)و"مغبون"(بازنده)شناخته می شوند،روزی که روشن می شود چه کسانی در تجارت خود در عالم دنیا گرفتار غبن و زیان و خسران شده اند؟ روزی است که جهنمیان جایگاه خالی خود را در بهشت می بینند،و تاسف می خورند، و بهشتیان جای خالی خود را در دوزخ می بینند و خوشحال می شوند، زیرا در حدیث آمده است که هر انسانی جایگاهی در بهشت،و جایگاهی در دوزخ دارد،هر گاه به بهشت برود جایگاه دوزخیش به دوزخیان واگذار می شود، و هر گاه به جهنم برود جایگاه بهشتیش به بهشتیان" (۲)و تعبیر به"ارث"در آیات قرآن در این مورد احتمالا ناظر به همین مطلب است.

به این ترتیب یکی دیگر از نامهای قیامت" يَوْمُ التَّغٰابُنِ "روز ظهور

ص:۱۹۴

۱- ۱) يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ ممکن است متعلق به"لتبعثن"یا جمله"لتنبؤن"یا"خبیر" بوده باشد،این احتمال نیز داده شده که متعلق به جمله محذوفی مانند"اذکر"باشد، ولی احتمال اخیر بعید به نظر می رسد،بلکه مناسب یکی از احتمالات قبل است.
۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۳ صفحه ۵۳۲.

غبن هاست (۱)سپس به بیان حال مؤمنان در آن روز پرداخته می افزاید.

کسی که ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد،خداوند سیئات او را می پوشاند و از بین می برد،و او را در باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است،جاودانه تا ابد در آن می مانند،و این پیروزی بزرگی است"(وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

به این ترتیب هنگامی که دو شرط اصلی،یعنی ایمان و عمل صالح،حاصل شود،این مواهب عظیم،پشت سر آن خواهد بود:بخشودگی گناهان که بیش از همه چیز فکر انسان را به خود مشغول می دارد،و بعد از پاک شدن از گناه ورود به بهشت جاودان،و نیل به فوز عظیم،بنا بر این همه چیز بر محور ایمان و عمل صالح دور می زند و سرمایه های اصلی همین ها است،اینها کسانی هستند که در آن" يَوْمُ التَّغابُنِ "نه تنها مغبون نیستند،بلکه به پیروزی بزرگ و فوز عظیم رسیده اند.

*** سپس می افزاید:"اما کسانی که کافر شدند،و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند،و سرانجام آنها سرانجام بدی است" (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ خالِدِينَ فِيها وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ).

ص: ۱۹۵

۱- ۱) "تغابن"از باب تفاعل است،و معمولا در مورد کارهایی گفته می شود که دو جانبه باشد مانند تعارض و تزاحم و...این معنی در مورد قیامت ممکن است به این ترتیب باشد که تعارض گروه مؤمنان و کافران نتیجه اش در قیامت ظاهر می شود،و در حقیقت روز قیامت روز ظهور تغابن است،از بعضی از کلمات اهل لغت نیز استفاده می شود که باب"تفاعل"همیشه به این معنی نیست و در اینجا به معنی ظهور غبن است(مفردات راغب ماده غبن).

در اینجا نیز،عامل بـدبختی دو چیز شـمرده شـده است:"کفر"و"تکذیب آیات الهی"که ضد"ایمان"و"عمل صالح"است،و در نـتیجه در آنجـا سـخن از بهشـت جاویـدان است و در اینجـا از دوزخ همیشـگی،آنجـا فـوز عظیم است و اینجـا بئس المصـیر و سرانجـام مرگبـار! تنهـا تفـاوتی کـه در میـان بهشتیـان،و دوزخیـان در این دو آیه دیـده می شـود، یکی این است که در مـورد بهشتیـان،عفو از گناهـان،قبـل از هر چیز ذکر شـده که در مورد دوزخیـان مطرح نیست،دیگر اینکه در آنجـا خلود در بهشت با کلمه "ابدا"نیز تاکید شده،ولی در مورد دوزخیان تنها به مساله خلود و جاودانگی اکتفاء گردیده است.

این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که در میان دوزخیان کافرانی باشند که مساله ایمان و کفر را به هم آمیخته اند و به خاطر ایمانشان سرانجام از عذاب رهایی یابند، یا اشاره به غلبه رحمت او بر غضب است.

ولی بعضی از مفسران معتقدند که ابدا در جمله دوم حذف شده به خاطر اینکه در جمله اول آمده است.

***

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱۱ تا ۱۳]

اشاره

مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱) وَ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمٰا عَلىٰ رَسُولِنَا اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ (۱۲) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱۳)

ترجمه:

۱۱-هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدا،و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می کند،و خدا به همه چیز دانا است.

۱۲-و اطاعت کنید خدا را،و اطاعت کنید پیامبر را،و اگر رویگردان شوید رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای ندارد.

۱۳-خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند.

تفسیر:

همه مصائب به فرمان او است!

در نخستین آیه مورد بحث به یک اصل کلی در مورد مصائب و حوادث دردناک این جهان اشاره می کند،شاید از این جهت که همیشه وجود مصائب دستاویزی برای کفار در مورد نفی عدالت در این جهان بوده است،و یا از این نظر که در راه تحقق ایمان و عمل صالح همیشه مشکلاتی وجود دارد که بدون مقاومت

در برابر آنها مؤمن به جایی نمی رسد،و به این ترتیب رابطه این آیات با آیات گذشته روشن می شود.

نخست می فرماید:"هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدا"(مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِیبَهٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ).

بـدون شک همه حوادث این عالم به اذن خـدا است،چرا که به مقتضای "توحید افعالی"در تمام عالم هستی چیزی بدون اراده حق تحقق نمی یابد، ولی از آنجا که مصائب همیشه به صورت یک علامت استفهام در اذهان جای داشته بالخصوص روی آن تکیه شده است.

البته منظور از اذن در اینجا همان اراده تکوینی خداوند است،نه اراده تشریعی.

در اینجـا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه:بسـیاری از این مصـائب به وسـیله ظلم ظالمـان و اراده جبـاران رخ می دهـد،و یا اینکه خود انسـان بر اثر کوتـاهی و نـدانم کـاری،و یا ارتکاب خلاف،گرفتار آن می شود،آیا اینها همه به اذن خـدا است؟! در پاسخ این سؤال بایـد گفت از مجموع آیاتی که در باره مصائب در قرآن مجیـد آمـده است برمی آیـد که مصائب بر دوگونه است:مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشـته شده،و اراده بشـر کمترین تاثیری در آن ندارد،مانند مرگ و میر و قسـمتی از حوادث دردناک طبیعی.

دوم مصائبی که انسان به نحوی در آن نقشی داشته است.

قرآن در باره دسـته اول می گوید همه به اذن خدا روی می دهد،و در باره قسم دوم می گوید به خاطر اعمال خودتان دامانتان را می گیرد (۱)!

۱- ۱) مراجعه به آیات ۲۲ سوره حدید و ۳۰ شوری و ۱۶۵ آل عمران این مطلب را کاملا روشن می کنـد،شـرح بیشتر در این زمینه در جلد ۲۳ ذیل آیات سوره حدید آمده است.

بنا بر این کسی نمی تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است در مقابل ظالمان سکوت کرده،به مبارزه برنخیزد،و نیز نمی تواند به این بهانه دست از مبارزه با بیماریها و آفات و مبارزه با فقر و جهل بردارد.

البته در اینجا نکته دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه حتی در مصائبی که خود انسان در آن نقشی دارد تاثیر این اسباب از ناحیه خداوند و به اذن و فرمان او است که اگر او اراده کند هر سببی بی رنگ و بی اثر می شود.

سپس در دنباله آیه به مؤمنان بشارت می دهد که"هر کس به خدا ایمان آورد،خدا قلبش را هدایت می کند"(آن چنان که در برابر مصائب زانو نزند، مایوس نشود جزع و بیتابی نکند)(وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ).

این هدایت الهی هنگامی که به سراغ انسان آید در نعمتها شاکر باشد و در مصیبتها صابر،و در برابر قضای الهی تسلیم.

البته هدایت قلبی معنی وسیعی دارد که"صبر"و"شکر"و"رضا" و"تسلیم"و"گفتن إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ "هر کدام یکی از شاخه های آن است،و اینکه بعضی از مفسران خصوص یکی از این موضوعات را نقل کرده اند در حقیقت تمام مفهوم آیه نیست بلکه بیان مصداق روشن است،و در پایان آیه می فرماید:"خداوند به همه چیز دانا است"(وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

این تعبیر می تواند اشاره اجمالی به فلسفه مصائب و بلاها باشد که خداوند روی علم و آگاهی بی پایانش برای تربیت بندگان و اعلام بیدارباش و مبارزه با هر گونه غرور و غفلت گهگاه در زندگانی آنها مصائبی ایجاد می کند،تا به خواب فرو نروند و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند،و دست به طغیان و سرکشی نزنند.

***

ص :۱۹۹

و از آنجا که معرفت مبدء و معاد که در آیات قبل،پایه ریزی شده،اثر حتمی آن،تلاش در راستای اطاعت خدا و پیامبر ص است،در آیه بعد می افزاید:

"و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را"(وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ).

ناگفته پیدا است که اطاعت رسول خدا ص نیز شعبه ای از اطاعت خداوند است،چرا که او از خود چیزی نمی گوید،و تکرار"اطیعوا"در اینجا اشاره به همین است که این دو در عرض هم نیست،بلکه یکی از دیگری سرچشمه می گیرد،از این گذشته اطاعت خداوند،مربوط به اصول قوانین و تشریع الهی است،و اطاعت رسول مربوط به تفسیرها و مسائل اجرایی می باشد،بنا بر این یکی اصل و دیگری فرع است.

سپس می فرماید:"اگر شما رویگردان شوید و اطاعت نکنید،او هرگز مامور به اجبار شما نیست،وظیفه رسول ما تنها ابلاغ آشکار است"(فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّما عَلیٰ رَسُولِنَا الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ) (۱).

آری او موظف به رساندن پیام حق است،بعدا سر و کار شما با خدا است، و این تعبیر یک نوع تهدید جدی و سربسته است.

*** در آیه بعد،اشاره به مساله توحید در عبودیت می کند که به منزله دلیلی برای وجوب اطاعت است،می فرماید:"خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست" (اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ).

---

۱ - ۱) جمله شرطیه" فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ "جزاء محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: فان تولیتم فقد ادی وظیفته-یا-فان تولیتم لا یقهرکم علی الایمان-یا- لا باس علیه و مانند آن.

"و چون چنین است،مؤمنان باید فقط بر او تکیه کنند"(وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

غیر از او هیچکس شایسته عبودیت نیست،چرا که مالکیت و قدرت و علم و غنی،همه از آن او است،و دیگران هر چه دارند،از او دارند،و به همین دلیل نباید در برابر غیر او سر تسلیم و تعظیم فرود آورند و نیز به همین دلیل برای حل هر گونه مشکل باید از او مدد گیرند و فقط بر او توکل کنند.

***

ص:۲۰۱

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱۴ تا ۱۸]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِکُمْ وَ أَوْلاٰدِکُمْ عَدُوًّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۴)
إِنَّمٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ أَوْلاٰدُکُمْ فِتْنَهٌ وَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ (۱۵) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ مَا اِسْتَطَعْتُمْ وَ اِسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ
یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِنْ تُقْرِضُوا اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً یُضٰاعِفْهُ لَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اَللّٰهُ شَکُورٌ حَلِیمٌ (۱۷) عٰالِمُ
اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَهِ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۱۸)

ترجمه:

۱۴-ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند،از آنها بر حذر باشید،و اگر عفو کنید و صرفنظر نمائید و ببخشید(خدا شما را می بخشد)چرا که خداوند بخشنده و مهربان است.

ص :۲۰۲

۱۵-اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند،و اجر و پاداش عظیم نزد خدا است.

۱۶-بنا بر این تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید،و گوش دهید و اطاعت نمائید،و انفاق کنید که برای شما بهتر است،و آنها که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگار و پیروزند.

۱۷-اگر به خدا قرض الحسنه دهید آن را برای شما مضاعف می سازد،و شما را می بخشد و خداوند شکر کننده و بردبار است.

۱۸-او از پنهان و آشکار با خبر است و او عزیز و حکیم است.

شان نزول:

در روایتی از امام باقر ع می خوانیم:که در مورد آیه" إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِکُمْ... "فرمود:منظور این است که وقتی بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند پسر و همسرش دامن او را گرفتند و می گفتند:تو را به خدا سوگند که هجرت نکن،زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد، بعضی می پذیرفتند و می ماندند،آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها بر حذر داشت،اما بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می رفتند ولی به خانواده خود می گفتند به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در(دار الهجره)مدینه نزد ما آئید ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند گذشته را فراموش کنند و جمله وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ناظر به همین معنی است (۱).

***

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"مطابق نقل"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۴۲ (حدیث ۲۰)همین معنی به صورت مختصرتری در تفسیر"در المنثور"و"تفاسیر دیگر" از ابن عباس نقل شده است،ولی هیچکدام به جامعیت روایت فوق نیست.

تفسیر:

اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند

از آنجا که در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش آمده بود،و از آنجا که یکی از موانع مهم این راه علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در آیات مورد بحث به مسلمان در این زمینه هشدار می دهد.

نخست می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند،از آنها بر حذر باشید"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِکُمْ وَ أَوْلاٰدِکُمْ عَدُوًّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ).

البته نشانه های این عداوت کم نیست گاه می خواهید اقدام به کار مثبتی همچون هجرت کنید دامان شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم می شوند، و گاه انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند،و مانند اینها.

بدون شک نه همه فرزندان چنینند،و نه همه همسران،و لذا در آیه با تعبیر"من"تبعیضیه،به همین معنی اشاره می کند که تنها بعضی از آنها چنینند، مراقب آنها باشید.

البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است،و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می گیرد،و یا به قصد منافع خویشتن.

مهم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد که راهی به سوی خدا می رود و راهی به سوی زن و فرزند،و این دو احیانا از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به خود راه ندهد که رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است.

لذا در آیه ۲۳ سوره توبه می خوانیم: یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا آبٰاءَکُمْ وَ إِخْوٰانَکُمْ أَوْلِیٰاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمٰانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ

ص:۲۰۴

فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ :"ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید اگر آنها کفر را بر ایمان مقدم بشمرند،و هر کس از شما آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است".

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت و انتقام جویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد بلا فاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می فرماید:"و اگر عفو کنید و صرفنظر نمائید و ببخشید خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد چرا که خدا غفور و رحیم است"(وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

بنا بر این اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و یا بعد از هجرت به شما پیوستند آنها را از خود نرانید،عفو و گذشت پیشه کنید، همانطور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.

در داستان افک"عایشه"در تفسیر سوره نور می خوانیم:هنگامی که کار شایعه سازان در مدینه بالا گرفت بعضی از مؤمنان که بستگانشان در صف شایعه- سازان بودند سوگند یاد کردند که هر گونه کمک مالی را از آنها قطع کنند، آیه ۲۲ همان سوره نازل شد و گفت:"آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند آنها باید عفو کنند و صرفنظر نمایند": أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ :"آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد"؟! در اینکه فرق میان"عفو"و"صفح"و"غفران"چیست؟با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می کند، زیرا"عفو"به معنی صرفنظر کردن از مجازات است،و"صفح"مرتبه بالاتری است یعنی ترک هر گونه سرزنش،و"غفران"به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن است.

به این ترتیب افراد با ایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش، و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندانی که آنها را به راه خطا دعوت می کنند،باید تا آنجا که می توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند که همه اینها وسیله ای است برای تربیت و باز گرداندن آنان به خط اطاعت خداوند.

*** در آیه بعد به یک اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده، می فرماید:"اموال و اولاد شما،وسیله آزمایش شما هستند"(إِنَّمٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ أَوْلاٰدُکُمْ فِتْنَةٌ).

و اگر در این میدان آزمایش،از عهده برآئید،"اجر و پاداش عظیم نزد خداوند(از آن شما)خواهد بود"(وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ).

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت"بعضی"از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته،به گناه،و گاهی به کفر می کشانند،ولی در اینجا سخن از"همه"فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسانند.

در واقع خداوند برای تربیت انسان،دائما او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد،و با امور مختلفی او را می آزماید،اما این دو(اموال و فرزندان) از مهمترین وسائل امتحان او را تشکیل می دهند،چرا که جاذبه اموال از یک سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر،چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می شود،انسان سخت در فشار قرار می گیرد.

تعبیر به"انما"که معمولا-برای حصر آورده می شود نشان می دهد که این دو موضوع،بیش از هر چیز دیگر وسیله امتحان است،و به همین دلیل در روایتی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که فرمود:

ص :۲۰۶

لا یقولن احدکم:"اللهم انی اعوذ بک من الفتنه"لانه لیس احد الا و هو مشتمل علی فتنه،و لکن من استعاذ فلیستعذ من مضلات الفتن،فان اللّه سبحانه یقول:"و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه ":"هیچکس از شما نگوید خداوندا،من به تو پناه می برم،از امتحان و آزمایش،چرا که هر کس دارای وسیله آزمایشی است(و حد اقل مال و فرزندی دارد و اصولا طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بوته امتحان است)و لکن کسی که می خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه کننده پناه برد چه اینکه خداوند می گوید:"بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمون است (۱).

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ۲۸ سوره انفال دیده می شود(آنچه در ذیل کلام امیر مؤمنان علی ع و روایت فوق ذکر شده تعبیری است که در سوره انفال آمده است،دقت کنید).

در اینجا بسیاری از مفسران و محدثان نقل کرده اند که روزی رسول خدا ص بر فراز منبر مشغول خطبه بود،حسن و حسین ع که آن روز دو کودک بودند وارد شدند در حالی که پیراهنهای سرخی به تن داشتند،گاه به هنگام راه رفتن لغزش پیدا کرده می افتادند،همین که چشم رسول خدا ص به آنها افتاد خطبه خود را قطع کرد و از منبر فرود آمد و آنها را در بغل گرفت،و بر فراز منبر برد،و بر دامان خود نشانید و بعد فرمود:"خداوند عز و جل درست فرموده است که می گوید: إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ من هنگامی که نظر به این دو کودک کردم که راه می روند و می لغزند،شکیبایی نکردم تا گفتارم را قطع نمودم و آنها را برداشتم،و بعد از آن به خطبه خود ادامه داد (۲).

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۹۳.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۰۱(ذیل آیات مورد بحث)همین حدیث را"قرطبی"در تفسیر خود و"روح المعانی"و"فی ظلال"،و"المیزان"با تفاوتهای مختصری نقل کرده اند.

باید توجه داشت که"فتنه"و آزمایش،گاه آزمون خیر است و گاه آزمون شر،و در اینجا می تواند آزمون خیر باشد به این معنی که خدا می خواهد پیامبرش را بیازماید که به هنگام اشتغال به خطبه آنهم بر فراز منبر آیا ممکن است از حال این دو فرزند که جگر گوشه های زهرا ع هستند و هر کدام در آینده مقام والایی خواهند داشت غافل گردد،یا ابهت و شکوه خطبه مانع از ابراز عاطفه و محبت نخواهد گشت،و گرنه مسلم است که پیامبر ص از یاد خدا و انجام مسئولیت سنگین تبلیغ و هدایت به خاطر محبت فرزندان هرگز غافل نمی شد.

و به هر حال این عمل پیامبر ص هشداری بود به همه مسلمانان تا موقعیت این دو فرزند علی ع و فاطمه ع را بشناسند.

لذا در حدیثی که در منابع معروف اهل سنت نقل شده می خوانیم که"براء ابن عازب"(صحابی معروف)می گوید:

رأیت الحسن بن علی علی عاتق النبی صلی اللّه علیه و آله و هو یقول:اللهم انی احبه فاحبه: "حسن بن علی را بر شانه پیامبر ص دیدم در حالی که می فرمود:"خدایا من او را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار" (۱).

در روایات دیگر آمده که گاه حسین ع می آمد و به هنگام سجده بر دوش پیامبر ص می رفت و حضرت مانع او نمی شد (۲)!و اینها همه بیانگر عظمت مقام این دو امام بزرگ است.

***

۱- ۱) "صحیح مسلم"جلد ۴ صفحه ۱۸۸۳(باب فضائل الحسن و الحسین علیهما السلام حدیث ۵۸).
۲- ۲) "بحار"جلد ۴۳ صفحه ۲۹۶ حدیث ۵۷.

در آیـه بعـد به عنـوان نـتیجه گیری می فرمایـد،"اکنـون که چنین است تقـوای الهی پیشه کنیـد آن قـدر که در تـوان داریـد،و فرمانهـای او را بشـنوید و اطـاعت کنیـد،و در راه او انفـاق نمائیـد که برای شـما بهتر است"(فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ).

نخست دسـتور به اجتناب از گناهان می دهـد(چرا که تقوا بیشتر ناظر به پرهیز از گناه است)و سـپس دسـتور به اطاعت فرمان و شنیـدنی که مقـدمه این اطاعت است و از میان طاعات بخصوص روی مساله انفاق که از مهمترین آزمایشـهای الهی است تکیه می کند و سرانجام هم می گوید سود تمام اینها عائد خود شما می شود.

بعضـی از مفسـران"خیرا"را به معنی"مال"تفسیر کرده اند که وسیله نیل به کارهای مثبت است همانگونه که در آیه وصیت نیز به همین معنی آمده است: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوٰالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ :"بر شما مقرر شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذاشته وصیت به طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند"(بقره-۱۸۰).

جمعی نیز خیر را بـه معنی گسـترده ای تفســیر کرده،و آن را قیـد"انفـاق" ندانسـته،بلکـه بـه کـل آیـه مربـوط می داننـد و می گویند:منظور این است اطاعت تمام این اوامر به سود شما است،(این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد) (۱).

ذکر این نکته نیز لازم است که دسـتور به تقوا به مقـدار توانایی هیـچ منافاتی با آیه ۱۰۲ سوره آل عمران نـدارد که می گوید: اِتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ :"آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است از خدا بپرهیزید"بلکه این

---

۱ - ۱) بنـا بر ایـن تفسـیر اول"خیرا"مفعـول"انفقـوا"است،و بنـا بر تقسـیم دوم خـبر است برای فعـل مقـدری و در تقـدیر چنین است"یکن خیرا لکم".

هر دو مکمل یکدیگرند،چرا که در یک جا می گوید:"تا آنجا که در توان دارید تقوا پیشه کنید"و در جای دیگر می گوید:"حق تقوا را اداء کنید" مسلم است ادا کردن حق تقوا به مقدار قدرت و توانایی انسان است،زیرا تکلیف ما لا یطاق معنی ندارد،هدف این است که انسان آخرین کوشش خود را در این طریق به کار گیرد.

بنا بر این کسانی که آیه مورد بحث را ناسخ آیه سوره آل عمران دانسته اند در اشتباهند.

و در پایان آیه به عنوان تاکیدی بر مساله انفاق می فرماید:و آنها که از بخل و حرص خویش مصون بمانند رستگار و پیروزند" (وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

"شح"به معنی بخل توأم با حرص است،و می دانیم این دو صفت رذیله از بزرگترین موانع رستگاری انسان،و بزرگترین سد راه انفاق و کارهای خیر است،اگر انسان دست به دامن لطف الهی زند و با تمام وجودش از او تقاضا کند و در خودسازی و تهذیب نفس بکوشد و از این دو رذیله نجات یابد سعادت خود را تضمین کرده است.

گرچه در بعضی از روایات از امام صادق ع آمده است:

من ادی الزکاه فقد وقی شح نفسه :"کسی که زکات را بپردازد از بخل و حرص رهایی یافته" (1)ولی روشن است که این یکی از مصداقهای زنده ترک بخل و حرص است،نه تمام مفهوم آن.

در حدیث دیگری می خوانیم که امام صادق ع از شب تا صبح طواف خانه خدا بجا می آورد و پیوسته می فرمود:

اللهم قنی شح نفسی :"خداوندا!مرا

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۰۱.

از حرص و بخل خودم نگاهدار"یکی از یارانش عرض می کند:فدایت شوم، امشب نشـنیدم غیر از این دعا،دعای دیگری کنی فرمود:چه چیز از بخل و حرص نفس مهمتر است در حالی که خداونـد می فرمایـد: وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱).

*** سپس برای تشویق به انفاق و جلوگیری از بخل و شح نفس می فرماید:

"اگر شـما به خدا،قرض الحسـنه دهید،آن را برای شـما مضاعف می سازد،و شما را مشمول آمرزش خویش می گرداند،و خدا شکرگزار و بردبار است) (إِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً یُضٰاعِفْهُ لَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّٰهُ شَکُورٌ حَلِیمٌ).

چه تعبیر عجیبی که بارها در قرآن مجیـد در مورد"انفاق فی سبیل اللّٰه" تکرار شده،خدایی که آفریننده اصل و فرع وجود ما،و بخشـنده تمـام نعمتهـا، و مالـک اصـلی همه ملکهـا است،از ما وام می طلبـد!و در برابر آن وعـده"اجر مضاعف"و آمرزش می دهد،و نیز از ما تشـکر می کند،لطف و محبت بالاتر از این تصور نمی شود،و بزرگواری و رحمت فراتر از این ممکن نیست،ما چه هستیم و چه داریم که به او وام دهیم؟و تـازه چرا اینهمه پـاداش عظیم بگیریم؟! اینهـا همه نشانه اهمیت مساله انفاق از یک سو و لطف بی پایان خـدا در باره بنـدگان از سوی دیگر نیست؟ "قرض"در اصل به معنی قطع کردن و بریـدن است،و چون با واژه "حسن"همراه شود،اشاره به جدا کردن مال از خویشتن و دادن آن در راه خیر است.

"یضاعفه"از ماده"ضعف"(بر وزن شعر)چنان که قبلا هم گفته ایم،

ص:۲۱۱

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۴۶.

تنها به معنی دو برابر نیست،بلکه چندین برابر را نیز شامل می شود که در مورد "انفاق"تا هفتصد برابر،و بیش از آن،در قرآن آمده است!(بقره-۲۶۱).

ضمنا جمله" یَغْفِرْ لَکُمْ "دلیل بر این است که انفاق،یکی از عوامل آمرزش گناه است.

تعبیر به"شکور"که یکی از اوصاف خدا است،دلیل بر این است که خداوند از بندگانش به وسیله پاداشهای عظیم تشکر می کند،و"حلیم"بودن او اشاره به مساله آمرزش گناهان،و عدم تعجیل در عقوبت بندگان است.

*** و بالآخره در آخرین آیه می فرماید:"او آگاه از پنهان و آشکار است و قدرتمند و حکیم است"(عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

از اعمال بندگان مخصوصا انفاقهای آنها،در نهان و آشکار،با خبر است، و اگر از آنها تقاضای وامی می کند،نه به خاطر نیاز و عدم قدرت است بلکه به خاطر کمال لطف و محبت است،و اگر این همه پاداش در برابر انفاقها به آنها وعده می دهد،این نیز مقتضای حکمت او است.

و به این ترتیب اوصاف پنجگانه خداوند که در این آیه و آیه قبل به آن اشاره شده،همگی نوعی ارتباط با مساله انفاق در راه او دارد،ولی توجه به این صفات پنجگانه خداوند علاوه بر مساله تشویق به انفاق،انسان را در مساله اطاعت پروردگار به طور کلی و خودداری از هر گونه گناه مصمم تر می کند و به او قوت قلب و نیروی اراده و روح تقوا می بخشد.

***

نکته:

یک حدیث پر معنی

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است:

ما من مولود یولد الا فی شبابیک رأسه مکتوب خمس آیات من سوره التغابن :"هیچ نوزادی متولد نمی شود مگر اینکه در مشبکهای سرش پنج آیه از سوره تغابن نوشته شده"! (۱)ممکن است منظور همین پنج آیه آخر سوره باشد که در مورد اموال و اولاد سخن می گوید،و نوشته شدن این پنج آیه در شبکه های سر اشاره به حتمی بودن این مساله است،یعنی محتوای این آیات در باره همه فرزندان آدم بدون استثناء صادق است.

تعبیر به"شبابیک"جمع "شباک"بر وزن(خفاش)به معنی(مشبک) ممکن است اشاره به استخوانهای سر باشد که قطعات آن درهم فرورفته و یا اشاره به شبکه های مغزی است، و در هر حال دلیل بر وجود این روحیات در انسانها است.

***خداوندا!ما را در این آزمون بزرگ به اموال،اولاد،و همسر یاری فرما.

پروردگارا!ما را از بخل و حرص و شح نفس دور دار که هر کس را از آن دور داری اهل نجات و رستگاری است.

ص :۲۱۳

۱- ۱) "روح البیان"جلد ۱۰ صفحه ۲۴.

بارالها!در روز قیامت روزی که غبن و زیان بندگان گنهکار ظاهر می شود ما را در کنف لطفت از این "تغابن" برکنار فرما آمین یا رب العالمین.

***پایان سوره تغابن ۲۲ رمضان المبارک ۱۴۰۶

(۶۵) سوره طلاق این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۲ آیه است

اشاره

ص: ۲۱۵

محتوای سوره طلاق

مهمترین مساله که در این سوره مطرح است-چنان که از نامش پیدا است- مساله"طلاق"و احکام و خصوصیات،و پیامدهای آن است،سپس بحثهایی از مبدء و معاد و نبوت پیامبر و بشارت و انذار به دنبال آن آمده است.

از این رو می توان محتوای این سوره را به دو بخش عمده تقسیم کرد:

بخش اول هفت آیه نخستین سوره است که پیرامون طلاق و مسائل مربوط به آن سخن می گوید،و به قدری جزئیات این مساله را در عباراتی کوتاه و پر معنی به طور دقیق و ظریف مطرح ساخته که انسان با ملاحظه آن خود را کاملا مستغنی می بیند.

بخش دوم که در حقیقت انگیزه اجرای بخش اول است از عظمت خداوند، و عظمت مقام رسول او،و پاداش صالحان،و مجازات بدکاران،بحث می کند، و مجموعه منسجمی را برای ضمانت اجرای این مساله مهم اجتماعی ارائه می دهد، ضمنا این سوره نام دیگری نیز دارد و آن سوره"نساء قصری"(بر وزن و معنی صغری)در مقابل سوره معروف نساء است که"نساء کبری"می باشد.

***

ص :217

فضیلت تلاوت سوره

در حـدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است من قرأ سوره الطلاق مات علی سـنه رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله :"هر کس سوره طلاق را بخواند (و آن را در برنامه های زندگی خود به کار بندد)بر سنت پیامبر از دنیا می رود" ۱. ***

ص :۲۱۸

[سوره الطلاق (۶۵): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا اَلْعِدَّةَ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ رَبَّكُمْ لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاٰ يَخْرُجْنَ إِلاّٰ أَنْ يَأْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اَللّٰهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لاٰ تَدْرِي لَعَلَّ اَللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً (۱)

ترجمه:

۱-ای پیامبر!هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید در زمان عده طلاق گوئید(زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند)و حساب عده را نگه دارید،و از خدایی که پروردگار شما است بپرهیزید،نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید،و نه آنها(در دوران عده)بیرون روند،مگر اینکه کار زشت آشکاری انجام دهند،این حدود الهی است،و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده،تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این،وضع تازه(و وسیله اصلاحی)فراهم کند.

ص: ۲۱۹

تفسیر:

شرایط طلاق و جدایی

گفتیم مهمترین بحث این سوره همان بحث طلاق است که از نخستین آیه آن شروع می شود،روی سخن را به پیامبر اسلام ص به عنوان پیشوای بزرگ مسلمانان کرده سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع بیان می کند و می فرماید:

ای پیامبر هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید آنها را در زمان عده طلاق دهید"!(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ).

این نخستین حکم از احکام پنجگانه ای است که در این آیه آمده است، و چنان که مفسران از آن استفاده کرده اند منظور این است که صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهیانه پاک شده،و با همسرش نزدیکی نکرده باشد، زیرا طبق آیه ۲۲۸ سوره بقره عده طلاق باید به مقدار" ثَلاثَةَ قُرُوءٍ "(سه بار پاک شدن)بوده باشد، و در اینجا تاکید می کند که طلاق باید با آغاز عده همراه گردد،و این تنها در صورتی ممکن است که طلاق در حال پاکی بدون آمیزش تحقق یابد چه اینکه اگر طلاق در حال حیض واقع شود آغاز زمان عده از آغاز طلاق جدا می شود و شروع عده بعد از پاک شدن خواهد بود.

و همچنین اگر در حال طهارتی باشد که با همسرش نزدیکی کرده باز جدایی مسلم است زیرا چنین پاکی به خاطر آمیزش دلیلی بر نبودن نطفه در رحم نیست (دقت کنید).

به هر حال این نخستین شرط طلاق است.

در روایات متعددی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است که"هر گاه کسی همسرش را در عادت ماهیانه طلاق دهد باید اعتناء به آن طلاق نکند،و باز

گردد تا زن پاک شود سپس اگر می خواهد او را طلاق دهد اقدام کند" (۱).

همین معنی در روایات اهل بیت ع نیز به طور مکرر آمده،حتی به عنوان تفسیر آیه ذکر شده است (۲).

سپس به دومین حکم که مساله نگهداشتن حساب عده است پرداخته می فرماید:"حساب عده را نگه دارید"(وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ).

دقیقا ملاحظه کنید که سه بار زن،ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند،هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت،و وارد عادت ماهیانه سوم شد،ایام عده سر آمده و پایان یافته است.

اگر در این امر دقت نشود ممکن است،دوران عده بیش از مقدار لازم محسوب گردد،و ضرر و زیانی متوجه زن شود،چرا که او را از ازدواج مجدد بازمی دارد،و اگر کمتر باشد،هدف اصلی از عده که حفظ حریم ازدواج اول، و مساله عدم انعقاد نطفه است رعایت نشده.

"احصوا"از ماده"احصاء"به معنی شمارش است و در اصل از"حصی" به معنی ریگ گرفته شده،زیرا بسیاری از مردم در زمانهای قدیم که به خواندن و نوشتن آشنا نبودند،حساب موضوعات مختلف را با ریگها نگه می داشتند.

قابل توجه اینکه:مخاطب به نگهداری حساب عده،مردان هستند،این به خاطر آن است که مساله"حق نفقه و مسکن"بر عهده آنها است،و همچنین "حق رجوع"نیز از آن آنان است،و گرنه زنان نیز موظفند که برای روشن شدن تکلیفشان حساب عده را دقیقا نگه دارند.

بعد از این دستور،همه مردم را به تقوی و پرهیزگاری دعوت کرده

۱- ۱) این روایات در کتاب"الطلاق"از صحیح مسلم جلد ۲ صفحه ۱۹۰۳ به بعد آمده است.

۲- ۲) "وسائل الشیعه"جلد ۱۵ صفحه ۳۴۸"باب کیفیت طلاق العده".

می فرماید:"از خدایی که پروردگار شما است بپرهیزید"(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّکُمْ) او پروردگار و مربی شما است،و دستوراتش،ضامن سعادت شما می باشد، بنا بر این فرمانهای او را به کار بندید و از عصیان و نافرمانیش بپرهیزید،مخصوصا در امر طلاق و نگهداری حساب عده دقت به خرج دهید.

بعد به"سومین"و"چهارمین"که یکی مربوط به شوهران است و دیگری مربوط به زنان،می فرماید:"شما آنها را از خانه هایشان،خارج نسازید، و آنها نیز از خانه ها در دوران عده خارج نشوند"(لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لاٰ یَخْرُجْنَ).

گرچه بسیاری از بیخبران،این حکم اسلامی را به هنگام طلاق اصلا اجرا نمی کنند،و به محض جاری شدن صیغه طلاق،هم مرد به خود اجازه می دهد که زن را بیرون کند،و هم زن خود را آزاد می پندارد که از خانه شوهر خارج شود و به خانه بستگان بازگردد،ولی این حکم اسلامی فلسفه بسیار مهمی دارد،زیرا علاوه بر حفظ احترام زن،غالبا زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق،و تحکیم پیوند زناشویی،فراهم می سازد.

پشت پا زدن به این حکم مهم اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است سبب می شود که بسیاری از طلاقها به جدایی دائم منتهی شود،در حالی که اگر این حکم اجرا می شد،غالبا به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می گشت.

ولی از آنجا که گاهی شرائطی فراهم می شود که نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت فرسا است،به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثناء اضافه کرده،می گوید:"مگر اینکه آنها کار زشت آشکاری را انجام دهند"(إِلاّٰ أَنْ یَأْتِینَ بِفٰاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ).

مثلا آن قدر،ناسازگاری،بد خلقی،و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل،باعث مشکلات بیشتر گردد.

این معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده است دیده می شود (۱).

البته منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست،زیرا در مفهوم کلمه "فاحشه"کار زشت مهم افتاده است،بخصوص اینکه با وصف"مبینه"نیز توصیف شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فاحشه"عمل منافی با عفت"است و در روایتی از امام صادق ع نیز نقل شده،و منظور از خارج ساختن در این صورت بیرون بردن برای اجرای حد و سپس بازگشت به خانه است.

جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

و باز به دنبال بیان این احکام به عنوان تاکید می افزاید:"این حدود و مرزهای الهی است،هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده" (وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

چرا که این قوانین و مقررات الهی ضامن مصالح خود مکلفین است، و تجاوز از آن خواه از ناحیه مرد باشد یا زن لطمه به سعادت خود آنان می زند.

و در پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عده،و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی،می فرماید:"تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این ماجرا وضع تازه و وسیله اصلاحی فراهم سازد"(لا تَدْرِی لَعَلَّ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْراً).

با گذشتن زمان،طوفان خشم و غضب که غالبا موجب تصمیمهای ناگهانی در امر طلاق و جدایی می شود فرو می نشیند،و حضور دائمی زن در خانه در کنار مرد در مدت عده،و یادآوری عواقب شوم طلاق،مخصوصا در آنجا که پای فرزندانی در کار است،و اظهار محبت هر یک نسبت به دیگری،زمینه ساز رجوع

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۵۰ و ۳۵۱ حدیث ۱۹،۱۸،۱۷ و ۲۰.

می گردد،و ابرهای تیره و تار دشمنی و کدورت را غالبا از آسمان زندگی آنها دور می سازد.

جالب اینکه در حدیثی از امام باقرع می خوانیم:

المطلقه تکتحل و تختضب و تطیب و تلبس ما شاءت من الثیاب،لان اللّه عز و جل یقول لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً لعلها ان تقع فی نفسه فیراجعها.

"زن مطلقه در دوران عده اش می تواند آرایش کند،سرمه در چشم نماید، و موهای خود را رنگین،و خود را معطر،و هر لباسی که مورد علاقه او است بپوشد،زیرا خداوند می فرماید:شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه ای فراهم سازد،و ممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده و مرد رجوع کند" (۱)! همانگونه که گفتیم تصمیم بر جدایی و طلاق غالبا تحت تاثیر هیجانهای زودگذر است که با گذشت زمان و معاشرت مستمر مرد و زن در یک مدت نسبتا طولانی(مدت عده)و اندیشه در پایان کار،صحنه به کلی دگرگون می شود، و بسیاری از جداییها به آشتی منتهی می گردد اما به شرط اینکه دستورهای اسلامی فوق یعنی ماندن زن در مدت عده در خانه همسر سابق دقیقا اجرا شود.

به خواست خدا بعدا خواهیم گفت که همه اینها مربوط به"طلاق رجعی"است ***

نکته ها:

اشاره

۱-طلاق منفورترین حلالها

بدون شک،قرارداد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد،چرا که گاه عللی پیش می آید که زندگی مشترک زن و مرد را

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۵۲ حدیث ۲۴.

بـا هم غیر ممکن،یـا طـاقت فرسا و مملو از مفاسـد می کنـد،و اگر اصـرار داشـته باشـیم که این قرارداد تا ابـد بمانـد،سرچشـمه مشـکلات زیـادی می گردد،لـذا اسـلام بـا اصـل طلاـق موافقت کرده است،و هم اکنون نتیجه ممنوع بودن کامـل طلاـق را در جوامع مسـیحی،ملاحظه می کنیم که چگونه زنان و مردان زیادی هستند که به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح ع طلاق را ممنوع می شـمرند و قانونا همسر یکدیگرند،ولی در عمل جدا از یکدیگر زندگی کرده،و حتی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب کرده اند! بنا بر این اصل مساله طلاق یک ضرورت است،اما ضرورتی که باید به حد اقل ممکن تقلیل یابد، و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است کسی سراغ آن نرود.

به همین دلیل در روایات اسـلامی،شدیدا از طلاق مذمت گردیده،و به عنوان مبغوضترین حلالها،از آن یاد شده است،چنان که در روایتی از پیامبر ص می خوانیم:

ما من شـیء ابغض الی اللّه عز و جل من بیت یخرب فی الاسـلام بالفرقه یعنی الطلاق :"هیچ عمل منفورتر،نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه ای در اسلام با جدایی(یعنی طلاق)ویران گردد" (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

ما من شیء مما احله اللّه ابغض الیه من الطلاق :"چیزی از امور حلال،در پیشگاه خدا مبغوضتر از طلاق نیست" (۲).

باز در حدیث دیگری از رسول اکرم ص آمده است که فرمود:

تزوجوا و لاـ تطلقوا،فـان الطلاق یهتز منه العرش! :"ازدواج کنیـد و طلاق ندهیـد که طلاق عرش خـدا را به لرزه درمی آورد"! (۳)

ص :۲۲۵

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد ۱۵ صفحه ۲۶۶(حدیث ۱).

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۵.

۳- ۳) "وسائل الشیعه"جلد ۱۵ صفحه ۲۶۸(حدیث ۷).

چرا چنین نباشد،در حالی که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها، زنان و مردان و مخصوصا فرزندان به وجود می آورد،که آن را عمدتا در سه قسمت می توان خلاصه کرد:

۱-مشکلات عاطفی-بدون شک مرد و زنی که سالها یا ماهها با یکدیگر زندگی کرده اند،سپس از هم جدا می شوند،و از نظر عاطفی جریحه دار خواهند شد،و در ازدواج آینده خاطره ازدواج گذشته،دائما آنها را نگران می دارد،و حتی به همسر آینده با یک نوع بدبینی و سوء ظن می نگرند،آثار زیانبار این امر بر کسی مخفی نیست،و لذا بسیار دیده شده که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می پوشند.

۲-مشکلات اجتماعی-بسیاری از زنان بعد از طلاق شانس زیادی برای ازدواج مجدد،آن هم به طور شایسته و دلخواه،ندارند،و از این نظر گرفتار خسران شدید می شوند،و حتی مردان نیز بعد از طلاق دادن همسر خود،شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود،مخصوصا اگر پای فرزندانی در میان باشد، لذا غالبا ناچار می شوند،تن به ازدواجی در دهند که نظر واقع آنها را تامین نمی کند،و از این نظر تا پایان عمر رنج می برند.

۳-مشکلات فرزندان که از همه اینها مهمتر است،کمتر دیده شده است که نامادریها همچون مادر،دلسوز و مهربان باشند،و بتوانند خلاء عاطفی فرزندانی را که از آغوش پر مهر مادر بریده شده اند پر کنند،همانگونه که اگر زن سابق فرزند را با خود ببرد،در مورد ناپدری نیز این صادق است،البته هستند زنان و مردانی که نسبت به غیر فرزندان خود،پر محبت و وفا دارند،ولی مسلما تعداد آنها کم است،و به همین دلیل،فرزندان بعد از طلاق،گرفتار بزرگترین زیان و خسران می شوند،و شاید غالب آنها،سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می دهند.

ص :۲۲۶

و این ضایعه ای است نه تنها برای هر خانواده بلکه برای کل جامعه، چرا که چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر،محروم می شوند گاه به صورت افرادی خطرناك درمی آیند،که بدون توجه تحت تاثیر روح انتقام جویی قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می گیرند.

اگر اسلام این همه در باره طلاق سختگیری کرده،دلیلش همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است.

و نیز به همین دلیل قرآن مجید صریحا دستور می دهد که هر گاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود بستگان دو طرف در اصلاح آن دو بکوشند،و از طریق تشکیل "محکمه صلح خانوادگی"از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع، یا به مساله طلاق و جدایی،مانع شوند.

(شرح محکمه صلح را در جلد سوم صفحه ۳۷۵ به بعد ذیل آیه ۳۵ سوره نساء داده ایم).

و باز به همین دلیل آنچه به خوشبینی زن و مرد،و تحکیم پایه های علائق خانوادگی،کمک کند،از نظر اسلام مطلوب،و آنچه آن را متزلزل سازد مبغوض و منفور است.

***

۲-انگیزه طلاق

طلاق مانند هر پدیده دیگری اجتماعی دارای ریشه های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن جلوگیری از بروز چنین حادثه ای مشکل است،و لذا قبل از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه های آن را در جامعه بخشکانیم،این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهمترین آنها است:

الف-توقعات نامحدود زن یا مرد یکی از مهمترین عوامل جدایی است، و اگر هر کدام دامنه توقع خویش را محدود سازند،و از عالم رؤیاها و پندارها بیرون آیند،و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند،و در حدودی که ممکن است توقع داشته باشند،جلوی بسیاری از طلاقها گرفته خواهد شد.

ب-حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده ها عامل مهم دیگری است که مخصوصا زنان را در یک حالت نارضایی دائم نگه می دارد، و با انواع بهانه گیریها راه طلاق و جدایی را صاف می کند.

ج-دخالتهای بیجای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر،و مخصوصا در اختلافات آنها،عامل مهم دیگری محسوب می شود.

تجربه نشان داده است که اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر آنها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا از آن دامن به آتش این اختلاف نزنند چیزی نمی گذرد که خاموش می شود،ولی دخالت کسان دو طرف که غالبا با تعصب و محبتهای ناروا همراه است کار را روز به روز مشکلتر و پیچیده تر می سازد.

البته این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند، بلکه منظور این است که آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند،ولی هر گاه اختلاف به صورت کلی و ریشه دار درآمد با توجه به مصلحت طرفین،و اجتناب و پرهیز از هر گونه موضع گیری یک جانبه و تعصب آمیز دخالت کنند،و مقدمات صلحشان را فراهم سازند.

د-بی اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر،مخصوصا آنچه به مسائل عاطفی و جنسی برمی گردد،مثلا هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد،همچنین هر زن نیز چنین انتظاری از شوهرش دارد،ولی این از اموری است که غالبا حاضر به اظهار آن نیستند،اینجا است که بی اعتنایی طرف

مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزیین لازم،و ژولیده و کثیف بودن،همسر او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند،مخصوصا اگر در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند و آنها بی اعتنا از کنار این مساله بگذرند.

لذا در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده،چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

لا ینبغی للمرأه ان تعطل نفسها :

"سزاوار نیست که زن خود را بدون زینت و آرایش برای شوهرش بماند (۱)و در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که فرمود:

و لقد خرجن نساء من العفاف الی الفجور ما اخرجهن الا قله تهیئه ازواجهن! زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جز این نداشت که مردان آنها به خودشان نمی رسیدند" (۲)! ه-عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز یکی از عوامل مهم طلاق است،و این مساله ای است که باید قبل از اختیار همسر دقیقا مورد توجه قرار گیرد که آن دو علاوه بر اینکه"کفو شرعی"یعنی مسلمان باشند،"کفو فرعی"نیز باشند،یعنی تنها تناسبهای لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود،در غیر این صورت باید از بهم خوردن چنین ازدواجهایی تعجب نکرد.

***

۳-فلسفه نگهداشتن عده

بدون شک"عده"دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است:نخست مساله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری،و دیگر وجود وسیله ای برای بازگشت به

۱- ۱ و ۲) "مکارم الاخلاق"صفحه ۱۰۷ و ۹۱.

-۲

زنـدگی اول،و از بین بردن عوامـل جـدایی است که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شـده بود،بخصوص اینکه اسـلام روی این مساله تاکیـد می کنـد که زنان در دوران عده باید در خانه مرد بمانند،و طبعا یک معاشـرت دائمی چندماهه خواهند داشت که به آنها مجال می دهد مساله جدایی را دور از هیجانات زودگذر مجددا مورد بررسی قرار دهند.

مخصوصا در مورد طلاق رجعی (۱)که بازگشت به زوجیت نیازی به هیچگونه تشـریفات ندارد،و هر کار و یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشـد رجوع محسوب می شود،حتی اگر دست بر بـدن زن یا شـهوت و یا بـدون شـهوت بگـذارد هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد رجوع محسوب می شود.

به این ترتیب اگر این مـدت با شـرائطی که در بالا گفتیم بگذرد و آن دو با هم آشتی نکنند معلوم می شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک ندارند مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

در این زمینه شرح دیگری در جلد دوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره داده ایم، ***

۱- ۱) منظور از "طلاـق رجعی "طلاقی است که برای اولین و یا دومین بار صورت می گیرد،و تصـمیم بر جـدایی از ناحیه مرد است به طوری که زن نه مهر خود را بذل می کند نه مال دیگر را!.

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۲ تا ۳]

اشاره

فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقِیمُوا اَلشَّهادَهَ لِلّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مَنْ یَتَّقِ اَللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۲) وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اَللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اَللّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اَللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً (۳)

ترجمه:

۲-و هنگامی که عده آنها سرآمد یا آنها را به طرز شایسته ای نگهدارید،و یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید،و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید،و شهادت را برای خدا برپا دارید،این چیزی است که افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند به آن اندرز داده می شوند،و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند.

۳-و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد،و هر کس بر خداوند توکل کند کفایت امرش را می کند،خداوند فرمان خود را به انجام می رساند،و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است

ص: ۲۳۱

تفسیر:

یا سازش یا جدایی خداپسندانه

در ادامه بحثهای مربوط به"طلاق"که در آیات پیشین آمده،در نخستین آیه مورد بحث به چند حکم دیگر اشاره می کند،نخست می فرماید:

"هنگامی که مدت عده آنها سرآمد باید آنها را به طرز شایسته ای-از طریق رجوع-نگاهدارید،یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید".

(فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فٰارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

مراد به"بلوغ اجل"(رسیدن به پایان مدت)این نیست که مدت عده به طور کامل پایان گیرد،بلکه منظور رسیدن به اواخر مدت است،و گرنه رجوع کردن بعد از پایان عده جایز نیست،مگر اینکه نگهداری آنها از طریق صیغه عقد جدید صورت گیرد،ولی این معنی از مفهوم آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال،در این آیه،یکی از مهمترین و حساب شده ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشویی،مطرح،و آن اینکه زن و مرد یا باید به طور شایسته با هم زندگی کنند،و یا به طور شایسته از هم جدا شوند.همانگونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد،جدایی نیز باید خالی از هر گونه جار و جنجال و دعوی و نزاع و بدگویی و ناسزا و اجحاف و تضییع حقوق بوده باشد این مهم است که همانگونه که پیوندها با صلح و صفا انجام گیرد جداییها نیز توأم با تفاهم باشد،چرا که ممکن است در آینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک شوند،ولی بدرفتاریهای هنگام جدایی چنان جو فکری آنها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آنها می بندد،و به فرض بخواهند مجددا با هم ازدواج کنند زمینه فکری

و عـاطفی منـاسب ندارنـد،از سـوی دیگر بالآـخره هر دو مسـلمانند و متعلق به یـک جـامعه،و جـدایی توأم بـا مخاصـمه و امور ناشایست نه تنها در خود آنها اثر می گذارد که در فامیل دو طرف هم اثرات زیانباری دارد،و گاه زمینه همکاریهای آنها را در آینده به کلی بر باد می دهد.

راستی چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشویی،بلکه در هر گونه دوستی و برنامه مشترک،انسان تا آنجا که می تواند به همکاری شایسـته ادامه دهد و هر گاه نتوانست به طرز شایسـته جدا شود که"جدایی شایسـته"نیز خود نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است! از آنچه که گفتیم معلوم شـد که"امساک به معروف"و"جدایی به معروف" معنی وسـیعی دارد که هر گونه شرائط واجب و مسـتحبّ و برنامه های اخلاقی را دربر می گیرد و مجموعه ای از آداب اسـلامی و اخلاقی را در ذهن مجسـم می کند.سـپس به دومین حکم اشـاره کرده می افزایـد:هنگـام طلاـق و جـدایی،دو مرد عادل از خودتان(از مسـلمانان)را شاهد بگیرید(وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ).

تا اگر در آینده اختلافی روی دهد،هیچیک از طرفین،نتوانند واقعیتها را انکار کنند.

بعضـی از مفسـران،احتمـال داده انـد که شاهـد گرفتن،هم در مـورد طلاـق است و هم در مورد رجوع، ولی از آنجـا که شـاهد گرفتن به هنگـام رجوع،بلکه به هنگـام تزویـج،قطعـا واجب نیست،بنا بر این اگر فرضا آیه فوق رجوع را هم شامل شود،در این مورد یک دستور مستحبّ است.

و در سومین دستور،وظیفه شهود را چنین بیان می کند:"شهادت را برای خدا برپا دارید"(وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ).

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف،مانع شهادت به حق باشد،باید

ص :۲۳۳

جز خـدا و اقامه حق انگیزه دیگری در آن راه نیابـد،درست است که شـهود بایـد عادل باشـند،ولی با وجود عـدالت،نیز صدور گناه محال نیست،به همین دلیل به آنها هشـدار می دهـد که مراقب خویش باشـند و آگاهانه یا ناآگاهانه از مسـیر حق منحرف نشوند.

ضمنا تعبیر به" ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ "دلیل بر این است که دو شاهد باید "مسلمان"و"عادل"و"مرد"باشند.

و در پایان آیه به عنوان تاکید در باره تمام احکام گذشته می افزاید:

"تنها کسانی که ایمان به خـدا و روز قیامت دارنـد از این وعظ و اندرز نتیجه می گیرند"(ذٰلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کٰانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ).

بعضـی ذلکم را تنها اشاره به مساله توجه به خـدا و رعایت عـدالت از ناحیه شـهود دانسـته اند،ولی ظاهر این است که این تعبیر معنی وسیعی دارد و تمام احکام گذشته را در مورد طلاق دربر می گیرد.

به هر صورت این تعبیر دلیل بر اهمیت فوق العاده این احکام است به گونه ای که اگر کسی آنها را رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد گویی ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

و از آنجا که گاهی مسائل مربوط به معیشت و زندگی آینده و یا گرفتاریهای دیگر خانوادگی سـبب می شود که دو همسـر به هنگام طلاق یا رجوع،و یا دو شاهـد به هنگام شـهادت دادن از جاده حق و عـدالت منحرف شوند در پایان آیه می فرماید:"هر کس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می دهد و مشکلات زندگی او را حل می کند" (وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً).

***

و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد"(وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبُ).

"و هر کس بر خداوند توکل کند و کار خود را به او واگذارد خدا کفایت امرش می کند"(وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ).

"چرا که خداوند قادر مطلق،فرمانش در همه چیز نافذ است و هر کاری را اراده کند به انجام می رساند" (إِنَّ اللّٰهَ بٰالِغُ أَمْرِهِ).

"ولی خداوند برای هر کار و هر چیز اندازه و حسابی قرار داده است".
(قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً).

به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می دهد که از مشکلات حق نهراسند،و مجری عدالت باشند،و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند چرا که خداوند تضمین کرده که مشکل پرهیزکاران را بگشاید و آنها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند روزی دهد.

خداوند ضمانت کرده که هر کس توکل کند درنمی ماند،و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است.

درست است که این آیات در مورد طلاق و احکام مربوط به آن نازل شده، ولی محتوای گسترده ای دارد که سایر موارد را نیز شامل می شود و وعده امید بخشی است از سوی خداوند به همه پرهیزکاران و توکل کنندگان که سرانجام لطف الهی آنها را می گیرد،و از پیچ و خم مشکلات عبور می دهد،و به افق تابناک سعادت رهنمون می گردد سختی های معیشت را برطرف می سازد،و ابرهای تیره و تار مشکلات را از آسمان زندگی آنها کنار می زند.

جمله" قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً "اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریح و تکوین است یعنی این دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده همه طبق حساب و اندازه گیری دقیق و حکیمانه ای است،

ص :۲۳۵

همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مساله زناشویی و چه در غیر آن رخ می دهد هر کدام اندازه و حساب و مصلحت و پایانی دارد،نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند،و زبان به شکوه بگشایند،و یا برای حل مشکلات به بی تقوائیها توسل جویند،بلکه باید با نیروی تقوا و خویشتنداری به جنگ آنها بروند و حل نهایی را از خدا بخواهند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-تقوی و نجات از مشکلات

آیات فوق از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می بخشد،پرده های یاس و نومیدی را می درد،شعاعهای حیاتبخش امید را به قلب می تاباند،و به تمام افراد پرهیزگار با تقوا وعده نجات و حل مشکلات می دهد.

در حدیثی از ابو ذر غفاری نقل شده که پیامبر ص فرمود:

انی لا-علم آیه لو اخذ بها الناس لکفتهم: وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً... فما زال یقولها و یعیدها :"من آیه ای را می شناسم که اگر تمام انسانها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلات آنها کافی است،پس آیه" وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ "را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد" (۱).

در حدیث دیگری از رسول خدا ص نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود:

من شبهات الدنیا و من غمرات الموت و شدائد یوم القیامه:

"خداوندا پرهیزکاران را از شبهات دنیا و حالات سخت مرگ و شدائد

ص :۲۳۶

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۰۶.

روز قیامت رهایی می بخشد"! (۱)این تعبیر دلیل بر این است که گشایش امور برای اهل تقوا منحصر به دنیا نیست،بلکه قیامت را نیز شامل می شود.

و در حدیث دیگری از همان حضرت ص آمده است:

من اکثر الاستغفار جعله اللّٰه له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا:

"هر کس بسیار استغفار کند(و لوح دل را از زنگار گناه بشوید)خدا برای او از هر اندوهی گشایشی،و از هر تنگنایی راه نجاتی قرار می دهد" (۲).

جمعی از مفسران گفته اند:که نخستین آیه فوق،در باره"عوف بن مالک" نازل شده که از یاران پیامبر ص بود،دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند، او به محضر پیامبر ص آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد، فرمود:تقوای را پیشه کن و شکیبا باش و بسیار ذکر لا حول و لا قوه الا باللّٰه را بگو،او این کار را انجام داد،ناگهان در حالی که در خانه اش نشسته بوده فرزندش از در،درآمد،معلوم شد که از یک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده،و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است.(اینجا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد با تقوی و روزی از جایی که انتظارش را نداشت خبر داد) (۳).

ذکر این مطلب نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه،این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد،و بگوید در خانه

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۵۶-حدیث ۴۴.

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۳۵۷-حدیث ۴۵.

۳- ۳) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۰۶-همین ماجرا در تفسیر"فخر رازی" و"روح البیان"با تفاوتهایی آمده است،بعضی از آنها تعداد شتران را یکصد شتر نوشته اند.

می نشینم و تقوا پیشه می کنم و ذکر"لا حول و لا قوه الا باللّه"می گویم تا از آنجا که گمان ندارم به من روزی می رسد،نه هرگز مفهوم آیه چنین نیست، هدف تقوی و پرهیزکاری توأم با تلاش و کوشش است،اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد خداوند گشودن آنها را تضمین فرموده است.

و لذا در حدیثی می خوانیم که یکی از یاران امام صادق ع"عمر بن مسلم" مدتی خدمتش نیامد،حضرت جویای حال او شد،عرض کردند:او تجارت را ترک گفته،و رو به عبادت آورده،فرمود:وای بر او

ا ما علم ان تارک الطلب لا یستجاب له :"آیا نمی داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید دعایش مستجاب نمی شود".

سپس افزود:"جمعی از یاران رسول خدا ص وقتی آیه وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبُ "نازل شد درها را به روی خود بستند،و رو به عبادت آوردند و گفتند:"خداوند روزی ما را عهده دار شده"! این جریان به گوش پیامبر ص رسید،کسی را نزد آنها فرستاد که چرا چنین کرده اید؟گفتند:ای رسول خدا!چون خداوند روزی ما را تکفل کرده و ما مشغول عبادت شدیم،پیامبر ص فرمود:

انه من فعل ذلک لم یستجب له، علیکم بالطلب! :"هر کس چنین کند دعایش مستجاب نمی شود،بر شما باد که تلاش و طلب کنید" (۱).

***

۲-روح توکل

منظور از توکل بر خدا،این است که انسان تلاشگر کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد،خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است،خدایی که نسبت به او،رحیم و مهربان است،و خدایی که قدرت

۱- ۱) "کافی"طبق نقل"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۵۴(حدیث ۳۵)

به حل هر مشکلی دارد.

کسی که دارای روح توکل است،هرگز یاس و نومیدی را به خود راه نمی دهد، در برابر مشکلات احساس ضعف و زبونی نمی کند،در برابر حوادث سخت،مقاوم است،و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او میدهد که می تواند بر مشکلات پیروز شود،و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است به یاری او می آید،و او را شکست و ناتوانی رهایی می بخشد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص آمده است که فرمود:از پیک وحی خدا،جبرئیل،پرسیدم:توکل چیست؟گفت:

العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع،و لا یعطی و لا یمنع،و استعمال الیاس من الخلق،فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوی اللّه،و لم یرج و لم یخف سوی اللّه، و لم یطمع فی احد سوی اللّه فهذا هو التوکل.

:"حقیقت توکل این است که انسان بداند:مخلوق،نه زیان می رساند، و نه نفع،و نه عطا می کند و نه منع،چشم امید از خلق برداشتن(و به خالق دوختن)هنگامی که چنین شود،انسان جز برای خدا کار نمی کند،به غیر او امید ندارد،از غیر او نمی ترسد،و دل به کسی جز او نمی بندد،این روح توکل است" (۱).

"توکل"با این محتوای عمیق،شخصیت تازه ای به انسان می بخشد،و در تمام اعمال او اثر می گذارد،لذا در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم ص در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد:پروردگارا!

ای الاعمال افضل "چه عملی از همه اعمال برتر است".

خداوند متعال فرمود

لیس شیء عندی افضل من التوکل علی و الرضا

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۶۹ صفحه ۳۷۳ حدیث ۱۹.

بما قسمت :"چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من،و خشنودی به آنچه قسمت کرده ام نیست" (۱).

بدیهی است توکل به این معنی همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است، نه تنبلی و فرار از مسئولیتها.

شرح دیگری در این زمینه در جلد دهم صفحه ۲۹۵ به بعد(ذیل آیه ۱۲ سوره ابراهیم)آورده ایم.

ص :۲۴۰

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد ۲ صفحه ۶۸۳(ماده وکل).

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۴ تا ۷]

اشاره

وَ اَللاّٰئِی یَئِسْنَ مِنَ اَلْمَحِیضِ مِنْ نِسٰائِکُمْ إِنِ اِرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاٰثَهُ أَشْهُرٍ وَ اَللاّٰئِی لَمْ یَحِضْنَ وَ أُولاٰتُ اَلْأَحْمٰالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ یَتَّقِ اَللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً (۴) ذٰلِکَ أَمْرُ اَللّٰهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ وَ مَنْ یَتَّقِ اَللّٰهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئٰاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً (۵) أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ وَ لاٰ تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ وَ إِنْ کُنَّ أُولاٰتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّٰی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَیْنَکُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعٰاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْریٰ (۶) لِیُنْفِقْ ذُو سَعَهٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّٰا آتٰاهُ اَللّٰهُ لاٰ یُکَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ مٰا آتٰاهٰا سَیَجْعَلُ اَللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً (۷)

ص: ۲۴۱

ترجمه:

۴-زنانی از شـما که از عادت ماهانه مایوسـند،اگر در وضع آنها(از نظر بارداری) شک کنیـد،عده آنان سه ماه است،و همچنین آنها که عادت ماهانه ندیـده اند، و عده زنان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند،و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می سازد.

۵-این فرمان خـدا است که بر شـما نازل کرده،و هر کس تقوای الهی پیشه کنـد خداوند گناهان او را می بخشد،و پاداش او را بزرگ می دارد.

۶-آنها(زنان مطلقه)را هر جا خودتان سـکونت دارید،و در توانایی شـما است،سکونت دهید،و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید(و مجبور به ترک منزل شوند)و هر گاه باردار باشـند نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند،و اگر برای شـما فرزنـد را شیر دهنـد پاداش آنها را بپردازید،و(در باره فرزندان کار را)با مشاوره شایسـته انجام دهید،و اگر بتوافق نرسـیدید زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد.

۷-آنها که امکانات وسـیعی دارنـد بایـد از امکانات وسیع خود انفاق کننـد،و آنها که تنگدسـتند از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نماینـد،خداونـد هیچکس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند،خداوند به زودی بعد از سـختیها آسانی قرار می دهد

تفسیر:

احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشـته استفاده شد لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق است،و از آنجا که در آیه ۲۲۸ سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند در مساله عده روشن شده است که باید سه بار پاکی را پشت سر گذاشته

ص: ۲۴۲

عادت ماهانه ببینند هنگامی که برای بار سوم وارد ماهانه شدند عده آنها پایان یافته،ولی در این میان افراد دیگری هستند که به عللی عادت ماهانه نمی بینند و یا باردارند،آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عده را تکمیل می کند.

نخست می فرماید:"زنانی از شما که مایوس از عادت ماهانه شده اند، اگر در وضع آنها(از نظر بارداری)شک کنید عده آنان سه ماه است" (وَ اللاّئِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِنْ نِسائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَهُ أَشْهُرٍ).

"و همچنین زنانی که عادت ماهانه ندیده اند آنها نیز باید سه ماه تمام عده نگهدارند"(وَ اللاّئِی لَمْ یَحِضْنَ) سپس به سومین گروه اشاره کرده می افزاید:"عده زنان باردار این است که بار خویش را بر زمین بگذارند"(وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است، دو گروه باید سه ماه عده نگهدارند،و گروه سوم یعنی زنان باردار با وضع حمل عده آنان پایان می گیرد،خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند یا مثلا هشت ماه.

در اینکه منظور از جمله" إِنِ ارْتَبْتُمْ "(هر گاه شک و تردید کنید) چیست؟سه احتمال ذکر شده است:

۱-منظور احتمال و شک در وجود"حمل"است،به این معنی که اگر بعد از سن یاس(سن پنجاه سالگی در زنان عادی و شصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عده نگهدارد،این معنی هر چند کمتر اتفاق می افتد ولی گاه اتفاق افتاده است(توجه داشته باشید که واژه"ریبه"

ص :۲۴۳

به معنی شک در حمل در روایات و کلمات فقهاء کرارا آمـده است) (۱)۲-منظور زنانی است که به درستی نمی دانیم به سـن یاس رسیده اند یا نه؟.

۳-منظور شک و تردیـد در حکم این مساله است،بنا بر این آیه می گویـد اگر حکم خدا را نمی دانید،حکم خدا این است که چنین زنانی عده نگهدارند، ولی از همه این تفسیرها مناسبتر تفسیر اول است،زیرا ظاهر جمله وَ اللاّئِی یَئِسْنَ... این است که این زنـان به سن یاس رسـیده انـد،در ضـمن هر گاه زنانی بر اثر بیماریها یا عوامل دیگر،عادت ماهانه آنها قطع شود،مشـمول همین حکمند،یعنی باید سه ماه عده نگهدارند(این حکم را از طریق قاعده اولویت و یا مشمول لفظ آیه می توان استفاده کرد) (۲).

جمله وَ اللاّئِی لَمْ یَحِضْنَ (زنانی که عادت ماهانه ندیده اند)ممکن است به این معنی باشد که به سن بلوغ رسـیده اند اما عادت نمی بیننـد،در این صورت بـدون شک باید سه ماه عده نگهدارند،احتمال دیگری که در تفسـیر آیه داده اند این است که کلیه زنانی که عادت ندیده اند خواه به سن بلوغ رسیده باشند یا نه؟.

ولی مشـهور در میـان فقهای ما این است که هر گاه زن به سن بلوغ نرسـیده باشـد بعـد از طلاق عـده نـدارد،ولی این مساله نیز مخالفینی دارد که به بعضی از روایات

۱- ۱) به جواهر جلد ۳۲ صفحه ۲۴۹ مراجعه شود و همچنین "وسائل الشیعه"جلد ۱۵(باب ۴ از ابواب،عدد حدیث ۷).

۲- ۲) البته مشـهور در میان فقها این است که زن هنگامی که به سن یاس برسـد،مطلقا عده ندارد،ولی در مقابل این قول،تعداد کمی از قدمای اصـحاب،معتقد به عده هستند، و بعضی از روایات نیز شاهد بر آن است،هر چند روایات دیگری با آن معارضه می کنـد، آنچه بـا ظـاهر آیه فوق،موافق است،این است که آنهـا در صورت احتمال حمل،عـده دارنـد،شـرح بیشتر در باره این موضوع را در کتب فقهی باید مطالعه کرد.

در این زمینه استدلال کرده اند،و ظاهر آیه فوق نیز با آنها موافق است(شرح بیشتر این مساله را نیز در کتب فقهی باید مطالعه کرد) (۱).

از شان نزولی که برای جمله های اخیر ذکر شده نیز تفسیر فوق استفاده می شود و آن اینکه"ابی بن کعب"به رسول خدا ص عرض کرد که عده بعضی از زنان در قرآن نیامده است،از جمله زنان صغیره و زنان کبیره(یائسه) و باردار،آیه فوق نازل شد و احکام آنها را بیان کرد (۲).

در ضمن عده در صورتی است که احتمال حمل در باره او برود،زیرا در آیه فوق عطف بر زنان یائسه شده،و مفهومش این است که حکم هر دو یکسان می باشند (۳).

و بالآخره در پایان آیه مجددا روی مساله تقوا تکیه می کند و می فرماید:

"هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می سازد"(وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً).

هم در این جهان و هم در جهان دیگر مشکلات او را،چه در رابطه مساله جدایی و طلاق و احکام آن،و چه در رابطه با مسائل دیگر به لطفش حل می کند.

*** در آیه بعد باز برای تاکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق و عده در آیات قبل آمده می افزاید:"این فرمان خدا است که آن را بر شما نازل کرده است"(ذٰلِکَ أَمْرُ اللّٰهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ).

"و هر کس تقوای الهی پیشه کند،و از مخالفت فرمان او بپرهیزد،

ص:۲۴۵

۱- ۱) به"جواهر الکلام"جلد ۳۲ صفحه ۲۳۲ و کتب فقهی دیگر مراجعه فرمائید.

۲- ۲) "کنز العرفان"جلد ۲ صفحه ۲۶۰.

۳- ۳) مرحوم طبرسی در"مجمع البیان"می گوید:تقدیره و اللائی لم یحضن ان ارتبتم فعدتهن ایضا ثلاثه اشهر.

خداوند گناهان او را می بخشد،و پاداش او را بزرگ می سازد"(وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً).

بعضی از مفسران گفته اند که منظور از"سیئات"در اینجا"گناهان صغیره" است،و منظور از تقوا پرهیز از"گناهان کبیره"است به این ترتیب پرهیز از کبائر سبب بخشودگی صغائر می شود،شبیه آنچه در آیه ۳۱ سوره نساء آمده است.و لازمه این سخن آن است که مخالفت احکام گذشته در زمینه طلاق و عده جزء گناهان کبیره محسوب می شود (۱).

البته درست است که"سیئات"گاهی به معنی گناهان صغیره آمده است، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید"سیئات"به عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره اطلاق شده است،مثلا در آیه ۶۵ سوره مائده می خوانیم: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ :"اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما تمام گناهان گذشته آنها را می بخشیم"(این معنی در آیات دیگری نیز آمده است).

مسلم است که ایمان و قبول اسلام سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می شود.

*** آیه بعد توضیح بیشتری در باره حقوق زن بعد از جدایی می دهد،هم از نظر"مسکن"و"نفقه"و هم از جهات دیگر.

نخست در باره چگونگی مسکن زنان مطلقه می فرماید:"آنها را هر جا خودتان سکونت دارید و امکانات شما ایجاب می کند سکونت دهید"(أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ).

ص :۲۴۶

۱- ۱) "المیزان"جلد ۱۹ صفحه ۳۶۷.

"وجد"(بر وزن حکم)به معنی توانایی و تمکن است،بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند که در نتیجه به همین معنی باز می گردد،راغب نیز در مفردات می گوید:تعبیر به" مِنْ وُجْدِکُمْ "مفهومش این است که به مقدار توانایی و به اندازه غنای خود مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید.

طبیعی است آنجا که مسکن بر عهده شوهر است بقیه نفقات نیز بر عهده او خواهد بود دنباله آیه که در باره"نفقه"زنان باردار سخن می گوید نیز شاهد این مدعا است.

سپس به حکم دیگری پرداخته می گوید:"به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه شما شوند)(وَ لاٰ تُضٰارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ).

مبادا کینه توزیها و عداوت و نفرت شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد،و آنها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید،و آن چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده،فرار کنند!.

در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید:"و اگر باردار باشند مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند بدهید"(وَ إِنْ کُنَّ أُولاٰتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّٰی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

زیرا ما دام که وضع حمل نکرده اند در حال عده هستند،و نفقه و مسکن بر همسر واجب است.

و در چهارمین حکم در مورد حقوق"زنان شیرده"می فرماید:"اگر حاضر شدند بعد از جدایی،فرزندان را شیر دهند اجر و پاداش آنها را بپردازید" (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت.

ص :۲۴۷

و از آنجا که بسیار می شود نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدایی واقع می شوند در پنجمین حکم یک دستور قاطع در این زمینه صادر کرده،می فرماید:"در باره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته تصمیم بگیرید"(وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ).

مبادا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند،و یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم بمانند،پدر و مادر موظفند خدا را در نظر گیرند،و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله"و اتمروا"از ماده"ایتمار"گاه به معنی"پذیرا شدن دستور"و گاه به معنی"مشاوره"می آید،و در اینجا معنی دوم مناسبتر است و تعبیر "بمعروف"تعبیر جامعی است که هر گونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد شامل می گردد.

و از آنجا که گاهی توافق لازم میان دو همسر بعد از طلاق برای حفظ مصالح فرزند و مساله شیر دادن حاصل نمی شود در ششمین حکم می فرماید:"و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید زن دیگری می تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکشها ادامه نیابد"(وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرىٰ).

اشاره به اینکه اگر اختلافها به طول انجامید خود را معطل نکنید،و کودک را به دیگری بسپارید،در درجه اول حق مادر بود که این فرزند را شیر دهد،اکنون که با سخت گیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد،باید آن را بر عهده دایه ای گذارد.

*** آیه بعد،هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده،می افزاید:

"آنهایی که امکانات وسیعی دارند،از امکانات خود انفاق کنند،و آنها که تنگدستند،از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند،خداوند هیچکس را جز به اندازه آنچه به او داده،تکلیف نمی کند"(لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللّهُ لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ ما آتاها).

آیا این دستور یعنی انفاق به اندازه توانایی،مربوط به زنانی است که بعد از جدایی،شیر دادن کودکان را بر عهده می گیرند،و یا مربوط به ایام عده است که در آیات قبل به طور اجمال اشاره شده بود،و یا مربوط به هر دو است؟.

معنی اخیر از همه مناسبتر است،هر چند جمعی از مفسران،آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند،در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به"اجر"شده نه"نفقه و انفاق".

به هر حال آنها که توانایی کافی دارند،باید مضایقه و سختگیری نکنند، و آنها که تمکن مالی ندارند،بیش از توانایی خود مامور نیستند،و زنان نمی توانند ایرادی به آنها داشته باشند.

به این ترتیب به آنها که دارند بخل کنند،و نه آنها که ندارند مستحق ملامتند.

و در پایان آیه،برای اینکه تنگی معیشت،سبب خارج شدن از جاده حق و عدالت نگردد،و هیچ یک زبان به شکایت نگشایند،می فرماید:"خداوند به زودی بعد از سختیها،آسانی و راحتی قرار می دهد"(سَيَجْعَلُ اللّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً).

یعنی غم مخورید،بیتابی نکنید،دنیا به یک حال نمی ماند،مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه و مخصوصا هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند،نوید و بشارتی است از آینده امیدبخش

صابران،و اتفاقا چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به روی آنها گشود.

***

نکته ها:

اشاره

۱-احکام"طلاق رجعی"

گفتیم"طلاق رجعی"آن است که شوهر ما دام که عده بسر نیامده هر زمان بخواهد می تواند بازگردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد،بی آنکه نیاز به عقد تازه ای باشد،و جالب اینکه رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد حاصل می گردد.

بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده،مانند نفقه و مسکن،مخصوص عده طلاق رجعی است،و همچنین مساله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عده و اما در طلاق بائن یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست(مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است.

تعبیر به لاٰ تَدْرِی لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً :"تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد"نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق،مربوط به طلاق رجعی است (۱).

***

۲-خدا تکلیف ما لا یطاق نمی کند

نه تنها حکم عقل،بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است که تکالیف

ص: ۲۵۰

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتب فقهی از جمله"جواهر الکلام"جلد ۳۲ صفحه ۱۲۱ به بعد مراجعه شود.

انسانها باید در حدود توانایی آنها باشد،جمله" لاٰ یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ ما آتاها " که در ضمن آیات فوق آمده نیز اشاره به همین معنی است.

ولی در بعضی از روایات می خوانیم که منظور از"ما آتاها "،"ما اعلمها" است،یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می کند که به او"اعلام" کرده است،و لذا به این آیه در مباحث"اصل برائت"در علم اصول استدلال کرده اند،که اگر انسان حکمی را نمی داند،مسئولیتی در برابر آن ندارد.

ولی از آنجا که عدم آگاهی،گاهی سبب عدم توانایی می شود،ممکن است،منظور،جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد.

بنا بر این آیه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد،که هم عدم قدرت را شامل شود و هم جهل را که موجب عدم قدرت بر انجام کار می گردد.

***

۳-اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آنها در آیات فوق به کار رفته،و حتی بسیاری از ریزه کاریهای این مساله،در آیات قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلام است،باز گو شده،دلیل روشنی است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند،و ریشه های آن را می خشکاند،اما هر گاه کار به بن بست کشید و چاره ای جز طلاق و جدایی نبود، اجازه نمی دهد،حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال گردد،حتی طرح جدایی را طوری می ریزد که امکان بازگشت غالبا وجود داشته باشد.

دستوراتی همچون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سخت گیری نسبت به زنان،و همچنین مشاوره شایسته برای روشن

ساختن سرنوشت کودکان،و مانند اینها که در آیات فوق آمده است،همگی گواه بر این معنی است.

اما متاسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور،و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی،سبب شده است که در هنگام جدایی و طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها و مخصوصا فرزندان،به وجود آید،و این نیست جز به خاطر اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند.مثلا با اینکه قرآن با صراحت می گوید:زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آنها را بیرون بفرستد،کاری که اگر انجام شود،امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است،اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند،و این راستی مایه تاسف است.

***

ص :۲۵۲

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۸ تا ۱۱]

اشاره

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً (۹) أَعَدَّ اَللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اَللَّهَ يَا أُولِي اَلْأَلْبَابِ اَلَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اَللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً (۱۰) رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اَللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ مِنَ اَلظُّلُمَاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اَللَّهُ لَهُ رِزْقاً (۱۱)

ترجمه:

۸-چه بسیار شهرها و آبادیها که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کرده اند و ما حساب آنها را به شدت رسیدیم،و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم.

۹-آنها وبال کار خود را چشیدند،و عاقبت کارشان خسران بود.

۱۰-خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته،از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد،ای کسانی که ایمان آورده اید،(زیرا)خداوند چیزی که مایه تذکر شما است بر شما نازل کرده.

۱۱-رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند،تا آنها را که ایمان آورده،و عمل صالح انجام داده اند از تاریکیها به نور هدایت کند و هر کس به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد او را در باغهایی از بهشت وارد سازد که از زیر درختانش نهرها جاری است،جاودانه در آن می مانند، و خداوند روزی نیکویی برای او قرار داده است

تفسیر:

اشاره

سرانجام دردناک سرکشان

شیوه قرآن این است که در بسیاری از موارد بعد از ذکر یک سلسله از دستورات عملی اشاره به وضع امتهای پیشین می کند،تا مسلمانان نتیجه"اطاعت" و"عصیان"را در سرگذشت آنها با چشم ببینند،و مساله شکل حسی به خود گیرد.

لذا در این سوره نیز بعد از ذکر وظائف،مردان و زنان در موقع طلاق و جدایی به سراغ همین معنی رفته،و به عاصیان و گردنکشان هشدار می دهد.

نخست می فرماید:"چه بسیار شهر و آبادیها که اهل آن در برابر فرمان پروردگار و رسولانش طغیان و سرپیچی کردند،و ما حساب آنها را با دقت و شدت رسیدیم و آنها را به مجازات وحشتناک و عذاب کم نظیری گرفتار ساختیم"! (وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ

عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِيداً وَ

ص :۲۵۴

عَذَّبْنٰاهٰا عَذٰاباً نُكْراً

) [(۱)](#).

منظور از قریه،چنان که قبلا نیز گفته ایم،محل اجتماع انسانها اعم از شهر و روستا است،و در اینجا منظور اهل آنها می باشد.

عتت از ماده"عتو"(بر وزن غلو)به معنی سرپیچی از اطاعت است.

و"نکر"(بر وزن شکر)به معنی کار مشکل و بی سابقه یا کم سابقه می باشد.

" حِسٰاباً شَدِیداً "یا به معنی حساب دقیق و توأم با سختگیری است،و یا به معنی مجازات شدید است که نتیجه حساب دقیق می باشد،و در هر حال اشاره به عذاب این اقوام سرکش در این دنیا است که گروهی با طوفان،گروهی با زلزله های ویرانگر،گروهی با صاعقه و مانند آن،ریشه کن شدند،و شهرها و دیار ویران شده آنها به صورت درس عبرتی برای آیندگان باقی ماند.

*** لذا در آیه بعد می افزاید:"آنها وبال کفر و گناه خود را چشیدند،و عاقبت امر آنها خسران و زیان بود"(فَذٰاقَتْ وَبٰالَ أَمْرِهٰا وَ كٰانَ عٰاقِبَةُ أَمْرِهٰا خُسْراً).

چه زیانی از این بدتر که سرمایه های خداداد،را از کف دادند،و در این بازار تجارت دنیا نه تنها متاعی نخریدند بلکه سرانجام با عذاب الهی نابود شدند.

۱- ۱) "کاین"به عقیده مشهور علمای ادب اسمی است مرکب از"کاف"تشبیه و"ای"توأم با تنوین و چون تنوین داخل بنای این اسم شده،در وقف هم خوانده می شود،و در کتابت قرآنها نیز نوشته شده است،و معنی آن همانند معنی"کم"خبریه است، هر چند تفاوت مختصری با آن دارد،و نظر غیر مشهور بر این است که این یک اسم بسیط است و کاف و نون آن جزء کلمه می باشد.

بعضی "حساب شدید"و"عذاب نکر"را در اینجا اشاره به"عذاب قیامت" دانسته اند، و فعل ماضی را به معنی مستقبل گرفته اند،ولی هیچ موجبی برای این کار نیست،بخصوص اینکه در مورد عذاب قیامت در آیه بعد سخن گفته خواهد شد،و این خود گواه زنده ای است بر اینکه عذاب در اینجا عذاب دنیا است.

*** سپس به عذاب اخروی آنها اشاره کرده،می فرماید:"خداوند عذاب شدیدی برای آنها آماده ساخته"(أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِیداً).

عذابی دردناک،شدید،وحشت انگیز،خوار کننده،رسواگر،و همیشگی در دوزخ برای آنها از هم اکنون فراهم است.

حال که چنین است"از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای صاحبان اندیشه و مغز،ای کسانی که ایمان آورده اید"!(فَاتَّقُوا اللّٰهَ یٰا أُولِی الْأَلْبٰابِ الَّذِینَ آمَنُوا).

فکر و اندیشه از یک سو،ایمان و آیات الهی از سوی دیگر،به شما هشدار می دهد که سرنوشت اقوام متمرد و طغیانگر را ببینید،و از آن عبرت بگیرید،مبادا در صف آنها واقع شوید که خداوند هم در این جهان شما را به مجازات هولناک و بی سابقه ای گرفتار می کند،و هم عذاب شدید آخرت در انتظار شما است.

سپس مؤمنان اندیشمند را مخاطب ساخته می افزاید:"خداوند آن چیزی که مایه تذکر شما است بر شما نازل کرده است"(قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً) *** و رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند

تا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند از تاریکیها به سوی نور،هدایت کند"(رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكَمْ آياتِ اللّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ).

در اینکه منظور از "ذکر "چیست؟و مراد از "رسول "کیست؟در میان مفسران گفتگو است.

جمعی "ذکر "را به معنی "قرآن "می دانند،در حالی که جمع دیگری به "رسول خدا "ص تفسیر کرده اند،چرا که مایه تذکر و یادآوری مردم است،مطابق این تفسیر "رسولا "که بعد از آن آمده شخص پیامبر است(و کلام محذوفی ندارد)ولی منظور از "نازل کردن "در اینجا اعطای وجود پیامبر ص به امت از سوی خدا است.

اما اگر "ذکر "را به معنی قرآن مجید بگیریم "رسولا "نمی تواند بدل از آن باشد،و در این جمله محذوفی است و در تقدیر چنین است "انزل اللّه الیکم ذکرا و ارسل رسولا ":خداوند مایه تذکری برای شما نازل کرد،و رسولی فرستاد.

بعضی "رسول "را به معنی "جبرئیل "تفسیر کرده اند،و در این صورت نزول او نزول حقیقی خواهد بود،چرا که از آسمان نازل می شد،ولی این تفسیر با جمله " يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللّهِ ":"آیات خدا را بر شما می خواند" سازگار نیست،زیرا جبرئیل مستقیما آیات الهی را بر مؤمنان نمی خواند.

کوتاه سخن اینکه هر یک از این تفسیرها "مزیت "و "مشکلی "دارد، ولی رویهمرفته تفسیر اول(ذکر به معنی قرآن و رسول به معنی پیامبر اکرم) ص از همه بهتر است،زیرا در آیات بسیار زیادی از قرآن مجید کلمه ذکر بر قرآن اطلاق شده مخصوصا آنجا که با کلمه "انزال "همراه باشد،به گونه ای که هر گاه "نزول ذکر "گفته شود تداعی قرآن می کند.

ص :۲۵۷

در آیه ۴۴ سوره نحل می خوانیم: وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ "ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم تبیین کنی آنچه بر آنها نازل شده است"و در آیه ۶ سوره"حجر"آمده است وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ :"دشمنان گفتند:ای کسی که ذکر بر تو نازل شده تو دیوانه ای"! و اگر در بعضی از روایات از ائمه اهل بیت ع آمده که منظور از ذکر رسول خدا ص است و" أَهْلَ الذِّكْرِ "مائیم ممکن است اشاره به بطون آیه باشد،زیرا می دانیم" أَهْلَ الذِّكْرِ "که در آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی دانید)(نحل ۴۳)آمده به معنی خصوص اهل بیت ع نیست بلکه شان نزول آن علمای اهل کتاب است ولی با توجه به اینکه"ذکر"معنی وسیعی دارد که پیامبر اسلام ص را نیز شامل می شود این یکی از مصداقهای آن محسوب می شود (۱).

به هر حال هدف نهایی از ارسال این رسول و انزال این کتاب آسمانی این است که با تلاوت آیات الهی آنها را از ظلمتهای کفر و جهل و گناه و فساد اخلاق بیرون آورده،به سوی نور ایمان،و توحید،و تقوا،رهنمون گردد،و در حقیقت تمام اهداف بعثت پیغمبر ص و نزول قرآن در همین یک جمله خلاصه شده،خارج کردن از ظلمتها به نور، و قابل توجه اینکه"ظلمات"به صیغه جمع و"نور"به صیغه مفرد ذکر شده،زیرا شرک و کفر و فساد، عامل پراکندگی و چندگانگی است،در حالی که ایمان و توحید و تقوا عامل وحدت و یگانگی می باشد.

ص:۲۵۸

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۱۱ تفسیر نمونه(صفحه ۲۴۳ به بعد)مراجعه فرمائید.

و در پایان آیه به اجر و پاداش کسانی که ایمان و عمل صالح دارند اشاره کرده می افزاید:"کسی که به خدا ایمان آورد،و عمل صالح انجام دهد،و این راه را تداوم بخشد،خداوند او را در باغهایی از بهشت داخل می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است،جاودانه و برای همیشه در آن خواهد ماند،و خداوند روزی نیکویی برای او قرار داده است"(وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللّهُ لَهُ رِزْقاً).

تعبیر به"یؤمن"و"یعمل"به صورت فعل مضارع اشاره به این است که ایمان و عمل صالح آنها محدود به زمان خاصی نیست بلکه استمرار و تداوم دارد (۱).

و تعبیر به"خالدین"دلیل بر جاودانگی بهشت است،بنا بر این ذکر کلمه"ابدا"بعد از آن تاکیدی برای"خلود"محسوب می شود.

تعبیر"رزقا"به صورت"نکره"اشاره به عظمت و اهمیت روزیهای نیکویی است که خداوند برای این جمعیت فراهم می سازد،و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه موهبت الهی را در آخرت و حتی در دنیا نیز دربر می گیرد، چرا که نتیجه ایمان و تقوا تنها مربوط به آخرت نیست،افراد مؤمن و پرهیزگار در این دنیا نیز زندگی پاکتر و آرامتر و لذتبخش تری دارند.

***

۱- ۱) باید توجه داشت که ضمیرهایی که در آیه به کار رفته بعضی به صورت جمع و بعضی به صورت مفرد است،و این به خاطر آن است که آنجا هم که به صورت مفرد است به معنی جنس و جمع است.

[سوره الطلاق (۶۵): آیه ۱۲]

اشاره

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً (۱۲)

ترجمه:

۱۲-خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را،فرمان او در میان آنها پیوسته نازل می شود،تا بدانید که خداوند بر هر چیز توانا است و علم او به همه چیز احاطه دارد

تفسیر:

هدف از آفرینش عالم معرفت است

این آیه که آخرین آیه سوره طلاق است،اشاره پرمعنی روشنی به عظمت قدرت خداوند در آفرینش آسمانها و زمین،و نیز هدف نهایی این آفرینش دارد، و بحثهایی را که در آیات گذشته پیرامون وعده ثواب عظیم به مؤمنان پرهیزگار، و همچنین وعده هایی که به گشودن گره مشکلات آنها داده تکمیل می کند، بدیهی است خداوندی که قدرت بر این آفرینش عظیم دارد،توانایی بر انجام آن وعده ها در این جهان و جهان دیگر نیز دارد.

نخست می فرماید:"خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید" (اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ).

"و از زمین نیز همانند آن"(و مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ).

یعنی همانگونه که آسمانها"هفتگانه"اند زمینها نیز هفتگانه می باشند، و این تنها آیه ای از قرآن مجید است که اشاره به زمینهای هفتگانه می کند.

اکنون ببینیم منظور از این آسمانهای هفتگانه و زمین های مشابه آن

چیست؟در این زمینه در جلد اول ذیل آیه ۲۹ سوره بقره و در جلد بیستم ذیل آیه ۱۲ سوره فصلت،بحثهای مشروحی داشتیم،لذا در اینجا به اشاره فشرده ای قناعت می کنیم،و آن اینکه:

ممکن است،منظور از عدد هفت،همان کثرت باشد،زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن گاه به معنی کثرت آمده است،مثلا می گوئیم اگر هفت دریا را هم بیاوری کافی نیست.

بنا بر این منظور از هفت آسمان و هفت زمین،تعداد عظیم و کثیر کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است.

اما اگر عدد هفت را برای"تعداد"و شماره بدانیم،مفهوم آن وجود هفت آسمان می شود،و با توجه به آیه ۶ سوره صافات که می گوید: إِنّٰا زَیَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْیٰا بِزِینَهٍ الْکَوٰاکِبِ :"ما آسمان نزدیک(آسمان اول)را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم"روشن می شود که آنچه ما می بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد همه مربوط به آسمان اول است،و ما ورای این ثوابت و سیارات،شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است.

این در مورد آسمانهای هفتگانه،و اما در مورد زمینهای هفتگانه ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد،زیرا امروز ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته،و یا اشاره به اقلیمهای هفتگانه روی زمین چرا که هم در گذشته و هم امروز کره زمین را به هفت"منطقه"تقسیم می کردند(البته طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است،امروز زمین به دو منطقه منجمد شمالی و جنوبی و دو منطقه معتدله و دو منطقه حاره و یک منطقه استوایی تقسیم می شود،اما در گذشته اقلیمهای هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شد).

ولی ممکن است در اینجا نیز عدد هفت که از تعبیر "مثلهن "استفاده می شود نیز برای "تکثیر "و اشاره به زمینهای متعددی باشد که در عالم هستی وجود دارد.تا آنجا که بعضی از دانشمندان فلکی می گویند کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در این عالم بزرگ گردش می کند حد اقل سیصد میلیون کره است! (۱).

هر چند با اطلاعات کمی که ما از ما ورای منظومه شمسی داریم به دست دادن عدد در این زمینه کار مشکلی است،ولی به هر حال دانشمندان دیگر فلکی نیز تاکید می کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن است میلیونها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته،و مرکز حیات و زندگی می باشد.

البته ممکن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده اطلاعات بیشتری در باره تفسیر اینگونه آیات در اختیار ما بگذارد.

سپس به مساله تدبیر این عالم بزرگ به وسیله فرمان خداوند اشاره کرده می افزاید:"امر و فرمان او در میان آنها پیوسته نازل می شود"(يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ).

پیدا است که منظور از "امر "در اینجا همان فرمان تکوینی خداوند در مورد تدبیر این عالم بزرگ و آسمانها و زمینهای هفتگانه است،چرا که او پیوسته با فرمان مخصوص خود آنها را در مسیر منظمی هدایت و رهبری می کند در حقیقت این آیه شبیه آیه ۵ سوره سجده که می فرماید:

ص :۲۶۲

۱- ۱) "تفسیر مراغی "جلد ۲۸ صفحه ۱۵۱-در حدیثی که از امیر مؤمنان علی(ع) نقل شده نیز می خوانیم لهذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض:"این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای روی زمین دارند" (تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۱۵).

یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ "او تدبیر امور می کند از آسمان به زمین".

به هر حال اگر تدبیر او لحظه ای از این عالم برداشته شود نظام همگی درهم می ریزد،و راه فنا پیش می گیرند.

و در پایان به هدف این آفرینش عظیم اشاره کرده،می گوید:"اینها همه به خاطر آن است که شما بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است و علم و آگاهی او به همه چیز احاطه دارد"(لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً).

چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را آگاهی انسان از صفات خدا از علم و قدرت او می شمرد که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است.

انسان باید بداند او بر تمام اسرار وجودش احاطه دارد،و از همه اعمالش با خبر است،و نیز بداند وعده هایش در زمینه معاد و رستاخیز،در زمینه پاداش و کیفر و در زمینه وعده پیروزی مؤمنان تخلف ناپذیر است.

آری خدایی که چنین"علم"و"قدرتی"دارد و نظام عالم هستی را اداره می کند اگر احکامی در زمینه زندگی انسانها،در رابطه با طلاق و حقوق زنان قرار داده،همگی روی حساب دقیق و متقن است.

در زمینه"هدف آفرینش"بحث مشروحی ذیل آیه ۵۶ ذاریات جلد ۲۲ تفسیر نمونه داشته ایم.

قابل توجه اینکه در آیات مختلف قرآن اشاراتی به هدف آفرینش انسان یا مجموع این جهان شده که در بدو امر ممکن است مختلف به نظر برسد،ولی با دقت می بینیم همه به یک حقیقت بازمی گردند:

۱-در آیه ۵۶ ذاریات هدف آفرینش انسان و جن را"عبادت"می شمرد (وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِیَعْبُدُونِ).

۲-و در آیه ۷ سوره هود هدف آفرینش عظیم آسمانها و زمین را آزمون بشر معرفی می کند(وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً).

۳-در آیه ۱۱۹ هود هدف را رحمت الهی می شمرد(وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ) ۴-و بالآخره در آیه مورد بحث هدف را علم و آگاهی از صفات خدا دانسته است(لِتَعْلَمُوا...) کمی دقت در این آیات نشان می دهد که بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است،آگاهی و معرفت مقدمه ای است برای بندگی و عبادت،و آن نیز مقدمه ای است برای آزمون و تربیت بشر و آن هم مقدمه ای است برای بهره گیری از رحمت خدا(دقت کنید).

***خداوندا!اکنون که ما را به هدف آفرینش بزرگت آشنا فرمودی،در وصول به این هدف بزرگ ما را یاری کن! پروردگارا!علم و قدرتت بی پایان و رحمتت نیز بی انتها است،ما را از این رحمت بی انتها بهره ای عنایت فرما! بارالها!قرآن و پیامبر را برای بیرون بردن مؤمنان از ظلمات به نور نازل کردی ما را از ظلمت گناه و هوای نفس بیرون بر،و قلب ما را به نور ایمان و تقوا روشن نما آمین یا رب العالمین.

پایان سوره طلاق ۲۸ رمضان ۱۴۰۶

(۶۶) سوره تحریم این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۲ آیه است

اشاره

ص: ۲۶۵

محتوای سوره تحریم

این سوره عمدتا از چهار بخش تشکیل شده است:

بخش اول:که از آیه یک تا پنج ادامه دارد مربوط به ماجرای پیامبر ص با بعضی از همسرانش می باشد،حضرت پاره ای از غذاهای حلال را بر خود تحریم فرمود،و آیات فوق نازل شد و همسران پیامبر ص را مورد ملامت قرار داد،که شرح آن در شان نزول به خواست خدا خواهد آمد.

بخش دوم:که از آیه ۶ تا ۸ ادامه دارد خطابی است کلی به همه مؤمنان در مورد مراقبت در امر تعلیم و تربیت خانواده،و لزوم توبه از گناهان.

بخش سوم:که تنها یک آیه است،خطاب به پیامبر ص در مورد جهاد با کفار و منافقین است.

در بخش چهارم:که آخرین بخش سوره را تشکیل می دهد و شامل آیه ۱۰ تا ۱۲ می باشد،خداوند برای تبیین بخشهای قبل شرح حال دو نفر از زنان صالح(مریم و همسر فرعون)و دو نفر از زنان ناصالح(همسر نوح و همسر لوط)را بیان کرده است و در واقع به زنان مسلمین و به خصوص همسران پیامبر ص هشدار می دهد که خود را با گروه اول هماهنگ کنند نه دوم.

***

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از رسول خدا ص چنین نقل شده،"هر کس این سوره را بخواند اعطاه اللّه توبه نصوحا :"خداوند توفیق توبه خالص به او می دهد" ۱و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:"هر کس سوره طلاق و تحریم را در نماز فریضه بخواند،خداوند او را در قیامت از ترس و اندوه پناه می دهد، و از آتش دوزخ رهایی می بخشد،و او را به خاطر تلاوت این سوره و مداومت بر آن،وارد بهشت می کند،زیرا این دو سوره،از آن پیغمبر ص است" ۲.

ص: ۲۶۸

[سوره التحریم (۶۶): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اَللّٰهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضٰاتَ أَزْوٰاجِكَ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اَللّٰهُ
لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمٰانِكُمْ وَ اَللّٰهُ مَوْلاٰكُمْ وَ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْحَكِيمُ (۲) وَ إِذْ أَسَرَّ اَلنَّبِيُّ إِلىٰ بَعْضِ أَزْوٰاجِهِ حَدِيثاً فَلَمّٰا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اَللّٰهُ عَلَيْهِ
عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمّٰا نَبَّأَهٰا بِهِ قٰالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هٰذٰا قٰالَ نَبَّأَنِيَ اَلْعَلِيمُ اَلْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبٰا إِلَى اَللّٰهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمٰا
وَ إِنْ تَظٰاهَرٰا عَلَيْهِ فَإِنَّ اَللّٰهَ هُوَ مَوْلاٰهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صٰالِحُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِيرٌ (۴) عَسىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ
أَزْوٰاجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِمٰاتٍ مُؤْمِنٰاتٍ قٰانِتٰاتٍ تٰائِبٰاتٍ عٰابِدٰاتٍ سٰائِحٰاتٍ ثَيِّبٰاتٍ وَ أَبْكٰاراً (۵)

ص: ۲۶۹

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ای پیامبر!چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی،و خداوند غفور و رحیم است.

۲-خداوند راه گشودن سوگندهایتان را(در این گونه موارد)روشن ساخته و خداوند مولای شماست و او عالم و حکیم است.

۳-به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت،ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته؟فرمود خدای عالم و آگاه مرا آگاه ساخت! ۴-اگر از کار خود توبه کنید(به نفع شما است)زیرا دلهایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید(کاری از پیش نخواهید برد)زیرا خداوند یاور او است،و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح،و فرشتگان بعد از آنها پشتیبان او هستند.

ص: ۲۷۰

۵-امیـد اسـت اگر او شـما را طلاـق دهـد پروردگـارش بجـای شـما همسـرانی بهـتر برای او قرار دهـد،همسـرانی مسلمان،مؤمن،متواضع،توبه کار،عابد،هجرت کننده زنانی ثیبه و باکره.

***

شان نزول:

در شان نزول آیات فوق روایات زیادی در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است که ما از میان آنها آنچه مشهورتر و مناسبتر به نظر می رسد انتخاب کرده ایم و آن اینکه:

پیامبر ص گاه که نزد"زینب بنت جحش"(یکی از همسرانش) می رفت زینب او را نگاه می داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر ص می آورد،این سخن به گوش"عایشه"رسید،و بر او گران آمد، می گوید:من با"حفصه"(یکی دیگر از همسران پیامبر ص)قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر ص نزد یکی از ما آمد فورا بگوئیم آیا صمغ"مغافیر" خورده ای؟! ("مغافیر"صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام"عرفط" (بر وزن هرمز)تراوش می کرد و بوی نامناسبی داشت)و پیامبر ص مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب روزی پیامبر ص نزد"حفصه"آمد،او این سخن را به پیامبر ص گفت،حضرت فرمود:من"مغافیر"نخورده ام،بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم،و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالا مغافیر نشسته باشد)ولی این سخن را به کسی مگو(مبادا به گوش مردم برسد،و به گویند چرا پیامبر

غـذای حلالی را بر خود تحریم کرده؟و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کننـد،و یا به گوش زینب برسـد و او دل شکسته شود).

ولی سرانجام او این راز را افشا کرد،و بعدا معلوم شد اصل این قضیه توطئه ای بوده است،پیامبر ص سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر ص تکرار نشود) (۱).

در بعضـی از روایات نیز آمده است که پیامبر ص بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره گیری کرد (۲)و حتی شایعه تصمیم آن حضرت ص نسبت به طلاق آنها منتشر شد،به طوری که سخت به وحشت افتادند (۳)و از کار خود پشیمان شدند.

***

تفسیر:

سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر(ص)

بدون شک مرد بزرگی همچون پیغمبر اسـلام ص تنها به خودش تعلق ندارد،بلکه به تمام جامعه اسـلامی و عالم بشـریت متعلق است،بنا بر این اگر در داخل خانه او توطئه هایی بر ضـد وی،هر چنـد به ظاهر کوچک و ناچیز،انجام گیرد نبایـد به سادگی از کنار آن گذشت،حیثیت او نباید نعوذ باللّه بازیچه دست این و آن گردد،و اگر چنین برنامه ای پیش آید باید با قاطعیت با آن

۱- ۱) اصل این حـدیث را"بخاری"در جلد ۶ از صحیح خود صفحه ۱۹۴ نقل کرده،و توضـیحاتی که در پرانتز ذکر کردیم از کتب دیگر استفاده می شود.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۳- ۳) "تفسیر فی ظلال"جلد ۸ صفحه ۱۶۳.

برخورد کرد.

آیات فوق در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه ای،و برای حفظ حیثیت پیامبرش.

نخست روی سخن را به خود پیامبر ص کرده می گوید:"ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود تحریم می کنی"؟!(یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضٰاتَ أَزْوٰاجِکَ).

معلوم است که این تحریم،تحریم شرعی نبود،بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می شود سوگندی از ناحیه پیامبر ص یاد شده بود و می دانیم که قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحات گناهی ندارد.

بنا بر این جمله" لِمَ تُحَرِّمُ "(چرا بر خود تحریم می کنی؟)به عنوان عتاب و سرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است.

درست مثل این که ما به کسی که زحمت زیاد برای تحصیل درآمد می کشد و خود از آن بهره چندانی نمی گیرد،می گوئیم چرا اینقدر به خود زحمت می دهی،و از نتیجه این زحمت بهره نمی گیری؟.

سپس در پایان آیه می افزاید:"خداوند غفور و رحیم است"(وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

این عفو و رحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود،یا اشاره به این است که اولی این بود که پیامبر ص چنین سوگندی یاد نمی کرد کاری که احتمالا-موجب جرأت و جسارت بعضی از همسران حضرت ص می شد.

***

در آیه بعـد اضافه می کنـد:"خداوند راه گشودن سوگندهایتان را(در این گونه موارد)روشن ساخته است" (قَدْ فَرَضَ اللّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمانِکُمْ) (۱)و (۲)به این ترتیب که کفاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید.

البته اگر سوگنـد در موردی باشـد که ترک کـاری رجحان دارد بایـد به سوگنـد عمل کرد،و شکسـتن آن گناه است،و کفاره دارد.اما اگر در مواردی باشد که ترک آن عمل مرجوح باشد(مانند آیه مورد بحث)در این صورت شکسـتن آن جایز است،اما برای حفظ احترام قسم بهتر است کفاره نیز داده شود (۳).

سپس می افزاید:"خداوند مولای شما و حافظ و یاور شما است و او علیم و حکیم است"(وَ اللّهُ مَوْلاکُمْ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ).

لذا او راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته،و طبق علم و حکمتش مشکل را برای شما گشوده است.

از روایـات اسـتفاده می شود که پیـامبر ص بعـد از نزول این آیه برده ای آزاد کرده و آنچه را بر خود از طریق قسم حرام کرده بود حلال نمود.

***

---

۱ - ۱) "راغـب"در"مفردات"می گویـد.در هر مـورد کـه"فرض"بـا"علی" همراه باشـد بـه معنی"وجـوب"اسـت،و هر جا با"لام"باشد به معنی"عدم ممنوعیت" بنا بر این در آیه مورد بحث فرض به معنی وجوب نیست،بلکه به معنی اجازه است.
۲- ۲) "تحله"(مصدر باب تفعیل)به معنی حلال کردن است و یا به تعبیر دیگر کاری که گره قسم را بگشاید یعنی"کفاره".
۳- ۳) "کفـاره قسم به طوری که از آیه ۸۹ سوره مائده اسـتفاده می شود عبارت است از اطعام ده مسـکین،یا لباس پوشاندن بر ده نفر.یا آزاد کردن یک بنـده،و کسـی که هیچکـدام اینها را نداشـته باشـد سه روز روزه می گیرد(به جلـد پنجم تفسـیر نمونه صفحه ۶۱ مراجعه کنید).

در آیه بعد،شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده،می فرماید:"به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر ص یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت،ولی او رازداری نکرد و به دیگران خبر داد،و خداوند پیامبرش را از این افشای"سر"آگاه ساخت،او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگری خودداری نمود"(وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ).

این چه رازی بود که پیامبر ص به بعضی از همسران خود گفت که او رازداری نکرد؟،مطابق آنچه در شان نزول گفتیم و این راز مشتمل بر دو مطلب بود:یکی نوشیدن عسل نزد همسرش زینب بنت جحش،و دیگرش تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده بود،و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه "حفصه"بود،که او این سخن را شنید و به"عایشه"بازگو کرد.

پیامبر ص چون از طریق وحی،از این افشای راز،آگاه شده بود، قسمتی از آن را به"حفصه"فرمود،و برای آنکه او زیاده شرمنده و خجل نشود از ذکر قسمت دیگری خودداری کرد(ممکن است قسمت اول،اصل نوشیدن عسل باشد و قسمت دوم تحریم آن بر خویشتن).

به هر حال"هنگامی که پیامبر ص این افشای"سر"را به او(حفصه) خبر داد او گفت:چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرد"؟(فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا).

"گفت:خداوند دانا و آگاه مرا با خبر ساخت"(قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ).

از مجموع این آیه برمی آید که بعضی از همسران پیامبر ص نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند،بلکه مساله رازداری که از مهمترین

شرائط یک همسر باوفا است نیز در آنها نبود،اما به عکس،رفتار پیامبر ص با آنها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حضرت حاضر نشد تمام رازی که او افشا کرده بود به رخ او بکشد،تنها به قسمتی از آن اشاره کرده و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

ما استقصی کریم قط، لان اللّه یقول عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ :"افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله،پیش نمی روند،زیرا خداوند در اینجا برای پیامبر ص می فرماید:او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد" (۱).

*** سپس روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده می گوید:"اگر شما از کار خود توبه کنید،و دست از آزار پیامبر ص بردارید به سود شما است،زیرا دلهای شما با این عمل از حق منحرف گشته،و به گناه آلوده شده"(إِنْ تَتُوبا إِلَی اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما).

منظور از این دو نفر به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت،"حفصه"و "عایشه"است که به ترتیب دختران"عمر"و"ابو بکر"بودند.

"صغت"از ماده"صغو"(بر وزن عفو)به معنی متمایل شدن به چیزی است لذا می گویند:صغت النجوم یعنی ستارگان،متمایل به سوی مغرب شدند"،به همین جهت واژه"اصغاء"،به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری آمده است،و منظور از" صَغَتْ قُلُوبُکُما "در آیه مورد بحث،انحراف دلهای آنها از حق به سوی گناه بوده است (۲).

۱- ۱) المیزان جلد ۱۹ صفحه ۳۹۲.

۲- ۲) طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم و بسیاری از مفسران آن را برگزیده اند آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است:ان تتوبا الی اللّه کانت خیر لکما(یا تقدیر دیگری شبیه این معنی)ولی بعضی احتمال داده اند که آیه محذوفی نداشته باشد و جمله " صَغَتْ قُلُوبُکُما "جزای شرط باشد(با این قید که مفهوم جمله تمایل به سوی حق باشد نه باطل)ولی این احتمال بسیار بعید است،زیرا شرط به صورت فعل مضارع است و جزاء به صورت فعل ماضی،و این به عقیده اکثر نحویین جایز نیست،ضمنا ذکر "قلوبکما"به صیغه جمع،نه به صیغه تثنیه،به خاطر آنست که دو تثنیه در کنار هم از نظر فصاحت ناخوش آیند است و لذا به صورت جمع ذکر شده و معنی آن تثنیه است.

سپس اضافه می کند:"اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد،چرا که خداوند مولی و یاور او است،و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح،و فرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند"" وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِيرٌ).

این تعبیر،نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر ص و روح عظیم او تاثیر منفی گذاشت،تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با اینکه قدرت خودش از هر نظر کافی است،حمایت جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد.

قابل توجه اینکه:در"صحیح بخاری"از"ابن عباس"نقل شده که می گوید:از عمر پرسیدم آن دو نفر از همسران پیامبر ص که بر ضد او دست به دست داده بودند چه کسانی بودند؟عمر گفت:حفصه و عایشه بودند، سپس افزود:به خدا سوگند ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را در باره آنان نازل کرد،و حقوقی برای آنان قرار داد،(و آنها جسور شدند) (۱).

در تفسیر"در المنثور"نیز همین معنی،ضمن حدیث مفصلی از ابن عباس

۱- ۱) "صحیح بخاری"جلد ۶ صفحه ۱۹۵(ذیل سوره تحریم).

نقل شده،و در آن حدیث آمده است که عمر می گوید:بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر ص از تمام همسرانش کناره گیری کرده،و در محلی بنام "مشربه ام ابراهیم"اقامت گزیده،خدمتش رسیدم،و عرض کردم:ای رسول خدا!آیا همسرانت را طلاق گفتی؟فرمود:نه،گفتم:اللّه اکبر،ما جمعیت قریش پیوسته بر زنانمان مسلط بودیم،اما هنگامی که به مدینه آمدیم جمعی را دیدیم که زنانشان بر آنان مسلطند زنان ما نیز از آنها یاد گرفتند!روزی دیدم همسرم با من مشاجره می کند،من این عمل او را عجیب و زشت شمردم، گفت:چرا تعجب می کنی؟به خدا همسران پیامبر ص هم با پیامبر ص چنین می کنند!حتی گاه از او قهر می نمایند،و من به دخترم حفصه سفارش کردم که هرگز چنین کاری را نکند و گفتم اگر همسایه ات(منظور عایشه است)چنین می کند تو نکن،زیرا شرائط او با تو متفاوت است (۱).

در باره"صالح المؤمنین"بحثی داریم که در نکات به خواست خدا خواهد آمد.

*** در آخرین آیه مورد بحث خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر ص کرده،با لحنی که خالی از تهدید نیست می فرماید:"هر گاه او شما را طلاق گوید امید می رود که پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد همسرانی مسلمان،مؤمن،متواضع،توبه کار،عبادت کننده و مطیع فرمان خدا زنانی غیر باکره و باکره"(عَسىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوٰاجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِمٰاتٍ مُؤْمِنٰاتٍ قٰانِتٰاتٍ تٰائِبٰاتٍ عٰابِدٰاتٍ سٰائِحٰاتٍ ثَيِّبٰاتٍ وَ أَبْكٰاراً).

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد تصور نکنند که پیامبر هرگز آنها را

۱- ۱) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۲۴۳(با تلخیص).

طلاق نخواهد داد،و نیز تصور نکنند که اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر از آنان جانشین آنها نمی شود،دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند.و زنانی بهتر و با فضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت!.

***

نکته ها:

اشاره

۱-اوصاف همسر شایسته

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.

نخست "اسلام" و سپس "ایمان" یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند،و سپس حالت "قنوت" یعنی تواضع و اطاعت از همسر و بعد از آن "توبه" یعنی اگر کار خلافی از او سر زند در اشتباه خود اصرار نورزد،و از در عذرخواهی درآید.و بعد از آن "عبادت" خداوند،عبادتی که روح و جان او را بسازد،و پاک و پاکیزه کند،و سپس "اطاعت فرمان خدا" و پرهیز از هر گونه گناه.

قابل توجه این که "سائحات" جمع(سائح)را بسیاری از مفسران به معنی "صائم" و روزه دار تفسیر کرده اند،ولی به طوری که "راغب" در "مفردات" می گوید روزه بر دو گونه است "روزه حقیقی" که به معنی ترک غذا و آمیزش است،و "روزه حکمی" که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد،ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در

طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند) (۱).

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده،و برای آن اهمیتی قائل نشده،زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مساله اهمیت چندانی ندارد.

***

۲-منظور از" صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ "کیست؟

بدون شک" صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ "معنی وسیعی دارد که همه مؤمنان صالح و با تقوا و کامل الایمان را شامل می شود،هر چند صالح در اینجا مفرد است،و نه جمع ولی چون معنی جنسی دارد از آن عمومیت استفاده می شود (۲).

اما در اینکه مصداق اتم و اکمل آن در اینجا کیست؟از روایات متعددی استفاده می شود که منظور"امیر مؤمنان"علی ع است.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

لقد عرف رسول اللّه(ص)علیا(ع) اصحابه مرتین:اما مره فحیث قال:"من کنت مولاه فعلی مولاه"و اما الثانیه فحیث نزلت هذه الایه:" فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ... " اخذ رسول اللّه(ص)بید علی(ع)فقال:ایها الناس هذا صالح المؤمنین!!:

"رسول خدا دو بار علی ع را(با صراحت)به یارانش معرفی کرده

۱- ۱) "سائح"از ماده"سیاحت"در اصل به جهانگردانی می گفتند که بدون زاد و توشه راه می افتادند،و با کمکهای مردم زندگی می کردند،و از آنجا که روزه دار از غذا امساک می کند تا وقت افطار فرا رسد،و از این نظر شبیه سیاحت کنندگان است،این واژه به شخص"صائم"اطلاق شده است.

۲- ۲) بعضی"صالح"را در اینجا جمع دانسته و گفته اند نظر به اینکه واو"صالحوا" به هنگام اضافه حذف می شود در رسم الخط قرآن نیز نیامده است،ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

یک بار آنجا که فرمود:(در غدیر خم):من کنت مولاه فعلی مولاه:"هر کس من مولای او هستم علی مولای او است"،و اما بار دوم هنگامی که آیه فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ... نازل شد،رسول خدا دست علی ع را گرفت و فرمود:ای مردم این " صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ "است"! (۱)این معنی را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله علامه"ثعلبی"و علامه"گنجی"در"کفایه الطالب"و"ابو حیان اندلسی"و"سبط ابن جوزی" و غیر آنها (۲).

جمعی از مفسران از جمله"سیوطی"در"در المنثور"ذیل آیه مورد بحث و"قرطبی"در تفسیر معروف خود و همچنین"آلوسی"در"روح المعانی"در تفسیر همین آیه این روایت را نقل کرده اند.

نویسنده"روح البیان"بعد از نقل این روایت از"مجاهد"می گوید:

مؤید این حدیث،حدیث معروف"منزله"است که پیامبر ص به علی ع فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی ،زیرا عنوان"صالحین"در آیات قرآن برای انبیاء آمده است،از جمله در آیه وَ کُلاًّ جَعَلْنا صالِحِینَ (انبیاء -۷۲)و در آیه أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ (یوسف-۱۰۱)می باشد(که در اولی عنوان"صالح"به جمعی از انبیاء،و در دومی به حضرت یوسف اطلاق شده است) و هنگامی که علی ع به منزله"هارون"باشد،او نیز مصداق صالح است(دقت کنید).

کوتاه سخن اینکه:احادیث در این زمینه فراوان است،مفسر معروف محدث"بحرانی"در تفسیر"برهان"بعد از ذکر روایتی در این زمینه از محمد بن

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۱۶.

۲- ۲) برای توضیح بیشتر به جلد ۳"احقاق الحق"صفحه ۳۱۱ مراجعه فرمائید.

عباس (۱)نقل می کند که او ۵۲ حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت جمع آوری کرده،سپس خود او به نقل قسمتی از آن می پردازد (۲).

***

۳-نارضایی پیامبر(ص)از بعضی از همسران خود

در طول تاریخ بسیارند بزرگانی که همسرانی در شان خود نداشتند،و از عدم اجتماع شرائط لازم در آنها رنج می بردند که در قرآن مجید نیز نمونه هایی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است.

آیات فوق نشان می دهد که پیامبر اسلام ص نسبت به بعضی از همسرانش چنین بود،آنها به خاطر رقابتهایی که با یکدیگر داشتند گاه روح پاک حضرتش را جریحه دار می کردند،و گاه به اعتراض نسبت به او و یا افشاء سرش می پرداختند،تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخته و مؤکدترین بیان را در این زمینه فرموده و حتی آنها را تهدید به طلاق می کند، و چنان که دیدیم بعد از ماجرای آیات فوق پیامبر ص حدود یک ماه از همسرانش قهر کرد،شاید خود را اصلاح کنند! اصولا تاریخ زندگی آن حضرت ص به خوبی نشان می دهد که بعضی از همسران پیامبر ص نه تنها معرفت لازم را نسبت به مقام نبوت نداشتند،بلکه گاه او را همچون یک فرد عادی مورد بازخواست،و حتی خدای نکرده مورد اهانت قرار می دادند!بنا بر این اصرار بر این معنا که همه آنها افرادی شایسته

۱- ۱) به نظر میرسد که"محمد بن عباس"در اینجا همان"ابو عبد اللّه"معروف به "ابن الحجام"است،نویسنده کتاب"ما نزل من القرآن من اهل البیت"(ع)که جمعی از علماء گفته اند:کتابی است که همچون آن تا کنون تالیف نیافته(جامع الرواه جلد ۲ صفحه ۱۳۴).

۲- ۲) تفسیر"برهان"جلد ۴ صفحه ۳۵۳ ذیل حدیث ۲.

و کاملی بوده اند بی دلیل به نظر می رسد آنهم با توجه به صراحت آیات فوق.

تاریخ اسلام نسبت به زنان بعد از پیامبر ص مخصوصا داستان جنگ "جمل"نیز نشان داد که این معنی نه تنها در عصر آن حضرت ص،که بعد از او نسبت به جانشینانش نیز تکرار شده است که اینجا جای شرح همه این مسائل نیست.

اصولا تعبیر آیات فوق که می گوید:"هر گاه پیامبر شما را طلاق دهد خداوند زنانی از شما بهتر که واجد صفات ششگانه مذکور در آیه باشند به او می دهد"بیانگر این واقعیت است که لا اقل بعضی از همسران حضرت واجد این شرایط نبودند.

مراجعه به آیات سوره احزاب در باره زنان پیامبر ص نیز نظر فوق را تایید می کند.

***

۴-افشای سر

رازداری نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است که هر انسان با شخصیتی باید رازدار باشد،این معنی در مورد دوستان نزدیک و همسر اهمیت بیشتری دارد، در آیات فوق خواندیم که چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر ص را به خاطر ترک رازداری شدیدا ملامت و سرزنش می کند.

علی ع در حدیثی می فرماید:

جمع خیر الدنیا و الآخره فی کتمان السر و مصادقه الاخیار،و جمع الشر فی الاذاعه و مواخاه الاشرار:

"تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده:کتمان سر و دوستی با نیکان و تمام شر در این دو چیز نهفته شده:افشای اسرار و دوستی با اشرار" (۱).

***

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد ۲ صفحه ۴۶۹(ماده کتم).

۵-نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید

اموری که از سوی خداوند حلال یا حرام شده همه طبق مصالح دقیقی بوده و به همین دلیل جای آن ندارد که انسان حلالی را بر خود حرام،و یا حرامی را بر خود حلال نمایـد،حتی اگر سوگندی در این زمینه یاد کند-چنان که در آیات فوق آمده است-آن قسم را می توان شکست.

آری اگر مباحی که سوگند بر ترک آن خورده عمل مکروهی بوده باشد، یا از جهتی ترک آن اولی باشد در این صورت باید به قسم پایبند بود.

***

ص: ۲۸۴

[سوره التحریم (۶۶): آیات ۶ تا ۸]

اشاره

یَا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا اَلنَّاسُ وَ اَلْحِجَارَهُ عَلَیْهَا مَلاَئِکَهٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ یَعْصُونَ اَللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ
یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ (۶) یَا أَیُّهَا اَلَّذِینَ کَفَرُوا لاَ تَعْتَذِرُوا اَلْیَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) یَا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اَللَّهِ
تَوْبَهً نَصُوحاً عَسیٰ رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ یَوْمَ لاَ یُخْزِی اَللَّهُ اَلنَّبِیَّ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا
مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعیٰ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمَانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اِغْفِرْ لَنَا إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۸)

ص: ۲۸۵

ترجمه:

۶-ای کسانی که ایمان آورده اید!خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگاهدارید،آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند،و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی کنند و دستورات او را دقیقا اجرا می نمایند! ۷-ای کسانی که کافر شده اید،امروز عذرخواهی نکنید،چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید! ۸-ای کسانی که ایمان آورده اید!توبه کنید توبه خالصی،امید است با این کار پروردگارتان گناهانتان را ببخشد،و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند،در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند،این در حالی است که نور آنها از پیشاپیش آنها و از سوی راستشان در حرکت است،و می گویند پروردگارا! نور ما را کامل کن،و ما را ببخش که تو بر هر کار قادری.

تفسیر:

اشاره

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید!

به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر ص خداوند در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مؤمنان کرده،و دستوراتی در باره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می دهد،نخست می فرماید:

"ای کسانی که ایمان آورده اید!خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها هستند نگاهدارید"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نٰاراً وَقُودُهَا النّٰاسُ وَ الْحِجٰارَةُ).

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است،و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر

و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی،در فضای خانه و خانواده است.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده،یعنی از مقدمات ازدواج،و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد،و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تامین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود،مهمتر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

قابل توجه اینکه تعبیر به"قوا"(نگاهدارید)اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

"وقود"(بر وزن کبود)چنان که قبلا-نیز اشاره کرده ایم به معنی "آتشگیره"یعنی ماده قابل اشتعال مانند"هیزم"است(نه به معنی"آتش زنه" مثل کبریت،چرا که اعراب آن را"زناد"می گوید).

به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتشهای این جهان نیست،شعله های آن از درون وجود خود انسانها زبانه می کشد!و از درون سنگها!نه فقط سنگهای گوگردی که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند،بلکه همه انواع سنگها چون لفظ آیه مطلق است،و امروز می دانیم که هر قطعه از سنگها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است که اگر نیروی ذخیره درون آنها آزاد شود چنان آتشی برپا می کند که انسان را خیره می کند.

بعضی از مفسران"حجاره"را در اینجا به بتهایی تفسیر کرده اند که از سنگ ساخته می شد،و مورد پرستش مشرکان بود.

ص :۲۸۷

سپس می افزاید:فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سختگیرند هرگز معصیت فرمان خدا نمی کنند،و هر دستوری به آنها دهد بدون چون و چرا اجرا می کنند"(عَلَيْهٰا مَلاٰئِكَةٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ لاٰ يَعْصُونَ اللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ).

و به این ترتیب نه راه گریزی وجود دارد،و نه گریه و التماس و جزع و فزع مؤثر است.

روشن است هر ماموری برای کاری گمارده شود باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد،و ماموران عذاب طبعا باید خشن باشند،چرا که جهنم کانون رحمت نیست،کانون خشم و غضب الهی است،اما در عین حال،این ماموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی شوند،و فرمان خدا را بی کم و کاست اجرا می کنند.

جمعی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند که تعبیر به عدم عصیان در آیه فوق،با مساله عدم وجود تکلیف در قیامت چگونه سازگار است؟ ولی باید توجه داشت که اطاعت و ترک عصیان فرشتگان یک نوع اطاعت تکوینی است نه تشریعی،و اطاعت تکوینی همیشه وجود دارد،و به تعبیر دیگر آنها آن چنان ساخته شده اند که فرمانهای الهی را با کمال میل و رغبت و عشق در عین اختیار اجرا می کنند.

*** در آیه بعد کفار را مخاطب ساخته و وضع آنها را در آن روز بازگو می کند و می فرماید:"ای کسانی که کافر شده اید!امروز عذرخواهی نکنید،چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید"(يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

قرار گرفتن این آیه بعد از آیه گذشته که مخاطب در آن مؤمنان بودند اشاره به این واقعیت است که اگر به وضع زن و فرزند و خانواده خود نرسید ممکن است کار شما به جایی رسد که در قیامت مخاطب به این خطاب شوید.

تعبیر " إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ "بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که جزای گنهکاران در قیامت خود اعمال آنها است،که در برابر آنان ظاهر می شود،و با آنها خواهد بود،تعبیر آیه گذشته که در آتش جهنم از درون وجود خود انسانها زبانه می کشد نیز مؤید همین معنی است.

این نکته نیز قابل توجه است که عدم قبول اعتذار در آنجا به خاطر این است که عذرخواهی نوعی توبه است،و توبه تنها در این جهان امکان پذیر است، نه در جهان دیگر و نه بعد از ورود در جهنم.

*** آیه بعد در حقیقت راه نجات از آتش دوزخ را نشان می دهد،می گوید:

"ای کسانی که ایمان آورده اید!به سوی خدا بازگردید و توبه کنید،توبه خالصی" (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً).

آری نخستین گام برای نجات،توبه از گناه است،توبه ای که از هر نظر خالص باشد،توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه،نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن،بوده باشد،توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

می دانیم حقیقت"توبه"همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است،و اگر کاری بوده که قابل جبران است در صدد جبران برآید،و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است،و به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد:"ترک گناه-ندامت-

تصمیم بر ترک در آینده-جبران گذشته-استغفار).

"نصوح"از ماده"نصح"(بر وزن صلح)در اصل به معنی خیرخواهی خالصانه است،و لذا به عسل خالص"ناصح"گفته می شود،و از آنجا که خیرخواهی واقعی باید توأم با محکم کاری باشد واژه"نصح"گاه به این معنی نیز آمده است،به همین جهت به نمای محکم"نصاح"(بر وزن کتاب)و به خیاط"ناصح"گفته می شود،و این هر دو معنی یعنی"خالص بودن"و"محکم بودن"در توبه"نصوح"باید جمع باشد (۱).

در اینکه توبه نصوح چیست؟تفسیرهای زیادی برای آن ذکر کرده اند تا آنجا که بعضی شماره تفسیرهای آن را بالغ بر بیست و سه تفسیر دانسته اند (۲)ولی همه این تفسیرها تقریبا به یک حقیقت بازمی گردد،یا شاخ و برگها و شرائط مختلف توبه است.

از جمله اینکه:"توبه نصوح"آن است که واجد چهار شرط باشد:

پشیمانی قلبی،استغفار زبانی،ترک گناه،و تصمیم بر ترک در آینده.

بعضی دیگر گفته اند:"توبه نصوح"آن است که واجد سه شرط باشد:

ترس از اینکه پذیرفته نشود،امید به اینکه پذیرفته شود،و ادامه اطاعت خدا.

یا اینکه"توبه نصوح"آن است که گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببینی و از آن شرمنده باشی! یا اینکه"توبه نصوح آن است که مظالم را به صاحبانش بازگرداند،و از مظلومین حلیت بطلبد،و بر اطاعت خدا اصرار ورزد.

۱- ۱) بعضی تصور می کنند"نصوح"نام شخص خاصی بوده است و در این زمینه داستان مفصلی به عنوان توبه نصوح نقل کرده اند ولی باید توجه داشت نصوح اسم کسی نیست،بلکه معنی وصفی دارد،هر چند داستان معروف ممکن است صحت داشته باشد.

۲- ۲) تفسیر"قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۷۶۶.

یا اینکه"توبه نصوح"آن است که در آن سه شرط باشد:کم سخن گفتن کم خوردن،و کم خوابیدن.

یا اینکه"توبه نصوح"آن است که توأم با چشمی گریان،و قلبی بیزار از گناه باشد...و مانند اینها که همگی شاخ و برگ یک واقعیت است و این توبه خالص و کامل است.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم هنگامی که"معاذ بن جبل"از توبه نصوح سؤال کرد،در پاسخ فرمود:

ان یتوب التائب ثم لا یرجع فی ذنب کما لا یعود اللبن الی الضرع :"آن است که شخص توبه کننده به هیچوجه بازگشت به گناه نکند آن چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی گردد"! (۱)این تعبیر لطیف بیانگر این واقعیت است که توبه نصوح چنان انقلابی در انسان ایجاد می کند که راه بازگشت به گذشته را به کلی بر او می بندد.

همانگونه که بازگشت شیر به پستان غیر ممکن است.

این معنی که در روایات دیگر نیز وارد شده،در حقیقت درجه عالی توبه نصوح را بیان می کند،و گرنه در مراحل پائینتر ممکن است بازگشتی باشد که بعد از تکرار توبه سرانجام منتهی به ترک دائمی شود.

سپس به آثار این توبه نصوح اشاره کرده،می افزاید"امید است با این کار پروردگار شما گناهانتان را ببخشد و بپوشاند"(عَسیٰ رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ).

"و شما را در باغهایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است"(وَ یُدْخِلَکُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ).

"این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیامبر و کسانی را که با او

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۱۸.

ایمان آوردند خوار و موهون نمی کند"(یَوْمَ لاٰ یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ).

"این در حالی است که نور(ایمان و عمل صالح)آنها از پیشاپیش و از سوی راستشان در حرکت است"و عرصه محشر را روشن می سازد،و راه آنها را به سوی بهشت می گشاید(نُورُهُمْ یَسْعیٰ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمٰانِهِمْ).

در اینجاست که آنها رو به درگاه خداوند آورده،"می گویند پروردگارا!نور ما را کامل کن،و ما را ببخش که بر هر کار قادری" (یَقُولُونَ رَبَّنٰا أَتْمِمْ لَنٰا نُورَنٰا وَ اغْفِرْ لَنٰا إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

در حقیقت این توبه نصوح،پنج ثمره بزرگ دارد:

"نخست"بخشودگی سیئات و گناهان.

"دوم"ورود در بهشت پر نعمت الهی.

"سوم"عدم رسوایی در آن روز که پرده ها کنار می رود،و حقایق آشکار می گردد،و دروغگویان تبهکار خوار و رسوا می شوند،آری در آن روز پیامبر ص و مؤمنان آبرومند خواهند بود،چرا که آنچه گفتند به واقعیت می پیوندد.

"چهارم"اینکه نور ایمان و عمل آنها از پیشاپیش و سمت راست آنها حرکت می کند و مسیر آنها را به سوی بهشت روشن می سازد(بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می کند نور"عمل"دانسته اند،در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره حدید در جلد ۲۳ تفسیر نمونه داشتیم).

"پنجم"اینکه توجهشان به خدا بیشتر می گردد،لذا رو به سوی درگاه خدا می آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش می کنند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر،یک دستور عام است،که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند،ولی از آیات فوق،و روایاتی که در باره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده،به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین تری دارد،و موظف است تا آنجا که می تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد،آنها را از گناه بازدارد و به نیکیها دعوت نماید،نه اینکه تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند.

در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که "خانواده"نام دارد،و هر گاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسانتر است اصلاح گردد کل جامعه اصلاح می شود،و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصا در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است،برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیقتر انجام گیرد.

نه تنها آتشهای قیامت که آتشهای دنیا نیز از درون وجود انسانها سرچشمه می گیرد،و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتشها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم:"هنگامی که آیه فوق نازل شد،کسی از یاران پیامبر ص سؤال کرد:چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم:

حضرت ص فرمود:

تامرهم بما امر اللّه،و تنهاهم عما نهاهم اللّه،ان اطاعوک کنت قد وقیتهم،و ان عصوک کنت قد قضیت ما علیک :

ص :۲۹۳

:"آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی،اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای،و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای" (۱).

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا ص آمده است:

الا کلکم راع،و کلکم مسئول عن رعیته،فالامیر علی الناس راع، و هو مسئول عن رعیته،و الرجل راع علی اهل بیته،و هو مسئول عنهم، فالمرأه راعیه علی اهل بیت بعلها و ولده،و هی مسئوله عنهم،الا فکلکم راع،و کلکم مسئول عن رعیته:

"بدانید همه شما نگهبانید،و همه در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید،امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسئول است،مرد نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها مسئول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آنها مسئول می باشد، بدانید همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید! (۲)این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیر مؤمنان علی ع پایان می دهیم، امام ع در تفسیر آیه فوق فرمود:

علموا انفسکم و اهلیکم الخیر،و ادبوهم "منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آنها را ادب کنید" (۳).

***

۲-توبه دری به سوی رحمت خدا

بسیار می شود که از انسان-مخصوصا در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی اللّه-

---

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۷۲.

۲- ۲) "مجموعه ورام"جلد اول صفحه ۶.

۳- ۳) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۲۴۴

لغزشهایی سرمی زند،اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود،مایوس می گردد،و برای همیشه از راه می ماند،و لذا در مکتب تربیتی اسلام،توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق العاده ای مطرح است،و از تمام گنهکاران دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در،وارد شوند.

امام علی بن الحسین ع در مناجات"تائبین"به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:

الهی انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک سمیته التوبه،فقلت تُوبُوا إِلَی اللّٰهِ تَوْبَهً نَصُوحاً ،فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه "خدای من تو کسی هستی که دری به سوی عفوت به روی بندگانت گشوده ای، و نامش را توبه نهاده ای،و فرموده ای بازگردید به سوی خدا و توبه کنید توبه خالصی،اکنون عذر کسانی که از ورود از این در،بعد از گشایش آن،غافل شوند چیست"؟! (۱)به قدری در مساله توبه در روایات تاکید شده که در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

ان اللّٰه تعالی اشد فرحا بتوبه عبده من رجل اضل راحلته و زاده فی لیله ظلماء،فوجدها :"خداوند از توبه بنده اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد شاد می گردد"! (۲)این تعبیرات آمیخته با بزرگواری همه برای تشویق به این امر مهم حیاتی است.

ولی باید توجه داشت که"توبه تنها لقلقه زبان،و گفتن"استغفر اللّٰه" نیست بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوح در آیات فوق به آن

ص:۲۹۵

۱- ۱) مناجاتهای پانزده گانه مناجات اول(بحار الانوار جلد ۹۴ صفحه ۱۴۲).

۲- ۲) "اصول کافی"جلد ۲ باب التوبه حدیث ۸.

اشاره شد،هر گاه توبه با این شرائط انجام گیرد آن چنان اثر می گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند،لذا در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

التائب من الذنب کمن لا ذنب له،و المقیم علی الذنب و هو مستغفر منه کالمستهزء! :کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که اصلا گناه نکرده،و کسی که به گناه خود ادامه دهد در حالی که استغفار می کند مانند کسی است که مسخره می کند"! (۱).

در باره توبه بحثهای مشروح دیگری(در جلد سوم صفحه ۳۱۲ به بعد) ذیل آیه ۱۷ سوره نساء و(جلد ۱۹ صفحه ۴۹۸ به بعد)ذیل آیه ۵۳ زمر داشته ایم.

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲ باب التوبه حدیث ۱۰.

[سوره التحریم (۶۶): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ جاهِدِ اَلْکُفّارَ وَ اَلْمُنافِقِینَ وَ اُغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۹) ضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا اِمْرَأَتَ نُوحٍ
وَ اِمْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اَللّهِ شَیْئاً وَ قِیلَ اُدْخُلاَ اَلنّارَ مَعَ اَلدّاخِلِینَ (۱۰) وَ
ضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا اِمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ اِبْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی اَلْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ اَلْقَوْمِ
اَلظّالِمِینَ (۱۱) وَ مَرْیَمَ اِبْنَتَ عِمْرانَ اَلَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ اَلْقانِتِینَ
(۱۲)

ترجمه:

۹-ای پیامبر!با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنها سخت بگیر،جایگاهشان جهنم است و بد جایگاهی است.

۱۰-خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده اند زده است،مثل به همسر نوح،و همسر لوط،آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند،ولی به آن دو خیانت کردند،و ارتباط آنها با این دو(پیامبر)سودی به حالشان(در برابر عذاب الهی)نداشت.و به آنها گفته شد:وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند! ۱۱-و خداوند مثلی برای مؤمنان زده،به همسر فرعون،در آن هنگام که گفت پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز،و مرا از فرعون و عمل او نجات ده،و مرا از قوم ظالم رهایی بخش.

۱۲-و همچنین مریم دختر عمران مثل زده که دامان خود را پاک نگاه داشت،و ما از روح خود در او دمیدیم،او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان خدا بود.

تفسیر:

الگوهایی از زنان مؤمن و کافر

از آنجا که منافقان از افشای اسرار درونی خانه پیامبر ص و بروز مشاجرات و اختلافهایی در میان همسران او که در آیات قبل به آن اشاره شده قطعا خوشحال بودند،بلکه به شایعات در این زمینه دامن می زدند شاید به همین مناسبت در نخستین آیه مورد بحث دستور شدت عمل در باره آنها داده،می فرماید:

"ای پیامبر با کفار و منافقان پیکار و جهاد کن و بر آنها سخت بگیر جایگاهشان جهنم و بد جایگاهی است".

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ).

این جهاد در مورد کفار ممکن است به صورت مسلحانه یا غیر مسلحانه بوده باشد،ولی در مورد منافقان بدون شک جهاد مسلحانه نیست،زیرا در هیچ تاریخی نقل نشده که پیامبر ص با منافقان پیکار مسلحانه کرده باشد،لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

ان رسول اللّه لم یقاتل منافقا قط انما کان یتالفهم :"رسول خدا هرگز با منافقی جنگ نکرد،بلکه پیوسته در تالیف قلوب آنها می کوشید" (۱).

بنا بر این مراد از جهاد با آنها همان توبیخ و سرزنش و تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها،و یا در بعضی از موارد تالیف قلوب آنها است،چه اینکه "جهاد"معنی وسیع و گسترده ای دارد،و هر گونه تلاش و کوشش را شامل می شود،تعبیر به" وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ "(بر آنها سخت بگیر و خشونت کن)نیز اشاره به خشونت در سخن و افشاگری و تهدید و مانند آن است.

این وضع خاص در مقابل منافقان،با اینکه آنها خطرناکترین دشمن اسلام بودند،به خاطر این بود که آنها ظاهرا دم از اسلام می زدند،و با مسلمانان کاملا آمیزش داشتند،لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آنها رفتار کرد.

البته این در صورتی بود که آنها دست به اسلحه نبرند و اگر این کار را می کردند مسلما با آنها مقابله به مثل می شد،زیرا در این صورت عنوان"محارب" به خود می گرفتند.

گرچه این مساله در عصر پیامبر ص واقع نشد ولی بعد از او مخصوصا در عصر امیر مؤمنان ع روی داد،و او با منافقان مسلح به نبرد برخاست.

بعضی گفته اند منظور از"جهاد با منافقان"در آیه فوق اجرای حدود

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۱۹.

شرعی در مورد آنهاست،زیرا اکثر کسانی که حد بر آنها جاری می شد از منافقان بودند،ولی هیچ دلیلی برای این تفسیر، و بر این ادعا که حدود شرعی در آن عصر غالبا بر آنها واقع شده،در دست نیست.

قابل توجه اینکه آیه فوق عینا و بدون هیچ کم و زیاد در سوره توبه آیه ۷۳ نیز آمده است.

*** سپس بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر ص بازمی گردد،و برای اینکه درس عملی زنده ای به آنها بدهد به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند،و سرنوشت دو زن مؤمن و ایثارگر که یکی از آنها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود می پردازد.

نخست می فرماید:"خداوند مثلی برای کافران زده است،مثلی به همسر نوح و همسر لوط"(ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ) (۱).

"آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند،ولی به آن دو خیانت کردند"(کٰانَتٰا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَیْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا).

"اما ارتباط آنها با این دو پیامبر بزرگ سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت،و به آنها گفته شد که وارد در آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند"(فَلَمْ یُغْنِیٰا عَنْهُمٰا مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلاَ النّٰارَ مَعَ الدّٰاخِلِینَ).

و به این ترتیب به دو همسر پیامبر اسلام ص که در ماجرای افشای

ص:۳۰۰

۱- ۱) "ضرب"در اینجا دو مفعول گرفته"اِمْرَأَتَ نُوحٍ "مفعول اول است که مؤخر شده و"مثلا-"مفعول دوم این احتمال نیز داده شده است که"ضرب"یک مفعول داشته باشد و آن"مثلا"است،و" اِمْرَأَتَ نُوحٍ "بدل آن می باشد(البیان فی غریب اعراب القرآن جلد ۲ صفحه ۴۴۹).

اسـرار و آزار آن حضرت ص دخالت داشتند هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبر ص به تنهایی می تواند مانع کیفر آنهـا باشـد،همانگونه که رابطه همسـران نوح و لوط،به خاطر خیانت،از خانـدان نبوت و وحی قطع شـد، و گرفتار عـذاب الهی شدند.

و در ضـمن هشـداری است به همه مؤمنـان در تمـام قشـرها که پیونـدهای خود را بـا اولیاء اللّه در صورت گناه و عصـیان مانع عذاب الهی نپندارند.

در بعضـی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح"والهه" و اسم همسر حضرت لوط"والعه"بوده است (۱)و بعضی عکس این را نوشته اند، یعنی نام همسر نوح را"والعه"و همسر لوط را"والهه"یا"واهله"گفته اند (۲).

به هر حـال این دو زن به این دو پیـامبر بزرگ خیـانت کردنـد، البته خیـانت آنهـا هرگز انحراف از جـاده عفت نبود،زیرا هرگز همسـر هیچ پیامبری آلوده به بی عفتی نشده است،چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ص صریحا آمده است،"ما بغت امرأه نبی قط":"همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد" (۳).

خیانت همسر"لوط"این بود که با دشمنان آن پیامبر ع همکاری می کرد،و اسرار خانه او را به دشمن می سپرد،و همسر نوح نیز چنین بود.

"راغب"در"مفردات"می گویـد:"خیـانت"و"نفـاق"یـک حقیقت است، جز اینکه"خیـانت"در مقابل"عهـد و امانت"گفته می شود،و نفاق در مسائل دینی.

۱- ۱) "قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۶۸۰.

۲- ۲) "روح المعانی"جلد ۲۸ صفحه ۱۴۲(بعضی نیز نام همسر نوح را"واغله" یا"والغه"گفته اند).

۳- ۳) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۲۴۵.

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر ص نیز ایجاب می کند که منظور از خیانت همین باشد.

به هر حال آیه فوق امیدهای کاذب افرادی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر ص می تواند مایه نجات آنها گردد(هر چند در عمل آلوده باشند)قطع می کند،تا هیچکس از این نظر برای خود مصونیتی قائل نشود،لذا در پایان آیه می گوید:"به آنها گفته می شود با سایر دوزخیان وارد جهنم شوید"یعنی میان شما و دیگران از این نظر هیچ امتیازی نیست!.

*** سپس دو مثال برای افراد باایمان ذکر کرده،می گوید:"خداوند مثلی برای مؤمنان ذکر کرده:همسر فرعون را،در آن زمان که به پیشگاه خدا عرضه داشت:پروردگار من!خانه ای برایم در جوار قربت در بهشت بنا کن،و مرا از فرعون و کارهایش رهایی بخش،و مرا از این قوم ظالم نجات ده" (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ).

معروف این است که نام همسر فرعون"آسیه"و نام پدرش"مزاحم" بوده است،گفته اند هنگامی که معجزه موسی ع را در مقابل ساحران مشاهده کرد اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد،و از همان لحظه به موسی ایمان آورد او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت،ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد،هنگامی که فرعون از ایمان او با خبر شد بارها او را نهی کرد،و اصرار داشت که دست از دامن آئین موسی ع بردارد، و خدای او را رها کند،ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد.

ص :۳۰۲

سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته،در زیر آفتاب سوزان قرار دهند،و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند،هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود"پروردگارا!برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده"! خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم قرار داد.چنان که در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است.

در روایتی از رسول خدا ص می خوانیم:

افضل نساء اهل الجنه خدیجه بنت خویلد،و فاطمه بنت محمد(ص)،و مریم بنت عمران،و آسیه بنت مزاحم،امرأه فرعون! :"برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند"خدیجه" دختر خویلد و"فاطمه"دختر محمد ص و"مریم"دختر عمران و"آسیه" دختر مزاحم همسر فرعون" (۱).

جالب اینکه همسر فرعون با این سخن کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد،و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می کردند که اینهمه امکانات چشمگیری که از طریق "ملکه مصر بودن"در اختیار تو است با ایمان به مرد شبانی همچون موسی از دست نده!پاسخ می گوید.

و با جمله" نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ "بیزاری خود را،هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش،اعلام می دارد.

و با جمله" وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ "ناهمرنگی خود را با محیط آلوده

ص:۳۰۳

۱- ۱) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۲۴۶.

و بیگانگی خویش را از جنایات آنها برملا می کند،و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد،جمله هایی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهام بخش باشد،جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط،یا همسر را،مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوی می شمرند، می گیرد.

مسلما زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت همانطور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود،ولی نه آن زرق و برق،و نه این فشار و شکنجه،آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد و هم چنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

قابل توجه اینکه تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت،و در نزد خودش،برای او بنا کند،که در بهشت بودن جنبه جسمانی آن است،و نزد خدا بودن جنبه روحانی آن،و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است.

*** سپس به دومین زن با شخصیت که الگویی برای افراد باایمان محسوب می شود اشاره کرده،می فرماید:و نیز "خداوند مثلی زده است "مریم" دختر عمران را که دامان خود را پاک نگاهداشت "(وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها) (۱).

ص: ۳۰۴

---

۱ – ۱) در باره اینکه منظور از تعبیر "فرج" چیست؟شرح مبسوطی در جلد ۱۳ تفسیر نمونه صفحه ۴۹۴(ذیل آیه ۹۱ سوره انبیاء)داشتیم.

"و ما از روح خود در او دميديم"(فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا).

و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر،فرزندى آورد كه پيامبر اولو العزم پروردگار شد.

سپس مى افزايد"او سخنان پروردگار و كتابهايش را تصديق كرد،و به همه آنها ايمان آورد"(وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ).

"و او از مطيعان فرمان خدا بود"(وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ).

از نظر ايمان در سرحد اعلى قرار داشت،و به تمام كتب آسمانى و اوامر الهى مؤمن،و از نظر عمل پيوسته مطيع اوامر الهى بود،و بنده اى بود جان و دل بر كف،و چشم بر امر و گوش بر فرمان داشت.

تفاوت"كلمات"و"كتب"ممكن است از اين نظر باشد كه تعبير به "كتب"اشاره به تمام كتابهاى آسمانى است كه بر پيامبران نازل شده و تعبير به"كلمات"ناظر وحى هايى است كه صورت كتاب آسمانى نداشته است.

مريم آن چنان نسبت به اين كلمات و كتب مؤمن بود كه قرآن در آيه ۷۵ سوره مائده به عنوان"صديقه"(بسيار تصديق كننده)از او ياد كرده است.

در آيات مختلف قرآن مطالب زيادى در باره شخصيت اين زن باايمان و مقام والاى او ديده مى شود كه قسمت مهمى از آن در همان سوره اى است كه به نام او ناميده شده(جمعى نيز صديقه را به معنى بسيار راستگو توصيف كرده اند).

و به هر حال قرآن با اين تعبيرات دامان مريم را از سخنان ناروايى كه جمعى از يهوديان آلوده و جنايتكار،در باره او مى گفتند،و شخصيت،و حتى پاكدامنى او را زير سؤال مى بردند،پاك مى شمرد،و مشت محكمى بر دهان

بدگویان می کوبد.

تعبیر به "فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا "(از روح خود در او دمیـدیم)چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم منظور از آن یک روح با عظمت و متعـالی است،یـا به تعبیر دیگر اضـافه"روح"به"خداونـد""اضـافه تشـریفیه"است که برای بیـان عظمت چیزی می آیـد،مانند اضافه"خانه"به"خدا"در تعبیر"بیت اللّه" و گرنه خداوند نه روح دارد،و نه خانه و بیت.

عجب اینکه بعضـی از مفسـران حدیثی در باره زنان با شخصیت و والا مقام در نزد خداوند نقل کرده اند که"عایشه را برترین آنها شـمرده انـد!چه خوب بود این حدیث را در تفسـیر سوره تحریم ذکر نمی کردند،چرا که این سوره با صدای رسا پیامی بر خلاف این حدیث ساختگی می دهد،و چنان که دیدیم بسـیاری از مفسـران اهل سـنت و مورخان تصـریح کرده اند آن دو زن که آیات این سوره آنها را شدیـدا ملامت می کنـد و مایه خشم خـدا و رسولش شدنـد، "حفصه"و"عایشه"بودنـد،و این معنی صریحا در صحیح بخاری نیز آمده است (۱).

مـا از تمـام کسـانی که آزاد می اندیشـند می خواهیم بار دیگر آیات این سوره را مرور کننـد و سـپس ارزش چنین احادیثی را روشن سازند.

***خداونـدا!مـا را از حب و بغضـهای بی دلیـل و تعصب آمیز حفظ فرما،و چنان کن که در برابر آیات قرآن مجیـدت با تمام وجود خود تسلیم و خاضع باشیم.

۱- ۱) "صحیح بخاری"جلد ۶ صفحه ۱۹۵.

پروردگارا!مباد آن روزی که پیامبر بزرگت از اعمال ما ناخشنود و از روش زندگی ما ناراضی گردد.

بارالها!به ما چنان استقامتی مرحمت کن که فشارها و شکنجه های فراعنه زمان در سراسر جهان در روح و ایمان ما کمترین اثر نگذارد.

آمین یا رب العالمین.

پایان سوره تحریم ۷ شوال ۱۴۰۶

ص :۳۰۷

(۶۷) سوره ملک این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

اشاره

ص :۳۰۹

محتوای سوره ملک

این سوره که سرآغاز جزء ۲۹ قرآن مجید است از سوره هایی است که بنا بر مشهور،تمام آن در مکه نازل شده،همانگونه که غالب سوره های این جزء مکی است،بلکه به گفته بعضی از مفسران تمام سوره های این جزء مکی است (۱)به عکس سوره های جزء قبل که مدنی بود،ولی چنان که خواهیم گفت:

سوره دهر(یا سوره انسان)از این قاعده مستثنی است و در مدینه نازل شده است.

سوره"ملک"که نام دیگرش سوره"منجیه"(نجاتبخش)و نام سومش "واقیه"یا"مانعه"است(زیرا تلاوت کننده خود را از عذاب الهی یا عذاب قبر نگاه می دارد)از سوره های بسیار پرفضیلت قرآن می باشد،و مسائل زیادی در آن مطرح شده که عمدتا بر سه محور دور می زند.

۱-بحثهایی پیرامون"مبدأ"و صفات خداوند،و نظام شگفت انگیز خلقت مخصوصا آفرینش آسمانها و ستارگان،و آفرینش زمین و مواهب آن، و همچنین آفرینش پرندگان،و آبهای جاری و آفرینش گوش و چشم و ابزار شناخت.

۲-بحثهایی پیرامون"معاد"و عذاب دوزخ، و گفتگوهای ماموران عذاب با دوزخیان،و مانند آن.

ص: ۳۱۱

۱- ۱) "فی ظلال القرآن"جلد ۸ صفحه ۱۸۰.

۳-انذار و تهدید کافران و ظالمان به انواع عذابهای دنیا و آخرت.

و به گفته بعضـی از نظر محور اصـلی تمام سوره را همان مالکیت و حاکمیت خـدا تشـکیل می دهـد که در نخستین آیه آمـده است (۱).

***

فضیلت تلاوت سوره

روایـات زیـادی در فضـیلت این سـوره از پیـامبر ص و ائمه اهـل بیت ع نقـل شـده است: از جمله در حـدیثی از پیـامبر ص می خوانیم: من قرأ سوره تبارک فکانما احیا لیله القدر! :"کسی که سوره"تبارک"را بخواند چنان است که گویی شب قدر را احیا داشته" ۲. و در حدیث دیگری از همان حضـرت آمده است: وددت ان تبارک الملک فی قلب کل مؤمن :"دوست می داشـتم که سوره تبـارک در قلب همه مؤمنان ثبت بود" ۳. در حـدیثی از امام محمد بن علی الباقر می خوانیم که فرمود: سوره الملک هی المـانعه تمنع من عـذاب القبر،و هی مکتوبه فی التوراه سوره الملـک و من قرأهـا فی لیله فقـد اکثر،و اطاب،و لم یکتب من الغـافلین. .. "سوره ملک سوره"مانعه"است،یعنی از عـذاب قبر ممانعت می کنـد،و در تورات به همین نام ثبت است،کسـی که آن را در شبی بخوانـد بسـیار خوانـده،و خوب خوانده،و از غافلان محسوب نمی شود" ۱. و احادیث در این زمینه بسـیار است. البته اینهمه آثار عظیم مربوط به خواندن بدون فکر و عمل نیست،هدف خواندنی است آمیخته با الهام گرفتن برای عمل. ***

ص: ۳۱۲

۱- ۱) همان مدرک صفحه ۱۸۴.

این سوره که سرآغاز جزء ۲۹ قرآن مجید است از سوره هایی است که بنا بر مشهور،تمام آن در مکه نازل شده،همانگونه که غالب سوره های این جزء مکی است،بلکه به گفته بعضی از مفسران تمام سوره های این جزء مکی است (۱)به عکس سوره های جزء قبل که مدنی بود،ولی چنان که خواهیم گفت:

سوره دهر(یا سوره انسان)از این قاعده مستثنی است و در مدینه نازل شده است.

سوره "ملك"که نام دیگرش سوره "منجیه"(نجاتبخش)و نام سومش "واقیه"یا"مانعه"است(زیرا تلاوت کننده خود را از عذاب الهی یا عذاب قبر نگاه می دارد)از سوره های بسیار پرفضیلت قرآن می باشد،و مسائل زیادی در آن مطرح شده که عمدتا بر سه محور دور می زند.

۱-بحثهایی پیرامون"مبدأ"و صفات خداوند،و نظام شگفت انگیز خلقت مخصوصا آفرینش آسمانها و ستارگان،و آفرینش زمین و مواهب آن، و همچنین آفرینش پرندگان،و آبهای جاری و آفرینش گوش و چشم و ابزار شناخت.

۲-بحثهایی پیرامون"معاد"و عذاب دوزخ، و گفتگوهای ماموران عذاب با دوزخیان،و مانند آن.

ص :

۱- ۱) همان مدرك.

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . تَبٰارَكَ اَلَّذِي بِيَدِهِ اَلْمُلْكُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) اَلَّذِي خَلَقَ اَلْمَوْتَ وَ اَلْحَيٰاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْغَفُورُ (۲) اَلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً مٰا تَرىٰ فِي خَلْقِ اَلرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ فَارْجِعِ اَلْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ
فُطُورٍ (۳) ثُمَّ اِرْجِعِ اَلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ اَلْبَصَرُ خٰاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ (۴) وَ لَقَدْ زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ جَعَلْنٰاهٰا رُجُوماً
لِلشَّيٰاطِينِ وَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰابَ اَلسَّعِيرِ (۵)

ص: ۳۱۴

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است،و بر همه چیز قادر است.

۲-همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.

۳-همان کسی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید،در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی،بار دیگر نگاه کن،آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟ ۴-بار دیگر(به عالم هستی)نگاه کن سرانجام چشمانت(در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده)به سوی تو بازمی گردد در حالی که خسته و ناتوان است.

۵-ما آسمان پائین را با چراغهای پرفروغی زینت بخشیدیم،و آنها(شهب)را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم و برای آنان عذاب دوزخ فراهم ساختیم.

تفسیر:

هیچ نقصی در جهان هستی نمی بینی

این سوره با مساله مهم مالکیت و حاکمیت خداوند و جاودانگی ذات پاک او آغاز می شود که در واقع کلید همه بحثهای این سوره است (۱).

می فرماید:"پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است،و او بر همه چیز قادر است" (تَبٰارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

---

۱ - ۱) این سوره دومین سوره ای است که با کلمه"تبارک"آغاز می گردد،سوره دیگر سوره فرقان بود که با جمله" تَبٰارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعٰالَمِینَ نَذِیراً "آغاز گردیده.

"تبارک"از ماده"برکت"در اصل از"برک"(بر وزن برگ) به معنی سینه شتر است،و هنگامی که"برک البعیر"گفته شود مفهومش این است که شتر سینه خود را به زمین زد،سپس این کلمه به معنی دوام و بقاء و زوال ناپذیری آمده،و در مورد هر نعمتی که پایدار و با دوام باشد گفته شده است،مخزن آب را از این رو"برکه"می گویند که آب مدتی طولانی در آن باقی می ماند.

در آیه فوق در حقیقت دلیل مبارک بودن ذات پاک خدا ذکر شده و آن مالکیت و حاکمیت او بر جهان و قدرت او بر همه چیز است،و به همین دلیل وجودی است زوال ناپذیر و پربرکت.

*** در آیه بعد به هدف آفرینش مرگ و حیات انسان که از شؤون مالکیت و حاکمیت خدا است اشاره کرده،می فرماید:"او کسی است که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می کنید"(اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیٰاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً).

"مرگ"اگر به معنی فنا و نیستی باشد مخلوق نیست،چرا که خلقت به امور وجودی تعلق می گیرد،ولی می دانیم که حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است،و این قطعا یک امر وجودی است که می تواند مخلوق باشد.

و اگر مرگ در اینجا قبل از حیات ذکر شده بخاطر تاثیر عمیقی است که توجه به مرگ در حسن عمل دارد.گذشته از اینکه مرگ قبل از زندگی بوده است.

منظور از آزمایش خداوند چنان که قبلا نیز گفته ایم نوعی پرورش است،

به این معنی که انسانها را به میدان عمل می کشد تا ورزیده و آزموده و پاک و پاکیزه شوند.و لایق قرب خدا گردند (۱).

قابل توجه اینکه هدف "آزمایش حسن "عمل معرفی کرده،نه کثرت عمل،و این دلیل بر این است که اسلام به "کیفیت "اهمیت می دهد نه به "کمیت " مهم آن است که عمل خالصانه و برای خدا مفید و جامع باشد،هر چند از نظر کمیت کم باشد.

لذا در اینکه منظور از " أَحْسَنُ عَمَلًا "چیست در بعضی از روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

اتمکم عقلا،و اشدکم للّه خوفا،و احسنکم فیما امر اللّه به و نهی عنه نظرا،و ان کان اقلکم تطوعا! "منظور این است که کدامیک از شما عقل و خرد کاملتر،و خداترسی بیشتر، و آگاهی فزونتر بر اوامر و نواهی الهی دارید،هر چند اعمال مستحبتان کمتر بوده باشد" (۲).

بدیهی است عقل کامل عمل را پاکتر و نیت را خالصتر و پاداش را بیشتر می کند.

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

لیس یعنی اکثر عملا، و لکن اصوبکم عملا،و انما الاصابه خشیه اللّه و النیه الصادقه،ثم قال الإبقاء علی العمل حتی یخلص.اشد من العمل،و العمل الخالص الصالح الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا اللّه عز و جل:

"منظور این نیست کدامیک بیشتر عمل می کنید،بلکه منظور این است کدامیک صحیحتر عمل می کنید،و عمل صحیح آن است که توأم با خداپرستی

ص: ۳۱۷

۱- ۱) شرح بیشتر در باره آزمایشهای الهی را در جلد ۱ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره مطالعه فرمائید.

۲- ۲) تفسیر "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۲۲.

و نیت پاک باشد،سپس فرمود:نگهداری عمل از آلودگی سخت تر است از خود عمل،و عمل خالص صالح،عملی است که نمی خواهی احدی جز خدا تو را به خاطر آن بستاید" (۱).

در مورد هدف آفرینش انسان در تفسیر سوره"ذاریات"ذیل آیه ۵۶ " وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ "بحث مشروحی داشتیم در آنجا هدف"عبودیت خدا"ذکر شده،و در اینجا"آزمایش حسن عمل"،روشن است که مساله آزمون و امتحان از مساله عبودیت جدا نیست،همانگونه که کمال عقل و خداترسی و نیت خالص که در روایات بالا به آن اشاره شده،روح عبودیت را تشکیل می دهد.

به این ترتیب عالم میدان آزمایش بزرگی است برای همه انسانها،وسیله آزمایش،مرگ و حیات،و هدف این آزمون بزرگ رسیدن به حسن عمل، که مفهومش"تکامل معرفت،و اخلاص نیت،و انجام هر کار خیر"است.

و اگر می بینیم بعضی از مفسران" أَحْسَنُ عَمَلاً "را در اینجا به معنی یاد مرگ کردن،یا آماده برای مرگ شدن،و امثال آن تفسیر کرده اند در حقیقت اشاره به مصداقهایی از این معنی کلی است.

و از آنجا که در این میدان آزمایش بزرگ انسان گرفتار لغزشهای فراوانی می شود،نباید این لغزشها او را مایوس کند،و از تلاش و کوشش برای اصلاح خویش بازدارد،در پایان آیه به بندگان وعده یاری و آمرزش داده می گوید:"و او شکست ناپذیر و بخشنده است"(وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ) آری او قادر بر هر چیز،و آمرزنده هر انسان توبه کاری است.

***

۱- ۱) تفسیر"صافی"ذیل آیات مورد بحث.

بعد از بیان نظام مرگ و زندگی،به نظام کلی جهان پرداخته،و انسان را به مطالعه مجموعه عالم هستی دعوت می کند،تا از این طریق خود را برای آن آزمون بزرگ آماده کند،می فرماید:"همان خدایی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید"(اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً).

در باره"آسمانهای هفتگانه کمی قبل از این در تفسیر آیه ۱۲ سوره طلاق بحث کرده ایم،و در مورد"طباقا"در اینجا باید بیفزاییم که بر اساس این تعبیر آسمانهای هفتگانه هر کدام فوق دیگری قرار دارد،زیرا معنی"مطابقه" در اصل آن است که چیزی را فوق چیز دیگری قرار دهند.

حال اگر آسمانهای هفتگانه را اشاره به کرات هفتگانه منظومه شمسی بدانیم که با چشم غیر مسلح قابل رؤیتند،هر کدام فاصله معینی از خورشید دارند و هر یک فوق دیگری است.

و اگر آنچه را از ستارگان ثوابت و سیار می بینیم همه را جزء آسمان اول بشمریم معلوم می شود که در مراحل بالاتر عوالم دیگری است که یکی برتر از دیگری قرار دارد.

و به دنبال آن می افزاید:"در خلقت خداوند رحمان هیچ نقص و تضاد و عیبی نمی بینی"(مٰا تَرىٰ فِی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ).

با تمام عظمتی که عالم هستی دارد هر چه هست نظم است و استحکام،و انسجام،و ترکیبات حساب شده،و قوانین دقیق و اگر بی نظمی در گوشه ای از جهان راه می یافت آن را به نابودی می کشید.

از نظام عجیب و شگفت انگیزی که بر یک دانه اتم،و ذرات الکترون و پروتون حاکم است گرفته،تا نظامات حاکم بر کل منظومه شمسی،و منظومه های دیگر و کهکشانها،همه در سیطره قوانین دقیقی قرار دارند که آنها

را در مسیر خاصی پیش می برند،خلاصه همه جا قانون است و حساب،و همه جا نظم است و برنامه.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید:"بار دیگر نگاه کن و عالم را با دقت بنگر،آیا هیچ شکاف و خلل و اختلافی در جهان مشاهده می کنی"؟! (فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ).

"فطور"از ماده"فطر"(بر وزن سطر)به معنی شکافتن از طول است، و به معنی شکستن(مانند افطار روزه)و اختلال و فساد نیز می آید،و در آیه مورد بحث به همین معنی است.

منظور این است که هر چه انسان در جهان آفرینش دقت کند کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی بیند.

*** و لذا در آیه بعد برای تاکید همین معنی می افزاید:"بار دیگر دیده خود را باز کن،و دو مرتبه به عالم هستی بنگر،سرانجام چشمانت به سوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان شده،و در جستجوی خلل و نقصان در این عالم بزرگ ناکام مانده است"!(ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خٰاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ).

"کرتین"از ماده"کر"(بر وزن شر)به معنی توجه و بازگشت به چیزی است،و"کره"به معنی تکرار و"کرتین"تثنیه آن است،ولی بعضی از مفسران گفته اند که منظور از"کرتین"در اینجا معنی تثنیه نیست، بلکه منظور توجهای مکرر و پی در پی و متعدد است.

بنا بر این حد اقل قرآن در این آیات دستور به مردم می دهد که سه بار در عالم هستی بنگرند،و اسرار آفرینش را مطالعه کنند،و به یک معنی بارها و

بارها دقیق شوند و هنگامی که نتوانستند کمترین خلل و نقصانی در این نظام عجیب بیابند به آفریننده این دستگاه و خالق این جهان و علم و قدرت بی پایان آشناتر شوند.

"خاسئ"از ماده"خسا"و"خسوء"(بر وزن مدح و خشوع) هر گاه در مورد چشم به کار رود به معنی خسته و ناتوان شدن است،و هر گاه در مورد"سگ"به کار رود به معنی دور کردن آن است.

"حسیر"از ماده"حسر"(بر وزن قصر)به معنی برهنه کردن است، و از آنجا که انسان به هنگام خستگی تاب و توان خود را از دست می دهد و گویی برهنه از نیروهای خود می شود به معنی خستگی و ناتوانی آمده است، بنا بر این"خاسئ"و"حسیر"در آیه فوق هر دو به یک معنی و برای تاکید در موضوع درماندگی و ناتوانی چشم از دیدن نقصانی در نظام عالم هستی است.

بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند"خاسئ"به معنی ناکام و "حسیر"به معنی ناتوان است.

به هر حال از این آیات دو نتیجه مهم می توان گرفت:نخست اینکه قرآن به همه رهروان راه حق،دستور مؤکد می دهد که هر چه می توانند در اسرار عالم هستی و شگفتیهای جهان آفرینش بیشتر مطالعه و دقت کنند،و به یک بار و دو بار قناعت ننماید،چه بسیار اسراری که در نگاه اول و دوم خود را نشان نمی دهد،دیده های تیزبین لازم است که بعد از چندین نگاه آنها را بیابد.

دیگر اینکه هر قدر انسان در این نظام دقیقتر و باریکتر شود انسجام آن را بهتر درک می کند،انسجامی خالی از هر گونه نقص و خلل و کژی و اعوجاج.

و اگر در نظر سطحی و ابتدایی بعضی از پدیده های این جهان به عنوان شرور و آفات و فساد دیده می شود(همچون زمین لرزه ها،سیلابها و بیماریها و

ص :۳۲۱

حوادث ناگواری که گهگاه در زندگی انسانها رخ می دهد)در مطالعات دقیقتر روشن می شود که آنها نیز اسرار و فلسفه های دقیق و مهمی دارد (۱).

این آیات اشاره روشنی به برهان نظم دارد که می گوید:وجود نظم در هر دستگاه نشانه وجود علم و قدرتی در پشت آن دستگاه است،و گرنه حوادث اتفاقی حساب نشده،و تصادفهای کور و کر،هرگز نمی تواند مبدأ نظام و حساب گردد،همانگونه که در حدیث معروف مفضل از امام صادق ع آمده است:

ان الاهمال لا یاتی بالصواب،و التضاد لا یاتی بالنظام:

"مهمل کاری هرگز نتیجه درست نمی دهد،و تضاد مبدأ نظام نمی گردد" (۲)*** آخرین آیه مورد بحث نظری به صفحه آسمان افکنده،و از ستارگان درخشنده و زیبا سخن به میان آورده:می گوید:"ما آسمان پائین را با چراغهای پرفروغی زینت بخشیدیم،و آنها را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم،و برای آنها عذاب آتش دوزخ فراهم ساختیم"(وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِیرِ).

یک نگاه به آسمان در یک شب تاریک و پرستاره،و توجه به آن عوالم رؤیایی دوردست،و تصور نظامهایی که بر آنها حاکم است،و دقت در زیبایی و ظرافت و عظمت و سکوت اسرارآمیز و پر ابهتی که بر آنها سایه افکنده، انسان را در جهانی مملو از عرفان و نور حق وارد می کند،و در عوالمی از عشق پروردگار سیر می دهد که با هیچ زبانی قابل توصیف نیست.

این آیه بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که تمام ستارگانی که ما

۱- ۱) شرح این مطلب را در مباحث"اثبات وجود خدا"در پاسخ به دلائل مادیین در زمینه"آفات و بلاها"ذکر کرده ایم،به کتاب"آفریدگار جهان"مراجعه کنید.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۶۳.

می بینم همه بخشی از آسمان اول است،آسمانی که از میان آسمانهای هفتگانه به ما نزدیکتر می باشد،و به همین دلیل به عنوان"السماء الدنیا"(آسمان نزدیک و پائین)از آن تعبیر شده است.

تعبیر به"رجوم"(تیرها)اشاره به شهابها است که همچون تیری از یک سوی آسمان به سوی دیگر پرتاب می شود،می دانیم"شهب"باقیمانده ستارگانی است که طی حوادثی از هم متلاشی شده،بنا بر این اگر می گوید ما کواکب را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم اشاره به همین سنگریزه های مخصوص است.

و اما اینکه چگونه شیاطین با تیرهای شهاب که سنگهای کوچک سرگردانی در آسمانها هستند نشانه گیری می شوند شرح آن را در تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۴۲(ذیل آیه ۱۸ سوره حجر)و در جلد ۱۹ صفحه ۱۵ به بعد(ذیل آیه ۲۰ سوره صافات)مشروحا بیان کرده ایم.

***

نکته:

عظمت عالم آفرینش

با اینکه قرآن مجید از محیط عقب افتاده عصر جاهلیت عرب برخاست ولی غالبا تاکید می کند که مسلمانان در اسرار با عظمت عالم هستی بیندیشند، مطلبی که در عصر جاهلیت مفهوم نداشت، و این خود دلیل روشنی است بر اینکه قرآن از مبدأ دیگری صادر شده،و هر قدر علم و دانش پیش می رود عظمت تاکیدات قرآن در این زمینه آشکارتر می گردد.

می دانیم کره زمینی که ما در آن زندگی می کنیم با تمام بزرگی که دارد در مقابل مرکز منظومه شمسی یعنی قرص"خورشید"به اندازه ای کوچک است که اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین را روی هم بگذارند تازه

به انـدازه قرص آفتـاب می شود! از سوی دیگر منظومه شمسـی مـا جزئی از یـک کهکشان عظیم است که همان کهکشان"راه شیری"نام دارد (۱).

طبـق محاسـبات دانشـمندان فلکی تنهـا در کهکشـان مـا بـالغ بر یکصـد میلیـارد (۱۰۰\۰۰۰\۰۰۰\۰۰۰)سـتاره وجـود دارد که خورشـید مـا بـا تمـام عظمتش یکی از سـتاره هـای متوسـط آن محسوب می شود! از سوی سوم در این جهـان بزرگ آن قـدر کهکشان وجود دارد که از حساب و شماره بیرون است.و هر قدر تلسکوپهای نجومی عظیمتر و مجهزتر می شوند کهکشانهای تازه ای کشف می شود! و چه بزرگ است خدایی که این طرح عظیم را با آن نظام دقیق ریخته العظمه للّه الواحد القهار ***

ص: ۳۲۴

۱- ۱) "کهکشانها"مجموعه هایی از ستارگانند که به نام"شهرهای ستارگان" معروفند و با اینکه نسبتا به یکدیگر نزدیکند،گاه میلیونها سال نوری در میان آنها فاصله است!.

[سوره الملک (۶۷): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (۶) إِذٰا أُلْقُوا فِيهٰا سَمِعُوا لَهٰا شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ (۷) تَكٰادُ تَمَيَّزُ مِنَ اَلْغَيْظِ كُلَّمٰا
أُلْقِيَ فِيهٰا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) قٰالُوا بَلىٰ قَدْ جٰاءَنٰا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنٰا وَ قُلْنٰا مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِي ضَلاٰلٍ
كَبِيرٍ (۹) وَ قٰالُوا لَوْ كُنّٰا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مٰا كُنّٰا فِي أَصْحٰابِ اَلسَّعِيرِ (۱۰) فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحٰابِ اَلسَّعِيرِ (۱۱)

ترجمه:

۶-و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است و بد جایگاهی است.

۷-هنگامی که در آن افکنده می شوند صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد.

ص: ۳۲۵

۸-نزدیک است از شدت غضب پاره پاره شود،هر زمان گروهی در آن افکنده می شوند نگهبانان دوزخ از آنها سؤال می کنند:مگر انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد! ۹-می گویند:آری،انذارکننده به سراغ ما آمد،ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند هرگز چیزی نازل نکرده،و شما در گمراهی بزرگی هستید! ۱۰-و می گویند:اگر ما گوش شنوا داشتیم،یا تعقل می کردیم،جزء دوزخیان نبودیم.

۱۱-اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند،دور باشند دوزخیان از رحمت خدا!

تفسیر اگر گوش شنوا و فکر بیدار داشتیم در دوزخ نبودیم!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از نشانه های عظمت و قدرت خدا و دلائل آن در عالم آفرینش بود،در آیات مورد بحث سخن از کسانی می گوید که این دلائل را نادیده گرفته، و راه کفر و شرک را پیش می گیرند،و همچون شیاطین،عذاب الهی را به جان می خرند.

نخست می فرماید:

"برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است و بد جایگاهی است"(وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ).

*** سپس به شرح گوشه ای از این عذاب وحشتناک پرداخته می افزاید:

"هنگامی که کفار در آن افکنده می شوند صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد و غلیان دارد"(إِذا أُلْقُوا فِیها سَمِعُوا لَها شَهِیقاً وَ هِیَ تَفُورُ).

آری هنگامی که آنها با نهایت ذلت و حقارت در آن پرتاب می شوند

ص: ۳۲۶

فریاد وحشتناک و طولانی جهنم برمی خیزد،و تمام وجود آنها را در وحشت فرو می برد.

"شهیق"در اصل به معنی صدای زشت و منکری همچون صدای الاغ است،و گاه گفته اند از ماده"شهوق"به معنی طولانی بودن گرفته شده (لذا کوه بلند را جبل شاهق می گویند)بنا بر این"شهیق"به معنی ناله طولانی است.

بعضی گفته اند"زفیر"صدایی است که در گلو می پیچد،و"شهیق" صدایی است که در سینه رفت و آمد می کند،و به هر حال اشاره به صداهای وحشت انگیز و ناراحت کننده است.

*** سپس برای مجسم ساختن شدت خشم"دوزخ"می افزاید:"نزدیک است از شدت غضب پاره پاره شود"!(تَکٰادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ) (۱).

درست همانند ظرف عظیمی که روی آتش فوق العاده پرحرارتی گذارده اند و چنان می جوشد و زیر و رو می شود که هر زمان بیم متلاشی شدن آن می رود،و یا همچون انسان خشمگینی که می جوشد و می خروشد و فریاد می کشد و نزدیک است منفجر گردد،آری چنین است منظره دوزخ این کانون خشم خدا! سپس ادامه می دهد:"هر زمان گروهی از کافران در آن افکنده می شوند نگهبانان دوزخ از روی تعجب و توبیخ از آنها سؤال می کنند مگر شما رهبر و راهنما نداشتید؟مگر انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد"؟پس چرا به این روز سیاه افتاده اید؟!(کُلَّمٰا أُلْقِیَ فِیهٰا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ).

۱- ۱) "تمیز"به معنی متلاشی شدن و پراکنده گشتن است و در اصل"تتمیز"بوده.

آنها باور نمی کنند که انسانی آگاهانه و با داشتن رهبر آسمانی به چنین سرنوشتی گرفتار شود،و چنین جایگاهی را برای خود انتخاب کند.

*** "ولی آنان در پاسخ می گویند:آری انذارکننده به سراغ ما آمد،ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و خداوند وحی بر کسی نفرستاده است،تا به هوای نفس خویش ادامه دهیم،حتی به آنها گفتیم شما در گمراهی عظیمی هستید"!(قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَیْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ).

نه تنها آنها را تصدیق نکردیم،و به پیام حیاتبخششان گوش فرا ندادیم، بلکه به مخالفت برخاسته،و این طبیبان روحانی را گمراه خواندیم،و از خود راندیم.

*** بعد به دلیل اصلی بدبختی و گمراهی خود اشاره کرده،"می گویند:

اگر ما گوش شنوا داشتیم،و عقل خود را به کار می گرفتیم،هرگز از دوزخیان نبودیم"!(وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ).

*** آری "اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند،دور باشند دوزخیان از رحمت خدا"!(فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِیرِ).

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان،انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است،می گوید:از یک سو خداوند گوش شنوا عقل و هوش داده،و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلائل روشن فرستاده،اگر این دو با هم ضمیمه شوند سعادت انسان تامین است.

ولی هنگـامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی شـنود،و چشم دارد و نمی بینـد،و عقل دارد و نمی اندیشـد،اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسـمانی به سـراغ او آیند اثری ندارد! در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم ص مدح و ستایش از مسلمانی کردند،رسول خدا ص فرمود:

کیف عقل الرجل؟! :"عقل او چگونه است"؟ عرض کردند:ای رسول خدا!ما از تلاش و کوشش او در عبادت و انواع کارهای خیر سؤال می کنیم،شما از عقلش سؤال می فرمائید؟ فرمود:(

ان الاـحمق یصـیب بحمقه اعظم من فجـور الفـاجر،و انمـا یرتفـع العبـاد غـدا فی الـدرجات،و ینـالون الزلفی من ربهم علی قـدر عقولهم!.

"مصـیبتی که از نـاحیه حمـاقت احمق حاصل می شود بـدتر است از فجور فاجران و گناه بـدکاران،خداونـد فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می برد،و بر این اساس به قرب خداوند نائل می گردند" (۱).

"سـحق"(بر وزن قفـل)در اصـل بـه معنی سائیـدن و نرم کردن است، و به لبـاس کهنه نیز گفته می شـود،ولی در اینجـا به معنی دوری از رحمت خـدا است،بنا بر این فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِیرِ مفهومش این است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشـند،و از آنجا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است این جمله دلیل بر این است که این گروه به کلی از رحمت خدا دورند.

***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۲۴.

نکته ارزش والای عقل و خرد

این نخستین بـار نیست که قرآن مجیـد به ارزش فوق العـاده عقـل و خرد اشاره می کنـد،و گناه عمـده دوزخیان و عامل اصـلی بدبختی آنها را از کار انداختن این نیروی الهی می شـمرد،بلکه هر کس با قرآن آشـنا باشد می داند که در مناسـبتهای مختلف اهمیت این موضوع را آشـکار سـاخته است،و علی رغم دروغپردازیهـای کسـانی که مـذهب را وسـیله تخـدیر مغزهـا،و نادیـده گرفتن فرمان عقل و خرد می شـمرند،اسـلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می نهد،و روی سخنش در همه جا با"اولو الالباب"و"اولو الأبصار"و اندیشمندان و دانشمندان است.

در منـابع اسـلامی آن قـدر روایت در این زمینه وارد شـده که از حسـاب بیرون است،جـالب اینکه کتاب معروف"کافی"که از معتبرترین منابع حدیث است مشتمل بر کتابهایی است که نخستین کتابش به نام کتاب"عقل و جهل"است، و هر کس روایاتی را که در این زمینه در این کتـاب نقـل شـده ملاحظه کنـد به عمق بینش اسـلام در این باره پی می برد،و ما در اینجا به ذکر دو روایت قناعت می کنیم:

در حـدیثی از علی ع(در همین کتـاب)آمـده است:جبرئیـل بر آدم نازل شـد و گفت من ماموره که تو را میان یکی از این سه مـــوهبت مخیر کنـــم، تـــا یکی را برگزینی،و بقیـــه را رهـــا کنی،آدم گفـــت:آنهـــا چیســـت؟جبرئیـــل در پاســـخ گفت:"عقل"و"حیاء"و"دین".

آدم گفت:من عقـل را برگزیـدم،جبرئیـل به"حیاء"و"دین"گفت او را رها کنیـد و به دنبال کار خود برویـد،گفتنـد ما ماموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم!جبرئیل گفت:حال که چنین است به ماموریت خود عمل

کنید،سپس به آسمان صعود کرد"! (۱).

این لطیفترین تعبیری است که ممکن است در باره عقل و خرد،و نسبت آن با"حیا"و"دین"گفته شود،چرا که اگر عقل از دین جدا گردد با اندک چیزی بر باد می رود،یا به انحراف کشیده می شود،و اما"حیا"که مانع انسان از ارتکاب زشتیها و گناهان است آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است.

این نشان می دهد که"آدم"سهم قابل ملاحظه ای از عقل داشت که به هنگام مخیر شدن در میان این سه چیز،مرحله بالاتر عقل را بر گزید،و در سایه آن هم دین را تصاحب کرد و هم حیا را.

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

من کان عاقلا کان له دین،و من کان له دین دخل الجنه :"کسی که عاقل باشد دین دارد،و کسی که دین داشته باشد داخل بهشت می شود"(بنا بر این بهشت جای عاقلان است) (۲)البته عقل در اینجا به معنی معرفت راستین است،نه شیطنتهای شیاطین که در سیاستمداران جبار و ظالم جهان دیده می شود که به گفته امام صادق ع

شبیهه بالعقل،و لیست بالعقل "شبیه عقل است ولی عقل نیست"! (۳).

۱- ۱ و ۲ و ۳) "اصول کافی"مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۳۸۲.

-۲

-۳

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱۲ تا ۱۴]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اِجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۱۳) أَ لاٰ يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اَللَّطِيفُ اَلْخَبِيرُ (۱۴)

ترجمه:

۱۲-کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند آمرزش و اجر بزرگی دارند.

۱۳-گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار(تفاوتی نمی کند)او به آنچه در دلها است آگاه است.

۱۴-آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟در حالی که او از اسرار دقیق با خبر،و نسبت به همه چیز عالم است.

تفسیر:

آیا خالق جهان،از اسرار جهان آگاه نیست؟

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون کفار و سرنوشت آنها در قیامت بیان شد،قرآن در آیات مورد بحث به سراغ مؤمنان و پاداشهای عظیم آنها می رود.

نخست می فرماید:"کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند

ص: ۳۳۲

مغفرت و پاداش عظیمی دارند"(إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ).

تعبیر به"غیب"در اینجا ممکن است اشاره به معرفت خدای نادیده، و یا معاد نادیده،و یا همه اینها بوده باشد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که اشاره به ترس از خداوند در مورد معاصی پنهانی باشد،چرا که اگر انسان معصیت پنهان نکند به طریق اولی معصیت آشکار نخواهد کرد، و یا این تعبیر اشاره به مقام خلوص نیت در پرهیز از گناهان،و انجام اوامر الهی می باشد،زیرا عمل پنهانی از ریا دورتر است.

جمع میان این تفسیرها نیز مانعی ندارد.

تعبیر به"مغفره"به صورت"نکره"و همچنین" أَجْرٌ كَبِيرٌ "اشاره به عظمت و اهمیت آن است،یعنی آن چنان این مغفرت و اجر و پاداش عظیم است که برای همه ناشناخته خواهد بود.

*** سپس برای تاکید می افزاید:"اگر گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار، خداوند به آنچه در دلهاست آگاه است"(وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ).

بعضی از مفسران شان نزولی برای این آیه از"ابن عباس"نقل کرده اند که جمعی از کفار یا منافقان پشت سر پیامبر خدا ص سخنان ناروایی می گفتند و جبرئیل به پیامبر ص خبر می داد،بعضی از آنها به یکدیگر گفتند: أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ :"سخنان خود را پنهانی بگوئید تا خدای محمد نشنود"!آیه فوق نازل شد و گفت:چه آشکار بگوئید و چه پنهان خدا از آن آگاه است (۱).

۱- ۱) "فخر رازی"جلد ۳ صفحه ۶۶ و"روح البیان"جلد ۱۰ صفحه ۸۶ ذیل آیات مورد بحث.

*** آیه بعد در حقیقت به منزله دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمد می فرماید:آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟ در حالی که او از دقیقترین اسرار با خبر و نسبت به همه چیز عالم است"(أَ لاٰ یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ).

در تفسیر جمله" أَ لاٰ یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ "احتمالات گوناگونی داده اند:

بعضی گفته اند منظور این است که آیا خدایی که دلها را آفریده از اسرار درون آنها آگاه نیست؟ یا اینکه:خدایی که بندگان را آفریده آیا از اسرار بندگان بی خبر است؟ یا اینکه خداوندی که تمام عالم هستی را آفریده از همه اسرار جهان آگاه است،آیا انسان که موجودی از این خلقت عظیم است اسرارش بر خدا پوشیده است؟! به هر حال برای درک این حقیقت باید به این نکته توجه داشته باشیم که خلقت خداوند دائمی است،یعنی لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او به مخلوقات می رسد، و چنان نیست که آنها را بیافریند و به حال خود واگذارد.

اصولا ممکنات وابسته وجود او هستند،و اگر لحظه ای پیوند آنها از ذات پاکش قطع شود راه فنا پیش می گیرند،توجه به این پیوند دائمی و خلقت مستمر بهترین دلیل بر علم خداوند نسبت به اسرار همه موجودات در هر زمان و هر مکان است.

توصیف خداوند به"لطیف"از این نظر است که لطیف از ماده"لطف" به معنی هر موضوع دقیق،ظریف،و هر گونه حرکت سریع و جسم لطیف است بنا بر این لطیف بودن خداوند اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف

ص:۳۳۴

آفرینش است،و گاه به معنی خلقت اجسام لطیف و کوچک و ذره بینی و ما فوق ذره بینی آمده است.

اشاره به اینکه هر قدر نیات قلبی شما پنهان و مخفی باشد،و یا سخنان خود را در مجالس محرمانه بگوئید،و یا اعمال خلاف را در خلوتگاهها انجام دهید خداوند لطیف از همه آنها با خبر است.

بعضی از مفسران در تفسیر "لطیف" گفته اند:(هو الذی یکلف الیسیر و یعطی الکثیر):"او کسی است که تکلیف را آسان می کند و پاداش را فراوان می دهد".

در حقیقت این نیز یک نوع ظرافت و دقت در رحمت است.

بعضی نیز گفته اند توصیف خداوند به لطیف،به خاطر این است که در درون همه اشیاء نفوذ دارد و جایی در همه جهان از او خالی نیست.

اما همه اینها به یک حقیقت بازمی گردد،و تاکیدی است بر عمق آگاهی خداوند و علم او به اسرار نهان و آشکار.

***

ص: ۳۳۵

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱۵ تا ۱۸]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ اَلنُّشُورُ (۱۵) أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی اَلسَّمٰاءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ اَلْأَرْضَ فَإِذٰا هِیَ تَمُورُ (۱۶) أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی اَلسَّمٰاءِ أَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حٰاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ کَیْفَ نَذِیرِ (۱۷) وَ لَقَدْ کَذَّبَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَکَیْفَ کٰانَ نَکِیرِ (۱۸)

ترجمه:

۱۵-او کسی است که زمین را برای شما رام کرد،بر شانه های آن راه بروید،و از روزیهای خداوند بخورید،و بازگشت همه به سوی او است.

۱۶-آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید که دستور دهد زمین بشکافد و شما را فرو برد و دائما به لرزش خود ادامه دهد؟ ۱۷-یا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می دانید که تندبادی مملو از سنگریزه بر شما فرستد،و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است؟ ۱۸-کسانی که پیش از آنها بودند(آیات الهی را)تکذیب کردند اما(ببین)مجازات من چگونه بود؟

ص: ۳۳۶

تفسیر هیچ مجرمی از مجازات او در امان نیست!

به دنبال بحثهایی پیرامون دوزخیان و بهشتیان،و کافران و مؤمنان در آیات پیشین گذشت در آیات مورد بحث برای ترغیب و تشویق به پیوستن به صفوف بهشتیان،و بر حذر بودن از راه و رسم دوزخیان،به ذکر بخشی از نعمتهای الهی،و سپس به قسمتی از عذابهای او،اشاره می کند.

می فرماید:"او کسی است که زمین را برای شما رام کرد"(هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً).

"پس بر شانه ها و صفحه زمین راه بروید،و از روزیهای پروردگار بخورید،و بدانید بازگشت همه به سوی او است"(فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ).

"ذلول"به معنی"رام"جامعترین تعبیری است که در باره زمین ممکن است بشود.

چرا که این مرکب راهوار با حرکات متعدد و بسیار سریعی که دارد آن چنان آرام به نظر می رسد که گویی مطلقا ساکن است،بعضی از دانشمندان می گویند زمین چهارده نوع حرکت مختلف دارد که سه قسمت آن حرکت به دور خود،و حرکت به دور خورشید،و حرکت همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است،این حرکات که سرعت زیادی دارد چنان نرم و ملایم است که تا براهین قطعی بر حرکت زمین اقامه نشده بود کسی باور نمی کرد حرکتی در کار باشد! از سوی دیگر،پوسته زمین نه چنان سفت و خشن است که قابل زندگی نباشد،و نه چنان سست و نرم است که قرار و آرام نگیرد،بلکه کاملا برای

زنـدگی بشـر رام است،اگر فی المثـل غالب سـطح زمین باتلاقهایی بود که همه چیز در آن فرو می رفت،یا ماسه های نرمی که پـای انسـان تـا زانو در آن فرو می نشـیند یـا سـنگهای تیز و خشـنی که بـا مختصـر راه رفتن بـدن انسان را کوفته و مجروح می کند،آن وقت معنی ناآرامی زمین روشن می شد.

از سوی سوم،فاصله آن از خورشید نه چندان کم است که همه چیز از شدت گرما بسوزد،و نه چندان دور است که همه چیز از سرما بخشـکد،فشار هوا بر کره زمین آن چنان است که آرامش انسان را تامین کنـد،نه آن قـدر زیاد است که او را خفه کند،و نه آن قدر کم است که از هم متلاشـی شود، جاذبه زمین نه آن قدر زیاد است که اسـتخوانها را درهم بشـکند،و نه آن قدر کم است که بـا یـک حرکت انسـان از جـا کنـده شود و در فضـا پرتاب شود! خلاصه از هر نظر"ذلول"و رام و مسـخر فرمان انسان اسـت،جـالب اینکـه بعـد از توصـیف زمیـن بـه ذلـول بـودن دسـتور می دهـد کـه بر"منـاکب"آن راه برویـد،و می دانیم"منـاکب"جمع"منکب"(بر وزن مغرب)به معنی شـانه است،گویی انسـان پـا بر شـانه زمین می گـذارد و چنـان زمین آرام است که می تواند تعادل خود را حفظ کند.

در عیـن حـال اشـاره ای است به اینکه تـا گـامی برنداریـد و تلاشـی نکنیـد بهره ای از روزیهـای زمین نخواهیـد داشت! تعـبیر به"رزق"نیز تعبیر بسیار جامعی است که تمام مواد غذایی زمین را اعم از حیوانی و گیاهی و معدنی شامل می شود.

ولی بدانید اینها هدف نهایی آفرینش شما نیست،اینها همه وسائلی است در مسیر"نشور"و رستاخیز و حیات ابدی شما.

***

ص :۳۳۸

به دنبال این تشویق و تبشیر به سراغ تهدید و انذار می رود،و می افزاید:

"آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید که دستور دهد زمین بشکافد و شما را در خود فرو برد،و دائما به لرزش خود ادامه دهد"؟! (أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ).

آری اگر او دستور دهد این زمین ذلول و آرام طغیان می کند،و به صورت حیوان چموشی درمی آید،زلزله ها شروع می شود،شکافها در زمین ظاهر می گردد و شما و خانه ها و شهرهایتان را در کام خود فرو می بلعد،و باز هم به لرزه و اضطراب خود ادامه می دهد.

جمله" فَإِذا هِیَ تَمُورُ "(آن پیوسته حرکت می کند و ناآرام است) ممکن است اشاره به این باشد که خدا می تواند فرمان دهد زمین شما را فرو برد و پیوسته از نقطه ای به نقطه ای دیگر در درون خود منتقل سازد حتی قبر شما هم آرام نباشد! یا اینکه زمین آرامش خود را برای همیشه از دست دهد،و زلزال دائمی بر آن حاکم گردد،درک این معنی برای کسانی که در بعضی از مناطق زلزله خیز زندگی کرده اند و دیده اند گاه زمین در چند شبانه روز مطلقا آرامشی ندارد و خواب و خوراک و راحت را از همگان سلب می کند،بسیار آسان است،اما برای غالب ما مردم که به آرامش زمین عادت کرده ایم مشکل است.

تعبیر به" مَنْ فِی السَّماءِ "(کسی که در آسمان است)اشاره به ذات پاک خدا است که حاکمیت او بر کل آسمانها-تا چه رسد به زمین-مسلم است، بعضی نیز گفته اند اشاره به فرشتگان خدا است که در آسمانها هستند و مامور اجرای فرمان او می باشند.

***

سپس می افزاید:"لازم نیست حتما زلزله ها به سراغ شما آید بلکه می تواند این فرمان را به تندبادها دهد،"آیا شما خود را در امان می دانید که خداوند حاکم بر آسمانها تندبادی مملو از سنگ ریزه بر شما فرستد"و شما را زیر کوهی از آن مدفون سازد؟!(أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمٰاءِ أَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حٰاصِباً).

"و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است"!(فَسَتَعْلَمُونَ کَیْفَ نَذِیرِ).

درک این معنی نیز برای کسانی که شنهای روان و بادهای"حاصب" (بادهایی که توده های ریگ را با خود حرکت داده،از جایی به جای دیگر منتقل می کند)دیده اند بسیار ساده است،آنها می دانند که ممکن است در چند لحظه خانه ها یا آبادیهایی زیر توده ای از ریگها و شنهای روان مدفون گردد،و یا کاروانهایی که در وسط بیابان در حرکتند در زیر آن دفن شوند! *** در حقیقت آیات فوق به این معنی اشاره می کند که عذاب آنها منحصر به عذاب قیامت نیست،در این دنیا نیز خداوند با مختصر تکان زمین،یا حرکت بادها،می تواند به زندگی آنها پایان دهد، و بهترین دلیل این امکان،وقوع آن در امتهای پیشین است.

لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید:"کسانی که پیش از آنها بودند آیات الهی و رسولان او را تکذیب کردند،اما ببین مجازات من در حق آنها چگونه بود"؟!

(وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ) (۱).

گروهی را با زلزله های ویرانگر،و اقوامی را با صاعقه ها،و جمعی را با طوفان یا تندباد مجازات کردیم،و شهرهای ویران شده و خاموش آنها را به عنوان درس عبرتی باقی گذاردیم.

***

---

۱ – ۱) "نکیر"به معنی"انکار"است،و در اینجا کنایه از عقوبت می باشد،زیرا انکار خداوند در برابر افعال این اقوام از طریق مجازات آنها صورت گرفته است،باید توجه داشت که این کلمه در اصل"نکیری"بوده همانگونه که"نذیر"در آیه قبل "نذیری"بوده،یاء متکلم محذوف شده،و کسره که دلالت بر آن می کند باقی مانده است.

[سوره الملک (۶۷): آیات ۱۹ تا ۲۱]

اشاره

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى اَلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مٰا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اَلرَّحْمٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹) أَمَّنْ هٰذَا اَلَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ
يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ اَلرَّحْمٰنِ إِنِ اَلْكٰافِرُونَ إِلاّٰ فِي غُرُورٍ (۲۰) أَمَّنْ هٰذَا اَلَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱)

ترجمه:

۱۹-آیا پرندگانی را که بالای سرشان گاه بالهای خود را گسترده و گاه جمع می کنند نگاه نکردند؟جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد چرا که او به هر چیز بینا است.

۲۰-آیا کسی که لشکر شما است می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد،ولی کافران تنها گرفتار غرورند.

۲۱-یا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را باز دارد(چه کسی می تواند نیاز شما را تامین کند)ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند.

ص: ۳۴۲

تفسیر

اشاره

به این پرندگان بالای سر خود بنگرید

در آیات آغاز این سوره به هنگامی که بحث از قدرت و مالکیت خداوند بود سخن از آسمانهای هفتگانه و ستارگان و کواکب آنها به میان آمد،ولی در نخستین آیه مورد بحث همین مساله قدرت با ذکر یکی از موجودات به ظاهر کوچک عالم هستی تعقیب می شود،می فرماید:

"آیا آنها به پرندگانی که بالای سرشان بالهای خود را گسترده و گاه جمع می کنند نگاه نکرده اند؟!(أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صَافّاتٍ وَ یَقْبِضْنَ) (۱).

این اجسام سنگین بر خلاف قانون جاذبه از زمین برمی خیزند،و به راحتی تمام بر فراز آسمان،ساعتها،و گاه هفته ها و ماهها!پشت سر هم به حرکت سریع و نرم خود ادامه می دهند،بی آنکه هیچ مشکلی داشته باشند.

بعضی به هنگام پرواز غالبا بالهای خود را گسترده اند(صافات)و گویی نیروی مرموزی آنها را به حرکت درمی آورد.

در حالی که بعضی دیگر دائما بال می زنند(ممکن است یقبضن اشاره به همین معنی باشد).

بعضی دیگر گاه بال می زنند،و گاه بال را می گسترانند.

گروه چهارمی مدتی بال می زنند،هنگامی که سرعت گرفتند بالها را به کلی جمع کرده و در اقیانوس هوا شیرجه می روند(مانند گنجشکها!)خلاصه

۱- ۱) "الطیر"جمع"طائر"است،و لذا فعل و وصف آن به صورت جمع آمده و اینکه بعضی تصور کرده اند"طیر"مفرد است بر خلاف تصریح ارباب لغت می باشد.

در عین اینکه همه پرواز می کنند هر کدام برای خود برنامه مخصوصی دارند.

چه کسی بدن آنها را به گونه ای آفریده که به راحتی در هوا سیر می کنند؟!و چه کسی این قدرت را به بالهای آنها بخشیده،و دانش پرواز را به آنها آموخته؟مخصوصا در پروازهای پیچیده دستجمعی پرندگان مهاجر که گاه چندین ماه به طول می انجامد،و هزاران کیلومتر راه را پیموده،و از فراز کشورهای زیادی،از کوه ها و دره ها و جنگلها و دریاها می گذرند،و به مقصد خود می رسند،راستی چه کسی اینهمه نیرو و آگاهی به آنها داده است؟! لذا در پایان آیه می افزاید:جز خداوند رحمن کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد،چرا که او به هر چیز بینا است"و نیاز هر مخلوقی را می داند (مٰا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ الرَّحْمٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ).

او است که وسایل و نیروهای مختلف را برای پرواز در اختیار آنها گذارده، آری خداوند رحمان که رحمت عامش همه موجودات را فرا گرفته به پرندگان نیز آنچه لازم داشتند بخشیده است،نگهدارنده پرندگان در آسمان،همان نگهدارنده زمین و موجودات دیگر است،و هر زمان اراده کند نه پرنده قدرت به پرواز دارد و نه زمین آرامش خود را حفظ می کند.

تعبیر به"صافات و یقبضن"(بالها را گسترده و جمع می کنند)ممکن است اشاره به پرندگان مختلف باشد،یا اشاره به حالات مختلف یک پرنده (۱).

در باره شگفتیهای جهان پرندگان و عجائب مساله پرواز آنها در جلد ۱۱ تفسیر نمونه صفحه ۳۳۸ تا ۳۴۱(ذیل آیه ۷۹ نحل)مشروحا بحث کرده ایم.

***

---

۱ - ۱) اینکه"صافات"به صورت وصفی و"یقبضن"به صورت فعل مضارع آمده،ممکن است از این جهت باشد که صاف بودن بالها یک برنامه یک نواخت است، در حالی که گشودن و بستن بالها تکراری است(دقت کنید).

در آیه بعد به این معنی اشاره می کند که کافران در برابر قدرت خداوند هیچگونه یار و مددکاری ندارند،می فرماید:آیا کسی که لشکر شما است می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد"؟! (أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ) (۱).

نه تنها نمی توانند شما را در گرفتاریها یاری دهند،بلکه اگر بخواهد همانها را مامور عذاب و نابودی شما می کند،مگر آب و باد و خاک و آتش خدمتگزار و ارکان حیات شما نیستند؟ولی خداوند همینها را مامور نابودی اقوام سرکش ساخت،و نیز تاریخ بسیار به خاطر دارد که نزدیکترین افراد به پادشاهان و فراعنه و گردنکشان عامل مرگ آنها شدند.و در تاریخ معاصر هم بسیار دیده شده که وفادارترین نیروهای دولتها بر ضد آنان قیام کرده،و فرمان مرگشان را صادر کردند! ولی کافران تنها گرفتار غرور و غفلتند"(إِنِ الْكٰافِرُونَ إِلاّٰ فِي غُرُورٍ) پرده های غرور و جهل بر عقلهای آنها افتاده،و به آنان اجازه نمی دهد اینهمه درس عبرت را بر صفحات تاریخ یا در گوشه و کنار زندگی خود ببینند.

"جند"در اصل به معنی زمین ناهموار و سفتی است که سنگهای فراوانی در آن جمع است،و به همین مناسبت به انبوه لشکر نیز"جند"گفته شده.

بعضی از مفسران"جند"را در آیه مورد بحث اشاره به بتها می دانند،که هرگز در قیامت قادر به یاری مشرکان نیستند،ولی ظاهر این است که آیه

ص:۳۴۵

---

۱ - ۱) "ام"در این جمله حرف عطف و"من"مبتدا و"هذا"مبتدای دوم و "الذی"خبر آن و" هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ "صله آن،و"ینصرکم"وصف"جند" می باشد،و جمله خبر مبتدای اول است(البیان فی غریب اعراب القرآن جلد ۲ صفحه ۴۵۹)ولی مناسب این است که"الذی"عطف بیان باشد و"ینصرکم"خبر، زیرا جمله بدون آن ناقص است(دقت کنید).

مفهوم وسیعی دارد که بتها یکی از مصادیق آن است.

*** باز برای تاکید بیشتر می افزاید:"یا آن کس که شما را روزی می دهد اگر روزی خود را از شما بازدارد چه کسی می تواند شما را بی نیاز کند"؟! (أَمَّنْ هٰذَا الَّذِی یَرْزُقُکُمْ إِنْ أَمْسَکَ رِزْقَهُ) (۱).

هر گاه به آسمان دستور دهد نبارد،و زمینها گیاهی نرویاند،و یا آفات مختلف نباتی محصولات را نابود کنند،چه کسی توانایی دارد غذایی در اختیار شما بگذارد؟و یا اگر روزیهای معنوی و وحی آسمانی از شما قطع کند چه کسی توانایی راهنمایی شما را دارد؟ اینها حقایقی است آشکار،ولی لجاجت و خیره سری،حجابی است در برابر درک و شعور آدمی:و لذا در پایان آیه می فرماید:"بلکه آنها در سرکشی و فرار و فاصله گرفتن از حقایق اصرار و لجاجت می ورزند"(بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ).

هم امروز با تمام پیشرفتی که در جهات مختلف زندگی بشر مخصوصا در صنایع غذایی حاصل شده،اگر فقط یک سال مطلقا باران نبارد،چه فاجعه ای در تمام جهان رخ می دهد،و یا اگر لشکر ملخها و آفات نباتی همه جا را فرا گیرد چه مصیبتی واقع خواهد شد؟ ***

نکته:

چهار عامل برای ناکامی انسانها

در آیات گذشته خواندیم که نداشتن گوش شنوا و عقل بیدار مهمترین

۱- ۱) جزای شرط در آیه محذوف است،و در تقدیر چنین می باشد"ان امسک رزقه من یرزقکم غیره".

عــاملی اســت کــه دوزخیـــان را بــه دوزخ می کشانـــد،و در آیـــات مـــورد بحــث خوانـــدیم کــه چهـــار عامـــل دیگر یعنی"غرور"،"لجاجت"،"سرکشی"(عتو)و"فاصله گرفتن از حق"(نفور)سبب بدبختی و گمراهی انسان می شود.

اگر درست دقت کنیم می بینیم،این عوامل نیز بـا عامل گذشـته در ارتباط است،زیرا این صـفات زشت پرده بر گوش و چشـم بصیرت انسان می افکند،و او را از درک حقایق مانع می شود.

***

ص: ۳۴۷

[سوره الملک (۶۷): آیات ۲۲ تا ۲۷]

اشاره

أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲) قُلْ هُوَ اَلَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ (۲۳) قُلْ هُوَ اَلَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا اَلْعِلْمُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ إِنَّمٰا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) فَلَمّٰا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هٰذَا اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷)

ترجمه:

۲۲-آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟! ۲۳-بگو او کسی است که شما را آفرید،و برای شما چشم و گوش و قلب قرار دارد اما کمتر سپاسگزاری می کنید.

۲۴-بگو:او کسی است که شما را در زمین خلق کرد،و به سوی او باز می گردید.

ص:۳۴۸

۲۵-آنها می گوینـد:اگر راست می گوئیـد این وعده قیامت چه زمانی است؟ ۲۶-بگو علم آن مخصوص خـدا است و من فقط بیم دهنده آشکار هستم.

۲۷-هنگامی که آن وعده الهی را از نزدیک می بینند صورت کافران زشت و سیاه می گردد و به آنها گفته می شود این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید.

تفسیر:

اشاره

راست قامتان جاده توحید

در تعقیب آیات گذشته،پیرامون کافران و مؤمنان،در نخستین آیه مورد بحث وضع حال این دو گروه را در ضـمن مثال جالبی منعکس ساخته،می فرماید:

"آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند،به هدایت نزدیکتر است،یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد و پیش می رود"؟! (أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

در اینجـا افراد بی ایمـان و ظالمان لجوج مغرور،به کسـی تشبیه شـده انـد که از جاده ای ناهموار و پرپیـچ و خم،می گـذرد،در حالی که به رو افتاده،و با دست و پا،یا به سینه حرکت می کند،نه راه را به درستی می بیند،و نه قادر بر کنترل خویشتن است،نه از موانع با خبر است و نه سرعتی دارد؟کمی راه می رود و درمانده می شود.

ولی مؤمنان را به افراد راست قامتی تشبیه می کند که از جاده ای هموار و صاف مسـتقیم با سـرعت و قدرت و آ گاهی تمام،به راحتی پیش می رود.

چه تشبیه جالب و دقیقی؟که آثار آن در زند گی این دو گروه کاملا نمایان است و با چشم خود می بینیم.

بعضی مظهر این دو گروه را پیامبر ص و ابو جهل شمرده اند،البته اینها

مصداقهای روشنی برای آیه فوق است،ولی عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی کند.

در تفسیر مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ ،احتمالات متعددی گفته شده:

آنچه با مفهوم لغوی آن سازگارتر است همان است که در بالا گفتیم، و آن کسی است به رو افتاده و با دست و پا و سینه به پیش می رود.

ولی بعضی دیگر گفته اند:منظور این است که ایستاده راه می رود،اما سر به زیر افکنده،و مسیر خود را به هیچوجه مشاهده نمی کند.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند:منظور کسی است که تعادل خود را حفظ نمی کند،چند گام پیش می رود،بر زمین می خورد و برمی خیزد،و این وضع پی در پی تکرار می شود.

از بعضی از کلمات راغب در مفردات نیز چنین برمی آید که منظور کسی است که تمام توجهش به وضع خویش است،و از غیر خود غافل است، ولی معنی اول به قرینه مقابله با وضع مؤمنان که از آن تعبیر به "سویا" شده است، مناسبتر به نظر می رسد.

و به هر حال آیا این وضع کافر و مؤمن در آخرت است؟یا در هر دو جهان؟ دلیلی بر محدود بودن معنی آیه در دست نیست،آنها هم در زندگی دنیا چنینند و هم در آخرت.

آری افراد بی ایمان چون خودخواه و خودپرست و لجوجند،و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی بینند،و از آنجا که مسیر آنها مسیر هواپرستی است،به کسی می مانند که از سنگلاخی عبور می کند در حالی که بر سینه و دست و پا می خزد،اما کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته اند بینشی عمیق،و مسیری صاف و روشن دارند.

در آیه بعد پیامبر ص را مخاطب ساخته می افزاید:"بگو او کسی است که شما را آفرید،و برای شما چشم و گوش و قلب قرار داد،اما کمتر سپاسگزاری می کنید"(قُلْ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ).

خداوند،هم وسیله مشاهده و تجربه را در اختیار شما قرار داد(چشم) و هم وسیله آگاهی بر نتیجه افکار دیگران(گوش)و هم وسیله اندیشیدن در علوم عقلی(قلب)را،خلاصه تمام ابزار لازم برای آگاهی به علوم عقلی و نقلی را در اختیار شما گذارده است،اما کمتر کسی سپاس اینهمه نعمتهای بزرگ را بجا می آورد،زیرا شکر نعمت آن است که هر نعمتی را در مسیر هدفی که به خاطر آن آفریده شده است به کار گرفته شود،آیا همه از چشم و گوش و عقل به درستی در این راه استفاده می کنند؟! *** بار دیگر پیامبر ص را مخاطب ساخته،می فرماید:"بگو او کسی است که شما را در زمین خلق کرد و به سوی او بازگشت می کنید و نزد او جمع می شوید"(قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ).

در حقیقت آیه نخست،"مسیر"را مشخص می کند،و آیه دوم"ابزار و وسائل کار"را،و این آیه"هدف و مقصد"را،یعنی در راه راست و صراط مستقیم ایمان اسلام گام بردارید،و از تمام ابزار شناخت بهره گیرید،و به سوی زندگی جاویدان حرکت کنید.

قابل توجه اینکه در آیه قبل،تعبیر به"أنشأکم"شده،و در این آیه به "ذرأکم"،ممکن است تفاوت این دو تعبیر در این باشد که جمله اول اشاره

به ایجاد کردن انسان از عدم است(یعنی هیچ نبودید و شما را آفرید)و جمله دوم اشاره به آفرینش انسان از ماده خاکی است،یعنی شما را از خاک آفریدیم.

*** سپس در همین رابطه،به گفتار منکران معاد و پاسخ آنها پرداخته، می فرماید:"آنها از روی استهزاء می گویند:اگر راست می گوئید این وعده قیامت چه زمانی است"؟!(وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ).

چرا دقیقا تاریخ آن را تعیین نمی کنید؟چرا تکلیف همه را از این نظر روشن نمی سازید؟.

در اینکه منظور از" هٰذَا الْوَعْدُ "چیست!دو احتمال ذکر کرده اند:

نخست وعده قیامت،دیگر وعده مجازاتهای گوناگون دنیا،مانند زلزله ها و صاعقه ها و طوفان ها،ولی با توجه به آیه گذشته معنی اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

*** در آیه بعد به آنها چنین پاسخ می گوید:"به آنها بگو علم و آگاهی این موضوع،مخصوص خدا است،و من تنها انذار کننده آشکاری هستم"(قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ إِنَّمٰا أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ).

این تعبیر درست شبیه چیزی است که در آیات متعدد قرآن،از جمله آیه ۱۸۷ اعراف آمده است (قُلْ إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّی):"بگو علم به زمان وقوع رستاخیز فقط نزد پروردگار من است".

***و باید چنین باشد چرا که اگر تاریخ قیامت معلوم بود هر گاه فاصله

زیادی داشت مردم در غفلت فرو می رفتند،و اگر فاصله کم بود حالتی شبیه به اضطرار پیدا می کردند،و در هر حال،هدفهای تربیتی ناتمام می ماند.

*** در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:"هنگامی که آن وعده الهی و عذاب را از نزدیک مشاهده کنند،صورت کافران زشت و سیاه می شود"،به گونه ای که آثار غم و اندوه از آن می بارد(فَلَمّٰا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا) "و به آنها گفته می شود:این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید"! (وَ قِیلَ هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ).

"تدعون"از ماده"دعاء"است،یعنی پیوسته دعا و تقاضا می کردید قیامت واقع شود،اکنون واقع شده است،و راه فراری از آن نیست (۱).

این مضمون در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۱۴ ذاریات خطاب به کفار آمده است که روز قیامت به آنها گفته می شود:(هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ):"این همان چیزی است که برای آن عجله داشتید"و به هر حال ناظر به عذاب قیامت است همانگونه که اکثر مفسران گفته اند،و دلیلی می شود بر اینکه:جمله" مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ "نیز اشاره به وعده قیامت است.

حاکم ابو القاسم حسکانی می گوید:هنگامی که کافران مقامات علی ع را نزد خداوند مشاهده کردند،صورتهای آنها(از شدت خشم و غضب)سیاه شد. (۲)

در حدیثی از امام باقر ع نیز همین معنی نقل شده که این آیه در باره

۱- ۱) "تدعون"از باب"افتعال"،و از ماده دعاء،به معنی تقاضا،و یا از ماده "دعوا"به معنی تقاضا و یا انکار چیزی است.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۳۰.

امير مؤمنان على ع و يارانش نازل گرديده است (۱).

البته اين تفسير كه از طرق شيعه و اهل سنت،نقل شده از قبيل نوعى تطبيق است،و گرنه مورد آيه،مربوط به رستاخيز و قيامت است و اين قبيل تطبيقها در لسان روايات كم نيست.

***

ص:۳۵۴

۱- ۱) "نور الثقلين"جلد ۵ صفحه ۳۸۵.

[سوره الملک (۶۷): آیات ۲۸ تا ۳۰]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اَللّٰهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنٰا فَمَنْ يُجِيرُ اَلْكٰافِرِينَ مِنْ عَذٰابٍ أَلِيمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ آمَنّٰا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنٰا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲۹) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مٰاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمٰاءٍ مَعِينٍ (۳۰)

ترجمه:

۲۸-بگو:اگر خداونـد من و تمام کسانی را که با من هسـتند هلاک کند یا مورد ترحم قرار دهد،چه کسـی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟ ۲۹-بگو:او خداونـد رحمان است،ما به او ایمان آورده ایم،و بر او توکل کرده ایم و به زودی می دانید چه کسـی در گمراهی آشکار است؟ ۳۰-بگو:به من خبر دهید اگر آبهای(سـرزمین)شـما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد؟

تفسیر:

چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد؟

آیات فوق که آخرین آیات سوره"ملک"است و همه با کلمه"قل "

ص:۳۵۵

خطاب به پیامبر ص شروع می شود ادامه بحثهایی است که در آیات قبل با کفار شده،که جنبه های دیگرش در این آیات،منعکس است.

نخست به آنها که غالبا انتظار مرگ پیامبر ص و یارانش را داشتند و گمان می کردند که با مرگ وی آئین او برچیده می شود و همه چیز پایان (و غالب دشمنان شکست خورده در باره رهبران راستین همیشه همین انتظار را دارند) می فرماید:"بگو اگر خداوند مرا و تمام کسانی که با من هستند، هلاک کند،یا مورد ترحم قرار دهد چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد"؟(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللّهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنا فَمَنْ يُجِيرُ الْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ).

در بعضی از روایات آمده است که کافران مکه،به پیامبر ص و مسلمانان نفرین می کردند و تقاضای مرگ او را داشتند به گمان اینکه اگر آن حضرت از دنیا برود،دعوتش نیز برچیده می شود،آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.

شبیه همین معنی در آیه ۳۰ سوره طور آمده است،آنجا که می گوید:

(أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ):"آنها می گویند محمد شاعری است که انتظار مرگش را می کشیم"! غافل از اینکه مصطفی را الطاف حق وعده داده که گر بمیرد نمیرد نام حق،آری وعده پیروزی این آئین و سیطره آن را بر تمام جهان به او داده است، و حیات و مرگ پیغمبر اکرم ص چیزی را تغییر نمی دهد.

بعضی تفسیر دیگری برای این آیه ذکر کرده اند که به پیامبر ص می فرماید:بگو ما با داشتن ایمان به خدا میان خوف و رجا هستیم شما در باره خود چه می اندیشید؟! ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

و در ادامه همین سخن می افزاید:"به آنها بگو که او خداوند رحمان است،ما به او ایمان آورده ایم،و توکل کرده ایم،و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است"(قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ).

یعنی ما اگر به خدا ایمان آورده ایم،و او را ولی و وکیل و سرپرست خود برگزیده ایم،دلیلش روشن است،او خدای رحمان است،رحمت عامش همه جا رسیده،و فیض انعامش دوست و دشمن را فرا گرفته،و نگاهی کوتاه به جهان هستی و صفحه زندگی شاهد این مدعا است،اما معبودهای شما چه کاری کرده اند؟! گرچه ضلال و گمراهی شما همین جا آشکار است،ولی در آخرت برای شما روشنتر خواهد شد،و یا در همین دنیا به هنگامی که اسلام با امدادهای الهی بر لشکر کفر پیروز می گردد،پیروزی معجزه آسا،حقیقت روشنتر خواهد گشت.

این آیه در حقیقت نوعی دلداری به پیغمبر اسلام ص و مؤمنان است که تصور نکنند در این مبارزه گسترده حق و باطل تنها هستند،بلکه خداوند بخشنده مهربان یار و یاور آنها است.

*** در آخرین آیه به عنوان ذکر یک مصداق از رحمت عام خداوند که بسیاری از مردم از آن غافلند،می گوید:"به آنها بگو به من خبر دهید اگر آبهای مورد استفاده شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری در

دسترس شما قرار دهد"؟!(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مٰاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمٰاءٍ مَعِينٍ).

می دانیم زمین از دو قشر مختلف تشکیل شده:"قشر نفوذ پذیر"که آب را در خود فرو می برد و در زیر آن"قشر نفوذ ناپذیر"است که آب را در آنجا نگاه می دارد،تمام چشمه ها،چاهها،قناتها از برکت این ترکیب خاص به وجود آمده،زیرا اگر تمام روی زمین تا اعماق زیاد قشر نفوذپذیر بود آبها چنان در زمین فرو می رفتند که هرگز دست کسی به دامانشان نمی رسید، و اگر همه نفوذناپذیر بودند آبها روی زمین می ایستادند و تبدیل به یک باتلاق می شدند،یا به زودی به دریاها می ریختند،و به این ترتیب تمام ذخائر زیر زمینی آب از دست می رفت.

این نمونه کوچکی از رحمت عام خدا است که مرگ و حیات انسان سخت با آن گره خورده است.

"معین"از ماده"معن"(بر وزن طعن)به معنی جریان آب است،و گاه گفته اند از"عین"گرفته شده،و میم آن زائده است،لذا بعضی از مفسران "معین"را به معنی آبی گرفته اند که با چشم دیده می شود هر چند جاری نباشد.

ولی بیشتر آن را به همان معنی آب جاری تفسیر کرده اند، گرچه آب نوشیدنی منحصر به آب جاری نیست،ولی بدون شک آبهای جاری بهترین نوع آنها محسوب می شوند،خواه به صورت چشمه ها باشد یا نهرها و یا قنات و چاههای جوشان.

بعضی از مفسران نقل کرده اند که یکی از کفار هنگامی که این آیه را شنید که می گوید:"اگر آبهای مورد استفاده شما در زمین فرو رود چه کسی

آب جاری در اختیار شما می گذارد"گفت:"رجال شداد و معاول حداد"! "مردان قوی پنجه و کلنگهای تیز.آب را از اعماق زمین بیرون می کشند"! اما شب خوابید آب سیاه چشمان او را فرا گرفت،در این حال صدایی شنید که می گوید:"آن مردان قوی پنجه و کلنگهای تیز را بیاور تا این آب را از چشم تو بیرون کشند"! اما امروز می دانیم که اگر قشر"نفوذ ناپذیر"زمین از میان برود هیچ انسان قوی پنجه،و هیچ کلنگ تیز نمی تواند آبی استخراج کند (۱).

***

نکته:

در روایاتی که از ائمه اهل بیت ع به ما رسیده،آیه اخیر به ظهور حضرت مهدی ع و عدل جهان گستر او تفسیر شده است،از جمله در حدیثی از امام باقر ع در تفسیر این آیه می خوانیم:

"

نزلت فی الامام القائم(ع)یقول ان اصبح امامکم غائبا عنکم، لا تدرون این هو؟فمن یاتیکم بامام ظاهر یاتیکم باخبار السماوات و الارض،و حلال اللّه و حرامه،ثم قال:و اللّه ما جاء تاویل هذه الایه، و لا بد أن یجیء تاویلها.

"این آیه در باره امامی نازل شده است که قیام به عدل الهی می کند (حضرت مهدی)می گوید:اگر امام شما پنهان گردد،و نمی دانید کجاست؟ چه کسی برای شما امامی می فرستد که اخبار آسمانها و زمین،و حلال و حرام

۱- ۱) ابو الفتوح رازی"جلد ۱۱ صفحه ۲۱۹".

خدا را برای شما شرح دهد".

سپس فرمود:"به خدا سوگند تاویل این آیه نیامد و سرانجام خواهد آمد" (۱).

روایات در این زمینه فراوان است و باید توجه داشت که همه از باب "تطبیق"است،و به تعبیر دیگر ظاهر آیه مربوط به آب جاری است که مایه حیات موجودات زنده است،و باطن آیه مربوط به وجود امام و علم و عدالت جهان گستر او است که آن نیز مایه حیات جامعه انسانی است.

بارها گفته ایم که آیات قرآن معانی متعدد،و ظاهر و باطن دارد،ولی این نکته را نیز مؤکدا تکرار می کنیم که پی بردن به بطون آیات جز برای پیامبر و امام معصوم ممکن نیست و هیچکس حق ندارد چیزی به عنوان باطن آیه از پیش خود مطرح کند،آنچه ما می گوئیم مربوط به ظواهر آیات است، و آنچه مربوط به بطون آیات است فقط باید از معصومین بشنویم.

***سوره "ملك"با حاکمیت و مالکیت خداوند شروع شد،و با رحمانیت او که آنهم شاخه ای از حاکمیت و مالکیت او است پایان می گیرد،و به این ترتیب آغاز و انجامش کاملا منسجم است.

خداوندا!ما را مشمول رحمت عام و خاصت گردان،و از آب حیات ولایت اولیائت سیراب فرما.

پروردگارا!ظهور حضرت مهدی ع آن چشمه آب حیات را تسریع کن،و تشنگان جمالش را با ظهورش سیراب گردان.

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۸۷.

بارالها!به ما چشم بینا و گوش شنوا و عقل دانا،مرحمت فرمودی، حجابهای خودخواهی و غرور را از مقابل آنها برگیر،تا چهره حقیقت را آن چنان که هست ببینیم،و در صراط مستقیم هدایت تو راست قامت گام برداریم.

آمین یا رب العالمین "پایان سوره ملک" ۱۲ شوال ۱۴۰۶ ۱۳۶۵\۳\۳۰

ص :۳۶۱

(۶۸) سوره قلم این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

اشاره

ص :۳۶۳

محتوای سوره قلم

گرچه بعضی از مفسران در"مکی"بودن تمام سوره تردید کرده اند، یا معتقدند قسمتی از آن در"مدینه"،و قسمتی در"مکه"نازل شده،ولی لحن سوره و محتوای آیات کاملا- هماهنگ با سوره های"مکی"است،چرا که بیش از هر چیز بر محور مساله نبوت پیامبر اسلام ص،و مبارزه با دشمنانی که او را مجنون می خواندند،و دعوت به صبر و استقامت،و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی،دور می زند.

رویهمرفته مباحث این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱-نخست به ذکر قسمتی از صفات ویژه رسول خدا ص مخصوصا اخلاق برجسته او می پردازد،و آن را با قسمتهای مؤکدی تاکید می کند.

۲-سپس قسمتی از صفات زشت و اخلاق نکوهیده دشمنان او را بازگو می نماید.

۳-در بخش دیگری داستان" أَصْحابَ الْجَنَّهِ "که در حقیقت هشداری است به مشرکان زشت سیرت بیان شده.

۴-در قسمت دیگری مطالب گوناگونی راجع به قیامت و عذاب کفار در آن روز آمده است.

۵-در بخش دیگری انذارها و تهدیدهایی نسبت به مشرکان بازگو شده.

۶-در بخش دیگری به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که در برابر دشمنان سرسخت،استقامت و صبر نشان دهد.

۷-سرانجام در پایان سوره نیز سخن از عظمت قرآن و توطئه های مختلف

دشمنان بر ضد پیامبر به میان آورده.

انتخاب نام"قلم"برای این سوره به تناسب نخستین آیه آن است،بعضی نیز نام آن را سوره"ن"ذکر کرده اند،و از بعضی از روایات که در فضیلت این سوره آمده استفاده می شود که نام آن سوره" ن وَ الْقَلَمِ "است.

***

فضیلت تلاوت سوره قلم

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: من قرأ سوره"ن و القلم"اعطاه اللّٰه ثواب الذین حسن اخلاقهم: "کسی که سوره"ن و القلم"را تلاوت کند خداوند ثواب کسانی را که دارای حسن اخلاقند به آنها می دهد" ۱. و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: من قرأ سوره"ن و القلم" فی فریضه او نافله آمنه اللّٰه ان یصیبه فی حیاته فقر أبدا،و اعاذه اذا مات من ضمه القبر ان شاء اللّٰه: "کسی که سوره ن و القلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می دارد،و هنگامی که بمیرد او را از فشار قبر پناه می دهد" ۲. این ثوابها تناسب خاصی با محتوای سوره دارد،و نشان می دهد که هدف تلاوتی است که توأم با آگاهی و به دنبال آن عمل باشد.

ص :۳۶۶

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . ن وَ اَلْقَلَمِ وَ مٰا یَسْطُرُونَ (۱) مٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ (۴) فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ (۵) بِأَیِّکُمُ اَلْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۷)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ن،سوگند به قلم،و آنچه را با قلم می نویسند ۲-به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی.

ص :۳۶۷

۳-و برای تو اجر و پاداشی عظیم و همیشگی است.

۴-و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.

۵-و به زودی تو می بینی و آنها نیز می بینند.

۶-که کدامیک از شما مجنون هستید.

۷-پروردگار تو بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده،و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد.

تفسیر

اشاره

عجب اخلاق برجسته ای داری!

این سوره تنها سوره ای است که با حرف مقطع "ن"آغاز شده است، می فرماید:(ن) و در باره تفسیر حروف مقطعه بارها مخصوصا در آغاز سوره"بقره"،و "آل عمران"و"اعراف"(جلد ۱-۲-۶)بحث کرده ایم،چیزی که در اینجا باید بیفزائیم این است که بعضی در اینجا"ن"را مخفف کلمه"رحمان" و اشاره به آن دانسته اند و بعضی آن را به معنی"لوح"یا به معنی"دوات"و یا"نهری"در بهشت تفسیر کرده اند،ولی هیچیک از این تفسیرها قرینه و شاهد روشنی ندارد.

بنا بر این تفسیر این حرف مقطع از تفسیر کل حروف مقطعه که در بالا اشاره کردیم جدا نیست.

سپس به دو موضوع از مهمترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد کرده، می افزاید:سوگند به"قلم"و آنچه را با قلم می نویسند:"(وَ الْقَلَمِ وَ مٰا یَسْطُرُونَ).

چه سوگند عجیبی؟در واقع آنچه به آن در اینجا سوگند یاد شده است

ظاهرا موضوع کوچکی است:یک قطعه نی،و یا چیزی شبیه به آن،و کمی ماده سیاه رنگ،و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود.

اما در واقع این همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدنهای انسانی،و پیشرفت و تکامل علوم،و بیداری اندیشه ها و افکار،و شکل گرفتن مذهبها،و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است،تا آنجا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند"دوران تاریخ"و"دوران قبل از تاریخ"، دوران تاریخ بشر از زمانی شروع می شود که خط اختراع شد،و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند،و یا به تعبیر دیگر دورانی است که انسان دست به قلم گردید،و از او"مٰا یَسْطُرُونَ "یادگار ماند.

عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می شود که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت،نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت،و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند تعداد آنها در کل سرزمین مکه که مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود به بیست نفر نمی رسید،آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد.

و جالب اینکه:در نخستین آیاتی که در"جبل النور"و غار"حرا"بر قلب پاک پیامبر ص نازل شد نیز به مقام والای قلم اشاره شده،آنجا که می فرماید:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ- خَلَقَ الْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ- اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ- اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ- عَلَّمَ الْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ :

"بخوان به نام پروردگارت که مخلوقات را آفرید،و انسان را از خون بسته ای ایجاد کرد،بخوان به نام پروردگار بزرگت،هم او که انسان را به وسیله "قلم"تعلیم داد،و آنچه را نمی دانست به او آموخت"(سوره علق ۱-۵).

و از همه جالبتر اینکه:همه این سخنان از زبان کسی تراوش می کند

ص :۳۶۹

که خودش درس نخوانده بود،و هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت،و این هم دلیل بر آن است که چیزی جز وحی آسمانی نیست.

بعضی از مفسران"قلم"را در اینجا به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند،و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند،ولی مسلما آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداقهای آن است،همانگونه که"مٰا یَسْطُرُونَ "نیز مفهوم وسیعی دارد،و تمام آنچه را در طریق هدایت و تکامل فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر می آورند شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسانها نیست (۱).

*** سپس به چیزی که سوگند برای آن یاد شده پرداخته،می فرماید:

"به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی"(مٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ) آنها که این نسبت ناروا را به تو می زنند کوردلانی هستند که اینهمه نعمت الهی را در باره تو نمی نگرند،نعمت عقل و درایت سرشار،نعمت امانت و صدق و راستی و نعمت علم و دانش آشکار،و نبوت و مقام عصمت.

دیوانه آنها هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می کنند،و

۱- ۱) "ما"در"مٰا یَسْطُرُونَ "را بعضی"ما مصدریه"دانسته اند و بعضی"ما موصوله"و معنی دوم مناسبتر است،و در تقدیر چنین می باشد"و ما یسطرونه"بعضی نیز آن را به معنی"لوح"یا"کاغذی"دانسته اند که روی آن کتابت می شود،و در تقدیر"ما یسطرون فیه"است،بعضی نیز"ما"را در اینجا اشاره به ذوی العقول و کسانی که نویسندگان این سطورند دانسته،ولی همان معنی که در متن ذکر کردیم از همه مناسبتر به نظر می رسد.

رهبر و راهنمای انسانها را با این نسبت ناروا از خود دور می سازند.

*** و به دنبال آن می افزاید:"برای تو اجر عظیم و همیشگی است"(وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ).

چرا چنین پاداشی نداشته باشی؟در حالی که در برابر این تهمتهای زشت و ناروا استقامت می کنی،و برای آنها آرزوی هدایت و نجات داری،و هرگز از تلاش و کوشش در این راه خسته نمی شوی.

"ممنون"از ماده"من"به معنی"قطع"آمده است،یعنی اجر و پاداشی که هرگز قطع نمی شود و دائما باقی است بعضی گفته اند ریشه این معنی از منت گرفته شده زیرا منت باعث قطع نعمت است.

بعضی نیز گفته اند منظور از غیر ممنون این است که خداوند در مقابل این اجر عظیم هرگز بر تو منت نمی گذارد ولی تفسیر اول مناسبتر است.

*** آیه بعد در توصیف دیگری از پیامبر ص می گوید:"تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته ای هستی"(وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ).

اخلاقی که عقل در آن حیران است لطف و محبتی بی نظیر،صفا و صمیمیتی بی مانند،صبر و استقامت و تحمل و حوصله ای توصیف ناپذیر.

اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می کنی تو خود بیش از همه عبادت می نمایی،و اگر از کار بد بازمی داری تو قبل از همه خودداری می کنی آزارت می کنند و تو اندرز می دهی،ناسزایت می گویند و برای آنها دعا می کنی،بر بدنت سنگ می زنند و خاکستر داغ بر سرت می ریزند و تو برای هدایت آنها

دست به درگاه خدا برمی داری.

آری تو کانون محبت و عواطف و سرچشمه رحمتی.

"خلق"از ماده"خلقت"به معنی صفاتی است که از انسان جدا نمی شود و همچون خلقت و آفرینش انسان می گردد.

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر ص را به"صبر در راه حق،و گستردگی بذل و بخشش،و تدبیر امور،و رفق و مدارا،و تحمل سختیها در مسیر دعوت به سوی خدا،و عفو و گذشت،و جهاد در راه پروردگار،و ترک حسد و حرص"تفسیر کرده اند،ولی گرچه همه این صفات در پیامبر ص بود، ولی"خلق عظیم"او منحصر به اینها نبود.

در بعضی از تفاسیر نیز"خلق عظیم"به قرآن یا آئین اسلام تفسیر شده است که می تواند از مصادیق مفهوم وسیع فوق باشد،و به هر حال وجود این"خلق عظیم"در پیامبر ص دلیل بارزی بر عقل و درایت آن حضرت و نفی نسبتهای دشمنان بود.

*** و به دنبال آن می افزاید:"به زودی تو می بینی و آنها نیز می بینند" (فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ).

*** "که کدامیک از شما مجنون هستید"؟!(بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ) (۱).

"مفتون"اسم مفعول از"فتنه"به معنی ابتلاء،و در اینجا به معنی ابتلای به جنون است.

۱- ۱) "با"در"بایکم"زائده است و"ایکم"مفعول برای دو فعل قبل است.

آری آنها امروز این نسبت ناروا را به تو می دهند تا بندگان خدا را از تو دور کنند،ولی مردم عقل و شعور دارند،تدریجا به تعلیمات و سخنان تو آگاهی می یابند،آن گاه این مساله روشن می شود که این تعلیمات برجسته از سوی خداوند بزرگ بر قلب پاک و نورانی تو نازل شده،و خداوند سهم عظیمی از عقل و علم به تو بخشیده.

حرکتها و موضعگیریهای تو در آینده و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن،نیز نشان خواهد داد که تو منبع بزرگ عقل و درایتی، دیوانه خفاشانی هستند که با نور این آفتاب به ستیز برخاستند.

و البته در قیامت این حقایق باز هم روشنتر و آشکارتر خواهد شد.

*** باز برای تاکید بیشتر می فرماید:پروردگار تو به کسی که از طریق او گمراه شده آگاهتر است،و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسند)(إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ).

چرا که راه راه او است،و او بهتر از هر کس راه خود را می شناسد،و به این ترتیب به پیامبر اسلام ص اطمینان بیشتر می دهد که او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضلالتند.

در حدیث مستندی آمده است هنگامی که قریش دیدند پیامبر علی ع را بر دیگران مقدم می شمرد و بزرگ می دارد به مذمت علی ع پرداختند،و گفتند:محمد مفتون او شده است،اینجا بود که خداوند" ن وَ الْقَلَمِ "را نازل کرد و به آن سوگند یاد نمود که ای محمد ص تو مفتون و مجنون نیستی-تا آنجا که فرمود-خداوند می داند کسانی را که گمراه شده اند اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می گفتند،و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می شناسد

اشاره به علی ع (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-نقش قلم در حیات انسانها

از مهمترین رویدادهای زندگی بشر-چنان که قبلا نیز اشاره کردیم- پیدایش خط،و راه افتادن قلم بر صفحه کاغذها یا سنگها بود،و همان بود که دوران تاریخ را از ما قبل از تاریخ جدا کرد.

گردش نیش قلم بر صفحه کاغذ،سرنوشت بشر را رقم می زند،لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلمها بسته است.

"قلم"حافظ علوم و دانشها،پاسدار افکار اندیشمندان،حلقه اتصال فکری علما،و پل ارتباطی گذشته و آینده بشر است،و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است! قلم انسانهایی را که جدا از هم،از نظر زمان و مکان،زندگی می کنند پیوند می دهد،گویی همه متفکران بشر را در تمام طول تاریخ،و در تمام صفحه روی زمین در یک کتابخانه بزرگ جمع می بینی! "قلم"رازدار بشر،و خزانه دار علوم،و جمع آوری کننده تجربیات قرون و اعصار است،و اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

و البته"قلم"وسیله ای است برای"مَا یَسْطُرُونَ "و نوشته ها که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است،هم به"ابزار"و هم به"محصول"ابزار.

ص :۳۷۴

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۳۴(طبرسی این حدیث را با سند خود از اهل سنت نقل کرده است).

در بعضی از روایات آمده است که(

ان اول ما خلق اللّه القلم)"نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود".

این حدیث را محدثان شیعه از امام صادق ع نقل کرده اند (۱)و در کتب اهل سنت به عنوان یک خبر معروف نیز آمده است (۲).

و در حدیث دیگری آمده است:"

اول ما خلق اللّه تعالی جوهره) "نخستین چیزی را که خدا آفرید گوهری بود" (۳)و در بعضی از اخبار نیز آمده است:(

ان اول ما خلق اللّه العقل)"نخستین چیزی را که خدا آفرید عقل و خرد بود" (۴).

توجه به پیوند ویژه ای که در میان"گوهر"و"قلم"و"عقل"است مفهوم"اول بودن"همه آنها را روشن می کند.

در ذیل حدیثی که در بالا از امام صادق ع نقل کردیم آمده است که خداوند بعد از آفرینش قلم به او فرمود:بنویس!و او آنچه را بوده و خواهد بود تا روز قیامت نوشت! گرچه قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر و قضا و قدر است،ولی هر چه هست نقش قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات او روشن می سازد.

پیشوایان اسلام در احادیث متعددی به یاران خود تاکید می کردند که به حافظه خود قناعت نکنند،و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورند،و برای آیندگان به یادگار بگذارند (۵).

بعضی از دانشمندان گفته اند:البیان بیانان:بیان اللسان،و بیان البنان و بیان اللسان تدرسه الاعوام،و بیان الاقلام باق علی مر الایام!

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۸۹ حدیث ۹.

۲- ۲ و ۳ و ۴) تفسیر"فخر رازی"جلد ۳۰ صفحه ۷۸.

۳- ۵) "وسائل الشیعه"جلد ۱۸ صفحه ۵۶(حدیث ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰).

۴-

۵-

"بیـان دو گونه است:بیان زبان،و بیان قلم،بیان زبان با گـذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود،ولی بیان قلمها تا ابـد باقی است"! (۱)و نیز گفته اند:(ان قوام امور الدین و الدنیا بشیئین القلم و السیف و السیف تحت القلم:"پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است:"قلم"و"شمشیر" و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد"! (۲)همین معنی را بعضی از شعرای عرب چنین به نظم آورده: کـذا قضـی اللّه للاقلام مـذ بریت ان السیوف لها مذ ارهفت خدم! "خداوند اینگونه برای قلم از آن روز که تراشیده شد مقدر کرده است که شمشیرهای تیز خدمتگزار آن باشند"! (این تعبیر اشاره لطیفی است به تراشیدن قلم به وسیله چاقو و قرار گرفتن تیغهای تیز در خدمت قلم از آغاز کار). (۳)

شاعر دیگری با استناد به آیات مورد بحث در این زمینه می گویـد: اذا اقسم الأبطال یوما بسیفهم و عـدوه مما یجلب المجد و الکرم کفی قلم الکتاب فخرا و رفعه مـدی الـدهر ان اللّه اقسم بـالقلم! "آن روز که جنگجویـان قهرمـان به شمشیرهای خـود سوگند یاد کنند.

و آن را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند.

برای قلـم نویسـندگان همین افتخـار و سربلندی در تمـام دوران جهـان بس که خداونـد سوگنـد به قلم یـاد کرده است(و نه به شمشیر)" (۴).

ص: ۳۷۶

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۳۲.

۲- ۴) "روح البیان"جلد ۱۰ صفحه ۱۰۲.

۳-

۴-

و راستی چنین است چرا که پیروزیهای نظامی اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد هرگز پایدار نخواهد بود،مغولها در تاریخ ایران بزرگترین پیروزی را کسب کردند ولی چون ملت بی فرهنگی بودند به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند و مسیر خود را تغییر دادند.

گرچه این بحث بسیار دامنه دار است ولی برای اینکه از روش تفسیری خارج نشویم سخن را با حدیث بسیار پرمعنایی از پیغمبر اسلام ص در این زمینه پایان می دهیم:

ثلاث تخرق الحجب،و تنتهی الی ما بین یدی اللّه:

صریر اقلام العلماء،و وطی اقدام المجاهدین،و صوت مغازل المحصنات :"سه صدا است که حجابها را پاره می کند و به پیشگاه با عظمت خدا می رسد:صدای گردش قلمهای دانشمندان به هنگام نوشتن،و صدای قدمهای مجاهدان در میدان جهاد،و صدای چرخ نخ ریسی زنان پاکدامن"! (۱)البته تمام آنچه گفته شد در باره قلمهایی است که در مسیر حق و عدالت،و در صراط مستقیم،گردش می کند،اما قلمهای مسموم و گمراه کننده بزرگترین بلا،و عظیمترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می شود.

***

۲-نمونه ای از اخلاق پیامبر(ص)

پیروزی پیامبر اسلام ص هر چند با تایید و امداد الهی بود،ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر ص بود.آن چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد،و به تسلیم وادار می کرد،و دوستان را سخت مجذوب

۱- ۱) "الشهاب فی الحکم و الاداب"صفحه ۲۲.

می ساخت.

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر ص بنامیم اغراق نگفته ایم، چنان که نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت:هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر ص به کار گرفتند،در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم ص بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد،و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد،و همین سبب شد که به مصداق" يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوٰاجاً "فوج فوج مسلمان شوند.

در باره حسن خلق پیامبر ص و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت ص داستانهای زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که همه آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند،ولی همین قدر باید بگوئیم:که در حدیثی از حسین بن علی ع آمده است که می گوید:

از پدرم امیر مؤمنان علی ع در باره ویژگیهای زندگی پیامبر ص و اخلاق او سؤال کردم،و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود،در بخشی از این حدیث آمده است:

رفتار پیامبر ص با همنشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود،هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود،هیچکس از او مایوس نمی شد،و هر کس به در خانه او می آمد نومید بازنمی گشت:سه چیز را از خود رها کرده بود:مجادله در سخن پرگویی،و دخالت در کاری که به او مربوط نبود،و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود:کسی را مذمت نمی کرد،و سرزنش نمی فرمود،و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت،

ص: ۳۷۸

در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند،و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن درمی آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند...هر گاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود،و به یارانش می فرمود:هر گاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید،و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد (۱).

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند،و به مصداق " لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ "همه پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر ص باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه در باره شخص پیامبر ص و چه در باره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم:

۱-در حدیثی آمده است که پیامبر ص فرمود:(

انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق :"من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم" (۲).

به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر ص همین تکمیل اخلاق فضیله است.

۲-در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:"

انما المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار):"مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد،و روزها روزه دار است" (۳).

۱- ۱) "معانی الاخبار"صفحه ۸۳(با کمی تلخیص).

۲- ۲ و ۳) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۳۳.

۳-

۳-و باز از همان حضرت آمده است که فرمود:

ما من شیء اثقل فی المیزان من خلق حسن :"چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست" (۱).

۴-و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود:

احبکم الی اللّه احسنکم اخلاقا الموطؤن اکنافا،الذین یالفون و یؤلفون،و ابغضکم الی اللّه المشاؤن بالنمیمه،المفرقون بین الاخوان،الملتمسون للبرءاء العثرات:

"از همه شما محبوبتر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند،با دیگران می جوشند،و مردم نیز با آنها می جوشند، و از همه شما مغبوض تر نزد خدا افراد سخن چینی هستند که در میان برادران جدایی می افکند،و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند" (۲).

۵-در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

اکثر ما یدخل الناس الجنه تقوی اللّه و حسن الخلق :"بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است" (۳).

۶-در حدیثی از امام باقر ع آمده است:

ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا :"از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش کاملتر باشد" (۴).

۷-در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است که پیامبر ص فرمود:

علیکم بحسن الخلق،فان حسن الخلق فی الجنه لا محاله،و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لا محاله:

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۳۳.
۲- ۳) "سفینه البحار"جلد ۱ صفحه ۴۱۰(همین مضمون در وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۵۰۴ آمده است و همچنین در تفسیر قرطبی جلد ۱۰ صفحه ۶۷۰۷).
۳- ۴) "وسائل الشیعه"جلد ۸ صفحه ۵۰۶ حدیث ۲۱".
۴-

"بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید،زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است،و از سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است" (۱).

از مجموع اخبار فوق به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا،نشانه قدرت ایمان،و همطراز عبادتهای شبانه و روزانه است،و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

۱- ۱) "روح البیان"جلد ۱۰ صفحه ۱۰۸.

[سوره القلم (۶۸): آیات ۸ تا ۱۶]

اشاره

فَلاٰ تُطِعِ اَلْمُكَذِّبِينَ (٨) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (٩) وَ لاٰ تُطِعْ كُلَّ حَلاّٰفٍ مَهِينٍ (١٠) هَمّٰازٍ مَشّٰاءٍ بِنَمِيمٍ (١١) مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ
(١٢) عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ (١٣) أَنْ كٰانَ ذٰا مٰالٍ وَ بَنِينَ (١٤) إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (١۵) سَنَسِمُهُ عَلَى اَلْخُرْطُومِ
(١۶)

ترجمه:

۸-حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن.

۹-آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها نرمش نشان دهند(نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق).

۱۰-و اطاعت از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن

ص :۳۸۲

۱۱-کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است.

۱۲-و بسیار مانع کار خیر.و تجاوزگر،و گناهکار است.

۱۳-علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است.

۱۴-مبادا به خاطر اینکه صاحب مال و فرزندان فراوان است از او پیروی کنی.

۱۵-هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید اینها افسانه های خرافی پیشینیان است.

۱۶-به زودی ما بر بینی او علامت و داغ ننگ می نهیم.

تفسیر:

از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن

بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر ص که در آیات گذشته آمده بود در این آیات به ذکر اخلاق دشمنان او می پردازد تا در یک مقایسه،فاصله میان این دو کاملا روشن شود.

نخست می فرماید:"از این تکذیب کنندگان که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را تکذیب می کنند اطاعت و پیروی مکن"(فَلاَ تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ).

آنها مردمی گمراه و اغواگرند،و تمام اصول حق را زیر پا نهاده اند،و اطاعت از چنین کسانی حتی در یک کلام نتیجه ای جز گمراهی و بدبختی ندارد.

*** سپس به تلاش و کوشش آنها برای سازش کشیدن پیامبر ص اشاره کرده می افزاید:"آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها هم نرمش نشان دهند" (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ).

نرمش و انعطاف به معنی صرفنظر کردن از قسمتی از فرمانهای خدا به خاطر آنان.

مفسران نقل کرده اند که این آیات زمانی نازل شد که رؤسای مکه پیامبر

ص را به پیروی از آئین نیاکان و شرک و بت پرستی دعوت کردند،خداوند او را از اطاعت آنها نهی کرد (۱).

بعضی دیگر نقل کرده اند که"ولید بن مغیره"که از سران بزرگ شرک بود اموال عظیمی به پیامبر ص عرضه داشت و سوگند یاد کرد که اگر از آئینش بازگردد به او خواهد داد! (۲)از لحن آیات و از آنچه در تواریخ آمده است به خوبی استفاده می شود که وقتی مشرکان کوردل سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند به فکر افتادند که از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر ص امتیازاتی از او بگیرند،و او را به نوعی سازش بکشانند-همانگونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است-لذا گاه اموال عظیم،و گاه زنان زیبا،و گاه پست و مقام برجسته پیشنهاد می کردند،و در حقیقت روح پیامبر ص را با مقیاس وجود خود اندازه- گیری و مقایسه می نمودند.

ولی قرآن بارها به پیامبر ص هشدار داده که هرگز کمترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد،و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند،چنان که در آیه ۴۹ سوره مائده می خوانیم:(وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكَ):"در میان آنها(اهل کتاب)بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوسهای آنها پیروی مکن،و بر حذر باش که تو را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند".

"یدهنون"از ماده"مداهنه"در اصل از"دهن"به معنی"روغن"

۱- ۱) "فخر رازی"جلد ۳۰ صفحه ۸۵ و"مراغی"جلد ۲۹ صفحه ۳۱.

۲- ۲) تفسیر"قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۷۱۰.

گرفته شده،و در اینگونه موارد به معنی نرمش و انعطاف به خرج دادن است.

و معمولا این تعبیر در مورد انعطافهای مذموم و منافقانه به کار می رود.

*** سپس بار دیگر از اطاعت آنها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هر یک به تنهایی می تواند مانع اطاعت و تبعیت گردد،برمی شمرد،می فرماید:

"اطاعت از هر کس که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن"(وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلاّفٍ مَهِینٍ).

"حلاف"به کسی می گویند که بسیار قسم می خورد،و برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می کند،و معمولا اینگونه افراد در سوگندهای خویش صادق نیستند.

"مهین"از"مهانت"به معنی حقارت و پستی است و بعضی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شرور تفسیر کرده اند.

*** سپس می افزاید:"کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است"(هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمِیمٍ).

"هماز"از ماده"همز"(بر وزن طنز)به معنی غیبت کردن و عیبجویی نمودن است.

" مَشّاءٍ بِنَمِیمٍ "کسی است که برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی رفت و آمد می کند(باید توجه داشت که این هر دو وصف به صورت صیغه مبالغه آمده که از نهایت اصرار آنها در این کارهای زشت حکایت می کند).

***

در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف می گوید:"کسی که بسیار از کار خیر جلوگیری می کند،و تجاوزگر،و گنهکار است" (مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ) نه تنها خود کار خیری نمی کند و راه خیری ارائه نمی دهد،بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران،بعلاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده،و اضافه بر این صفات،آلوده هر گونه گناهی نیز هست،به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است.

*** و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات آنها اشاره کرده،می فرماید:"او بعد از همه اینها پرخور،و بدنام است"(عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِکَ زَنِیمٍ).

"عتل"به طوری که"راغب"در"مفردات"می گوید:به کسی می گویند که بسیار غذا می خورد،و همه چیز را به سوی خود می کشد،و دیگران را از آن باز می دارد.

بعضی دیگر"عتل"را به معنی انسان بد خوی کینه توز خشن،یا انسان بی حیای بد خلق تفسیر کرده اند.

"زنیم"کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می دهند در حالی که از آنها نیست،و در اصل از"زنمه"(بر وزن قلمه)به قسمتی از گوش گوسفند می گویند که آویزان است،گویی جزء گوش نیست و به آن وابسته است.

تعبیر به" بَعْدَ ذٰلِکَ "اشاره ای به این معنی است که این دو صفت از صفات سابق زشت تر و نکوهیده تر است،چنان که جمعی از مفسران از آن استفاده کرده اند.

خلاصه اینکه خداوند در اینجا چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و

اخلاق رذیله آنها فرموده که شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد، و به این ترتیب روشن می سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر ص چگونه افرادی بوده اند،افرادی دروغگو،پست، عیبجو،سخن چین، متجاوز گنهکار،بی اصل و نسب،و به راستی از غیر چنین افرادی مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی رود.

*** در آیه بعد هشدار می دهد"مبادا به خاطر اینکه آنها دارای مال و فرزندان فراوان هستند در برابر آنها نرم و تسلیم شوی،و از آنها اطاعت کنی"(أَنْ کانَ ذا مالٍ وَ بَنِینَ).

بدون شک پیامبر هرگز تسلیم نمی شد،و این آیات در حقیقت تاکیدی است بر این معنی،تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد،و هیچکس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

بنا بر این جمله فوق تتمه ای است برای آیه" وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلاّفٍ مَهِینٍ " ولی بعضی گفته اند این آیه در حقیقت بیان علت پیدایش این صفات است،یعنی:

غرور ناشی از ثروت و نفرات بسیار آنها را به این رذائل اخلاقی می کشاند،و به همین دلیل در بسیاری از ثروتمندان و قدرتمندان بی ایمان همه این صفات دیده می شود،ولی لحن آیات با تفسیر اول مناسبتر است،و به همین دلیل غالب مفسران نیز آن را برگزیده اند.

*** آیه بعد عکس العمل اینگونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند در برابر آیات الهی نشان می دهد،و می گوید:"هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود و می گوید:اینها افسانه های خرافی پیشینیان است"!(إِذا

تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ

).

و با این بهانه و این برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می گیرد،و آنها را به دست فراموشی می سپرد،و دیگران را نیز اغوا می کند،و به همین دلیل نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد،و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت اینگونه افراد.

*** آخرین آیه مورد بحث از یکی از مجازاتهای این گروه پرده برداشته، می افزاید:"به زودی بر بینی و خرطوم او علامت و داغ ننگ می نهیم"! (سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ).

این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آنها،زیرا"اولا" تعبیر به"خرطوم"بینی که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود تحقیر روشنی برای آنها است،و"ثانیا"بینی در لغت عرب معمولا-کنایه از بزرگی و عزت است همانگونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم بینی او را به خاک بمالید دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید"ثالثا"علامت گذاردن مخصوص حیوانات است،حتی در حیوانات در صورت آنها مخصوصا بر بینی آنها علامت گذاری نمی شود،و در اسلام نیز این کار نهی شده است،همه اینها با بیانی رسا می گوید:

خداوند اینچنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می کند و کوس رسوایی آنها را در همه جا به صدا درمی آورد که عبرت همگان گردند.

و تاریخ اسلام نیز گواه بر این معنی است که این دسته از مخالفان لجوج با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند که نظیر و مانند نداشت،و رسوایی در آخرت از آن هم بیشتر است.

بعضی از مفسران گفته اند که بیشتر آیات این سوره ناظر به"ولید بن

مغیره"یکی از سران معروف شرک می باشد،ولی مسلما این معنی مانع از عمومیت مفهوم آیات و گستردگی و شمول تعبیرات آن نیست (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-رذائل اخلاقی

آیات فوق گرچه توصیفی است از صفات رذیله مخالفان سرسخت پیامبر اسلام ص ولی در عین حال الگویی برای تشخیص این صفات به دست می دهد، صفاتی که انسان را از خدا دور می سازد و در پرتگاه شقاوت و بدبختی می افکند، صفاتی که مؤمنان راستین باید به دقت مراقب باشند به آنها آلوده نشوند،لذا در روایات اسلامی نیز در این زمینه تاکیدهای بسیاری شده است،از جمله:

۱-در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول اللّه(ص)قال:المشاؤن بالنمیمه المفرقون بین الاحبه،الباغون للبرءاء المعایب:

ص :۳۸۹

۱- ۱) بعضی گفته اند که علامت نهادن بر بینی در میدان جنگ بدر عملا صورت گرفت و ضربه بر بینی بعضی از سردمداران کفر وارد گشت به طوری که علامت آن باقی ماند، اگر منظور شخص "ولید بن مغیره"باشد تاریخ می گوید او قبل از جنگ بدر با خواری از دنیا رفت،و اگر غیر از او باشد ممکن است،در خطبه معروف امام علی بن الحسین(ع) در مسجد شام نیز آمده است: انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا اللّه "من فرزند کسی هستم که بر خرطومهای مشرکان کوبید تا"لا اله الا اللّه"گفتند (منظور امیر مؤمنان علی(ع)است)(بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۳۸). این تعبیر با توجه به آیه مورد بحث که خداوند می گوید،ما بر خرطوم او علامت می گذاریم معنی جالبی دارد و نشان می دهد اراده الهی به دست بنده خاصش علی علیه السلام اجرا شد.

آیا شما را به شریرترین افراد شما خبر دهم،گفتند:آری،ای رسول خدا!فرمود:آنهایی که بسیار سخن چینی می کنند،در میان دوستان جدایی می افکنند،و برای افراد پاک و بیگناه در جستجوی عیوبند" (۱).

مخصوصا پیامبر ص صریحا در این زمینه توصیه می کرد و فرمود:

لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا فانی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر:

"احدی از شما در باره هیچیک از یاران من سخنی که مرا نسبت به او بدبین سازد نقل نکند،چرا که من دوست دارم با قلبی پاک با شما روبرو شوم" (۲).

و بالآخره در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم ص می خوانیم که فرمود:

لا یدخل الجنه جواظ،و لا جعظری،و لا عتل زنیم.

"سه گروه وارد بهشت نمی شوند،"جواظ""جعظری"و"عتل زنیم" راوی می گوید پرسیدم"جواظ"کیست؟فرمود:

کل جماع مناع :هر کس که بسیار جمع می کند و از دیگران منع می نماید،پرسیدم"جعظری"کیست؟ فرمود افراد خشن و تندخو،پرسیدم:"عتل زنیم"کیست؟فرمود:افراد شکمباره و بد اخلاق،آنها که بسیار می خورند و می پوشند و بیدادگر و ظالمند" (۳)***

۲-مداهنه و سازشکاری

از تفاوتهای روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود دارد این است که گروه دوم روی اصول خاصی ثابت نیستند،بلکه همیشه

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲ باب النمیمه حدیث ۱".

۲- ۲) "سنن أبی داود"و"صحیح ترمذی"(مطابق نقل فی ظلال القرآن جلد ۸ صفحه ۲۳۰).

۳- ۳) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۹۴.

حاضـرند در مقابل امتیازاتی که می گیرنـد امتیازاتی بدهنـد،و از اصولی که دارند به خاطر منافعی صـرفنظر کنند،مرام و عقائد آنها چیز مقدسی برای آنها نیست،و دائما روی آن معامله می کنند!و این درست مضمون آیه فوق است که می گوید:(وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ):"آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشـند،همانگونه که آنها مداهنه و معامله می کنند تو هم مداهنه کنی".

ولی گروه اول هرگز معامله گر نیسـتند،آنها هرگز اهـداف مقدس خود را با هیچ بهایی از دست نمی دهند،و بر سـر آن معامله نمی کننـد،مداهنه و سازشـکاری و اینگونه دادوسـتدهای سیاسـی در کار آنها نیست،و یکی از بهترین نشانه هایی است که می توان سیاست بازان حرفه ای را به وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود.

***

ص :۳۹۱

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱۷ تا ۲۵]

اشاره

إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ (۱۷) وَ لا يَسْتَثْنُونَ (۱۸) فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ
نائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنادَوْا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنِ اغْدُوا عَلى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صارِمِينَ (۲۲) فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ
يَتَخافَتُونَ (۲۳) أَنْ لا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ (۲۴) وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرِينَ (۲۵)

ترجمه:

۱۷-ما آنها را آزموديم همانگونه كه صاحبان باغ را آزمايش كرديم،هنگامى كه

ص: ۳۹۲

سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان(دور از انظار مستمندان) بچینند.

۱۸-و هیچ از آن استثنا نکنند.

۱۹-اما عذابی فراگیر(شبانه)بر تمام باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند.

۲۰-و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد.

۲۱-صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند.

۲۲-که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه ها را دارید.

۲۳-آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند.

۲۴-مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود! ۲۵-آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند.

تفسیر:

داستان عبرت انگیز" أَصْحٰابَ الْجَنَّهِ "

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروتمندان خودخواه و مغرور بود که بر اثر فزونی مال و فرزندان پشت پا به همه چیز می زنند،در این آیات داستانی را در باره عده ای از ثروتمندان پیشین که دارای باغ خرم و سرسبزی بودند،و سرانجام بر اثر خیره سری نابود شدند ذکر می کند، داستانی به نظر می رسد در آن عصر در میان مردم معروف بوده،و به همین دلیل به آن استشهاد شده است.

نخست می فرماید:"ما آنها را آزمودیم همانگونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم"(إِنّٰا بَلَوْنٰاهُمْ کَمٰا بَلَوْنٰا أَصْحٰابَ الْجَنَّهِ).

در اینکه باغ کجا بوده؟در سرزمین یمن در نزدیکی شهر بزرگ صنعاء؟ یا در سرزمین حبشه؟یا در میان بنی اسرائیل در سرزمین شام؟و یا طائف؟گفتگو

است ولی مشهور همان یمن است.

ماجرا چنین بود که این باغ در اختیار پیر مرد مؤمن قرار داشت،او به قدر نیاز از آن برمی گرفت،و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می داد،اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید،فرزندانش گفتند:ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم،چرا که عیال و فرزندان ما بسیارند،و ما نمی توانیم مانند پدرمان عمل کنیم!و به این ترتیب تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن بهره می گرفتند محروم سازند،و سرنوشت آنها همان شد که در این آیات می خوانیم:

می گوید:"ما آنها را آزمودیم،آن زمان که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان و دور از انظار مستمندان بچینند"(إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ) (۱).

*** "و هیچ از آن استثنا نکنند"و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند (وَ لاٰ يَسْتَثْنُونَ).

این تصمیم آنها نشان می دهد که این کار ناشی از نیاز نبود،بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود،زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد می تواند کمی از محصول یک باغ پردرآمد را به نیازمندان اختصاص دهد،بعضی گفته اند منظور از عدم استثناء این است که آنها" إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ "نگفتند،یعنی آن قدر مغرور بودند که گفتند می رویم و این کار را می کنیم حتی خود را از گفتن " إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ "بی نیاز دیدند.

ص:۳۹۴

۱- ۱) "یصرمن"از ماده"صرم"(بر وزن شرم)به معنی چیدن میوه است،و به معنی قطع کردن به طور مطلق،و همچنین محکم کردن کار نیز آمده است.

ولی تفسیر اول صحیحتر است (۱).

*** سپس در ادامه این سخن می افزاید:"به هنگام شب،در آن موقع که همه آنها در خواب بودند عذاب و بلائی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند"(فَطٰافَ عَلَیْهٰا طٰائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نٰائِمُونَ).

*** آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار چنان بر آن مسلط شد که"آن باغ خرم و سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی گردید"و جز مشتی خاکستر از آن باقی نماند(فَأَصْبَحَتْ کَالصَّرِیمِ).

"طائف"از ماده"طواف"در اصل به معنی کسی است که بر گرد چیزی می گردد،ولی گاه کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می دهد، و منظور در اینجا همین است.

"صریم"از ماده"صرم"به معنی"قطع"است و در اینجا به معنی "شب ظلمانی"،یا"درخت بدون میوه"یا"خاکستر سیاه"است:زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می شود همانگونه که روز با فرارسیدن شب،و لذا گاهی به شب و روز"صریمان"می گویند،به هر حال منظور این است که آن چنان این بلای آسمانی که ظاهرا صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد که تمام آن را یک جا آتش زد،و چیزی جز مشتی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند،و صاعقه ها هر گاه به چیزی بزنند همین گونه خواهد بود.

***

۱- ۱) زیرا علاوه بر تناسب خاصی که معنی اول با اصل ماجرا دارد،اگر معنی دوم منظور بود باید به جای" وَ لاٰ یَسْتَثْنُونَ ""و لم تستثنوا"گفته شود(دقت کنید).

به هر حال صاحبان باغ به گمان اینکه درختهای پربارشان آماده برای چیدن میوه است"در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند"(فَتَنادَوْا مُصْبِحِینَ) (۱).

*** و گفتند:"به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید،اگر می خواهید میوه های خود را بچینید"!(أَنِ اغْدُوا عَلی حَرْثِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صارِمِینَ):

"اغدوا"از ماده"غدوه"به معنی اول روز است،و لذا به غذایی که در آغاز روز خورده می شود(صبحانه)"غداء"می گویند(هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی"غداء"به ناهار گفته می شود).

*** به این ترتیب"آنها به سوی باغشان حرکت کردند در حالی که آهسته با هم سخن می گفتند"(فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ).

*** "که مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود"!(أَنْ لا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ).

و چنان آهسته سخن می گفتند که صدای آنها به گوش کسی نرسد، مبادا مسکینی خبردار شود،و برای خوشه چینی،یا گرفتن مختصری میوه برای سیر کردن شکم خود،به سراغ آنها برود! چنین به نظر می رسد که به خاطر سابقه اعمال نیک پدر،جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند که میوه چینی باغ شروع شود و بهره ای

---

۱ - ۱) "تنادوا""راغب"در"مفردات"می گوید:اصل"نداء"از"ندی" (بر وزن عنا)به معنی رطوبت گرفته شده،زیرا معروف است کسانی که دهانشان رطوبت کافی دارد به راحتی سخن می گویند،و کلامی فصیح(و صدایی رسا)دارند.

عائد آنها گردد،و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف چنان مخفیانه حرکت کردند که هیچکس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده،و هنگامی فقرا با خبر شوند که کار از کار گذشته باشد.

*** و به این ترتیب"آنها صبحگاهان به قصد باغ و کشتزار خود با قدرت تمام بر منع مستمندان حرکت کردند"(وَ غَدَوْا عَلىٰ حَرْدٍ قٰادِرِينَ).

"حرد"(بر وزن سرد)به معنی ممانعت توأم با شدت و غضب است،آری آنها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند،و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آنها جلوگیری کنند(و لذا این تعبیر در مورد سالهایی که باران قطع می شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده بکار می رود).

اکنون ببینیم سرانجام کار آنها به کجا انجامید:

ص: ۳۹۷

[سوره القلم (۶۸): آيات ۲۶ تا ۳۳]

اشاره

فَلَمّا رَأَوْها قالُوا إِنّا لَضالُّونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ (۲۸) قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنّا كُنّا
ظالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ (۳۰) قالُوا يا وَيْلَنا إِنّا كُنّا طاغِينَ (۳۱) عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها إِنّا إِلى رَبِّنا
راغِبُونَ (۳۲) كَذلِكَ الْعَذابُ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳)

ترجمه:

۲۶-هنگامى كه(وارد باغ شدند،و)آن را ديدند گفتند:ما راه را گم كرده ايم!

ص: ۳۹۸

۲۷-(آری همه چیز به طور کامل از دست ما رفته)بلکه ما محرومیم.

۲۸-یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت:آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟ ۲۹-گفتند:منزه است پروردگار ما،مسلما ما ظالم بودیم.

۳۰-سپس آنها رو به هم کردند و به ملامت یکدیگر پرداختند.

۳۱-(و فریادشان بلند شد)گفتند:وای بر ما که طغیانگر بودیم.

۳۲-امیدواریم پروردگارمان(ما را ببخشد و)بهتر از آن را بجای آن به ما بدهد، چرا که ما به او دل بسته ایم.

۳۳-اینگونه است عذاب خداوند(در دنیا)و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند.

تفسیر سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز

این آیات ادامه داستان" أَصْحابَ الْجَنَّةِ "است که در آیات پیشین گذشت صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند،و دور از نظر مستمندان جمع آوری کنند،و همه را در انحصار خویش گیرند،و حتی یک فقیر بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشیند،صبحگاهان به راه افتادند اما بی خبر از اینکه صاعقه ای مرگبار شب هنگام درست در موقعی که آنها در خواب بوده اند باغ را تبدیل به یک مشت خاکستر کرده است.

قرآن می گوید:"هنگامی که آنها باغ خود را دیدند چنان اوضاع به هم ریخته بود که گفتند این باغ ما نیست،ما راه را گم کرده ایم"!(فَلَمّا رَأَوْها قالُوا إِنّا لَضَالُّونَ).

منظور از"ضالون"ممکن است گم کردن راه باغ باشد،چنان که در بالا گفتیم،و یا گم کردن راه حق،چنان که بعضی احتمال داده اند.ولی معنی

اول مناسبتر به نظر می رسد.

*** سپس افزودند:"بلکه ما محرومان واقعی هستیم"(بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ) می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم اما خودمان از همه بیشتر محروم شدیم،هم محروم از درآمد مادی،و هم برکات معنوی که از طریق انفاق در راه خدا و به نیازمندان به دست می آید.

*** "در این میان یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت:آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید":(قالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ).

نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید،و از مخالفت او بپرهیزید،شکر نعمت او را بجا آورید،و نیازمندان را از اموال خود بهره مند سازید؟ولی شما گوش نکردید،و به روزگار سیاه افتادید! از این آیه استفاده می شود که در میان آنها فرد مؤمنی بود که آنها را از بخل و حرص نهی می کرد،و چون در اقلیت بود کسی گوش به حرفش نمی داد، اما پس از این حادثه دردناك،زبان او گشوده شد،و منطقش تیزتر و برنده تر گشت،و آنها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت.

*** آنها نیز لحظه ای بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند،و"گفتند منزه است پروردگار ما،مسلما ما ظالم و ستمگر بودیم"هم بر خویشتن ستم کردیم و هم بر دیگران(قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا إِنّا كُنّا ظالِمِينَ).

تعبیر به"اوسط"در آیه قبل به معنی کسی است که در سرحد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد،بعضی آن را حد وسط در سن و سال معنی

ص:۴۰۰

کرده اند،ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد،چرا که ارتباطی میان سن و گفتن چنین سخن پرمحتوایی نیست،ارتباط میان عقل و خرد و چنین سخنانی است.

تعبیر به" لَوْ لاٰ تُسَبِّحُونَ "(چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟)از این جهت است که ریشه همه اعمال نیک ایمان و معرفه اللّه و تسبیح و تنزیه خدا است.

بعضی نیز تسبیح را در اینجا به معنی شکر نعمت کرده اند که لازمه آن بهره مند ساختن محرومان است،ولی این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد،و در مفهوم آیه جمع است.

و اما تسبیح آنها قبل از اعتراف به گناه ممکن است از این جهت باشد که می خواهند"خدا"را در مورد این بلای عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد از هر گونه ظلم و ستمی منزه شمرند،و بگویند خداوندا!این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحق چنین عذاب دردناکی شدیم،اما کار تو عین عدالت و حکمت بود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز قبل از اقرار به ظلم همین تسبیح دیده می شود،چنان که در داستان یونس ع می خوانیم:موقعی که در شکم آن ماهی عظیم قرار گرفت گفت:" لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ ".

"معبودی جز تو نیست،منزهی،من از ظالمان و ستمگران بودم"(انبیاء ۸۷).

البته ظلم در مورد این پیامبر بزرگ به معنی ترک اولی است چنان که در تفسیر همین آیه در جلد ۱۳ گفته ایم.

*** ولی مطلب به اینجا خاتمه نیافت"آنها رو به هم کردند و شروع به ملامت و سرزنش یکدیگر نمودند"(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ یَتَلاٰوَمُونَ).

ص :۴۰۱

و احتمالا- هر کدام در عین اعتراف به خطای خویش گناه اصلی را به دوش دیگری می انداخت،و او را شدیدا سرزنش می کرد که تو عامل اصلی بدبختی ما شدی؟و گرنه ما اینقدر هم از خدا و عدالت بیگانه نبودیم! آری اینچنین است سرنوشت همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می شوند که در عین اعتراف به گناه،هر کدام سعی دارد عامل اصلی بدبختی خود را دیگری بشمرد،شاید به این دلیل که در اینگونه موارد معمولا یکی پیشنهاد می کند،و دیگری تایید می نماید،و یکی اجرای آن را بر عهده می گیرد و دیگری با سکوت خود ابراز رضایت می کند،ولی روشن است که همه آنها شریک جرم و دخیل در گناهند.

*** سپس می افزاید:هنگامی که به عمق بدبختی خود آگاه شدند فریادشان بلند شد و"گفتند:وای بر ما که طغیانگر بودیم"!(قالُوا یا وَیْلَنا إِنّا کُنّا طاغِینَ).

آنها در مرحله قبل اعتراف به"ظلم"و ستم کردند،و در اینجا اعتراف به "طغیان"و در حقیقت طغیان مرحله ای است بالاتر از ظلم،زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند،اما طغیانگر اصلا زیر بار قانون نمی رود و آن را به رسمیت نمی شناسد.

این احتمال نیز وجود دارد که ظلم اشاره به"ظلم بر خویشتن"است،و طغیان اشاره به"تجاوز بر حق دیگران".

این نکته نیز قابل توجه است که عرب هنگامی که با مصیبتی روبرو می شود و یا می خواهد اظهار انزجار از چیزی کند گاه"ویس"می گوید و گاه "ویح"و گاه"ویل"که اولی در مصیبت خفیف است،و دومی شدیدتر،

و سومی اشد آنها است،و این نشان می دهد که صاحبان باغ خود را مستحق شدیدترین سرزنشها می دانستند.

*** سرانجام آنها بعد از این بیداری و هشیاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا،رو به درگاه او آوردند،و گفتند:"امید است پروردگارمان گناهان ما را ببخشد،و باغستان بهتر از این باغ بجای آن در اختیار ما بگذارد" (عَسیٰ رَبُّنٰا أَنْ یُبْدِلَنٰا خَیْراً مِنْهٰا).

"چرا که ما به سوی او روی آورده ایم،و به ذات پاکش دل بسته ایم، و حل این مشکل را نیز از قدرت بی پایان او می طلبیم".

(إِنّٰا إِلیٰ رَبِّنٰا رٰاغِبُونَ) (۱).

آیا به راستی این گروه از کار خود پشیمان شدند،و در برنامه خویش تجدید نظر کردند،و تصمیم قاطع گرفتند که اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند حق شکر آن را ادا کنند؟و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار طوفان عذاب می شوند موقتا بیدار می گردند اما همین که طوفان فرو نشست باز همان برنامه ها تکرار می گردد؟ در این زمینه در میان مفسران گفتگو است،آنچه از لحن آیه بعد احتمالا استفاده می شود این است که توبه آنها به خاطر اینکه شرائطش جمع نبود پذیرفته نشد،ولی در بعضی از روایات می خوانیم که آنها از روی خلوص نیت توبه کردند،و خداوند توبه آنها را قبول کرد،و باغی بهتر به آنها عنایت

---

۱ - ۱) "راغبون"از ماده"رغبت"است،این ماده هر گاه با"الی"یا"فی" متعدی شود به معنی تمایل به چیزی است،و هر گاه با"عن"متعدی شود به معنی انصراف و بی اعتنایی نسبت به چیزی است.

فرمود که مخصوصا درختان انگور پربار با خوشه های بسیار بزرگ داشت.

*** در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری کلی و درس همگانی می فرماید:"عذاب خداوند اینگونه است،و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند"(کَذٰلِکَ الْعَذٰابُ وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ).

شما نیز اگر به خاطر مال و ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید، و روح انحصار طلبی بر شما چیره گردد،همه چیز را برای خود بخواهید،و نیازمندان را محروم کنید،سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت،منتها یک روز "صاعقه"آمد و آن باغ را آتش زد،امروز ممکن است آفتهای دیگر،و حتی جنگهای خانمانسوز جهانی و منطقه ای این نعمتها را بر باد دهد.

***

نکته ها:

اشاره

1-انحصار طلبی بلای بزرگ ثروتمندان

انسان خواه ناخواه علاقه به مال دنیا دارد چرا که گذران زندگی او به وسیله آن می باشد،و این علاقه در حد اعتدال مذموم نیست،مهم آن است که نیازمندان را هم در اموال خود سهیم کنید،نه تنها حقوق واجب الهی را بپردازد بلکه از انفاقهای مستحبّ نیز خودداری نکند.

مخصوصا در مورد باغ و زراعت در روایات اسلامی دستور داده شده که به نیازمندان حاضر سهمی بدهند که با اقتباس از آیه شریفه(وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصٰادِهِ)(حق آن را به هنگام درو بپردازید)(انعام ۱۴۱)به عنوان"حق الحصاد"معروف شده است،و آن حقی است غیر از زکات معروف،و منظور از

آن چیزی است که هنگام حضور مستمندان در موقع چیدن میوه،یا درو کردن زراعت به آنها پرداخته می شود،و حد معنی ندارد (۱).

ولی هنگامی که علاقه به مال و ثروت در شکل افراطی و انحرافی ظاهر می شود صورت انحصار طلبی به خود می گیرد،و حتی گاهی بی آنکه خود نیاز به چیزی داشته باشد دوست دارد دیگران از آن محروم باشند!و به تعبیر دیگر از منحصر بودن مواهب الهی به خودش لذت می برد،و این بلای بزرگی است که مخصوصا امروز هم در جوامع انسانی نمونه های بسیار دارد،و می توان آن را یک نوع بیماری خطرناک شمرد.

داستان" أَصْحابَ الْجَنَّةِ "و صاحبان باغستان که در آیات فوق آمده ترسیم روشنی از روحیه انحصار طلبی گروهی از ثروتمندان است که چگونه دست به دست هم می دهند،و برای محروم ساختن نیازمندان نقشه می کشند،و دور از چشم آنها به برداشتن محصول و استفاده های کلان می پردازند، ولی بسیار می شود که آه این محرومان به صاعقه های سوزانی تبدیل می گردد و خرمن زندگی این ثروتمندان انحصار طلب را به آتش می کشد،و بسیار دیده شده است که این صاعقه ها در شکل انقلابها ظاهر می شود،و آنچه را آنها باور نمی کردند با چشم خود می بینند،آه و فریادشان به آسمان بلند می شود و دم از توبه و جبران خطاهای گذشته می زنند اما کار از کار گذشته است.

***

۲-رابطه میان"گناه"و"قطع روزی"

از داستان فوق ضمنا استفاده می شود که در میان"گناه"و"قطع روزی"

---

۱ - ۱) روایات مربوط به این موضوع را در جلد ۶"وسائل الشیعه"ابواب زکات الغلات باب ۱۳،و در"سنن بیهقی"در جلد ۴ صفحه ۱۳۳ مطالعه فرمائید.

رابطه نزدیکی است،لذا در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

ان الرجل لیذنب الذنب فیدرأ عنه الرزق،و تلا هذه الایه: إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ وَ لا یَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَیْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نائِمُونَ :

"گاه انسان گناهی می کند و روزی او قطع می شود"سپس امام ع آیات بالا را تلاوت فرمود:

"هنگامی که صاحبان باغ سوگند یاد کردند که صبحگاهان میوه ها را بچینند،و اجازه ندهند حتی یک نفر غیر از آنها استفاده کند،اما بلائی از سوی پروردگارت در حالی که آنها در خواب بودند بر آن باغ مسلط شد و آن را نابود کرد" (۱).

از ابن عباس نیز نقل شده که"رابطه گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشن تر است،چنان که خداوند آن را در سوره ن و القلم(سوره مورد بحث) بیان فرموده"! (۲)***

ص: ۴۰۶

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۹۵(حدیث ۴۴).

۲- ۲) "تفسیر المیزان"جلد ۲۰ صفحه ۳۷.

[سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۴۱]

اشاره

إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰاتِ اَلنَّعِیمِ (۳۴) أَ فَنَجْعَلُ اَلْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ (۳۵) مٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (۳۶) أَمْ لَکُمْ کِتٰابٌ فِیهِ
تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَمٰا تَخَیَّرُونَ (۳۸) أَمْ لَکُمْ أَیْمٰانٌ عَلَیْنٰا بٰالِغَةٌ إِلیٰ یَوْمِ اَلْقِیٰامَةِ إِنَّ لَکُمْ لَمٰا تَحْکُمُونَ (۳۹) سَلْهُمْ أَیُّهُمْ
بِذٰلِکَ زَعِیمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَکٰاءُ فَلْیَأْتُوا بِشُرَکٰائِهِمْ إِنْ کٰانُوا صٰادِقِینَ (۴۱)

ترجمه:

۳۴-برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغهای پرنعمت بهشت است ۳۵-آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟

ص: ۴۰۷

۳۶-شما را چه می شود؟چگونه داوری می کنید؟ ۳۷-آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟ ۳۸-که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟ ۳۹-یا اینکه عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را به نفع خود اختیار می کنید برای شما قرار می دهد؟ ۴۰-از آنها بپرس کدامیک از آنان چنین چیزی را تضمین می کند؟ ۴۱-یا اینکه معبودانی دارند(که آنها را شریک خدا قرار داده اند و برای آنان شفاعت می کنند)اگر راست می گویند معبودان خود را ارائه دهند.

تفسیر ۱-بازپرسی کامل

می دانیم روش قرآن این است که شرح حال زندگی بدان و خوبان را در مقابل هم قرار می دهد،تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند،و این روش از نظر تربیتی بسیار مؤثر است.

طبق همین روش بعد از ذکر سرنوشت دردناک" أَصْحابَ الْجَنَّةِ "(صاحبان باغ خرم و سرسبز)در آیات گذشته به ذکر حال پرهیزگاران پرداخته می گوید:

"برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغهای پرنعمت بهشت است"(إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ).

باغهایی از بهشت که هر نعمتی تصور شود کاملترین نوع آن در آنجا است، علاوه بر نعمتهایی که به فکر هیچ انسانی نرسیده است. ولی از آنجا که جمعی از مشرکان و ثروتمندان خودخواه بودند که ادعا می کردند همان طور که در دنیا وضع ما عالی است در قیامت نیز بسیار خوب است،خداوند در آیه بعد شدیدا آنها را مؤاخذه قرار داده بلکه محاکمه می کند می فرماید:"آیا ما مؤمنانی را که در برابر حق و عدالت تسلیمند،همچون

مشرکان و مجرمان قرار دهیم"؟(أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ).

*** "شما را چه می شود؟چگونه داوری می کنید"؟!(مٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) هیچ انسان عاقلی باور می کند سرنوشت عادل و ظالم،مطیع و مجرم، ایثارگر و انحصارطلب،یکسان باشد؟آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و برنامه حکیمانه است.

در سوره فصلت(آیه-۵۰)نیز اشاره ای به این قبیل افراد کرده می فرماید:(وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ رَحْمَةً مِنّٰا مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَیَقُولَنَّ هٰذٰا لِی وَ مٰا أَظُنُّ السّٰاعَةَ قٰائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلیٰ رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنیٰ):

"و هر گاه به او رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم می گوید:

این به خاطر شایستگی و استحقاق من بودن است،و گمان نمی کنم قیامتی برپا شود،و به فرض که قیامتی باشد هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پاداشهای نیک است"! آری این گروه مغرور و از خود راضی دنیا و آخرت را متعلق به خودشان می دانند! *** سپس می افزاید:"اگر عقل و خرد،شما را به چنین حکمی رهنمون نشده آیا دلیلی از"نقل"بر آن دارید"آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید"؟! (أَمْ لَکُمْ کِتٰابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ).

*** "که آنچه را شما اختیار می کنید و تمایل دارید از آن شما است"؟!

(إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ) (۱).

شما انتظار داريد مجرمانی همچون خودتان همطراز مسلمين باشند، اين سخنی است كه نه عقل به آن حكم می كند و نه در هيچ كتاب معتبری آمده است.

*** در آيه بعد چنين ادامه می دهد:"اگر شما مدركی از عقل و نقل بر اين ادعا نداريد آيا عهد و پيمانهای مؤكدی بر ما داريد كه تا روز قيامت استمرار دارد كه هر چه را به نفع خود حكم می كنيد برای شما قرار می دهد"؟! (أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ).

چه كسی می تواند ادعا كند كه از خدا عهد و پيمان گرفته است كه تسليم تمايلات او گردد،و هر امتياز و مقامی می خواهد بی چون و چرا به او بدهد؟! تا آنجا كه مجرمان همرديف مؤمنان شوند (۲).

*** باز در ادامه اين پرسشها كه راهها را از هر سو به روی آنان می بندد می افزايد:"از آنها بپرس كداميك از آنان تضمين می كنند كه مجرمان و مؤمنان يكسان باشند يا هر چه آنها می خواهند خدا در اختيارشان بگذارد"(سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ).

***

۱- ۱) جمله"ان لكم..."مفعول برای"تدرسون"می باشد،و قاعدتا بايد "ان"(با فتح همزه)خوانده شود،ولی به مناسبت"لام"كه بر سر اسم"ان" آمده"ان"به صورت مكسور خوانده می شود،چرا كه فعل از عمل كردن معلق می شود.

۲- ۲) واژه"بالغه"را بعضی در اينجا به معنی"مؤكد"و بعضی به معنی"مستمر" تفسير كرده اند،و معنی دوم مناسبتر است،بنا بر اين"جار و مجرور"(إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ)متعلق به آن می باشد.

و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می فرماید:"یا اینکه آنها معبودانی دارند که نزد خداوند برای آنان شفاعت و حمایت می کنند،اگر راست می گویند آنها را بیاورند و معرفی کنند"!(أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ).

آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر اینکه بتها این جمادات کم ارزش و بی شعور و شریک خدا و شفیع درگاه اویند؟ بعضی از مفسران"شرکاء"را در اینجا به معنی"شهداء"(گواهان) گرفته اند.

به این ترتیب در یک جمع بندی از مجموع آیات فوق می توان چنین نتیجه گرفت که آنها برای اثبات مدعای خود که همردیف مؤمنان،بلکه از آنها برترند،باید به یکی از چهار وسیله متشبث شوند: یا دلیلی از عقل،یا کتابی از کتب آسمانی،یا عهد و پیمانی از خداوند،و یا شفاعت شفیعان و گواهی گواهان،و چون پاسخ همه این سؤالات منفی است بنا بر این ادعای مزبور به کلی بی اساس و بی ارزش است.

***

ص :۴۱۱

[سوره القلم (۶۸): آیات ۴۲ تا ۴۵]

اشاره

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى اَلسُّجُودِ فَلا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى اَلسُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ (۴۳) فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا اَلْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵)

ترجمه:

۴۲-به خاطر بیاورید روزی را که ساق پاها از وحشت برهنه می گردد و دعوت به سجود می شوند اما قادر بر آن نیستند! ۴۳-این در حالی است که چشمهای آنها(از شدت ندامت و شرمساری)به زیر افتاده و ذلت و خواری وجود آنها را فرا گرفته،آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند(ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند) ۴۴-اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند رها کن و ما آنها را از آنجا که نمی دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم.

۴۵-و به آنها مهلت می دهم،چرا که نقشه های من محکم و دقیق است.

ص:۴۱۲

تفسیر:

آن روز می خواهند سجده کنند اما قادر نیستند

در تعقیب آیات گذشته که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می داد،در آیات مورد بحث گوشه ای از سرنوشت آنها را در قیامت نشان می دهد تا روشن شود این گروه خودخواه و پر ادعا در آن روز چقدر ذلیل و خوارند؟ می فرماید:"به خاطر بیاورید روزی را که از شدت ترس و وحشت ساقها برهنه می شود،و آنها را دعوت به سجده می کنند اما قادر بر آن نیستند" (یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سٰاقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ) (۱).

جمله" یُکْشَفُ عَنْ سٰاقٍ "(ساقها برهنه می شود)به گفته جمعی از مفسرین کنایه از شدت هول و وحشت و وخامت کار است،زیرا در میان عرب معمول بوده هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می گرفت دامن را به کمر می زد و ساق پاها برهنه می کرد،لذا می خوانیم هنگامی که از"ابن عباس"مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤال کردند گفت:هر گاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید،آیا نشنیده اید که شاعر می گوید:

و قامت الحرب بنا علی ساق:"جنگ ما را بر ساق پا نگهداشت"کنایه از شدت بحران جنگ است.

بعضی نیز گفته اند"ساق"به معنی اصل و اساس چیزی است،مانند ساقه درخت،بنا بر این" یُکْشَفُ عَنْ سٰاقٍ "یعنی در آن روز ریشه های هر چیز

ص: ۴۱۳

---

۱ - ۱) "یوم"ظرف است و متعلق به محذوفی است،و در تقدیر اذکروا یوم... می باشد،بعضی نیز احتمال داده اند که متعلق به"فلیاتوا"در آیه قبل باشد،ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

آشکار می شود،ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

آری در آن روز همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می شوند،مؤمنان به سجده می افتند،ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند! زیرا روحیات زشتی که در دنیا در وجود آنها راسخ شده بود و در آن روز به روز می کند و مانع می شود که در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند.

در اینجا سؤالی پیش می آید که روز قیامت روز تکلیف نیست،پس دعوت به سجود برای چیست؟ پاسخ این سؤال را می توان از تعبیری که در احادیث آمده است به دست آورد،در حدیثی می خوانیم:"در قیامت حجابی از نور الهی برداشته می شود،و مؤمنان به خاطر عظمت آن به سجده می افتند،ولی پشت منافقان آن چنان خشک می شود که قدرت بر سجده را ندارند"! (۱)و به تعبیر دیگر:در آن روز عظمت خدا آشکار می گردد این عظمت مؤمنان را به سجده دعوت می کند و آنها به سجده می افتند ولی کافران از این سعادت محرومند.

*** آیه بعد می گوید"این در حالی است که چشمهای آنها از شدت ندامت و شرمساری به زیر افتاده و ذلت و خواری تمام وجود آنها را دربرگرفته است" (خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ) (۲).

افراد مجرم هنگامی که در دادگاه محکوم می شوند معمولاـ سر خود را به زیر می افکنند،و ذلت تمام وجودشان را فرا می گیرد.

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۹۵ حدیث ۴۹.

۲- ۲) "ترهقهم"از ماده"رهق"(بر وزن شفق)به معنی پوشانیدن و فرا گرفتن است.

سپس می افزایـد:"آنها پیش از این در دار دنیا دعوت به سـجود می شدنـد در حالی که سالم بودند"، (وَ قَدْ کٰانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سٰالِمُونَ).

ولی آنها هرگز سـجده نکردند،و روح استکبار و تمرد و سرپیچی را با خود به صحنه قیامت آوردند با اینحال چگونه قدرت بر سجده دارند.

روشن است دعوت به سـجود در دنیـا هم از طریق پیام مؤذنین در موقع نماز و هم اجتماعات نماز جماعت،و هم از سوی آیات قرآن و احادیث پیامبر ص و پیشوایان معصوم ع صورت می گرفت،این دعوت مفهوم وسـیع و گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود.

*** سـپس روی سـخن را به پیامبر ص کرده می گوید:"مرا با تکذیب کنندگان این سخن(یعنی قرآن)رها کن تا حساب همه آنها را برسم"! (فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِیثِ).

این تهدیـدی است شدیـد از ناحیه خداونـد قادر قهار که به پیامبر ص می گوید:نمی خواهد تو دخالت کنی،مرا با این تکذیب کننـدگان لجوج و سـرکش رها کن،تا آنچه مستحقند به آنها بدهم! فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید که بر همه چیز توانا است، این تعبیر ضمنا مایه دلداری و قوت قلب پیامبر ص و مؤمنان در مقابل کارشکنیها و توطئه های دشمنان است، سپس می افزاید:"ما آنها را به زودی از آنجا که نمی دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم(سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَعْلَمُونَ).

***

ص: ۴۱۵

"و به آنها مهلت می دهم،و در عـذابشان عجله نخواهم کرد،چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عـذاب من شدید است"(وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ).

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:(

اذا احدث العبد ذنبا جدد له نعمه،فیدع الاستغفار فهو الاستدراج):"گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می کنند خداوند به آنها نعمتی می دهـد،آنها از گناه خود غافل می شونـد،و توبه را فراموش می کننـد،این همان اسـتدراج و بلا و عذاب تدریجی است" (۱).

از این حـدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شـده اسـتفاده می شود که گاه خداونـد برای مجازات بنـدگان معاند و لجوج،در مقابـل گناهـانی کـه انجـام می دهنـد نعمـت می بخشـد،آنهـا تصـور می کننـد ایـن لطـف الهی است کـه به خـاطر شایسـتگی،شامل حالشان شـده!و لـذا در غرور و غفلت فرو می روند،اما ناگهان خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است.

البتـه این در بـاره کسـانی است که طغیـان و سرکشـی را به حـد اعلی رسانـده ولی افرادی که هنـوز تـا این حـد پیش نرفته اند خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوشمالی می دهد،و همان سبب بیداری و توبه آنها می گردد،و این لطف خدا در حق آنها است.

به تعبیر دیگر:هنگامی که انسان گناه می کند از سه حال بیرون نیست:

یا خودش متوجه می شود و باز می گردد،و یا خداونـد تازیانه"بلا"بر او می نوازد تا بیـدار شود،و یا شایسـتگی هیچیک از این دو را ندارد،خدا به جای بلا نعمت به او می بخشد و این همان"عذاب استدراج"است که در آیات قرآن یا

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۴۰.

به همین تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است.

لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهرا نعمت است"عذاب استدراج"گردد،به همین دلیل مسلمانان بیدار در اینگونه مواقع در فکر فرو می رفتند،و به بازنگری اعمال خود می پرداختند،چنان که در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق ع عرض کرد:من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود،فرزندی خواستم به من بخشید،خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد،من از این می ترسم نکند این "استدراج"باشد!امام فرمود:"اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست"(نعمت است) (۱).

تعبیر به" أُمْلِی لَهُمْ "(آنها را مهلت می دهم)اشاره به این است که خداوند در مجازات ظالمان هرگز عجله نمی کند،کسی عجله می کند که می ترسد فرصتها از دست او برود،اما خداوند قادر متعال که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می گیرد از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد،و به هر حال این هشداری است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند (۲).

ص: ۴۱۷

۱- ۱) "اصول کافی"طبق نقل"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۳۹۷.

۲- ۲) در مورد مجازات"استدراج"شرح بیشتری در جلد ۷ صفحه ۳۲ به بعد (ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف)داشتیم،همچنین در جلد ۳ صفحه ۱۸۲ ذیل آیه ۱۷۸ سوره آل عمران.

[سوره القلم (۶۸): آیات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶) أَمْ عِنْدَهُمُ اَلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاٰ تَكُنْ كَصٰاحِبِ اَلْحُوتِ إِذْ
نٰادىٰ وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْ لاٰ أَنْ تَدٰارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرٰاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبٰاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۵۰)

ترجمه:

۴۶-یا اینکه تو از آنها مطالبه مزدی می کنی که پرداخت آن برای آنها سنگین است؟! ۴۷-یا اسرار غیب نزد آنها است،و آن را می نویسند(و به یکدیگر می دهند)؟.

۴۸-اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس)نباش(که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد)در آن زمان که خدا را خواند در حالی که مملو از اندوه بود.

۴۹-و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود(از شکم ماهی)بیرون افکنده می شد در حالی که مذموم بود.

۵۰-ولی پروردگارش او را برگزید،و از صالحان قرار داد.

ص: ۴۱۸

تفسیر:

در تقاضای مجازات عجله مکن

در ادامه بازپرسیهایی که در آیات گذشته از مشرکان و مجرمان شده بود،در این آیات دو سؤال دیگر بر آن می افزاید:نخست می گوید:"یا اینکه تو از آنها مطالبه اجر و مزدی می کنی که پرداخت این غرامت برای آنها سنگین است"؟(أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ).

اگر بهانه آنها این است که شنیدن دعوت تو خرج دارد و اجر و مزد کلانی باید در مقابل آن بپردازند و آنها قادر بر آن نیستند که این سخن دروغی است،و تو مطلقا از آنها اجر و پاداشی مطالبه نمی کنی،و نه هیچ پیامبر دیگری از پیامبران خدا مزدی مطالبه کردند.

"مغرم"از ماده"غرامت"به معنی ضرری است که به انسان می رسد بی آنکه جنایت و خیانتی کرده باشد،و"مثقل"از ماده"ثقل"به معنی سنگینی است،و به این ترتیب بهانه دیگری از دست بهانه جویان می گیرد.

آیه فوق،و آیه بعد از آن،عینا در سوره طور(آیه ۴۰-۴۱)آمده است.

*** سپس در ادامه همین گفتگو،می افزاید:"یا اینکه اسرار غیب نزد آنها است،و آنها آن را می نویسند و به یکدیگر منتقل می کنند،و در این اسرار آمده است که آنها با مسلمانان یکسانند"؟(أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ).

این در حقیقت یکی از احتمالات بعیدی است که ممکن است کفار به آن متشبث شوند و قرآن آن را نیز فروگذار نکرده است و آن اینکه ادعا کنند از طریق کاهنان و مانند آنها به عالم غیب مربوطند،و اسرار غیب را بدینوسیله

دریافت می دارند و می نویسند و به یکدیگر می دهند،و از این طریق امتیاز خود را بر مسلمین و یا لا اقل مساواتشان را با آنها دریافته اند.

مسلما آنها دلیلی بر چنین ادعایی نیز نداشتند،و این جمله معنی استفهام انکاری را دارد،و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از غیب لوح محفوظ است، و مراد از نوشتن،تقدیر و قضا بوده باشد،بسیار بعید به نظر می رسد،چرا که آنها هرگز ادعا نداشتند که امر قضا و قدر و لوح محفوظ به دست آنها است.

*** و از آنجا که سرسختی و بی منطقی مشرکان و دشمنان اسلام گاه چنان قلب پیامبر ص را می فشرد که امکان داشت در مورد آنها نفرین کند،خداوند در آیه بعد پیامبرش را دلداری داده،و امر به صبر و شکیبایی می کند،می فرماید:

"صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش"(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ).

منتظر باش تا خداوند وسائل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد،هرگز برای عذاب آنها عجله مکن،و بدان این مهلتها که به آنها داده می شود یک نوع عذاب استدراج است.

بنا بر این منظور از" لِحُكْمِ رَبِّكَ "فرمان نهایی خدا در باره پیروزی مسلمین است،ولی بعضی گفته اند:منظور این است که در طریق ابلاغ احکام پروردگار صبر و استقامت داشته باش.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است چون پروردگارت حکم کرده صابر باش (۱).

ولی تفسیر اول مناسبتر است.

سپس می افزاید:"و مانند صاحب داستان ماهی(یونس)نباش که برای

۱- ۱) و در این صورت لام در"لحکم ربک"لام تعلیل است.

مجازات قومش عجله کرد،و گرفتار مجازات ترک اولی شد"(وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ).

"در آن زمان که خدا را از درون شکم ماهی خواند در حالی که محبوس بود و سینه اش مملو از غم و اندوه"(إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ).

منظور از این "ندا" همان است که در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده است فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ :"او در میان ظلمتها صدا زد که معبودی جز تو نیست،منزهی تو من از ستمکاران بودم"، و به این ترتیب به ترک اولای خود اعتراف کرد،و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از "ندا" همان نفرینی باشد که برای قومش کرد در حالی که مملو از خشم و غضب بود،ولی مفسران تفسیر اول را برگزیده اند از این جهت که تعبیر به "نادی" در این آیه هماهنگ است با تعبیری که در آیه ۸۷ سوره انبیا آمده،که مسلما مربوط به زمانی است که در شکم ماهی محبوس بود.

به هر حال "مکظوم" از ماده "کظم"(بر وزن هضم)به معنی گلوگاه است،و "کظم سقاء" به معنی بستن دهان مشک است بعد از پرشدن،به همین مناسبت به کسانی که بسیار خشمگین یا غمناک می شوند و خویشتن داری می کنند "کاظم" گفته می شود و باز به همین مناسبت این واژه در معنی "حبس" نیز به کار رفته،بنا بر این "مکظوم" در آیه فوق دو معنی می تواند داشته باشد، مملو بودن از خشم و اندوه،و یا محبوس بودن در شکم ماهی،ولی معنی اول چنان که گفتیم مناسبتر است.

***

در آیه بعد می افزاید:"هر گاه نعمت و رحمت پروردگار او به یاریش نشتافته بود از شکم ماهی به بیرون افکنده می شد در حالی که درخور مذمت بود"(لَوْ لا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ) (۱).

می دانیم سرانجام یونس از شکم ماهی به بیابانی خشک که قرآن از آن تعبیر به"عراء"کرده است افکنده شد،ولی این در حالی بود که خدا توبه او را پذیرفته،و مشمول رحمتش قرار داده بود،و هرگز شایسته مذمت نبود.

در سوره صافات آیه ۱۴۵ و ۱۴۶ نیز می خوانیم: فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُوَ سَقِیمٌ وَ أَنْبَتْنا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطِینٍ "ما او را در یک سرزمین خشک و خالی افکندیم در حالی که بیمار بود و کدوبنی بر او رویاندیم"(تا در سایه برگهای پهن و مرطوبش بیاساید)و ظاهرا منظور از"نعمت"در آیه فوق همان توفیق توبه و مشمول رحمت الهی است.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:نخست اینکه:در آیه ۱۴۳ و ۱۴۴ صافات آمده است: فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ :

"اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند"، و این با آنچه در آیه مورد بحث آمده است منافات دارد.

در پاسخ این ایراد می توان گفت که دو مجازات مختلف،یکی شدیدتر و دیگری خفیف تر،در انتظار یونس بوده است،نخست اینکه:تا پایان دنیا در شکم ماهی بماند،و این ببرکت تسبیح و حمد الهی برطرف شد،و دیگر اینکه:

هنگامی که از شکم ماهی بیرون می آمد مذموم و دور از لطف خدا باشد آن هم ببرکت نعمت پروردگار و رحمت خاص او برطرف گردید.

۱- ۱) با اینکه"نعمت"مؤنث است فعل آن(تدارکه)به صورت مذکر آمده،این به خاطر آن است که فاعل مؤنث لفظی است و ضمیر مفعولی در میان فعل و فاعل فاصله شده است(دقت کنید).

سؤال دیگر اینکه:در آیه ۱۴۲ صافات آمده است: فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ :"ماهی عظیمی او را بلعید در حالی که درخور ملامت بود" ولی از آیه مورد بحث استفاده می شود که مذمت و ملامتی بر او نبود.

پاسخ این سؤال نیز با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه این ملامت مربوط به زمانی است که تازه در شکم ماهی قرار گرفته بود ولی رفع مذمت مربوط به زمانی است که توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت،و از شکم ماهی رهایی یافت.

*** لذا در آیه بعد می فرماید:"پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد"(فَاجْتَبٰاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصّٰالِحِينَ).

و به دنبال آن ماموریت هدایت قومش را مجددا بر عهده او گذارد،و او به سراغ آنها آمد،و همگی ایمان آوردند،و خداوند تا مدت زیادی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساخت.

شرح ماجرای"یونس"و قومش،و همچنین مسائل دیگری در ارتباط با ترک اولای او و قرار گرفتنش در شکم ماهی،و سؤالات مختلفی را که در این زمینه مطرح است مشروحا در جلد ۱۹ صفحه ۱۵۲ تا ۱۶۸(ذیل آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره صافات)و همچنین در جلد ۱۳ صفحه ۴۸۴ تا ۴۸۹(ذیل آیه ۸۷ و ۸۸ سوره انبیاء)آورده ایم.

***

[سوره القلم (۶۸): آیات ۵۱ تا ۵۲]

اشاره

وَ إِنْ یَکٰادُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا اَلذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ مٰا هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ (۵۲)

ترجمه:

۵۱-نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند تو را با چشمان خود هلاک کنند و می گویند او دیوانه است!

۵۲-در حالی که این(قرآن)جز مایه بیداری برای جهانیان نیست.

تفسیر:

می خواهند تو را نابود کنند اما نمی توانند

دو آیه فوق که پایان سوره"قلم"را تشکیل می دهد،در حقیقت تعقیب چیزی است که در آغاز این سوره در باره نسبت جنون از ناحیه دشمنان به پیامبر ص آمده.

نخست می فرماید:"نزدیک است که کافران هنگامی که آیات قرآن را از تو می شنوند تو را با چشمان خود هلاک کنند،و می گویند او دیوانه است" (وَ إِنْ یَکٰادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ).

" لَیُزْلِقُونَکَ "از ماده"زلق"به معنی لغزیدن و بر زمین افتادن است و کنایه از هلاکت و نابودی می باشد.

در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی داده اند:

۱-بسیاری از مفسران گفته اند:منظور این است که دشمنان به هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می شنوند،به قدری خشمگین و ناراحت می شوند،و با عداوت به تو نگاه می کنند که گویی می خواهند تو را با چشمهای خود بر زمین افکنند و نابود کنند! و در توضیح این معنی جمعی افزوده اند که آنها می خواهند از طریق چشم زدن که بسیاری از مردم به آن عقیده دارند و می گویند در بعضی از چشمها اثر مرموزی نهفته است که با یک نگاه مخصوص ممکن است طرف را بیمار یا هلاک کند،تو را از بین ببرند.

۲-بعضی دیگر گفته اند که این کنایه از نگاههای بسیار غضب آلود است مثل اینکه می گوئیم فلان کس آن چنان بد به من نگاه کرد که گویی می خواست مرا با نگاهش بخورد یا بکشد! ۳-تفسیر دیگری برای این آیه به نظر می رسد که شاید از تفسیرهای بالا نزدیکتر باشد و آن اینکه قرآن می خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته های دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد و آن اینکه:آنها وقتی آیات قرآن را می شنوند آن قدر مجذوب می شوند و در برابر آن اعجاب می کنند که می خواهند تو را چشم بزنند(زیرا چشم زدن معمولا در برابر اموری است که بسیار اعجاب انگیز می باشد)اما در عین حال می گویند:تو دیوانه ای،و این راستی شگفت آور است،دیوانه و پریشان گویی کجا و این آیات اعجاب انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟.

این سبک مغزان نمی دانند چه می گویند و چه نسبتهای ضد و نقیضی به تو می دهند؟

ص :۴۲۵

به هر حال در اینکه آیا چشم زخم از نظر اسلامی و از نظر علوم روز واقعیت دارد یا نه؟در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

*** و سرانجام در آخرین آیه می افزاید:"این قرآن چیزی جز مایه بیداری و تذکر برای جهانیان نیست"(وَ مٰا هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ).

معارفش روشنگر،انذارهایش آگاه کننده،مثالهایش پرمعنی،تشویقها و بشارتهایش روحپرور،و در مجموع مایه،بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است،با این حال چگونه می توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟ مطابق این تفسیر"ذکر"(بر وزن فکر)در اینجا به معنی"یادآوری" است،ولی بعضی از مفسران آن را به معنی"شرف"تفسیر کرده اند،و گفته اند این قرآن شرافتی است برای تمام جهانیان،شبیه چیزی که در آیه ۴۴ سوره زخرف آمده که می فرماید: وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ "قرآن مایه شرف و آبرو برای تو و قوم تو است"ولی همانگونه که در ذیل آیه مزبور نیز گفتیم"ذکر" در آنجا هم به معنی یادآوری و آگاهی بخشی است،و اصولا یکی از نامهای قرآن مجید همان"ذکر"است،بنا بر این تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

***

نکته:

آیا چشم زدن واقعیت دارد؟

بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشمها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ممکن است آن را از بین ببرد،یا درهم بشکند، و اگر انسان است بیمار یا دیوانه کند.

این مساله از نظر عقلی امر محالی نیست،چه اینکه بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشمها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارایی زیادی دارد،حتی با تمرین و ممارست می توان آن را پرورش داد،خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشمها است.

در دنیایی که"اشعه لیزر"که شعاعی است نامرئی می تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست پذیرش وجود نیرویی در بعضی از چشمها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد چیز عجیبی نخواهد بود.

بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده اند،و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از طریق چشم زدن از کار انداخته اند.

لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که وجود چنین امری را اجمالا تایید می کند.

در حدیثی می خوانیم که"اسماء بنت عمیس"خدمت پیامبر ص عرض کرد:گاه به فرزندان جعفر چشم می زنند،آیا"رقیه"ای برای آنها بگیرم (منظور از"رقیه"دعاهایی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگهمیدارند و آن را تعویذ نیز می گویند).

پیامبر ص فرمود:

نعم،فلو کان شیء یسبق القدر لسبقه العین "آری،مانعی ندارد،اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود"! (۱).

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۴۱.

و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤمنان ع فرمود:پیامبر برای امام حسن و امام حسین "رقیه"گرفت،و این دعا را خواند:

اعیذکما بکلمات التامه و اسماء اللّه الحسنی کلها عامه،من شر السامه و الهامه،و من شر کل عین لامه،و من شر حاسد اذا حسد :"شما را به تمام کلمات و اسماء حسنای خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی،و هر چشم بد،و حسود آن گاه که حسد ورزد می سپارم، سپس پیامبر ص نگاهی به ما کرد و فرمود:"اینچنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود" (۱).

در نهج البلاغه نیز آمده است

العین حق و الرقی حق :"چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است" (۲).

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسلها به فرمان خداوند جلو تاثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشمها را بگیرد همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می کند.

این نیز لازم به یادآوری است که قبول تاثیر چشم زخم به طور اجمال به این معنی نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در اینگونه موارد پناه برده شود که هم بر خلاف دستورات شرع است،و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است،همانگونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تاثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است.

***

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۰۰.

۲- ۲) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۴۰۰(این حدیث در صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ۱۷۱ باب العین حق نیز به این صورت نقل شده است العین حق)در"المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی"همین معنی از منابع مختلفی نقل شده است(جلد ۴ صفحه ۴۵۱).

خداوندا!ما را در پناه خودت از شر اشرار،و مکائد دشمنان محفوظ دار.

پروردگارا!استقامت و صبری مرحمت کن که در پرتو آن بتوانیم رضای تو را جلب کنیم.

بارالها!توفیق بهره گیری از نعمتهای بی پایانت را به ما مرحمت کن پیش از آن که ناشکریها آن را از ما سلب کند.

آمین یا رب العالمین "پایان سوره قلم" ۲۸ شوال المکرم ۱۴۰۶

ص :۴۲۹

(۶۹) سوره حاقه این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

اشاره

ص :۴۳۱

محتوای سوره حاقه

مباحث این سوره بر سه محور دور می زند.

"محور اول"که مهمترین محورهای بحث این سوره است مسائل مربوط به قیامت و بسیاری از خصوصیات آن می باشد،و لذا سه نام از نامهای قیامت یعنی "حاقه"و"قارعه"و"واقعه"در این سوره آمده است.

"محور دوم"بحثهایی است که پیرامون سرنوشت اقوام کافر پیشین، مخصوصا قوم عاد و ثمود و فرعون،می باشد که مشتمل بر انذارهای قوی و مؤکدی است برای همه کافران و منکران قیامت.

"محور سوم"بحثهایی است پیرامون عظمت قرآن و مقام پیامبر ص و کیفر تکذیب کنندگان.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم: من قرأ سوره الحاقه حاسبه اللّه حسابا یسیرا :"کسی که سوره"حاقه"را بخواند خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند" ۱. و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است: اکثروا من قراءه الحاقه،فان قراءتها فی الفرائض و النوافل من الایمان باللّه و رسوله،و لم یسلب قارئها دینه حتی یلقی اللّه :"سوره حاقه را بسیار تلاوت کنید چرا که قرائت آنها در فرائض و نوافل نشانه ایمان به خدا و رسول او است،و کسی که آن را بخواند دینش محفوظ می ماند تا به لقاء اللّه بپیوندد" ۲. ***

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَاقَّةُ (۱) مَا اَلْحَاقَّةُ (۲) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا اَلْحَاقَّةُ (۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عٰادٌ بِالْقٰارِعَةِ (۴) فَأَمّٰا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطّٰاغِيَةِ (۵) وَ أَمّٰا عٰادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عٰاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَهٰا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيٰالٍ وَ ثَمٰانِيَةَ أَيّٰامٍ حُسُوماً فَتَرَى اَلْقَوْمَ فِيهٰا صَرْعىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ خٰاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرىٰ لَهُمْ مِنْ بٰاقِيَةٍ (۸)

ص: ۴۳۴

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-آن روزی که مسلما واقع می شود.

۲-چه روز واقع شدنی است؟ ۳-و تو چه می دانی آن روز تحقق یابنده چیست؟ ۴-قوم ثمود و عاد عذاب کوبنده الهی را انکار کردند.

۵-اما قوم "ثمود "با عذابی سرکش هلاک شدند.

۶-و اما قوم "عاد "به وسیله تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند.

۷-(خداوند)این تندباد را هفت شب و هشت روز پی در پی و بنیان کن بر آنها مسلط ساخت و(اگر آنجا بودی)می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تندباد روی زمین افتاده و هلاک شده اند.

۸-آیا کسی از آنها را باقی می بینی؟

تفسیر:

عذابی سرکش برای قوم طغیانگر!

این سوره از مساله قیامت و آن هم با عنوان تازه ای شروع می شود، می فرماید:

"آن روز تحقق یابنده"(اَلْحَاقَّةُ).

*** "چه روز تحقق یابنده ای است"(مَا الْحَاقَّةُ) (۱).

ص: ۴۳۵

---

۱ - ۱) در ترکیب این جمله احتمالات متعددی داده شده که از همه مناسبتر این است که گفته شود" اَلْحَاقَّةُ "مبتدا است و"ما"استفهامیه مبتدای دوم،و"الحاقه"بعد از آن، خبر مبتدای دوم و مجموعا خبر مبتدای اول است.

*** "و تو چه می دانی که آن روز تحقق یابنده چیست"؟(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْحَاقَّهُ).

تقریبا عموم مفسران"حاقه"به معنی روز قیامت تفسیر کرده اند،به خاطر اینکه روزی است که قطعا واقع می شود،همانند تعبیر به"الواقعه" در سوره"واقعه"،و همین تعبیر در آیه ۱۶ همین سوره نیز آمده است،و اینها همه حاکی از یقینی بودن آن روز بزرگ است.

تعبیر به" مَا الْحَاقَّهُ "برای بیان عظمت آن روز است،درست مثل اینکه در تعبیرات روزمره می گوئیم:فلان کس انسان است،چه انسانی؟یعنی حد و مرزی برای توصیف انسانیت او نیست.

تعبیر به" مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْحَاقَّهُ "باز هم برای تاکید بیشتر روی عظمت حوادث آن روز عظیم است،تا آنجا که حتی به پیامبر اسلام ص خطاب می شود که تو نمی دانی آن روز چگونه است؟و حقیقت همین است که درک حوادث قیامت برای ما زندانیان زندان دنیا امکان پذیر نیست،همانگونه که درک مسائل مربوط به دنیا برای جنینی که در شکم مادر است با هیچ بیانی میسر نمی باشد (۱).

احتمال دیگری که در تفسیر این آیات وجود دارد گرچه کمتر کسی از مفسران آن را پذیرفته است اینکه" اَلْحَاقَّهُ "اشاره به عذابهایی است که در این

۱- ۱) بعضی از مفسران گفته اند جمله" مٰا أَدْرٰاکَ "در تمام قرآن در جایی گفته شده که مطلب معلوم و مسلمی است اما" وَ مٰا یُدْرِیکَ "در مواردی آمده که نامعلوم است (مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۴۳)بعضی دیگر از مفسران مانند قرطبی نیز این معنی را نقل کرده اند.

دنیا ناگهان دامان مجرمان سرکش و طاغیان خودخواه را می گیرد،همانگونه که"القارعه"در آیه بعد در کلمات بعضی از مفسران به همین معنی تفسیر شده است،و اتفاقا این تفسیر با آیات آینده که سخن از عذابهای کوبنده قوم عاد و ثمود و فرعون و قوم لوط می گوید تناسب بیشتری دارد.

در تفسیر"علی بن ابراهیم"نیز می خوانیم:" اَلْحَاقَّةُ ،الحذر بنزول العذاب":"حاقه هشداری است به نازل شدن عذاب"نظیر آنچه در باره آل فرعون (مؤمن-آیه ۴۵)آمده است که می فرماید وَ حٰاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذٰابِ :

"عذاب بد بر آل فرعون نازل گشت" (۱).

*** سپس به سراغ بیان سرنوشت اقوامی می رود که روز قیامت(یا نزول عذاب الهی را در دنیا)منکر شدند،و می افزاید:"قوم ثمود و عاد عذاب کوبنده الهی را انکار کردند"(کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عٰادٌ بِالْقٰارِعَةِ).

*** "اما قوم ثمود به وسیله عذابی سرکش هلاک شدند"(فَأَمّٰا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطّٰاغِيَةِ).

"قوم ثمود"قومی بودند که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند،حضرت"صالح"به سوی آنها مبعوث شد،ولی آنها هرگز ایمان نیاوردند و به مبارزه با او برخاستند حتی از او خواستند که اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی فرود آور!در این هنگام"صاعقه ای ویرانگر"بر آنها مسلط شد،و در چند لحظه لرزه بر قصرها و خانه های

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"جلد ۲ صفحه ۳۸۳(توجه داشته باشید"حاقه" با"حاق"از یک ماده است).

مستحکمشان افکند،و همه را درهم کوبید و جسمهای بی جانشان بر زمین افتاد.

قابل توجه اینکه:قرآن عامل نابودی این قوم سرکش را عذابی سرکش می شمرد"الطاغیه"و این عذاب سرکش در سوره اعراف آیه ۷۸ به عنوان "رجفه"(زلزله)ذکر شده،و در آیه ۱۳ فصلت"صاعقه"و در ۶۷ هود "صیحه"آمده است که در حقیقت همه به یک معنی بازمی گردد،زیرا صاعقه همیشه با صدای عظیمی همراه است،و لرزه بر نقطه ای که فرود می آید وارد می کند و عذابی است طغیانگر (۱)*** سپس به سراغ سرنوشت"قوم عاد"می رود،قومی که در سرزمین"احقاف" (در شبه جزیره عرب یا یمن زندگی می کردند)قامتهایی طویل،اندامی قوی، شهرهایی آباد،زمینهایی خرم و سرسبز،و باغهایی پرطراوت داشتند،پیامبر آنها حضرت"هود"بود،آنها نیز طغیان و سرکشی را بجایی رساندند که خداوند با عذابی دردناک که شرح آن در همین آیات آمده است طومار زندگی آنها را درهم پیچیده،نخست می فرماید:"اما عاد به وسیله تندبادی سرکش و پرسروصدا و سرد و مسموم به هلاکت رسیدند" (وَ أَمّا عادٌ فَأُهْلِکُوا بِرِیحٍ صَرْصَرٍ عاتِیَهٍ).

"صرصر"(بر وزن دفتر)به بادهای سرد یا پرسروصدا و یا مسموم گفته می شود،و مفسران هر سه معنی را در تفسیر آن ذکر کرده اند،و جمع میان آنها نیز ممکن است.

"عاتیه"از ماده"عتو"(بر وزن غلو)به معنی سرکش است،منتها نه سرکش از فرمان خدا،بلکه سرکش در معیار نسیمها و بادهای معمولی.

۱- ۱) سرگذشت"قوم ثمود"در جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۲۳۴ تا ۲۴۱ مشروحا آمده است.

*** سپس به توصیف دیگری از این تندباد کوبنده پرداخته،می افزاید:

"خداوند آن را بر این قوم،مدت هفت شب و هشت روز پی در پی و بنیان کن مسلط ساخت"(سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيّامٍ حُسُوماً).

"حسوما"از ماده"حسم"(بر وزن رسم)به معنی از بین بردن آثار چیزی است،و اگر به شمشیر"حسام"(بر وزن غلام)گفته می شود به همین مناسبت است،و گاه به داغ نهادن بر زخم برای سوزاندن ریشه آن نیز"حسم"گفته می شود،و در اینجا منظور این است که این هفت شب و هشت روز پی در پی زندگی گسترده و با رونق این قوم عظیم را درهم کوبید و متلاشی کرد و ریشه کن ساخت (۱).

نتیجه آن شد که قرآن می گوید:"اگر آنجا بودی مشاهده می کردی که آن قوم همگی به روی زمین افتاده،همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل"!(فَتَرَى الْقَوْمَ فِيها صَرْعى كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ).

چه تشبیه جالبی که هم بزرگی قامت آنها را مشخص می کند،و هم ریشه کن شدن آنها را،و هم تو خالی بودن در برابر عذابهای الهی به گونه ای که تندباد آنها را به آسانی جابه جا می کرد.

"خاویه"از ماده"خواء"(بر وزن هواء)در اصل به معنی خالی شدن است،این تعبیر در مورد شکمهای گرسنه،ستارگان خالی از باران(به اعتقاد عرب جاهلی)و گردوی پوک نیز به کار می رود.

***

۱- ۱) توجه داشته باشید که"حسوما""صفت"است برای" سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيّامٍ "و بعضی آن را"حال"برای"ریح"یا"مفعول له"دانسته اند.

و در آخرین آیه می افزاید:"آیا کسی از آنها را باقی می بینی"؟! (فَهَلْ تَرىٰ لَهُمْ مِنْ بٰاقِيَةٍ) (۱).

آری امروز نه تنها اثری از قوم عاد نیست که از ویرانه های شهرهای آباد،و عمارتهای پرشکوه،و مزارع سرسبز آنها نیز چیزی باقی نمانده است.

در باره سرگذشت قوم عاد مشروحا در جلد ۹ صفحه ۱۴۰ تا ۱۴۸(ذیل آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره هود)بحث کرده ایم،و همچنین در جلد ۲۰ صفحه ۲۳۳ تا ۲۴۱).

***

۱- ۱) "باقیه"صفت برای موصوف مقدری است و در اصل"نفس باقیه"بوده.

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

وَ جٰاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ اَلْمُؤْتَفِكٰاتُ بِالْخٰاطِئَهِ (۹) فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَهً رٰابِيَهً (۱۰) إِنّٰا لَمّٰا طَغَى اَلْمٰاءُ حَمَلْنٰاكُمْ فِى اَلْجٰارِيَهِ (۱۱) لِنَجْعَلَهٰا لَكُمْ تَذْكِرَهً وَ تَعِيَهٰا أُذُنٌ وٰاعِيَهٌ (۱۲)

ترجمه:

۹-و فرعون و کسانی که قبل از او بودند،و همچنین اهل شهرهای زیر و رو شده(قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند.

۱۰-با فرستاده رسول پروردگارشان مخالفت کردند،و خداوند نیز آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت.

۱۱-ما هنگامی که آب طغیان کرد شما را سوار بر کشتی کردیم.

۱۲-تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم،و گوشهای شنوا آن را نگهداری می کنند.

تفسیر:

کجاست گوشهای شنوا؟

بعد از ذکر گوشه از سرگذشت قوم عاد و ثمود به سراغ اقوام دیگری همچون قوم"نوح"و قوم"لوط"می رود،تا از زندگی آنها درس عبرت دیگری به افراد بیداردل دهد،می فرماید:"فرعون و کسانی که قبل از او بودند و مردم شهرهای زیر و رو شده(قوم لوط)مرتکب گناهان بزرگ شدند"

(وَ جٰاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكٰاتُ بِالْخٰاطِئَهِ).

"خـاطئه"به معنی خطـا است(هر دو معنی مصـدری دارد)و مراد از خطـا در اینجـا شـرک و کفر و ظلم و فسـاد و انواع گناهـان است.

"مؤتفکـات"جمع"مؤتفکه"از مـاده"أ ئتفـاک"به معنی انقلاـب و زیر و رو شـدن است،و در اینجا اشاره به شـهرهای قوم لوط است که با زلزله شدیدی زیر و رو گردید.

منظور از" مَنْ قَبْلَهُ "اقوامی است که قبل از فرعون بودند،مانند قوم "شعیب"و گردنکشانی همچون نمرود.

*** سپس می افزایـد:"آنهـا بـا فرسـتاده پروردگارشـان به مخـالفت برخاسـتند، و خداونـد آنهـا را به عـذاب شدیـدی گرفتار ساخت"(فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَهً رٰابِیَهً).

فرعونیان با"موسـی"و"هارون"به مخالفت برخاسـتند،و ساکنان شهرهای"سدوم"به مخالفت با حضرت"لوط "،و اقوام دیگر نیز از فرمـان پیامبر خود سـرپیچیدند،و هر گروهی از این سـرکشان به نوعی عـذاب گرفتار شدنـد،فرعونیان در کام امواج"نیل که مـایه حیـات و آبـادی و برکت کشورشان بود غرق گشـتند،و قوم لوط با"زلزله"شدیـد،و سـپس"بارانی از سـنگ"محو و نابود شدند.

"رابیه"و"ربا"از یک ماده است،و به معنی افزایش و اضافه است، و در اینجا منظور عذابی است که بسیار سخت و شدید بود.

شرح مـاجرای قـوم فرعون در بسـیاری از سوره هـای قرآن آمـده،و از همه مشـروحتر در آیه ۱۰ تا ۶۸ سوره شـعرا می باشد(به تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه

ص :۴۴۲

۱۹۵ به بعد مراجعه شود).

و در سوره اعراف از آیه ۱۰۳ تا ۱۳۷(تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۷۷ به بعد).

و در سوره طه از آیه ۲۴ تا ۷۹(تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۱۸۵ به بعد).

و داستان قوم لوط نیز در بسیاری از سوره های قرآن از جمله آیه ۶۱ تا ۷۷ سوره حجر(تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۱۰۶ به بعد).

و در سوره هود از آیه ۷۷ تا ۸۳(تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۷۸)آمده است. و سرانجام اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نوح و مجازات دردناک آنها کرده، می گوید:"ما هنگامی که آب طغیان کرد شما را در کشتی سوار کردیم" (إِنّا لَمّا طَغَی الْماءُ حَمَلْناکُمْ فِی الْجارِیَهِ).

طغیان آب چنین بود که ابرهای تیره و تار آسمان را پوشانید،و چنان بارانی نازل شد که گویی سیلاب از آسمان فرو می ریزد،چشمه ها نیز از زمین جوشیدن گرفت،و این هر دو آب دست بهم دادند،و همه چیز زیر آب فرو رفت،باغها،مزارع قصرها و خانه های قوم طغیانگر،تنها گروهی که نجات یافتند مؤمنانی بودند که همراه نوح سوار بر کشتی شدند.

تعبیر به" حَمَلْناکُمْ "(شما را حمل کردیم)کنایه از اسلاف و نیاکان ما چرا که اگر آنها نجات نیافته بودند ما نیز امروز وجود نداشتیم (۱).

*** بعد به هدف اصلی این مجازاتها اشاره کرده،می افزاید:"منظور این بود

ص :۴۴۳

۱- ۱) لذا بعضی گفته اند آیه محذوفی دارد و در تقدیر"حملنا آبائکم" می باشد.

که آن را وسیله ای برای یادآوری شما قرار دهیم"(لِنَجْعَلَها لَکَمْ تَذْکِرَهً).

"و گوشهای شنوا آن را در خود نگهداری کند"(وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ).

هرگز نمی خواستیم از آنها انتقام بگیریم،بلکه هدف تربیت انسانها و هدایت آنها در مسیر کمال،و ارائه طریق،و ایصال به مطلوب بوده است.

"تعیها"از ماده"وعی"(بر وزن سعی)آن گونه که"راغب" در"مفردات"و"ابن منظور"در"لسان العرب"گفته اند:در اصل به معنی نگهداری چیزی در قلب است،سپس به هر ظرفی"وعاء"گفته شده، چون چیزی را در خود نگه می دارد،و در آیه مورد بحث این صفت برای "گوشها"ذکر شده است،گوشهایی که حقایق را می شنوند و در خود نگه می دارند.

یا به تعبیر دیگر گاه انسان سخنی را می شنود،و فورا آن را از گوش بیرون می افکند همانطور که در تعبیرات عامیانه می گوئیم:از این گوش شنید و از گوش دیگر بیرون کرد،ولی گاه روی آن اندیشه می کند و در دل جای می دهد، و آن را چراغ راه زندگی خود می شمرد. این چیزی است که از آن تعبیر به "وعی"می شود.

***

نکته ها:

اشاره

۱-فضیلت دیگری از فضائل علی(ع).

در بسیاری از کتب معروف اسلامی اعم از تفسیر و حدیث آمده است که

پیغمبر گرامی اسلام به هنگام نزول آیه فوق(وَ تَعِیَهٰا أُذُنٌ وٰاعِیَةٌ)فرمود:

سالت ربی ان یجعلها اذن علی :"من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوشهای شنوا و نگه دارنده حقایق قرار دهد"و به دنبال آن علی ع می فرمود:

ما سمعت من رسول اللّٰه(ص)شیئا قط فنسیته الا و حفظته :"من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کنم بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم" (۱).

در"غایه المرام"شانزده حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت نقل کرده است،و"محدث بحرانی"در تفسیر"البرهان"از"محمد بن عباس" نقل می کند که در این باره سی حدیث از طرق عامه و خاصه نقل شده است.

و این فضیلتی است بزرگ برای پیشوای بزرگ اسلام علی ع که صندوقچه اسرار پیامبر ص و وارث تمام علوم رسول خدا ص بود،و به همین دلیل بعد از او در مشکلاتی که برای جامعه اسلامی در مسائل علمی پیش می آمد موافقان و مخالفان به او پناه می بردند،و حل مشکل را از او می خواستند که در کتب تواریخ مشروحا آمده است.

***

۲-تناسب میان"گناه"و"کیفر"

تعبیراتی که در آیات فوق آمده است جالب توجه است در مورد عذاب قوم ثمود"طاغیه"و در مورد قوم عاد"عاتیه"و در مورد قوم فرعون و قوم

۱- ۱) تفسیر"قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۷۴۳،"مجمع البیان"،"روح البیان"، "روح المعانی"،"ابو الفتوح رازی"،و"المیزان"ذیل آیات مورد بحث،این حدیث در"مناقب ابن مغازلی شافعی"صفحه ۲۶۵(طبع اسلامیه)نیز آمده است.

لوط "رابیه" و در باره قوم نوح تعبیر به " طَغَی الْمٰاءُ "می کنـد که همه اینها مفهوم طغیان و سرکشـی در آن نهفته است و به این ترتیب عذاب این اقوام طغیانگر طغیان بعضی از مواهب زندگی شمرده شده است اعم از آب و باد و خاک و آتش.

این تعبیرات تاکیـدی بر این حقیقت است که کیفرهـای دنیا و آخرت تجسـمی از اعمال خود ما است و این کردار انسانهاسـت که به آنها بازمی گردد.

***

ص: ۴۴۶

[سوره الحاقه (۶۹): آيات ۱۳ تا ۱۷]

اشاره

فَإِذٰا نُفِخَ فِي اَلصُّورِ نَفْخَةٌ وٰاحِدَةٌ (۱۳) وَ حُمِلَتِ اَلْأَرْضُ وَ اَلْجِبٰالُ فَدُكَّتٰا دَكَّةً وٰاحِدَةً (۱۴) فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ اَلْوٰاقِعَةُ (۱۵) وَ اِنْشَقَّتِ اَلسَّمٰاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وٰاهِيَةٌ (۱۶) وَ اَلْمَلَكُ عَلىٰ أَرْجٰائِهٰا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمٰانِيَةٌ (۱۷)

ترجمه:

۱۳-به محض اینکه یک بار در صور دمیده شود، ۱۴-و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند، ۱۵-در آن روز "واقعه عظیم" روی می دهد! ۱۶-آسمانها از هم می شکافند و سست می گردند و فرو می ریزند.

۱۷-فرشتگان در جوانب و کناره های آسمان قرار می گیرند.(و برای انجام ماموریتها آماده می شوند)و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند.

ص :۴۴۷

تفسیر:

روزی که آن واقعه بزرگ رخ می دهد

در ادامه آیات آغاز این سوره که ناظر به مساله رستاخیز و قیامت بود آیات مورد بحث بحثهایی از حوادث این رستاخیز عظیم را مطرح می کند، با تعبیراتی تکان دهنده و بیدارگر که انسان را به عظمت وقایعی که در پیش دارد آشنا می سازد.

نخست می فرماید:"هنگامی که یک بار در صور دمیده شد..."(فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ).

چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم از قرآن مجید استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با ناگهانی و صدایی عظیم انجام می گیرد که از آن تعبیر به"نفخه صور"(دمیدن در شیپور)شده است.

این به خاطر آن است که در گذشته و امروز برای جمع کردن و آماده باش لشکر.و یا فرستادن آنها به استراحتگاه،از شیپور استفاده می کنند که با دو آهنگ مختلف نواخته می شود،هنگامی که شیپور استراحت و خواب نواخته می شود سربازان همه به استراحتگاه می روند،و هنگامی که شیپور جمع و آماده باش نواخته می شود همه سربازان از جا حرکت کرده و صفوف خود را منظم می کنند،گویی خداوند می خواهد بفرماید که مساله پایان این جهان و آغاز جهان دیگر در برابر قدرت من به همان سادگی دمیدن در یک شیپور است،با یک فرمان و در یک لحظه ناگهانی همه اهل آسمان و زمین می میرند،و با یک فرمان دیگر همگی لباس حیات در تن می پوشند و آماده حساب می شوند.

در باره خصوصیات"صور"و چگونگی"نفخ"در آن،و تعداد نفخ ها، و فاصله میان آنها مطالب فراوانی در تفسیر سوره"زمر"آیه ۶۸(جلد ۱۹ صفحه

ص: ۴۴۸

۵۳۴ به بعد)آورده ایم و نیاز به تکرار آن نمی بینیم.

تنها چیزی که باید در اینجا یادآور شویم این است که"نفخه صور" همانگونه که در بالاـ اشاره شد"دو نفخه"است:"نفخه مرگ"و"نفخه حیات مجدد"و در اینکه آنچه در آیه مورد بحث آمده"نفخه اول"است یا دوم؟ مفسران عقیده واحدی ندارند،زیرا آیاتی که بعد می آید،بعضی مناسب نفخه مرگ است،و بعضی مناسب نفخه حیات و رستاخیز،ولی رویهمرفته این آیات تناسب بیشتری با نفخه اول یعنی نفخه پایان دنیا دارد.

*** سپس می افزاید:"و هنگامی که زمین و کوه ها از جا برداشته شوند، و با یک ضربه درهم کوبیده و خرد شوند"(وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ فَدُكَّتٰا دَكَّةً وٰاحِدَةً).

"دک"چنان که"راغب"در"مفردات"می گوید:در اصل"به معنی زمین صاف و نرم است"و از آنجا که برای صاف کردن یک زمین ناهموار باید آن را درهم بکوبند در بسیاری از موارد این واژه به معنی کوبیدن شدید به کار رفته است.

ولی از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که اصل معنی"دک"همان کوبیدن و ویران کردن است،و چون لازمه کوبیدن و ویران کردن صاف و هموار شدن است این واژه در این معنی نیز به کار می رود (۱).

و به هر حال این کلمه در آیه مورد بحث به معنی کوبیدن شدید کوه ها و زمینهای ناهموار به یکدیگر است به گونه ای که یکباره از هم متلاشی و هموار

۱- ۱) اقرب الوارد ماده"دک".

گردند! *** سپس می افزاید:"در آن روز واقعه عظیم در جهان رخ می دهد،و رستاخیز برپا می شود"(فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوٰاقِعَةُ).

*** نه تنها زمین و کوه ها متلاشی می شوند،بلکه"آسمانها نیز از هم می شکافند و سست و نااستوار می گردند"(وَ انْشَقَّتِ السَّمٰاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وٰاهِيَةٌ).

کرات عظیم آسمانی از این حادثه هولناك و وحشتناك بركنار نمی مانند، آنها نیز شكافته،پراكنده و متلاشی خواهند شد،و با آن صلابت و استحكامی كه دارند آن چنان سست می شوند كه به گفته قرآن در آیه ۳۷ سوره الرحمن"آسمان از هم شكافته و همانند روغن مذاب گلگون می شود"" فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمٰاءُ فَكٰانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهٰانِ ".

و یا به تعبیر دیگر زمین و آسمان كنونی ویران شده،و بر ویرانه های آنها جهانی نو برپا می گردد كه از جهان كنونی برتر و بالاتر و كاملتر است.

*** "و فرشتگان در جوانب و كناره های آسمانها قرار می گیرند"(وَ الْمَلَكُ عَلىٰ أَرْجٰائِهٰا).

"ارجاء"جمع"رجا"به معنی اطراف و جوانب چیزی است،و"ملك" در اینجا گرچه به صیغه مفرد ذكر شده ولی منظور جنس و جمع است.

گویی در آن روز فرشتگان همانند مامورانی كه اطراف میدانی ایستاده و منتظر فرمان برای انجام كارند،در گرداگرد آسمانها صف می كشند و در انتظار

فرمان حقند.

سپس می فرماید:"و در آن روز هشت فرشته فوق آنها عرش پروردگارت را حمل می کنند"(وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَةٌ).

این حاملان عرش گرچه صریحا در این آیه تعیین نشده اند که از فرشتگانند یا غیر آنها ولی ظاهر تعبیرات مجموع آیه نشان می دهد که آنها از فرشتگانند، ولی مشخص نیست که آیا هشت فرشته اند یا هشت گروه کوچک یا بزرگ.

البته آنچه در روایات اسلامی آمده است که حاملان عرش هم اکنون چهار نفر(یا چهار گروه)هستند اما در قیامت دو برابر می شوند،چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم

انهم الیوم اربعه فاذا کان یوم القیامه ایدهم باربعه آخرین،فیکونون ثمانیه :"آنها امروز چهار نفرند،و روز قیامت آنها را با چهار نفر دیگر تقویت می کند و هشت نفر می شوند" (۱).

ولی"عرش"چیست؟و این فرشتگان کیانند؟مسلما منظور از"عرش" یک تخت سلطنتی جسمانی نیست،بلکه همانگونه که در سابق در تفسیر کلمه عرش گفته ایم به معنی"مجموعه جهان هستی"است که عرش حکومت خدا است،و به وسیله فرشتگان که مجری فرمان خدا هستند تدبیر می شود.

و جالب اینکه در روایتی آمده است که"حاملان هشتگانه عرش خدا در قیامت چهار نفر از اولین،و چهار نفر از آخرین هستند،اما چهار نفر از اولین "نوح"و"ابراهیم"و"موسی"و"عیسی"می باشند،و چهار نفر از آخرین محمد ص و"علی"و"حسن"و"حسین"ع هستند"! (۲).

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"جلد ۲ صفحه ۳۸۴.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۴۶.

این تعبیر ممکن است اشاره به مقام شفاعت آنها برای اولین و آخرین باشد،البته شفاعت در مورد کسانی که لایق شفاعتند،و به هر حال گسترش مفهوم"عرش"را نشان می دهد.

البته اگر حاملان هشتگانه عرش هشت گروه باشند،ممکن است گروه هایی از فرشتگان و گروهی از انبیاء و اولیاء عهده دار این مهم گردند، و به این ترتیب بخشی از تدبیر نظام آن روز را فرشتگان بر عهده دارند،و بخشی را انبیاء،اما همه به فرمان خدا است.

در اینکه ضمیر در" فَوْقَهُمْ "(بر فراز آنها)به"انسانها"برمی گردد یا به "فرشتگان"احتمالات متعددی داده شده،و چون در جمله قبل از آن سخن از فرشتگان است ظاهر این است که به آنها برمی گردد،و به این ترتیب فرشتگان گرداگرد جهان را فرا می گیرند و بر بالای آنها(بالا از نظر مقام)هشت فرشته حاملان عرش خدایند.

این احتمال نیز وجود دارد که حاملان عرش خدا افرادی برتر و بالاتر از فرشتگانند،و در این صورت با حدیث گذشته که حاملان عرش خدا را هشت نفر از انبیاء و اولیاء می شمرد تطبیق می کند.

بدون شک حوادث مربوط به قیامت،تا چه رسد به مسائل مربوط به حاملان عرش در آن روز،چیزی نیست که به طور دقیق برای ما که ساکنان این جهان محدود و تاریک هستیم روشن باشد،آنچه می گوئیم شبحی است که از دور در پرتو آیات الهی می بینیم،و گرنه حقیقت آن را باید رفت و تماشا کرد! (۱).

۱- ۱) در باره معانی"عرش"از نظر"لغت"و"قرآن مجید"کرارا در تفسیر نمونه بحث کرده ایم از جمله در جلد ۶ صفحه ۲۰۴(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف).

این نکته نیز لازم به یادآوری است در"نفخه صور"اول همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند،بنا بر این بحث از"حاملان عرش"مربوط به"نفخه دوم"است که همه زنده می شوند هر چند در آیه سخنی از نفخه دوم نیست،ولی از قرائن روشن می شود،مطالبی را که در آیات بعد می خوانیم نیز مربوط به همین نفخه دوم است (۱).

***

ص :۴۵۳

۱- ۱) در حقیقت آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است"ثم نفخ فیه اخری".

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱۸ تا ۲۴]

اشاره

یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لاٰ تَخْفیٰ مِنْکُمْ خٰافِیَهٌ (۱۸) فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هٰاؤُمُ اقْرَؤُا کِتٰابِیَهْ (۱۹) إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاٰقٍ حِسٰابِیَهْ
(۲۰) فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رٰاضِیَهٍ (۲۱) فِی جَنَّهٍ عٰالِیَهٍ (۲۲) قُطُوفُهٰا دٰانِیَهٌ (۲۳) کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِی اَلْأَیّٰامِ اَلْخٰالِیَهِ (۲۴)

ترجمه:

۱۸-در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید،و چیزی از کارهای شما مخفی نمی ماند.

۱۹-اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او است(از فرط خوشحالی و مباهات) فریاد می زند که(ای اهل محشر!)نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید.

۲۰-من یقین داشتم که(قیامتی در کار است و)من به حساب اعمالم می رسم.

۲۱-او در یک زندگی کاملا رضایتبخش قرار خواهد داشت.

۲۲-در بهشتی عالی،

ص:۴۵۴

۲۳-که میوه هایش در دسترس است.

۲۴-(و به آنها گفته می شود)بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید.

تفسیر ای اهل محشر!نامه اعمال مرا بخوانید

در تفسیر آیات گذشته گفته شد که"نفخ صور"دو بار رخ می دهد در مرتبه اول همه زندگان می میرند،و نظام هستی متلاشی می شود،و در مرتبه دوم جهان نوینی برپا می گردد.و انسانها و فرشتگان حیات نوینی پیدا می کنند، و چنان که گفتیم آغاز آیات از نفخه اول خبر می دهد،و پایان آن از نفخه دوم در ادامه همین مطلب در آیات مورد بحث می فرماید:"در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی ماند"(یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لاٰ تَخْفیٰ مِنْكُمْ خٰافِيَةٌ).

"تعرضون"از ماده"عرض"به معنی نشان دادن و عرضه داشتن چیزی است،خواه در مورد کالا به هنگام معامله باشد،و یا غیر آن،البته،انسانها و غیر انسانها در این دنیا نیز دائما در محضر خدا هستند،ولی این مطلب در قیامت ظهور و بروز بیشتری دارد فی المثل حاکمیت خداوند بر عالم هستی دائمی است ولی این حاکمیت در این روز از هر زمان آشکارتر است.

جمله" تَخْفیٰ مِنْكُمْ خٰافِيَةٌ "ممکن است اشاره به این باشد که در آن روز غیب و سر اشخاص تبدیل به شهود و ظهور می شود،چنان که قرآن در باره قیامت می گوید: یَوْمَ تُبْلَی السَّرٰائِرُ :"آن روز روزی است که صفات نهانی ظاهر می شود"(طارق-۹)

نه تنهـا اعمـال مخفیـانه انسانهـا که صـفات و روحیـات و خلقیـات و نیتها همه برملا می گردد،و این حادثه ای است عظیم،و به گفته بعضـی از مفسـران:عظیمتر از متلاشـی شدن کوه ها و شکافتن کرات آسمان!روز رسوایی بزرگ بدکاران و سربلندی بی نظیر مؤمنـان،روزی است که انسـان عریان از نظر اعمال و اسـرار درون در آن صـحنه ظاهر می شود آری آن روز هیـچ چیز از وجود ما پنهان نمی ماند.

و نیز ممکن است اشاره به احاطه علمی خداوند بر همه چیز در آن روز باشد،ولی تفسیر اول مناسبتر است.

*** و لذا به دنبال آن می گوید:"اما کسـی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده از فرط خوشحالی فریاد می زند که بیائید و بگیرید نامه اعمال مرا و بخوانید"(فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هٰاؤُمُ اقْرَؤُا کِتٰابِیَهْ) (۱).

گویی از خوشحالی در پوست نمی گنجـد و از اینهمه نعمت و توفیق و هـدایتی که خـدا به او داده تمام ذرات وجودش شاکر است و فریاد" اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ " سرمی دهد.

*** سپس بزرگترین افتخار خود را در این کلمه خلاصه کرده،می گوید:

۱- ۱) "هاؤم"به گفته ارباب لغت به معنی"بگیریـد"می باشـد،اگر مخاطب جمع مردان باشد"هاؤم"گفته می شود،و اگر جمع زنـان"هـاؤن"و اگر مفرد مـذکر باشـد"هـاء"(بـه فتـح"و اگر مفرد مـؤنث باشـد"هـاء"(به کسـر)و برای تثنیه"هاؤمـا" گفته می شود،راغب در مفردات می گوید:"هاء"در معنی گرفتن به کار می رود،و"هات" در معنی دادن.

"من يقین داشتم که رستاخیزی در کار است،و من به حساب اعمالم می رسم" (إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاٰقٍ حِسٰابِیَهْ) (۱).

"ظن"در اینگونه موارد به معنی"یقین"است،او می خواهد بگوید:

آنچه نصیب من شده به خاطر ایمان به چنین روزی است،و راستی هم همین است ایمان به حساب و کتاب به انسان روح تقوی و پرهیزگاری می بخشد و تعهد و احساس مسئولیت در او ایجاد می کند،و مهمترین عامل تربیت انسان است.

*** در آیات بعد گوشه ای از پاداشهای چنین کسانی را بیان کرده،می فرماید:

"او در یک زندگی کاملا رضایت بخش قرار خواهد داشت"(فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رٰاضِیَهٍ) (۲).

*** گرچه با همین یک جمله همه گفتنی ها را گفته است،ولی برای توضیح بیشتر می افزاید:"او در بهشتی بلند مرتبه قرار دارد"(فِی جَنَّهٍ عٰالِیَهٍ).

بهشتی که آن قدر رفیع و والا است که هیچکس مانند آن را ندیده و نشنیده و حتی تصور نکرده است.

***

۱- ۱) "ها"در"حسابیه""هاء استراحت"یا"هاء سکت است"و معنی خاصی ندارد همانگونه که در"کتابیه"نیز چنین است.

۲- ۲) با اینکه"رضایت و خشنودی"صفتی است برای صاحبان این زندگی،ولی در آیه فوق آن را صفتی برای خود زندگی قرار داده،و این نهایت تاکید را افاده می کند، یعنی نوعی از زندگی است که سراسر رضایت و خشنودی می باشد.

"بهشتی که میوه هایش در دسترس است"(قُطُوفُها دانِيَةٌ).

نه زحمتی برای چیدن میوه ها در کار است،و نه مشکلی برای نزدیک شدن به درختان پربارش،و اصولا تمام نعمتهایش بدون استثنا در دسترس است (۱).

*** و در آخرین آیه مورد بحث خطاب محبت آمیز خداوند را به این بهشتیان چنین بیان کرده"بخورید و بیاشامید گوارا،در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام داده اید"(كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيّامِ الْخالِيَةِ).

آری این نعمتهای بزرگ بی حساب نیست،اینها پاداش اعمال شما است که در دنیا برای امروز ذخیره کردید و از پیش فرستادید،البته این اعمال ناچیز هنگامی که در افق فضل و رحمت الهی قرار گرفته به چنین ثمراتی منتهی شده است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-تفسیر دیگری برای کلمه"عرش"

۱-در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

حمله العرش- و العرش العلم-ثمانیه اربعه منا،و اربعه ممن شاء اللّه.

"حاملان عرش-منظور از عرش علم خدا است-هشت نفرند،چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته" (۲).

۱- ۱) "قطوف"جمع"قطف"(بر وزن حزب)به معنی میوه چیده شده است، و گاه به معنی میوه ای که آماده چیدن است نیز آمده.

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۰۶(حدیث ۲۸).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

فالذین یحملون العرش،هم العلماء،الذین حملهم اللّه علمه :"حاملان عرش،علما و دانشمندانی هستند که خداوند علم خود را به آنها تعلیم فرمود"! (۱).

و در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم:

العرش لیس هو اللّه و العرش اسم علم و قدره :"عرش خدا نیست، بلکه نام علم و قدرت او است" (۲).

از این احادیث به خوبی استفاده می شود که عرش علاوه بر تفسیری که سابقا گفتیم تفسیر دیگری نیز دارد و آن"صفات خدا"صفاتی همچون "علم" و"قدرت"است،و بنا بر این حاملان عرش الهی حاملان علم اویند،و هر قدر انسان یا فرشتگان علم بیشتری داشته باشند سهم بیشتری در حمل این عرش عظیم دارند!.

و به این ترتیب این حقیقت روشنتر می شود که عرش به معنی یک تخت جسمانی شبیه تختهای سلطنتی نیست،بلکه هر گاه در مورد خداوند به کار می رود معانی کنایی مختلفی دارد.

۲-مقام علی(ع)و شیعیان او

در روایات متعددی آمده که آیه فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ... در باره علی ع است یا در باره علی ع و شیعیان او (۳).

این در واقع از قبیل ذکر مصادیق روشن است،بی آنکه مفهوم آیه را محدود کند.

***

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۰۵(حدیث ۲۶).

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۲۷.

۳- ۳) "تفسیر المیزان"جلد ۲۰ صفحه ۶۶.

۳-پاسخ به یک سؤال

در اینجا ممکن است سؤالی مطرح شود و آن اینکه آیا مؤمنانی که طبق آیات فوق صدا می زنند:"ای اهل محشر!بیایید و نامه اعمال ما را بخوانید، مگر گناهی در تمام نامه اعمالشان نیست؟ پاسخ این سؤال را می توان از بعضی از احادیث استفاده کرد از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم که خداوند در قیامت نخست از بندگان خود اقرار بر گناهانشان می گیرد،سپس می فرماید من این گناهان را در دنیا برای شما مستور ساختم،و امروز هم آن را می بخشم سپس(فقط) نامه حسناتش را به دست راست او می دهند (۱).

بعضی نیز گفته اند که در آن روز خداوند"سیئات"مؤمنان را به"حسنات" تبدیل می کند،و اینجاست که در مجموع نامه اعمالشان نقطه ضعفی وجود ندارد! ***

ص: ۴۶۰

۱- ۱) "فی ظلال القرآن"جلد ۸ صفحه ۲۵۶.

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۲۵ تا ۲۹]

اشاره

وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ (۲۵) وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ (۲۶) يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ (۲۷) ما أَغْنى
عَنِّي مالِيَهْ (۲۸) هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ (۲۹)

ترجمه:

۲۵-اما کسی که نامه اعمال او به دست چپش داده شده می گوید:ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد.

۲۶-و نمی دانستم حساب من چیست؟ ۲۷-ای کاش مرگم فرا می رسید! ۲۸-مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد، ۲۹-قدرت من نیز از دست رفت!.

تفسیر:

اشاره

ای کاش مرگم فرا می رسید!

در آیات گذشته سخن از" أَصْحابُ الْيَمِينِ "و مؤمنانی بود که نامه اعمالشان

ص :۴۶۱

به دست راستشان داده می شود،و با افتخار و مباهات اهل محشر را صدا می زنند دعوت به قرائت اعمال خود می کنند،سپس در بهشت جاویدان جای می گیرند.

ولی آیات مورد بحث درست به نقطه مقابل آنها یعنی" أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ " پرداخته،و در یک مقایسه وضع آن دو را کاملا روشن می سازد نخست می فرماید:

"اما کسی که نامه عملش به دست چپش داده شده،می گوید:ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد"!(وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِشِمٰالِهِ فَیَقُولُ یٰا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتٰابِیَهْ) (۱).

*** "و ای کاش از حساب خود هرگز خبردار نمی شدم"!(وَ لَمْ أَدْرِ مٰا حِسٰابِیَهْ).

*** "و ای کاش مرگ من فرا می رسید و به این زندگی حسرت بار پایان می داد"! (یٰا لَیْتَهٰا کٰانَتِ الْقٰاضِیَةَ) (۲).

آری در آن دادگاه بزرگ،در آن"یوم البروز"و"یوم الظهور" هنگامی که تمام قبایح اعمال خود را برملا می بیند،فریادش بلند می شود، و پی در پی آه سوزان از دل می کشد،آهی حسرت بار،و ناله ای شرربار دارد،

ص: ۴۶۲

۱- ۱) "ها"در"کتابیه"و همچنین"حسابیه و مالیه و سلطانیه"که در آیات بعد می آید"هاء سکت"یا"استراحت"است:و چنانچه گفتیم معنی خاصی ندارد بلکه یک نوع وقف زیبا در اینگونه کلمات محسوب می شود،و تناسبی با وضع حالات و روحیه کسانی که این سخن را می گویند دارد(دقت کنید).
۲- ۲) جمله" کٰانَتِ الْقٰاضِیَةَ "محذوفی دارد و در تقدیر چنین است(کانت هذه الحاله القاضیه).

آرزو می کند با گذشته اش به کلی قطع رابطه کند،آرزوی مرگ از خدا و نابودی و نجات از آن رسوایی بزرگ می نماید،همانگونه که در"آیه ۴۰ سوره نبا"نیز آمده است: وَ يَقُولُ الْكٰافِرُ يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرٰاباً :"کافر در آن روز می گوید:ای کاش خاک بودم و هرگز انسان نمی شدم".

در معنی جمله"يٰا لَيْتَهٰا كٰانَتِ الْقٰاضِيَةَ "تفسیرهای دیگری نیز گفته شده است،از جمله اینکه:منظور از"قاضیه"مرگ نخستین است،یعنی ای کاش آن زمان که در دنیا مردیم دیگر زنده نمی شدیم،این در حالی است که در دنیا چیزی ناخوشایندتر از مرگ در نظر او نبود،ولی در قیامت آرزو می کند ای کاش آن مرگ ادامه می یافت! بعضی نیز آن را ناظر به"نفخه صور"اول دانسته اند که از آن تعبیر به "قارعه"نیز شده است،یعنی ای کاش نفخه دومی در کار نبود.

ولی تفسیری که در آغاز گفتیم از همه مناسبتر است.

*** سپس می افزاید:این مجرم گنهکار زبان به اعتراف گشوده می گوید:

"مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد،و به درد امروز که روز بیچارگی من است نخورد"(مٰا أَغْنىٰ عَنِّي مٰالِيَهْ).

*** نه تنها اموالم مرا بی نیاز نکرد و حل مشکلی از من ننمود "بلکه قدرت و سلطه من نیز نابود شد و از دست رفت"!(هَلَكَ عَنِّي سُلْطٰانِيَهْ).

خلاصه نه مال به کار آمد،و نه مقام،و امروز با دست تهی،و در نهایت ذلت و شرمساری،در دادگاه عدل الهی حاضرم،همه اسباب نجات قطع شده، قدرتم بر باد رفته،و امیدم از همه جا بریده است.

بعضی "سلطان"را در اینجا به معنی دلیل و برهانی که مایه پیروزی انسان است دانسته اند،یعنی امروز هیچ دلیل و حجتی که بتوانم اعمالم را با آن توجیه کنم در پیشگاه خدا ندارم.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که مراد از "سلطان"در اینجا سلطه و حکومت نیست،چرا که تمام کسانی که وارد دوزخ می شوند سلطان کشور و امیر بلادی نبودند،بلکه مراد سلطه انسان بر نفس خویش و زندگانی خویش است،ولی با توجه به اینکه بسیاری از دوزخیان برای خود سلطه و نفوذ در جهان داشتند یا از سردمداران بودند این صحیح به نظر نمی رسد.

***

نکته چند داستان عبرت انگیز

در اینجا سرگذشتهای بسیاری نقل شده که همه تاکیدی است بر محتوای آیات فوق و درس عبرتی است برای آنها که تکیه بر مال و مقام کرده،سرتاپا آلوده غرور و غفلت و گناهند،از جمله:

۱-در"سفینه البحار"از کتاب"نصائح"چنین نقل شده:"هنگامی که بیماری هارون الرشید در خراسان شدید شد دستور داد طبیبی از طوس حاضر کنند،و سپس سفارش کرد که ادرار او را با ادرار جمع دیگری از بیماران و از افراد سالم بر طبیب عرضه کنند،طبیب شیشه ها را یکی بعد از دیگری وارسی می کرد تا به شیشه هارون رسید،و بی اینکه بداند مال کیست،گفت:

به صاحب این شیشه بگوئید وصیتش را بکند،چرا که نیرویش مضمحل شده و بنیه اش فرو ریخته است!"هارون"از شنیدن این سخن از حیات

شـد،و شـروع به خواندن این اشـعار کرد: ان الطبیب بطبه و دوائه لا یسـتطیع دفاع نحب قد أتی ما للطبیب یموت بالداء الذی قد کان یبرء مثله فیما مضی "طبیب با طبابت و داروی خود-قدرت ندارد در برابر مرگی که فرا رسید دفاع کند""اگر قدرت دارد پس چرا خودش با همان بیماری می میرد-که سابقا آن را درمان می کرد"؟!.

در ایـن هنگـام بـه او خـبر دادنـد که مردم شـایعه مرگ او را پخش کرده انـد، برای اینکه این شـایعه برچیـده شـود دسـتور داد چهارپایی آوردند و گفت مرا بر آن سوار کنید،ناگهان زانوی حیوان سـست شد،گفت مرا پیاده کنید که شایعه پراکنان راست می گویند!سـپس سـفارش کرد کفنهایی برای او بیاورند، و از میان آنها یکی را پسـندید و انتخاب کرد،و گفت در کنار همین بسترم قبری برای من آماده کنید،سـپس نگاهی در قبر کرد و این آیات را تلاوت نمود: مٰا أَغْنیٰ عَنِّی مٰالِیَهْ- هَلَکَ عَنِّی سُلْطٰانِیَهْ و در همان روز از دنیا رفت (۱).

۲-و نیز در همان کتاب از عالم بزرگوار"شیخ بهایی"چنین نقل شده:

"مردی به نام"توبه"بود که غالبا به"محاسـبه نفس"می پرداخت،روزی گذشـته عمر خود را محاسـبه کرد،در حالی که شصـت سـاله بود،مجموعه ایام آن را حساب کرد ۲۱\۵۰۰ روز شـد،گفت:ای وای بر من اگر در ازای هر روز یـک گنـاه بیشتر نکرده بـاشم بیش از بیست و یکهزار گنـاه کرده ام،آیا می خواهم خـدا را با بیست و یکهزار گناه ملاقات کنم؟!در این هنگام صـیحه ای زد و بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد" (۲).

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد اول صفحه ۵۲۳ ماده رشد.

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۴۸۸ ماده ذنب(با اقتباس).

۳-در کتاب "یتیمه "ثعالبی چنین آمده است:هنگامی که مرگ عضد الدوله فرا رسید زبانش جز به تلاوت این آیه حرکت نمی کرد: مٰا أَغْنیٰ عَنِّی مٰالِیَهْ هَلَکَ عَنِّی سُلْطٰانِیَهْ .***

ص :۴۶۶

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۰ تا ۳۷]

اشاره

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰) ثُمَّ اَلْجَحِيمَ صَلُّوهُ (۳۱) ثُمَّ فِی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُکُوهُ (۳۲) إِنَّهُ کانَ لا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ اَلْعَظِيمِ (۳۳) وَ لا يَحُضُّ عَلىٰ طَعامِ اَلْمِسْکِينِ (۳۴) فَلَيْسَ لَهُ اَلْيَوْمَ هاهُنا حَمِيمٌ (۳۵) وَ لا طَعامٌ إِلاّ مِنْ غِسْلِينٍ (۳۶) لا يَأْکُلُهُ إِلاَّ اَلْخاطِؤُنَ (۳۷)

ترجمه:

۳۰-او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید! ۳۱-سپس او را در دوزخ بیفکنید! ۳۲-بعد او را به زنجیری که هفتاد ذرع است ببندید! ۳۳-چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد.

۳۴-و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی نمود.

۳۵-لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد.

۳۶-و نه طعامی جز از چرک و خون.

۳۷-غذایی که جز خطاکاران آن را نمی خورند.

تفسیر او را بگیرید و زنجیرش کنید!

در ادامه آیات گذشته که سخن از "اصحاب شمال "می گفت که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند و آه و ناله از آنها برمی خیزد و آرزوی مرگ می کنند،در آیات مورد بحث به گوشه ای از عذابهای آنها در قیامت اشاره کرده می فرماید:

"در این هنگام به فرشتگان عذاب دستور داده می شود:بگیرید او را، و در بند و زنجیرش کنید"!(خُذُوهُ فَغُلُّوهُ).

"غلوه"از ماده"غل"چنان که قبلا-هم گفته ایم زنجیری است که گاه به وسیله آن دست و پای مجرمان را به گردن آنها می بستند و بسیار مشقت بار و رنج آور بوده.

*** "سپس گفته می شود او را در آتش دوزخ وارد کنید"(ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ).

*** "بعد او را به زنجیری بکشید که درازای آن هفتاد ذراع است" (ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ ذِرٰاعاً فَاسْلُكُوهُ).

"سلسله"به معنی زنجیر است،و در اصل از ماده"تسلسل"به معنی

ص:۴۶۸

تکان خوردن و لرزش گرفته شده،زیرا حلقه های زنجیر می لرزند و تکان می خورند.

تعبیر به"هفتاد ذراع"ممکن است از باب"تکثیر"باشد،زیرا عدد هفتاد از اعدادی است که غالبا برای کثرت به کار می رود،و نیز ممکن است که منظور همان عدد هفتاد باشد،به هر حال چنان زنجیری را آن چنان اطراف مجرمان می پیچند که سرتاپای آنها را فرا می گیرد.

بعضی از مفسران گفته اند این زنجیرهای طولانی برای یک فرد نیست، بلکه هر گروه را به یک زنجیر می بندند،ذکر این مجازات بعد از ذکر غل و زنجیر در آیات گذشته تناسب بیشتری با همین معنی دارد.

"ذراع"به معنی"فاصله آرنج تا نوک انگشتان"است(در حدود نیم متر)که واحد طول نزد عرب بوده،و یک مقیاس طبیعی است،ولی بعضی گفته اند که این ذراع غیر از ذراع معمول است به طوری که هر ذراع از آن فاصله های عظیمی را دربر می گیرد،و همه دوزخیان را به آن زنجیر می بندند.

بار دیگر تکرار می کنیم که مسائل مربوط به قیامت را با زبان ما ساکنان دنیا نمی توان کاملا بیان کرد و آنچه در آیات و روایات آمده تنها شبحی از آن را ترسیم می کند.

تعبیر به"ثم"در این آیه نشان می دهد که بعد از ورود به جهنم در زنجیر هفتاد ذراعی گرفتار می شود،و این مجازات جدیدی است برای آنها،این احتمال نیز وجود دارد که همه این زنجیرهای فردی و جمعی قبل از ورود در جهنم است، و"ثم"به اصطلاح برای تاخیر در ذکر است.

*** در دو آیه بعد به علت اصلی این عذاب سخت پرداخته می فرماید:"زیرا او اصرار داشت که به خدای بزرگ ایمان نیاورد" (إِنَّهُ کانَ لا یُؤْمِنُ بِاللّهِ

الْعَظِيمِ

).

و هر قدر انبيا و اوليا و رسولان پروردگار او را به سوى خدا دعوت مى كردند نمى پذيرفت،و به اين ترتيب پيوند او با"خالق"به كلى قطع شده بود.

*** و نيز مردم را"بر اطعام مستمندان تشويق نمى كرد"(وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعٰامِ الْمِسْكِينِ).

و به اين ترتيب پيوند خود را از"خلق"نيز بريده بود.

بنا بر اين عامل بزرگ بدبختى او قطع رابطه از"خالق"و"خلق"بود، و از اين تعبير به خوبى استفاده مى شود كه عمده اطاعات و عبادات و دستورات شرع را مى توان در اين دو خلاصه كرد،و عطف"اطعام مسكين"بر"ايمان" اشاره به اهميت فوق العاده اين عمل بزرگ انسانى است،و به راستى چنين است زيرا به گفته بعضى بدترين عقائد"كفر"است،و بدترين رذائل اخلاقى"بخل".

جالب توجه اينكه نمى گويد:"اطعام نمى كرد"مى گويد:ديگران را وادار به اطعام نمى نمود،اشاره به اينكه اولا تنها اطعام كردن يك فرد،مشكل مستمندان را حل نمى كند،بايد ديگران را نيز دعوت به اين كار خير كرد تا جنبه عمومى پيدا كند.

ثانيا ممكن است انسان شخصا توانايى بر اطعام نداشته باشد،اما همه كس توانايى بر ترغيب ديگران داشته باشد.

ثالثا افراد بخيل چنانند كه نه تنها بذل و بخششى ندارند بلكه علاقه به بذل و بخشش ديگران نيز ندارند.

از بعضى از قدماء نقل شده است كه به همسر خود دستور مى داد غذا را

بیشتر طبخ کند تا به مسکینان نیز بدهد،و بعد می گفت:"نصف آن زنجیر را با ایمان به خدا از تن خود بیرون آوردیم،و نصف دیگرش را با اطعام بیرون می کنیم" (۱).

*** سپس می افزاید:"چون عقیده و عمل او چنین بود امروز در اینجا یار مهربانی ندارد"(فَلَیْسَ لَهُ الْیَوْمَ هٰاهُنٰا حَمِیمٌ).

*** "و نه طعامی جز از چرک و خون"(وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ غِسْلِینٍ).

قابل توجه اینکه"جزا"و"عمل"آنها کاملا با هم متناسبند،به خاطر قطع پیوند با خالق،در آنجا دوست گرم و صمیمی ندارند،و به خاطر ترک اطعام مستمندان،غذایی جز چرک و خون از گلوی آنها پائین نمی رود،چرا که آنها سالها لذیذترین طعامها را می خوردند در حالی که بی نوایان جز خون دل طعامی نداشتند.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"غسلین"به معنی آبی است که از شستشوی بدن کفار در دوزخ فرو می ریزد،ولی معروف این است که منظور چرک و خونی است که از بدن دوزخیان فرو می ریزد،و شاید منظور راغب نیز همین باشد،و تعبیر به"طعام"نیز مناسب همین معنی است.

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه در آیه ۶ سوره غاشیه آمده است: لَیْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ضَرِیعٍ :"آنها غذایی جز"ضریع"ندارند" و"ضریع"را به نوعی"خار"تفسیر کرده اند،و در آیه ۴۳-۴۴ سوره "دخان"می خوانیم إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعٰامُ الْأَثِیمِ :"درخت زقوم طعام

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۵۱.

گنهکاران است"و"زقوم"را به گیاه تلخ و بدبو و بد طعمی تفسیر کرده اند که نمونه آن در سرزمین "تهامه"می روئیده است،و شیره تلخ و سوزنده ای داشته،چگونه می توان میان آن آیات و آیه مورد بحث جمع کرد؟ در پاسخ این سؤال بعضی گفته اند:این هر سه کلمه("ضریع"و"زقوم" و"غسلین").

اشاره به یک مطلب است،(و آن گیاه خشن و ناگواری است که غذای اهل دوزخ است).

بعضی دیگر گفته اند:دوزخیان در طبقات مختلفی هستند و هر یک از این سه چیز غذای گروهی از آنان است.

بعضی دیگر گفته اند غذای آنها"زقوم و ضریع"است،و نوشیدنی آنها "غسلین"و تعبیر به"طعام"در مورد نوشیدنی بی سابقه نیست.

*** در آخرین آیه مورد بحث برای تاکید می افزاید:"این غذا را جز خطاکاران نمی خورند"(لاَ يَأْكُلُهُ إِلاَّ الْخاطِؤُنَ).

بعضی از مفسران گفته اند:"خاطی"به کسی گفته می شود که عمدا به سراغ کار خطا می رود،ولی"مخطی"هم به عمد گفته می شود هم به سهو، بنا بر این این غذای دوزخی مخصوص کسانی است که با تعمد و آگاهی و به عنوان طغیان و سرکشی راه شرک و کفر و بخل را می پویند.

***

نکته:

آغاز حرکت گذاری حروف قرآن

در حدیثی آمده است که"صعصعه بن صوحان"که از یاران"علی"ع

ص :۴۷۲

بـود،می گویـد:مرد عربی خـدمت علی ع آمـد و از آیـه" لاـ یَـأْکُلُهُ إِلاـ الْخَـاطِؤُنَ "سـؤال کرد،و بجـای "خـاطئون"یعنی خطاکاران"خاطون"که به معنی گام برداران است قرائت کرد،لذا پرسید:همه مردم گام برمی دارند، آیا خداوند به همه آنها از این غذا می دهد؟ امام تبسـمی فرمود و گفت:ای مرد عرب صـحیح آن لاَ یَأْکُلُهُ إِلاَّ الْخاطِؤُنَ است،عرض کرد راست گفتی ای امیر مؤمنـان!خداونـد بنـده غیر خطاکـار را تسـلیم عـذاب نمی کنـد،سـپس امام ع رو به"ابو الاسود"(که مرد ادیبی بود) کرد و فرمود:امروز حتی بیگانگان از لغت عرب نیز مسـلمان شـده انـد،ترتیبی ده تا بتواننـد زبان خود را اصـلاح کننـد،و ابو الاسود به دنبال این دستور علامت رفع و نصب و کسر(پیش و زبر و زیر)را ابداع کرد (۱).

***

ص :۴۷۳

۱- ۱) تفسیر"در المنثور"از جلال الدین سیوطی جلد ۶ صفحه ۲۶۳.

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۸ تا ۴۳]

اشاره

فَلاٰ أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ (۳۸) وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ (۴۰) وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِیلاً مٰا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَ لاٰ بِقَوْلِ
کٰاهِنٍ قَلِیلاً مٰا تَذَکَّرُونَ (۴۲) تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۴۳)

ترجمه:

۳۸-سوگند می خورم به آنچه می بینید.

۳۹-و آنچه نمی بینید.

۴۰-که این قرآن گفتار رسول بزرگواری است.

۴۱-و گفته شاعری نیست،اما کمتر ایمان می آورید.

۴۲-و نه گفته کاهنی،هر چند کمتر متذکر می شوید.

۴۳-بلکه کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده.

تفسیر:

این قرآن قطعا کلام خدا است

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون قیامت و سرنوشت مؤمنان

ص :۴۷۴

و کافران بود،در این آیات بحث گویایی پیرامون قرآن مجید و نبوت بیان می کند تا بحث"نبوت"و"معاد"مکمل یکدیگر باشند.

نخست می فرماید:"سوگند می خورم به آنچه می بینید"(فَلاٰ أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ).

*** "و آنچه نمی بینید"(وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ).

معروف این است که کلمه"لا"در اینگونه موارد زائده و برای تاکید است،ولی بعضی گفته اند که"لا"در اینجا نیز معنی نفی را می بخشد،یعنی من قسم نمی خورم به این امور،چرا که"اولا-"نیازی به این سوگند نیست، "ثانیا"سوگند باید به نام خدا باشد،ولی این قول ضعیف است،و مناسب همان معنی اول است و در قرآن مجید سوگند به نام خدا و غیر نام او فراوان است.

جمله" بِمٰا تُبْصِرُونَ وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ "مفهوم گسترده ای دارد که همه آنچه را انسانها می بینند و نمی بینند فرا می گیرد،و به تعبیر دیگر سراسر عالم "شهود"و"غیب"را شامل می شود.

در اینجا احتمالات دیگری در تفسیر این دو آیه داده شده،از جمله اینکه:منظور از" بِمٰا تُبْصِرُونَ "عالم خلقت و"مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ "خالق است، یا اینکه منظور نعمتهای ظاهری و باطنی،یا انسانها و فرشتگان،یا اجسام و ارواح،یا دنیا و آخرت است.

ولی همانطور که اشاره کردیم گستردگی مفهوم این دو تعبیر مانع از محدود ساختن معنی آن است،بنا بر این همه آنچه در افق دید قرار می گیرد، و آنچه قرار نمی گیرد،در این سوگند داخل است،ولی شمول آن نسبت به خداوند بعید به نظر می رسد،چرا که قرار دادن خالق در کنار خلق مناسب

نیست مخصوصا با تعبیر به"ما"که معمولا برای غیر عاقل می آید.

ضمنا از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که آنچه را انسان با چشم نمی بیند بسیار است،و علم و دانش امروز این حقیقت را ثابت کرده که محسوسات دایره محدودی از موجودات را شامل می شود و آنچه در افق حس قرار نمی گیرد، چه در زمینه رنگها،اصوات،طعمها،امواج و غیر آن،به مراتب افزونتر است.

ستارگانی که در مجموع دو نیم کره زمین با چشم دیده می شود طبق محاسبه دانشمندان در حدود پنج هزار ستاره است،در حالی که ستارگانی که با چشم دیده نمی شود از ملیاردها تجاوز می کند.

امواج صوتی که گوش انسان قادر به درک آن است امواج محدودی است،در حالی که هزاران موج دیگر صوتی وجود دارد که گوش انسان قادر به شنیدن آن نیست.

رنگهایی را که ما می توانیم ببینیم هفت رنگ معروف است،ولی امروز مسلم شده که رنگهای بیشمار دیگری ما وراء بنفش،و ما دون قرمز،وجود دارد که چشم ما قدرت مشاهده آن را ندارد.

تعداد حیوانات کوچکی که با چشم دیده نمی شود آن قدر زیاد است که تمام دنیا را پر کرده،و گاه در یک قطره آب هزاران هزار از آنها وجود دارد، با این حال چقدر دردناک است که ما خود را در زندان محسوسات زندانی کنیم و از ما وراء حس بی خبر بمانیم یا آن را انکار کنیم؟ عالم ارواح عالمی است که با دلائل عقلی و حتی تجربی اثبات شده،عالمی است بسیار گسترده تر از عالم جسم ما،با این حال چگونه می توان در چهارچوب محسوسات محبوس ماند؟

ص :۴۷۶

*** سپس در آیه بعد به ذکر نتیجه و جواب این سوگند بزرگ و بی نظیر پرداخته می فرماید"این قرآن گفتار رسول بزرگواری است"(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ) منظور از"رسول"در اینجا بدون شک پیغمبر گرامی اسلام ص است نه جبرائیل،چرا که آیات بعد به وضوح به این معنی گواهی می دهد.

و اینکه می گوید"این گفتار رسول بزرگواری است"با اینکه می دانیم قرآن گفته خدا است به این جهت است که پیامبر ص ابلاغ کننده آن می باشد به خصوص اینکه روی عنوان"رسالت"او تکیه شده،و می دانیم آنچه را رسول می آورد گفتار فرستنده او است،هر چند بر زبان رسول جاری و از لبهای مبارک او شنیده می شود.

*** سپس می افزاید"این گفته شاعری نیست،اما کمتر ایمان می آورید" (وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِیلاً مٰا تُؤْمِنُونَ) (۱).

*** "و قول کاهنی نیز نمی باشد هر چند کمتر متذکر می شوید"(وَ لاٰ بِقَوْلِ کٰاهِنٍ قَلِیلاً مٰا تَذَکَّرُونَ).

در حقیقت این دو آیه نفی نسبتهای ناروایی است که مشرکان و مخالفان به پیامبر ص می دادند،گاه می گفتند او شاعر است و این آیات شعر او است، و گاه می گفتند:او کاهن است و اینها کهانت،چرا که کاهنان کسانی بودند

---

۱ - ۱) "قلیلا"در این آیه و آیه بعد صفت"مفعول مطلق"محذوفی است،و"ما" زائده است و در تقدیر چنین است:(تؤمنون ایمانا قلیلا).

که بر اثر ارتباط با جن و شیاطین گاه بعضی از اسرار غیب را بازگو می کردند، و مخصوصا کلمات خود را با سجع و جمله بندیهای موزون همراه می ساختند، و از آنجا که قرآن هم دارای خبرهای غیبی،و هم نظم مخصوصی دارد،این تهمت را به پیامبر ص می زدند،در حالی که تفاوت میان این دو از زمین تا آسمان است.

بعضی در شان نزول این آیات نقل کرده اند کسی که نسبت شعر و شاعری به پیامبر ص داد"ابو جهل"بود،و کسی که نسبت کهانت می داد "عقبه"یا"عتبه"بود،و دیگران هم به دنبال آنها این تهمتها را تکرار می کردند.

درست است که الفاظ قرآن هماهنگی و نظم زیبایی دارد که گوش را نوازش،و روح را آرامش می بخشد،اما این نه ارتباطی با شعر شاعران دارد و نه با سجع کاهنان.

"شعر"معمولا زائیده تخیلات،و بیانگر احساسات برافروخته،و هیجانات عاطفی است،و به همین دلیل فراز و نشیب و افت و خیز فراوان دارد در حالی که قرآن در عین زیبایی و جذابی کاملا- مستدل و منطقی،و محتوایی عقلانی دارد،و اگر گهگاه پیشگوییهایی از آینده کرده این پیشگوییها اساس قرآن را تشکیل نمی دهد،تازه بر خلاف خبرهای کاهنان همه قرین واقعیت بوده.

جمله های" قَلِیلاً مٰا تُؤْمِنُونَ "و" قَلِیلاً مٰا تَذَکَّرُونَ "توبیخ و سرزنش برای کسانی است که این وحی آسمانی را با نشانه های روشن می بینند اما گاه شعرش می خوانند،و گاه کهانت،و کمتر ایمان می آورند.

*** و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تاکید با صراحت می گوید:"این

قرآن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است(تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ) (۱)بنا بر این قرآن نه شعر است و نه کهانت،نه ساخته فکر پیامبر اسلام ص و نه گفته جبرئیل،بلکه سخن خداست که به وسیله پیک وحی بر قلب پاک پیامبر ص نازل شده،همین تعبیر با مختصر تفاوتی در یازده مورد از قرآن مجید آمده است.

***

۱- ۱) "تنزیل"مصدر است به معنی"اسم مفعول"و خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است"هو منزل من رب العالمین".

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۴۴ تا ۵۲]

اشاره

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ اَلْأَقاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ اَلْوَتِينَ (۴۶) فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ (۴۷) وَ
إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى اَلْكافِرِينَ (۵۰) وَ إِنَّهُ لَحَقُّ اَلْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ
رَبِّكَ اَلْعَظِيمِ (۵۲)

ترجمه:

۴۴-هر گاه او سخنی دروغ بر ما می بست، ۴۵-ما او را با قدرت می گرفتیم،

ص: ۴۸۰

۴۶-سپس رگ قلبش را قطع می کردیم! ۴۷-و احدی از شما نمی توانست مانع شود و از او حمایت کند.

۴۸-این مسلما تذکری است برای پرهیزگاران.

۴۹-و ما می دانیم که بعضی از شما آن را تکذیب می کنید.

۵۰-و این مایه حسرت کافران است.

۵۱-و آن یقین خالص است.

۵۲-حال که چنین است بنام پروردگار بزرگت تسبیح گو.

تفسیر:

اگر او دروغ بر ما می بست مهلتش نمی دادیم!

در ادامه بحثهای مربوط به قرآن،در این آیات به ذکر دلیل روشنی بر اصالت آن پرداخته،می فرماید:"اگر او سخنی دروغ بر ما می بست..." (وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ).

*** "ما او را با قدرت می گرفتیم"(لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ).

*** "سپس رگ قلبش را قطع می کردیم"!(ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ).

*** "و احدی از شما نمی توانست از این کار مانع گردد و از او حمایت کند" (فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ) (۱)"اقاویل"جمع"اقوال"و"اقوال"نیز به نوبه خود جمع"قول"است،

۱- ۱) "من"در "مِنْ أَحَدٍ "زائده و برای تاکید است.

بنا بر این "اقاویل "جمع است و منظور از آن در اینجا سخنان دروغین است.

"تقول "از ماده "تقول "(بر وزن تکلف)به معنی سخنانی است که انسان از خود ساخته و حقیقتی ندارد.

جمله " لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیَمِینِ "(ما او را با دست راست می گرفتیم و مجازات می کردیم،زیرا انسان کارهایی را که با دست راست انجام می دهد از قدرت بیشتری برخوردار است،و به این ترتیب "یمین "کنایه از قدرت است (۱).

بعضی از مفسران احتمالات دیگری در تفسیر این آیه داده اند که چون نامانوس و ناموزون بود از آن صرفنظر کردیم.

"وتین "به معنی "رگ قلب "یعنی شاهرگی است که خون را به تمام اعضا می رساند و اگر قطع شود مرگ انسان فورا و بدون یک لحظه تاخیر فرامی رسد،و این سریعترین مجازاتی است که در مورد یک نفر ممکن است انجام گیرد.

بعضی نیز آن را به رگی که قلب به آن آویزان است،یا رگی که خون را به کبد می رساند،یا رگ نخاع که در وسط ستون فقرات قرار گرفته،تفسیر کرده اند ولی تفسیر اول از همه صحیحتر به نظر می رسد.

"حاجزین "جمع "حاجز "به معنی مانع است در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه اگر هر کس دروغ بر خدا ببندد خداوند فورا او را مجازات و هلاک کند باید مدعیان دروغین نبوت همگی به سرعت نابود شوند،در حالی که چنین نیست،و بسیاری از آنها سالیان دراز زنده مانده اند،و حتی آئین باطل آنها بعد از آنها نیز باقی مانده.

۱- ۱) "من "در جمله بالا زائده است و برای تاکید است و در تقدیر چنین است "لاخذناه بالیمین ".

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود،و آن اینکه قرآن نمی گوید"هر مدعی"،بلکه می گوید اگر پیامبر اسلام ص چنین کاری را کند یعنی پیامبری که خدا به او معجزه داده و دلائل حقانیت او را تایید کرده اگر او از طریق حق منحرف گردد لحظه ای به او مهلت داده نخواهد شد، چرا که مایه گمراهی و ضلالت مردم خواهد بود. (۱)

ولی کسی که ادعای باطلی می کند معجزه یا دلیل روشنی بر حقانیت خویش ندارد هیچ لازم نیست خداوند فورا او را هلاک کند،چرا که بطلان سخنان او برای هر کسی که طالب حق باشد روشن است،آنجا کار مشکل می شود که مدعی نبوت با دلائل و معجزات همراه گردد و از طریق حق منحرف گردد.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از"فرق ضاله"برای اثبات دعوی پیشوایان خود به این آیه چسبیده اند کاملا اشتباه است،و گرنه باید مسیلمه های کذاب،و هر مدعی دروغین دیگر نیز بتواند به این آیه بر حقانیت خود استدلال کند.

*** در آیه بعد باز هم برای تاکید و یادآوری می فرماید:این قرآن مسلما اندرزی است برای پرهیزگاران"(وَ إِنَّهُ لَتَذْکِرَهٌ لِلْمُتَّقِینَ).

برای آنها که آماده اند خود را از گناه پاک کنند و راه حق را بپویند، برای آنها که جستجوگرند و طالب حقیقت،و کسانی که این حد از تقوا را ندارند مسلما نمی توانند از تعلیمات قرآن بهره گیرند.

ص :۴۸۳

---

۱ - ۱) این همان چیزی است که در کتب علم کلام از آن به عنوان قرار دادن معجزه در دست کاذب مطرح و تقبیح شده است.

تاثیر عمیق و فوق العاده ای که قرآن از این نظر دارد خود نشانه دیگری از حقانیت آن است.

*** سپس می گوید:"و ما می دانیم گروهی از شما آن را تکذیب می کنند" (وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ) اما وجود تکذیب کننده لجوج هرگز مانع دلیل بر عدم حقانیت آن نخواهد بود، چرا که پرهیزگاران و طالبان حقیقت از آن متذکر می شوند، نشانه های حق را در آن می بینند و در راه خدا گام می نهند.

بنا بر این همانگونه که برای استفاده از نور یک چراغ پر فروغ حد اقل لازم است انسان چشم خود را باز کند،برای بهره گیری از نور قرآن نیز باید دیده دل را به روی آن گشود.

*** و در آیه بعد می افزاید:"و این قرآن مایه حسرت کافران است"(وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ) امروز آن را تکذیب می کنند،ولی فردا که"یوم الظهور"و"یوم البروز" و در عین حال"یوم الحسره"است می فهمند چه نعمت بزرگی را به خاطر لجاجت و عناد از دست داده اند،و چه عذابهای دردناکی را برای خود خریده اند،آن روز که درجات مؤمنان،و درکات خود را می بینند،و با هم مقایسه می کنند انگشت حسرت بر دهان می گیرند،و دستهای خود را از شدت خشم زیر دندان می فشارند" وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً ""به خاطر بیاور روزی را که ظالم هر دو دست خود را از شدت حسرت به دندان می گزد،و می گوید:ای کاش با رسول خدا راهی داشتم(فرقان-۲۷)***

و برای اینکه کسی تصور نکند که شک و تردید،یا تکذیب منکران به خاطر ابهام مفاهیم قرآن است،در آیه بعد اضافه می کند:"این قرآن یقین خالص و حق یقین است."(وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ).

تعبیر به" لَحَقُّ الْيَقِينِ "به عقیده بعضی از مفسران از قبیل "اضافه شیء به نفس"است،زیرا"حق"عین"یقین"است،و"یقین"عین"حق"همانگونه که می گوئیم"مسجد الجامع"و"یوم الخمیس"و به اصطلاح اضافه،اضافه بیانیه می باشد.

ولی بهتر این است که گفته شود از قبیل اضافه"موصوف"به"صفت" است،یعنی قرآن یقینی است خالص،و یا به تعبیر دیگر"یقین"دارای مراحل مختلفی است:گاه از دلیل عقلی حاصل می شود،مثل اینکه دودی را از دور مشاهده می کنیم و از آن یقین به وجود آتش حاصل می شود،در حالی که آتش را ندیده ایم،این را" عِلْمَ الْيَقِينِ "گویند.

گاه نزدیکتر می رویم و شعله های آتش را با چشم می بینیم،در اینجا یقین محکمتر می شود،و آن را" عَيْنَ الْيَقِينِ "می نامند.

گاه از این هم نزدیکتر می رویم و در مجاورت آتش یا داخل آتش قرار می گیریم،و سوزش آن را با دست خود لمس می کنیم،مسلما این مرحله بالاتری از یقین است که آن را" لَحَقُّ الْيَقِينِ "می نامند.

آیه فوق می گوید قرآن در چنین مرحله ای از یقین است،و با این حال کوردلان آن را انکار می کنند! *** و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره"حاقه" است،می فرماید:"حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح بگو،

و او را از هر گونه عیب و نقص منزه بشمار"(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ).

قابل توجه اینکه مضمون این آیه و آیه قبل با مختصر تفاوتی در آخر سوره واقعه نیز آمده است،با این تفاوت که در اینجا سخن از قرآن مجید است و توصیف آن به" لَحَقُّ الْیَقِینِ "،اما در پایان سوره"واقعه"سخن از گروه های مختلف نیکوکاران و بدکاران در قیامت است.

نکته:

قابل توجه اینکه در این آیات"قرآن"به چهار وصف توصیف شده نخست می گوید:این نازل شده از سوی رَبِّ الْعالَمِینَ است،بعد می گوید یادآوری برای متقین می باشد،سپس می گوید مایه حسرت برای کافران است،و در آخرین مرحله می افزاید.این" لَحَقُّ الْیَقِینِ "است که اولی برای همه مردم، دومی برای پرهیزکاران سومی مربوط به کافران،و چهارمی مربوط به خاصان و مقربان است.

***

[خاتمه]

خداوندا!تو خود می دانی چیزی برتر از سرمایه یقین نیست،به ما ایمان و یقینی مرحمت کن که مصداق" لَحَقُّ الْیَقِینِ "باشد.

پروردگارا!روز قیامت یوم الحسره است،ما را حد اقل از کسانی قرار ده که از کمی طاعات حسرت می خورند نه از انجام کثرت گناه و ترک طاعت.

بارالها!نامه اعمال ما را به دست راستمان ده،و در جنت عالیه و عیشه راضیه ات داخل فرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره حاقه ۵ ذی القعده ۱۴۰۶ پایان جلد ۲۴ تفسیر نمونه

ص: ۴۸۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW